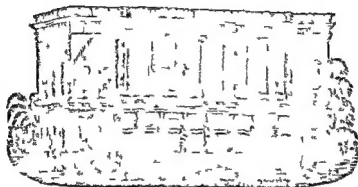


BIBLIOTHECA INDICA;
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, No. 117.



THE
BADSHAH NAMA,

BY
'ABD AL-HAMID LAHAWRI

EDITED BY

Mawlana Kabir Al-Din Ahmad and Abd Al-Rahim.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF
MAJOR W. N. LEES, LL D.

FASCICULUS X.

CALCUTTA.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

1867.

محمد مراد سالدوز مرسل گشته بود و در راه سعید خان رسیده بر
 ورق مبالغات گذاشتب - و آداب تسلیم بنهگی که دعویں دواست بلذ
 صولب متعارفست بتقدیم رساید - و مقدم سعیدخان را که از دیرناز
 چشم انتظار در راه آن ناز داشت فوز عظیم دانسته بتعطیم و تفخیم
 تلقی نمود - از تدابیر صایبه و آراء ثاقبه این نور پرورد الهی آنکه
 منشور هدایت گنجوری نغام سعید خان بکرامت صدور پیوست - که
 مضمون بوازش مشحون آن مشتمل بود بر تلقین طریق محارده و ارشاد
 سبیل مدافعه اشکر عراق و خبر روانه شدن درة التاج بختیاری قره امین
 جهانداری پادشاه مراده محمد شاه شجاع بهادر - و بران که سیاحت
 باطل کوش به شغفتن وصول کنایب ملک کشای گیتی پدما از
 کشک بخود بفراه برگشته باشد - و اگر از روز بد و تباهی خرد برهنموی
 ادبار که مصدق دسکالان نابکار است از انجا بدش آمده باشد - آن
 ارادت کیش عقیدت اندیش چندن داورا غنیمت پنداسته قلیح خان
 را در قلعه تندهار ناز گذارن - و خود بامدویان جامداز به پیگار آن برگشه
 روزگار بسرعت هرچه تمام قرشنامه اساس هستی آن سزوار نیستی
 از ییخ و بن براندازن - و از رهگذر سرانجام ناگزیر این یساق تشتت
 بخاطر راه دهد - چه از سپاه و آذوقه و خزانه آنچه باید چنانچه باید
 آماده است - مبالغ بیست لک روپیه با پادشاهزاده کامگار و خان
 دوران بهادر نصرت جنگ ارسال نموده مقور مرصوه ایم که از انکمله
 پنج لک روپیه همراه جمعی نزد ملیح خان مرستند - که از راه ملتان
 با خود برون - و پنج لک روپیه بحان سپارخان بخشی احدیان حواله
 نمایند - که پانصد احدی همراه گرفته این مبالغ را بآن عمده الملک

سعید خان ذوالقدر خان را با نقدی بیگ بدرگاه عمرش اشتباه رخصت نمود - روز دیگر احمد بیگ که علیمردان خان زر مشکوک باسم و لقب گرامی همراه او فرستاده بود رسید - سعید خان مشارالیه را نیز فرستاد که در کابل بذوالقدر خان و نقدی بیگ پیوسته با اتفاق رو بدرگاه والا نهند - و خود بغزنین رسیده چار روز برای آمدن راجه جگت سنگ و جمعی که عقب مانده بودند توقف گزید - و بعد از پیوستن آنجماعه بکمال استعجال متوجه قندهار گردید - و چون حوالی قلات رسید مکتیب محمد شلیخ و عوض خان آمده که حیاوش با برخی حکام خراسان که بکومک او آمده اند در موضع سنجری که شش گروهی قندهار است نشسته - و اختی از قزلباشان علیمردان خان خاک نفاق بفرق روزگار خود ریخته بار پیوسته اند - و جمعی که در قلعه اند اگرچه بظاهر با علیمردان خان در مدد وفاق و اتفاق اند اما پنهانی با سیاوش سلسه جنبان دوستی گشته نوشتجات و داد و اتحاد ارسال میدارند - و بر آمدن قندهار تحریض نموده بامداد و اعانت خود که در حقیقت اغوا و اضلال است قوی دل میگرفتند - و نیز مندرج بود که این طرف قلات در حال و ترحال کمال دور بیدی و حزم گزینی مرعی گردید - و مطابق آن نوشته علیمردان خان که همراه معتمدی جاضر آقا نام فرستاده بود نیز رسید - سعید خان در کوچ و مقام مراسم خبرداری و هوشیاری که ناگزیر سری و سرداریست چنانچه باید بروی کار آورده هفدهم ذی القعدة بحوالی قندهار رسید - علیمردان خان استقبال نموده فرمان والا را که با خلعت فاخره و جینة مرصع و خلجیر مرصع با پنبولکناره و شمشیر مرصع مصحوب

مرصع با پهلوانخانه و شمشیر مرصع و در اسپ از طویلته خاصه یکی
 با رین طلا دیگری با زین مطلا و میل از حلقه خاصه با یراق بقره و ماده
 میل عدایت مرصوده - و مدار جنگ و حدال و حل و تر حال در رای
 و رویب او نار گذاشته با سید هریرخان و نظر بهادر حوشگی که
 نایبان دیر خلعت و اسپ مرحمت شد رحمت نمودند - و مرصع شد
 که درودی بخدمت پادشاهان نامدار مویید بختیار برسد - و حکم
 اقدس بصورت پیوست که بهادر خان و صارز خان و درجی دیگر
 بندها از قبول خود آمده و مسکرا نبال ملحق گردید - و دوزیر خان باطم
 پنکاب و مرصع صا حریان صادر گشت که در اسلحام علیه پرداخته
 مردم خود را تعیین نماید که از محال صونه پنکاب علیه مرهم آورده
 بی هم بکابل بفرستند - تا در راه بشکر منصور آذوقه می رسیده باشد
 و خود ار دار السلطنت لاهور بد رالملک کلل روانه گردند - سعید خان
 با همراهان از پشاور بعمار نموده در عرص پنج روز بکابل رسیدند - و چون
 هنگام منتهی سرعت بود از اسباب پیکار و مواد کارزار زیاده از قدر
 ضرورت نگرفته روانه شد - در پانزده گروهی کلل بقیدی دنگ که
 عرصه داشت علم مردان حان بدرگاه عرش اشتداء می آوردن سعید
 حان را دریافته مقتوف علم مردان حان باورساید و چون خواهش
 علی مردان حان آن بود که درالقدر حان را که نقدهار آمده حقیقت
 بگرونی و بکرنگی و کعبیت احلاس از چنانچه باید دریافته بود
 همراه بقیدی دنگ بدرگاه گردن حاه روانه سازد - تا عرصه داشت
 او از نظر اقدس گذرانده آنچه از مدارج ارادت و عقیدت و صراحت
 هوا خوئی و دولتخواهی او دیده بمسامع حقایق مسماع نرساند -

سوار و بمهر محبت صد اسب از انجمله دو اسب از طویله خاصه
 یکی با زین سرخ دیگر با زین طلای میناکر و فیل از جلقه
 خاصه با یراق نقره و ماده فیل شده یک روپیه نقد بطریق انعام
 سواران سازنده یا بدست هزار سوار نبرد آرا سرخص گردانیدند -
 و هنگام رخصت بزبان دربار فرمودند که اگر شاه صفی خود
 بقندهار آید آن فرزندان والا گهر با لشکر جبار بدان صوب شتافته معرکه
 یا پیکار گردد - و اگر لشکر بفرستد فوجی از مبارزان خونخوا
 رکردگی خان دوران بهادر نصرت جنگ تعیین نماید - تا به تنبیه
 تادیب آن گروه ضلالت پرتو پدید آید - و هر یکی از امرا که در خدم
 پادشاهان بلند مقام و بمالش قزلباش و ازون آثار دستوری یافته بو
 بمیراحم پادشاهانه فوق مباحات برافراخت - راجه جیسنگه بعد
 خلعت خاصه و اسب از طویله خاصه با زین مطا و فیل از
 خاصه - نجابت خان به خلعت و اسب با زین مطا - و هر کدام
 سنگه - ولد راجه گجسنگه - و ماده هوسنگه ولد راورتن - بخلعت
 با زین نقره و نقاره - و لهر اسب ولد مهابت خان بخلعت و
 خطاب خانی - مفتخر و مباحی گشتند - و جانشینان و ذوال
 و هر یک و کربارام و گروهی دیگر از منصبدار نیز بنوازش
 اختصاص یافته - و دیانت خان را دیوان - و درستکار
 خان را بخشی و وافعه نویس این لشکر گردانیده بمهر
 برنواختند - و خان دوران بهادر نصرت جنگ را که از با
 یرلیغ طلب بنام او رفته بود - و پس از رخصت پاد
 بخت بر روزی چند شرف ملازمت اندوخت - خلعت

با عساکر افغان دروس بردن یکی تمس خواهم فرمود - نالعمل پدش
 یک روپنه از حرانگه کابل ناحیه ندر - از انجمله یک یک روپنه ندر
 از رسیدن مددکار تعلیمردان حان نرساند که باو انعام فرموده اند
 و در یک روپنه مصعنه مصاعب چون متصرف شود - و از تقمیه
 مصالح مذکور دیگر مددهای پادشاهی را هنگام احتیاج بقدر ضرورت
 مصاعب و ملک معدود و ندادار او و تقمیه تعلیمردان حان را در حور
 حال هر ایک بطریق انعام ندهد - و چون طلوع حان بقدر هار رسد
 و حاضر از سیاحت و گرد آوری آذوقه و سایر فاگر فرقله داری فراهم
 آید حصار تعلیم حان حواله نموده تعلیمردان حان را تا توابع رده
 و نار نکند آرد - و از انجا پسر چون محمد سلیم را همراه داده روانه
 حضور گرداند - و تا موصی مستعد بفکار در کابل بدشیدند هرگاه
 لشکر مرلش حرکت کند کمک طلوع حان بردارد - و از پدشگاه
 نوارس خاغانی تعلیمردان حان مشور سعادت گنجور با حلیه خاصه
 و حلقه مرصع و حلیه مرصع با پهلوانخانه و شمشیر مرصع گران بها
 بدست محمد مراد سلطور مرستادند - و ملک معدود و کامران را
 که بدست یاروی طریق هواخوانی این دولت اند نداد می نمودند
 بپیر نعدایب خلعت سر افرار گردانیدند - و چون احتمال آن داشت
 که شاه صبی از شدت حذر تسخیر مدهار متوجه آن دیار گردد - عرق
 ناصیه خلعت پادشاه زاده کامگار محمد شاه شجاع بهادر را در مر
 آغار ماه دی القعه مستخدم ساعتی خلعت خاصه با چارقه
 طلا و زین و حلقه مرصع و حلیه مرصع با پهلوانخانه و شمشیر مرصع
 و ناصیه هزار سوار بدست دوازده هزاری دات و هشت هزار

قلعه و نگهبانی حاکم مرزور پذیرد از بد عوص حاکم بهم شوال نا هزار
سوار حوشتوار از عریض مدوحه مددهار گردید - و محمد سلیم بدر
بموجب اشاره عوص حاکم نا هزار سوار حالات آثار از کلل نره نوردهی
در آمد - و چاردهم شوال چون عوص حاکم بمعر رسید - بقدی بیگ
نور محمد علممردان حاکم که نا دیگر عرصه داشت حاکم مشارالیه رو
نادرگاه حاکم پناه آورده بود و برای سپردن قلعه معمر عوص حاکم
از علی مردان حاکم دستوری داده - حصص مقر را حالی کرده عوص
حاکم نار گذاشت عوص حاکم گروهی را بمحافظت قلعه نگاهداشته
بیست و یکم شوال بقدهار رسید - علممردان حاکم از آمدن عوص
حاکم مستظهر گشته او را با احترام تمام دعوت در آورد - و برای یاس
مداوتش و برآمدن قلعه گریبان از تندوب بدست و سیو شوال خطه
بالقاب گرامی حاکم کشور سنان حضرت صاحب قران ثانی دلد
آواره گردانیده و حوض دراهم تمام نامی و اسم نامی دروغ آگس صاحب -
و محصول این امیدت حدس احصا بسعدی بدایش دادار کارسار
بر اندر و حقه به اشرفی مسکوک مسکه مبارک نا عرصه دانستی مدنی
از انداز خواهش استلام عقد گردون آثار - و در آمدن عوص حاکم
بحصار - مصحوب احمد بیگ ملازم خود بدایه سرور سلامت ارسال
داشت - و محمد شیخ حلف سعد حاکم رعایات که بدیج مدبری
مددهار رابع است رسیده قلعه آنها را گذاشته علممردان حاکم که حاکم
مرزور در نا - پردن آن بمر ناو نوشته بود نصرف در آورد - و طایفه
را برسم حرمانت گذاشته بیست و پنجم شوال بقدهار رسید -
خیمه مرزور ' ' ' ' ' هم آمدن ابواج و اهره پیروی دیگر ندیده

و از استحکام قلعه ارک و حصن وسط شهر و خصار گرد آن و استحکام
 فراز جبل لکه و پدیداخته بدرگاه آسمان جاه که قبله اقبال و کعبه
 افضل است عرضه داشت نمود - که چون شاه بتحریر یک جمعی سکر
 اندیشه فساد پیشه خدمات گزیده و ترددات پهنیدید سر را و پدر سر را
 از نظر اعتبار مانداخته در اهلاک من میکوشد فاجار بآن آستان کیوان
 ممکن زینهار می شده و اعتصام بعروقه و ثقیای عبودیت آن سده سینه
 نموده میخواستیم که قندهار را با ولیدی دولت پایدار بسپارم - و تارک
 افتخار به ادراک سعادت تقبیل عتبه والا که منتهای امانی و
 منتغای آمال این عقیدت کیش ارادت اندیش است بر افرازم
 امیدوارم که یکی از بندها با لشکری آماده پیکار بدینصوب مرخص
 شود - تا به سرعت هرچه تمامتر آمده قلعه را متصرف گردان - و عرضه
 داشت نزد سعید خان به پشاور نرستاد - و باو نوشت که بهیچ
 وصول روانه درگاه معلی ساخته التماس بمنشور عاطفت -
 که تمیمه گردن مباحات - و وهیل نجات من باشد - نمائید -
 و انتظار صدور یرلیغ قضا نغان نکشیده خود بدین جانب
 راهی گردید - و عوض خان قاقشال که بار نزدیک بود و قلیچ خان
 ناظم ملتان را نیز بر ارسال عرضه داشت و طالب لشکر ظفر طراز
 آگهی داده تحریض نمود - که منتظر حکم نبوده روانه شوند - تا تفرقه
 اهل قلعه بجمعیت گراید - و خاطر این نیازمند از نگرانی براید -
 از آنجا که سعید خان بیشتر با عوض خان در غزنین و با محمد شیخ
 پسر خود در کابل جمعیت نگه داشته مقرر ساخته بود که هرگاه نوشته
 بمیدمردان خان برسد با همراهم بقندهار شتافته تا رسیدن او پیاسدانی

فرمان روی ایران رو مطلق بر تافته پناه ناولیای دولت گردن
صواب پادشاه ممالک ستان برده - و پناه گواکس شمار متوجه تسخیر
اس دیار است بقدم انداز پدش آمده در موضع کوشک حدود
مرد کش کرد - و بدریغ مکر و ترور لحتی قتلداش حامل الذکر
را از علی مردان حان روگردان ساخته بحساب خود بار کشیدن - و این
رهگذر تشتب و دندند تمام بحال بلعه و شیدان راه یافت - و آثار
" اختلاف آراء که منتج عدم نظام اسب نروی روز افتاد - و علامات
عذر و عناق رو نتراند نهان - ناگزیر علی مردان خاں گروهی را که
طریق یکنائی سیاحت باز کشاده بهایی حقائق آنها می نمودند
از ارک فر آورده تا طایفه دیگر که بقوتش دورنگی از ناصیه احوال
کثیر الاحضال شان بدر پندار بود بحال بعیده برستان - و برخی از
حوشان صداقت شان و علامان حان شان را در ارک نگاهداشت -
در حلال این حال سرآمد سرزبانان دندهار ملک معدود و نرادر
او کامران که بطلب علی مردان خاں آمده بودند برهم نکشت برگرارند -
که اگر متانعت و هوا حوئی ندهای پادشاه سکندر شاه و شهشاه
ملک نارگاه پدش نهان خاطر معافیت ند است - درین وقت که
دارای ایران در مقام کین و زوی و حو و بری است - و دما و دماق
حصار بشیدان مورب بهق گرفته - نامراء صوغه کابل که مدد ایمن
زرد تر منجمد ناید نکشت - که هنگام طلب خود را نرسانند - از
معدود را برد خود نگاهداشته بکامران گفت که بحسب عوص حان
قاتشال حاکم عربی و سعید حان را آگاه گردان تا حرم عیثی در کابل
و عربی داشته هرگاه می اشاره دمایم بدال استعمال دشتانند -

پناه رسانیده ناصیه سعادت بشاک آن آستان عوش سگان بر امروز
و الا زود باشد که بوزن جلود اقبال و جوش میرزای مال * ع *

• همه سده شکن دیو بند قلعه کشا •
تهامی ملک زابلستان با مضامین آن مشغول گردید . حاکم قندهار
بازو القدر خان سلوک پسندیده نموده سرخس گردانید . و گفت .
که پاسخ این مقدمات بزرگان یکی از معتمدان خود سپرده او را نزد
سعید خان میفرستم . و از آن رو که در ایام دولت حضرت جنت
مکانی ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن که به نیابت پدر با ظم سهم
مربوطه کابل می پرداخت بجهت قرب جوار ارمغانی بعلیمردان خان
ارسال داشته بود . و خان مزبور در برابر آن چیزی نفرستاده درینروز
لمی بیدگ را که از آقایان معتمدان بود با سختی از اشیا روانه ساخت
هم بایصال هدیه ظفر خان بپردازد و هم پاسبان گزاری سعیدخان
نماید . و چون در دهم سال جلوس عالم آرا نهضت اعلام اسلام
ب پنجاب بعزم تسخیر فندهار مقرر شد . عرضه داشت وزیرخان
پنجاب مشعر بر قحط و غلامی آنصوبه بدرگاه سلاطین مآب رسید .
که نیک پسندیدی کافی برآید و از مهربانان این دولت پایدار
تقدیر است . این رکعت خجسته را بسال دیگر باز گذاشتند
ان خان پس از آگاهی بتهدیه مواد حصانت حصار پرداخته
ی بر فراز جبل لکه که مشرف است بر حصار قندهار
رفتند . و بوالی ایران نوشت که عنقریب افواج هندوستان
رسند . من اگرچه اسباب قلعه داری از توخانه و آذوقه
مهدیا ساخته آماده تحصن گشته ام اما شاه مستعد

ندور بینی و کار دانی آصاب داشاه باشد بقندهار نعرستد - تاهم
بر کعبیت حصار و کمیت لشکر آن دیار آگهی یاند - و هم اطوار
این سلطنت گردن آذر علی مردان حان و اموده اورا به بندگی
درگاه آسمان حاه مستمال گرداند - سعید خان داصطلام مفسدان صوابه
کال که لحتی ازان نکشته آمد و پرداخته پاری آنا ملقب
به ذوالقدر حان را پنهانی بود علممردان حان مرستاد - او بقندهار
شده شده مراتب حهان کشائی و گیتی پورائی اقبال روز امرون -
و مسیح مملک - و وسعت دولت - و فراوانی اسباب قدرت و
دستگاه - و درونی مواد حشمت و جاه - و کثرت خیل بادپا - و
دسیاری میول کوه ربا - و حراین موموره - و عساکر منصوره - و دیگر
امارات میروری - و علامات بهروزی - تعلیممردان حان بیان نمود -
و باعطای بی پایان و الطاف نمایان حاهان ممالک ستار امیدوار
ساخته برگزارد - که چون از رباع درباری و مدفون کار آزمائی
حضرت شاهنشاهی هرهم دیر ترا که احتتام آن پیش نهاد همت
والا و عریمت حهان پیروی بادشاه حهان کشا گردید نتائیدات ربانی
در مختصر زمانی مطابق خواهش اولیاء این دولت درجهائی
اسحاق بدبخت - و هر مملکت دشوار کشا که کشایش آن مطمح
بطر بلند و همت آ- حان پیوک این شهنشاه دین پناه گشت به تیسیرات
آ- مانی در کمتر وقتی موافق آرزوی اصفیای این سلطنت حار دانی
افتتاح - اولی آنکه بقدم احلاص ره سپر حادد مستعقیم بندگی گشته
حصار قندهار را که پیشتر غیر ناریاء دولت این دردمان والا شان
متعلق بود به بندعایی پادشاهی بمبارید - و خود را بدرگاه خواقین

جنت مکانی مطابق هزار و سی و دوم هجری از قلعه برآمده شاه را دید
و قلعه را بسپرد - شاه عبدالعزیز خان را با همزمان رخصت مراجعت
هندوستان داده تنظیم امور قندهار بانبیعلی خان زیگ که سابقا
حکومت کرمان داشت و شاه او را بابا میگفت و سی نوشت تغویض
نمود - و خود بایران برگشت - و پس از سپری شدن گنجعلی خان
خلف او علیمردان خان را ناظم آن ولایت گردانیده بابای دانی
می نکاشت - و چون توایم اورنگ خلافت بجایوس عالم ارایی حضرت
خاقانی آسمانی پایه گردید مهم قندهار اعم دانسته خواستند که
اعلام ظفر اقسام بصوب دارالملک کابل برافرازند - و آن بلده را مسط
سرادق عظمت و جلال و مرکز ریات ابهت و اقبال گردانیده یکی
از دراری فلک سلطنت را با عساکر ستاره شمار و توپ بسیار و
فیلان کوه سار بدان صوب بفرستند - درین اثنا فتنه آسمیری افغانه
تیره ایام - و شورش انگیزی بندهای بد فرجام - و نفاق گزینی
و ضلالت آئینی دزدیان ناکام - روی نمود - و یساق قندهار چندی
در توقف افتاد - و بعد ازان که خاطر اولیای دولت قاهره از تنبیه
تادیب این فساد پیشگان بجمعیت گرائید بسعید خان حاکم
کابل یرلیغ رفت که تعیین جنود نصرت آورد بکشان حصار قندهار
مقرر فرموده ایم باید که از تنظیم و تسبیق صوبه کابل و هر دو
گش و فرو نشانند فتنه افغانه جبال نشین آنصوبه فارغ گشته
ندان آمده باشد که بمجرد رسیدن فرمان والا بی توقف و اسهال
خدمت پادشاهزاده کامگار والا تبار که عنقریب معین خواهد
بود انجانب راهی شود - و یکی از کومکین صوبه کابل را که

در آید - حضرت حنفی مکانی این رای ثابت را پسندیده در برابر خواهش او حوادی فرمودند - و مقرر شد که حاکمان نقدهار بشنوند - او از کهل منشی و تن آسای نه پشکاران دولت که از دور بی پیرانی حضرت حنفی مکانی در معاملات ملطفت مدار کار در آنها بود، ساخته صوبه ملتان برای خویش و حرمت قلعه برای مددالغریز حاکم القماش نمود - و تعهد کرد که هرگاه احتیاج او به خود را از ملتان بحدود مددالغریز حاکم القماش او بقبول موصول گردند - شاه این ماحری را نوشته پیدل بیگ دریاوخته پندخته در کمین درخت می بود - و انتظار قانو میکشد - تا آنکه حدیو زمان در سال پانزدهم سلطنت حضرت حنفی مکانی رسیدی که در تضاعف و قایع نهم سال از دور اول حلوس ابدال مانوس بتعصیل تمام نگارش یافته بار دوم بدکن تشریف فرمودند - و پیدل بدگ سفر ایران که هنوز از درگاه گردون حاکم رحمت انصراف نه یافته بود پنهانی بشاه عباس نوشت - که در این هنگام که پادشاهرا دره والا مکل که نظام ممالک سواد اعظم هندوستان بآرای صواب انما و تدبیرات گیتی کشای او بار بسته است مهم دکن مشغول است - اگر اندیشه نقدهار در دل باشد نه ازین قانو بیست شاه درخت انیمت شمرده برمر نقدهار آمد - و چون مددالغریز حاکم قلعه دار که از مراتب سپه داری و کمرگرایی و مدارج زرم آرائی و سرد آزمائی نصیبه نداشت از معاومت شاه و کمک صوبه دار ملتان برای اعلان مایوس گردید - بعد از محاصره چل و پنجروزه ناچندی دیگر از مدعی پادشاهی در شهر روز ماه سال هفدهم حلوس حضرت

سپهسالاری ایران رسید با خان عالم که از پیشگاه حضرت جات
 مکتبی برسانست و فقه بود بعنوان مقامات فرستاده اظهار این مطلب
 نمود. حضرت جدت مکتبی چون از اینان دولت نکشش خواستند
 و اینان در جواب می‌نمودند: آنحضرت که سموره در حل مشکلات
 و کشف معضلات از روی رزین و رویت دوزین خلاق خورشید
 ضمیر استعجاب می نمودند درین باب نیز زن فروغ قزایی دوله‌مان
 جدت مستحکم جعاند. امین حضرت معروض داشتند که هرچند
 در شاه این حسن و کین جزوئی آرزوی فرمان روی ایران
 امری دیگر است و اسبوط خاطر حق گویند نیست. اما در بینان جهان
 و صورت کنیزان کینه از فزونیه تملک داری ایران خواهند انکاشت.
 ازین آنکه سد ابواب این گفتار نموده خاطر از حصار بسو فحاش
 و لازم قلعه داری و برداخته خانبهان روی را که بکثرت قبیه
 و فزونیه سامان و دستک و عزت و اعتبار امتیاز دارد بدستوب
 بفرستند. که گرد داری ایران به تسخیر آن پرتو داری ثبات
 فشرده چندان مقامت نماید که این سرید اختصاص پرتو خود را
 برسانند. و دیگر این حرکت نموده و رکضت فایزیده از گذار
 امرانی و آتش گذارد. بیدار بخشی که بتائیدات آسمانی و
 توفیقات ربانی تسخیر قائم جبهه پیش نهان هست و نهست
 بنامی گرمی خود گردانیده باشد. و باسودان قبل روز افزون. و
 امده طاع همایون. قدین و قاب سلاطین روزگار و تعفیر جبهه خواتین
 سپهر اقتدار. وجه حریمت ساخته چگونگی رضی خواهد شد. که
 جزوی از جزای مسکنش با برگی از گنار دایتش بتصرف بیگانه

و در یست سوار و ابعام شش هزار روپیه مرق عزت در ابراخت
از سوانح این سال فرخنده مال فتح قلعه قندهار است
با دیگر قلاع آن دیار

چون ایرد جهان پرداز و دادار سی ابناز حدوث هراسمی از
امور دولت و جهانبانی و سنج هراسی از آثار سلطنت و کشور
ستایی را بونی مخصوص و مصلحتی خاص منوط گردانیده است -
و نه تکی صفتی از صفات علیا و تاثیر اسمی از اسماء حسنی مربوط -
اگرچه توجه اقدس بر تسخیر حصار قندهار که از حصون حصینه
زابلستان است و کشایش دیگر قلاع آن دیار همواره مبدول بود -
تاچندی حصول این اسدیب بهدب ورود لختی موانع و وقوع برخی
عواقب که اشتغال بدفع آن باکزی بود در پردۀ توقف ماند - و بعد
ازان که کار گزاران تقدیر مواد تحصیل این کام و اسباب تسهیل این
مرام آماده گردانیدند - و هنگام آن شد که شکرکاری اقبال جهان
امروز و نیرنگه ازبی دولت عدو سوز - نقاب تعویق از چهرۀ مقصود
برگیرد - درین سال مرجع مال کشایش آن مبدول رعیع با دیگر معادل
منذعه جلوۀ ظهور داد - چنانچه بتفصیل گزارش می یابد - این
حصار استوار از سال چهارم بریر آرائی حضرت عرش آشیانی بعد
از التواء میرزا مظفر معوی بدرگاه سلاطین مطاب در تصرف بندگان
این آستان گردون نشان بود - پس از ادوگ نشینی حضرت حنت
مکابی شاه عباس که همواره تمنی این محکمه در دل داشت زنبیل
بیگ بکدلی تو شمال باشی را که در اواخر درامت شاه بمرثبه

و دیگر آلات جنگ پرداخته بامر قتال بر امر حاکم - و مدارزان لشکر
ممنوع از در و دیوار درون حصار رنجته مقهوران را نه تیغ آنداز ارم
گدرایدند - و عیال و اطفال ایمن بقید اسار در آوردند - چون
بصر حان سپار حان درین کارزار برحم نعمت در گذشت - اعلی
حضرت او را پس از مراجعت بخلعت بر نواخته بمراحم پادشاهانه
تسلیم کشیدند *

چهاردهم [شوال] بحال عالم دو اسپ راهوار مرحمت شد
یوسف محمد حان تاشکندی قبولدار سرکار بکر بمصوب
هراری داب و دو هزار و پانصد هزار از اصل و اصاء سر امراری
یاست - ماهو سنگه و هری سنگه بصران داورتس ار راد نوم خوش
آمده شهر کدام یک میل نرم پوشکش گدرایدند - حاقان شیر شکار
از چهارم ماه تاهزدهم در مصافات برگشته بمصوب دوزده نفر نعمت
و صد چرخ نه نار و بسیاری از دیگر خاندانان چرخنده و پرده شکار
نموده نوزدهم عدل یکران بمصوب دارالخلافه مدعطف ساخته از
دریای گنگ عبور فرمودند - و حوالی قصه سورون معسکر اقبال
گردیدند - درین روز جمال خان قراول را که درین شکار خدمت نیکو نموده
آورده بود بر سجده مبالغ همسنگ او را که هشت هزار روپیه
شد بدر مرحمت نمودند *

بستم [شوال] از عرصه داشت سلیمان پور حلال بمصوب
حقایق مصوب رسید که روز پششدهم دهم شوال آن را که برادر
دختر شاه نواز خان معوی صغیر سعادتمند مرشد بوجود آمده - اعلی
حضرت آن پاک برادر را بخدمت الدنایا موصوف ساخته اند - الله ویردی

گردیدند - میر فیض الله مخاطب برحمت خان باضافه پانصدی
ذات بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار مباحثی گشت *

پنجم [شوال] هزار سوار شایسته خان را دو اسبه سه اسبه
مقرر نموده اور بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار - سه هزار سوار دو
اسبه سه اسبه برنواختند - خلیل الله خان میر آتش که خدمت
قراول بیگی نیز بدو مفوض اجبت بعنایت فیل بلند پایگی
یافت *

هشتم [شوال] میرزا رستم صفوی که پرلیخ معلی بطلب او
شرف صدور یافته بود بدولت ملازمت فایز گردید - رستم خان را
خلعت خاصه و اسب از طویلۀ خاصه با زمین مطلا و فیل از حلقه
خاصه عنایت نموده رخصت انصراف به سنبل دادند *

نهم [شوال] یمین الدوله و علامی افضلخان با ارباب دفتر
و گروهی دیگر از بندهای پادشاهی که پس از انتهای رایات
عالیات از دارالخلافه راهی شده بودند باردوی گیران پویی ملحق
گشته سعادت آستان بوس در یافتند - چون جوقی از فساد پیشگان
آن مرزستان در موضع کراوین از مضافات پرگنه جدوار گرد آمده
باعتماد استوارمی جا پا از جاده اطاعت و انقیاد بیرون گذاشته بودند
اصالتخان و شیخ فرید ولد قطب الدین خان با تاباندن و خلیل
الله خان میر آتش با جمعی برق انداز و جان سپار خان بخشی
احدیان با احدیان از پیشگاه خلافت معین شدند - تا اساس زندگی
مخدولان از بیخ براندازند - دلیران عرصه شهادت بسرعت تمام
بجهت اعصار معاهد شدند - حصه گزندان با نواختن تیر و تغذات

حباب پنهان در دار الخلافه بصورت سوزن که مصطافی است مشهور
 انواع صنایع و اصداف و حوت و طنور بره بوردی در آمد - و حوالی
 دار الخلافه حمام گردون احتشام بر اورا حیدد - دروس روز ممدت
 اندوز حراسه دار الخلافه نصف جان و موجداری اس زوی دریای
 حوت ناگاه جان حواحه سرا معروض شد و کجاستی نکست حاصه
 و درممن نکست و بدل نوارش آمده مرخص گشتند *

نکست و ششم [رمضان] مومع نکست پور که در انطاع
 بحانب جان اسب نصیاء لواء طغر اندما مدور شد *
 نکست و نهم [رمضان] طاهر فصدی سوزن که از اکثراناد
 نکست و چهار گروه پادشاهدست محط سرادق ملکی ارتفاع گردیدند -
 و رستم جان تیولدار سیدیل دروس منزل سعادت ملازمت در ناست *
 سلج اس ماه [رمضان] ساحل دریای گنگ که آتش در
 شردنی و گوارائی گردیده ترس مناء سواد اعظم هندوستان نهشت
 نشان اسب محکم انبال گشت - و دروس ماه مدلع می هزار زرین
 معمر بقصلا و ارناف تعی تعمم بدست *

عمر شوال معروض اندس رسد که دروس نواحی نبری چند در
 ندشه مراهم آمده نقطان و رة بوردان آن سر رممن اندا می رساند -
 حان دادگر که حفر سنگالی برایا کوه پیش نهاد همت پادشاهانه
 دارند ندان مو متوجه گشته یارده ندره تعنگ شکار فرمودند *

دوم [شوال] بحانت جان دولت ملازمت اندوخت *

سوم [شوال] از دریای گنگ نراه حمر عمور فرموده نصد
 نرد دیگر حاندان صحرائی در محال پرگنه سهندوان عشرت اندوز

سلطان مراد خان بکوچک احمد پاشا ناظم موصول نوشت - که بمیرد
رسیدن نوشته مشار الیه با لشکر خود بدان صوب شتافته گردن متان را
متصرف گردد - و ادرا روانه حضور سازد - فرمان روی ایران سافی
الضمیر خان احمد دریافته سیاهش غلام شاه عباس را که پیش از
آمدن قیصر با رستم خان در سرحد ایروان ترددات نموده بمرتبه
قوللر اقلسی رسیده بود با شاه ویردیشان لرو سلیمان خان خویش
خان احمد و گروهی دیگر بمالش خان احمد فرستاد - از برین معنی
آگهی یافته کوچک احمد پاشا را نزد خود طلبید - کوچک احمد
با چند سردار دیگر که دران نواحی اقامت داشتند بشان احمد
پیوست - و در پای حصار مریوان که بنگاه خان مرزبور بود فرود
آمد - درین اثنا سیاهش با لشکر خود بغتة برین افواج سی ریزد -
و کوچک احمد را که بمرض مبتلا شده بود و ازین رهگذر لشکر روم
از توزک افتاده با در پاشا و دیگر گروه اندوه بقتل آورد چندی از
مردم معتبر امیر میگردد اند - خان احمد جز فرار چاره نیافته بموصل
گریخت - و در انجا باجل موعود در گذشت - و سیاهش کردستان را
بسلیمان خان حواله نموده ماسوران را نزد شاه صفی در حین مراجعت
او از ایروان بصفاهان آورده گذرانید *

برافراختن رایات گیتی پیمای بقصد صید و شکار از

دار الخلافه اکبر اباد بصوب سورون و گذارش

برخی دیگر وقایع

بیست و پنجم رمضان در اسعد ساعات و احسن اوقات مویب

هنگام ریزش برف و تازان آنرا محاصره نموده تا سه ماه معرکه
 امروز پیگار گردید - و مریم بیست هزار قریباتش بکشتن داد -
 درین اثنا مرتضی پاشا باحل طبیعی رخت هستی بر دست -
 قلعه گریزان بعد از سپری شدن طبعه دار تا چارده روز آنرا پنهان
 داشته داد مردانگی می دادند - پس اراں تنگ آمده و طامب
 حرامت حصار بی مردار در خود ندیده امان طلبیدند - شاه طبعه
 را متصرف گشته اقسام مختلفه و دیگر رعایا را رخصت نمود - و
 کدداورل لشکر روم را از اعالی و اسادل همراه برده هر طایفه را انجائی
 مرستان - چنانچه گروهی که بقصد هار رسیده بودند همواره علیمردان
 خان که سب آمدن او گزارش خواهد یافت مهندستان آمده
 تارک سخت باسندم مدد نمیداد بر امر اخذند - و خاقان گیتی سندان
 از عواطف مالکانه بدشتی را در زمره زندگان در آورده چندی را
 که هوای وطن در سرداشند زر نقد عنایت فرمودند - و برسان
 شد که متکلمان بعدر سورت بر حایز اب سرکار و الوایه نمایند *

دیگر نغی وز زین خان احمد خان اردلان حاکم کردستان - که
 از بلاد معموره مشهوره آن حسن آباد و شهر زور و سروان است -
 چون خان مرزور نیز از خویشی شاه صفی خایف گشته پنهانی
 بمسلک مطارعت و منهج موافقت رومیان در آمده بود - درین هنگام
 که یساق ابروان در میان آمد کمک لشکر قریباتش نموده بقید صربوشت
 که بیکم از نظام ولایات قریبه این ملک یرلج رود که هرگاه من
 اشاره نمایم زود خود را رسانیده این ولایت را بحصول حصینه آن
 به تصرف در آورد - و مرا با توابع و لواحق روانه حضور گرداند -

مستند آمده بود و قیصر مدعی و بی پایه شاه صفی که دربار او توفیق
 چند خویش و مریدان دولت بروی کار آوردن و از فرمان داشت -
 سلطان مراد خان بیخود داد - که از قلعہ قشقلان بیکان و مراد حسن
 یافتند - و من با چاقوی که از روی ملازمت داشتند با شمشیر دراز
 توکلین مملکت کرد - و در بیکان مطلق شد - شدند - قلعہ را حاکم
 می نامید - و چون ملازمین و بده بدهی رسیدن روزی با خود
 محاصره حصار پدید سلطان را دیدند - و از آنجا که در قریه اش بقصر
 حسن شهرت داشت بفرستادند هر سه کشت - سلطان بیابان
 را به یزید خان خلعی موقوفی داشت نام یازگداشته بخریدت قلع
 دیگر و ایلات که درین قساق پیش فکاحت کرد بیده بود و نخست
 نمود - و به تبریز که آید از آن مکان از شهر بفرستادند بقیه
 شده بودند از پادشاه روز توقف کرد - درین وقت از غوثیه و سده خود
 که از استقبالی ارسال داشته بود دریافتند که چون درین قیلت
 قریه سلطان آنجا که بر قیصر محسنت روز سوم آورده رحلت و مده
 را از دوزخ قریه گذار در قریه انداخته شد و قریه است
 که ترازوی بقواند ملک و دولت راه یافت - بقیه آهکی برون مباحی
 با استقبالی تمام معذرت نمایند - بقیه برون قیصر از تبریز مراجعت
 نموده بمرکز هرچه تمامتر بستانقوی ملات - و برون روزی
 ایران که در چاه قریه تغییر اقامت کردند از قریه شکر روز و
 مطوت میان زن آن مرز و بوم قدم پیش بستانقوی سره را خالی
 باقیه بستانقوی برون را درین حال پیش فکاحت ساخت - و
 بکوه آمدن نوزاد قلعہ گشتی بستانقوی - و در بوم بستانقوی و

رستم خان در دست - رستم خان هر چند در حدال و قذال کوشید اما
کاری از پیش نتوانست برد - و جمعی را در آن آوردگاه بکشتن
داده با کام مصوب تمریر برگشت *

دیگر واقعه ایروان - در عهد سلطنت شاه عداس که باصانت
رای و اصانت تدبیر - و مرونی حفظ - و حراست مملکت - و مرادایی
صبط - و مناسبت چپاهی و رعیت - از دیگر سلاطین معهوده امتیاز
داشت - هرگاه لشکر روم در مرزهای می آمد - از آنرو که شاه از پیکار
شاه اسمعیل و سلطان سلیم که تاریخها از آن بار گوید عدوت بر
گرفته بود - جنگ مواجعه نمیکرد - و با حکام حصون و تحریر محال
مرز را لشکر عدم و احراق قصیم و علیق آن مواضع و سد طرق آورده
می پرداخت - و مدین مدب رومی با کام در مدگشت - در یلولا که
سلطان مراد خان که دوبر شجاعت و نسلت اتماب داشت در میان
ردای ولایت روم گردید - و شاه صعی حکم مرمای ایران - قیصر روم
دارا و تسخیر ایران و تمریر و بغداد که شاه عداس آنرا بفر و تدبیر
و حرب و پیکار از دست رومیان کشیده بنصرب در آورده بود متوجه
گشت - و در حلاب فارس بیابان خویش که بی حاجت عظیم و حادثه
حسین از مستقر اورنگ مرمان دهی حرکت نمی نمودند با لشکر
حرار از حوار و بناده و توپچی قدر انداز و توپخانه با سامان و بار
بجست در ایروان آمده حصار آنرا که در صط طهماسب قلی خان ولد
امیر کوبه خان بود محاصره نمود - تا یک هفته بسر دادن توپ و
تنگ هنگامه کارزار گرم داشته دیوار حصار از چند جا بر می هموار
گردانید - طهماسب قلی خان که از شدت محاصره و غلبه انواع روم

درینوقت عروجه داشت مغدر خان که در ششم حال میمنت اشتغال
 اورنگ آرائی خاقان مملک حاکم بعد از سفارت نزد شاه صفی
 فرمان روی ایران رفته بود مشتمل بر بعضی سوانح آن مملکت که
 باعث درنگ مغدر خان در آن ملک و سبب تاخیر دیدن شاه صفی
 گشته بدرگاه خواقین پناه رحید - و از آن رو که دانستن سوانح مذبوره
 در بعضی وقایع آتی مدخنی دارند آنرا درین نگارین نامه بوسی نگارند •
 یکی ساحت بلد و آن است - تفصیلش آنکه پاشای وان از قیصر
 روم سلطان مراد خان متوهم گشته بشاه صفی نوشت - که اگر فوجی
 از دلیران کار آزموده روانه این حدود سازید حصار حواله نموده
 بنایم - شاه برای حصول این امنیت که مرکز طبیعت او بود
 بدتبریز شناخته رستم خان گرجی ناظم آنرا که در آن هنگام پیر صالار
 ایران بود با لشکر آذر بایجان و گروهی دیگر بحصن وان فرستاد - و
 چون قیصر روم بر اراده حاکم وان و توجه افواج ایران آگاه گردید -
 رقمی منبئی از اقسام تلافی نکسته باو پیغام داد - که بی وقوع امری
 که موجب انحراف ازین دودمان و باعث التیام بوالری ایران باشد
 حصار بقربش سپردن از عقل و دانش دور است - باید که ازین
 خواهش نازوا و عنیمت ناسزا باز آمده دیگر پیرامون چنین
 اندیشهایی باطل نگردد که ما آن ولایت را برای توطن باو مقوض
 مینمایم - چل هزار سوار بکمک او فرستادیم که اگر لشکر قزلباش
 نزدیک وان آید به نبرد و پیکر هزار از روزگارش بر آورند - اتفاقاً وصول
 لشکر ایران و حشر روم یکمرتبه واقع شد - و پاشای وان که بر میدن
 حکم سلطان مراد خان از عهد خود پشیمان گشته بود قلعه را بر روی

و چون دلاوران پیکار گزین داخل غر گردیدند - گروهها گروه مردم
آنجا بواسطت نیک - گان این دولت بلند صوات آمده مسلح
گشتند - مگر الوس لکن و دیگر دو قبیل ویدله که کور کریمداد
با دیگر مقاهیر بی بنیاد دران گروه بی رشاد بسر می برد -
و چون از فزونی حراس روی آمدن نداشتند راه زینهار جز
کوچه فرار نداشتند بکوههایی مسیر عبور درهائی تنگ پناه بردند -
غزاة فیروزی فراوان انبار غله مرده بتاراج برده منازل و مساکن آن
خانه خرابان دین و دینی از بین و بن بر کردند - و از آنجا که مخالفان
این دولت آسمان رقت را جز ناکامی نصیبه نیست دران جبال
مرتفعه و شعاب ضيقه از بالا برف و باران مانند نوازل آسمان بر مفارق
شان می بارید - و از پائین سیلاب شمشیر آتش افشان پیادهای
کوه پدما که چون باد بر کنگره صحاب بلند می گرا گشتی کخ هستی
گروه خاکسار از پا می انداخت - چون مقاهیر از شدت برودت هوا
و تیزی آب تیغ مجاهدان فیروزی انتها بسته آمده بودند - و هر روز
جمعی مرحله پدما نیستی میگشتند چاره رستگاری جز سپردن
کور کریمداد با اهل و عیال ندیده آن را زون طالع را دستگیر ساخته
باتوابع و لواحق حواله نمودند - و جنگ آوران نصرت مند از آنجا
مراجعت کرده به پیشاور نزد سعید خان رسیدند - حان حقیقت حال
بدرگاه معلی عرضه داشت نمود - اورنگ قشین اقبال او را بعد از
ارسال خلعت خاصه سر برافراختند - و فرمان داد که آن تیره کار میه
روزگار را به یاسا رساند - او پس از درون یولیع جهان مطاع آن غنوده
بخت تیره اختر را بقتل رسانید

داراشکوه - و گوهر صدف جهانباني پادشاهزاده محمد شاه شجاع بهادر - خلعت زمستاني - و بمهين پور خلافت دولت رويده نقد نيز - بطريق انعام مرحمت فرمودند - و بيمين الدوله آصف خان خان خانان سپهسالار - و علامي افضلخان - و ديگر امراي عهد حضور خلعت زمستاني عزايت شد - شاه علي بخلعت و خدمت وجوداري اجمير از تغيير آورده پهر راجه بيتهلداس كه نيابة بان مي پرداخت و اضافه منصب و مرحمت اسب عز افتخار اندوخته بدان صوب مرخص گرديده *

گزارش توجه موکب اقبال بصوب باري و جشن شمسي وزن اقدس بعد معاودت

هشتم [شعبان] اعلام ظفر اتسم بنشاط مير و شكار از دارالخلافت اكبر آباد بصوب باري بر افراخته آمد - و باغ نور منزل معروف به دمره به ورود اقدس نصارت و طرارت فردوسي يافت - راجه بيتهلداس را بخلعت بر نواخته بوطن رخصت دادند *

نهم [شعبان] از نور منزل کوچ شد *

دوازدهم [شعبان] منازل ماحل تالاب باري به نزول اشرف پايه آسماني يافت - پنج روز در باري و هشت روز در نواحی آن عشرت اندوز صيد و نخچير بوده سه قلاده شير فرکه از هول حمله آن زهره شير آسمان آب گشتي - و چندين نيله گاو و آهو و جز آن طعمه نهنگ تغذگ گردانيدند - ميرزا مراد صفوي مخاطب بالتفات خان بمنصبت دو هزاري هزار سوار از اصل و اضافه و بانعام

آن سرزمین که مردم گردان آن حدود دران گرد آمده بودند برسند
تعلک جهان را پدرود نمود *

چاردهم [رحب] الله و دیرنجان را بعوداری و تیولداری
آن محال بر نواحیه دستوری دادند *

هفدهم [رحب] راحه بدهند اس از دهدهنده که نظردق وطن
باو مرحمت شده و هر هم راحه گنجینه با پسر خود حسوبت سنگه
از موطن خویش بدارگاه معلی رسیده دولت کورنش دریافتند -
شکر الله عرب بخدمت کوتوالی دارالحکمة اکثر آنان از تعذر شاه
علی و اصابه منصب مناهی کردند *

بست و پنجم [رحب] کلیان جهان ملازم راجا حکمت سنگه که
رحی از احوال او در بختن حلد گرایده آمد بدارگاه جهان پناه
آمده لکنی از اشنا که راجا بخواه پندشکش مصحوب او ارسال داشته
بود بدطر اکسیر اثر در آورد *

بست و ششم [رحب] حکیم هادق را از منصب بار داشته
پانزده هزار روپیه سالده عنایب فرمودند *

بست و هفتم [رحب] ده هزار روپیه مقرر باریاب
استحقاق رسد *

عمره شعبان امات حان که بسخ خط از خط بسخ در اوراق بسخ
بوسان وقت کشیده - در حائره کتانه که درون گند آسمان رعیت
مرار حلد آثار حصرت مهد علنا ممتاز الرمانی نگاشته بود بعلانت
میل کام اندوز کردند *

چهارم [شعبان] بذرۃ الناج حلاقت پادشاهراذ و الا قدر محمد

گذرانید - آخر الامر سلطان بهادر گجراتی از شنیدن احوال غرابت
اشتمال نایک فریفته گشته از راجه کیرت طلب نمود - و راجه کام
و نا کام دل از نا یک بر گرفته پیش او فرستاد - سلطان بهادر
برسیدن آن یگانه زمانه نشاط بی پایان اندوخت - و نایک بقیه
عمر همانجا بسر آورد - بعد ازان آوای نغمه دلکشای تانسین کلونت
گولیداری که منظور شیخ محمد غوث بود گوش جهانیان برافروخت -
او سابقا نزد راجه ملک پته و قلعه باند هورام چند بکریله اسباب
کامیابی آماده داشت - چون یکتائی او درین فن دقیق در مجلس
بهشت آئین پادشاه فلک بارگاه حضرت عرش آشیانی - که مجمع
دانشوران روزگار - و مرجع هنرمندان هر دیار بود - مکرر مذکور
گردید - منشور طلب او مصحوب معتمدی نزد راجه فرستادند -
راجه با وجود کمال خواهش از روی فرمان پذیري تانسین را روانه
حضور گردانید - بعد از آنکه شرف آستانبوس دریافت - و نغمه
پردازی و لطف آواز او خاطر اقدس را نشاط آگین ساخت - از
پیشگاه عنایت مشمول نوازش بیکران فرموده نسبت به مسمران پایه
اعتبارش برافزودند - امروز مدار خدیا گران هندوستان بهشت نشان
بر تصانیف بخشو و تصانیف اوست *

درین تاریخ [غرگرجب] میر خان میر توزک از اصل و اضافه
بمنصب هزاره دت و سه صد سوار مفتخر گردید *

هشتم [رجب] سرانداز خان قلماق بعنایت نقاره بلند آوازه
گشت - چون بعرض اشرف رسید که مرشد قلی خان فوجدار مهترا
و مهابن و کامان و پهای در اثنای تاخت بریکی از مواضع رصینه

و امثال آن نامیده است - و حال بخش از مهر در یکچندی در
 هرائنده اند - پس از آن راحه مان توفور که طعمه گوالدار در تصرف
 او بود - و در دقایق معمار و تصدعات هندوستان آگاهی تمام
 داشت - معانی تازه نرمان گوالیار گزارش داده - طرز حدید در میان
 آورد - تادرواست آن در همگنان آسان گردن - و تصعیف متضمن ذکر
 کش را که پندشوی پس کفره بود بش پند نامید - و هرچه در
 ستایش دیگر روزگار کنش با تعریف ارباب ثرو یا بفصل
 مراتب عشق فراهم آورد استب و دهر پند - با یک کشوی دلارت
 که از تربیت کردهای راحه مان بود - دهر پند را بحوال مصامد
 رگس - وسلاست عبارات نو آئین - و حص نعمه دل بشن - و
 لطف تصرفات گرس - پناه کمال رساند - چنانچه آهنگ بی
 همتائی از روزگار را درگرفت - رمائی آواز او مرتقه بود که بحال
 سائر معمه سرایان که اهل مرتقه تا دو کس هم آواز بشوند بیکو
 بتواند خواند - تنها در کمال حوی و سر آهنگی میخواند و
 شدت رعایت دلداد را که نرمان هندوستان تیب خواند - ندومی
 اند میگرد که دایان دشوار پسند اس من تحسن و آمرو می
 نمودند - و متاثر میگشتند - و در وقت خواندن بکهاوج میر میدواحت
 و در الپ که ادای نعمه صرف است - و هنگام هرائندن نآن آمار
 کنند - طرز یکنائی داشت - پس از آنکه راحه مان رحمت هستی در
 نصت چندی با پسر او راحه نکر ماحیت سر برد - و چون طعمه
 گوالدار را داشت از تصرف راحه نکر ماحیت بر آمد - در راحه
 کثرت مرزبان طعمه کالبحر رمت - و در اینجا در روزگار نکامرانی

هزار و پانصد سوار - و غرض خان قاقشال بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه سرافراز گشتند *

غره رجب - لعل خان کلونت را که درین عهد سعادت مهد
سرامد نغمه سریان هندوستانی زبان است بمرحمت خلعت و خطاب
گن سمندر بر نواختند - او داماد بلاس پسر تان مین است که
حالش گزارش می یابد - و طرز او را از شاگردانش نیکو فرا گرفته -
و در خواندن دهریدهای او بروش او عدیل ندارد - او چهار پسر
دارد که هنگام خواندن با او انبازند - بهترین اینها خوشحال است و
بصرام - اینان در خوانندگی قرین یکدیگرند - و نخستین چون فهمی
و سلیقه درستی دارد بنام فاسی خدیو اقبال تصنیفات می بدند -
اما سر دفتر مصنفان درین زمان عشرت آگین بهجت تزئین جگذاشته
سهاکب رای است - اگرچه مدار استانی خوانندگان هندوستان
بهشت نشان بر تصانیفی که آنرا گیت و چنن و دهر و است
گویند بود - لیکن از آنرو که این نغمات شگرف آئین بزبان کرناژک
شیوع داشت - و مردم این سرزمین از عدم ادراک معانی آن
بجز نغمه و آهنگش در نمی یافتند - میر خسرو هزاره نژاد که از
مردان شیخ نظام الدین بداونی مولد دهلوی منشاء است - چهار
گونه بر سرانید - یکی قول که بقانون گیت مشتمل است بر عربی
و فارسی بنظم یا به نثر - و بزاء آن بر یک تال است یا دو یا سه
یا چهار - دوم فارسی که اشعار فارسی با ترانه مبنی بر یک تال
فراهم آورده - سیم ترانه که بی اشعار اساس آن بر یک تال گذاشته -
چهارم تصنیفی است که بهندوستانی زبان برگزوده - و آنرا خیال

خلعت بر نواخته نزد رشید خان که ابن عم اجداد است - و خدمت
نظم ولایت تلنگانه باو مقوض - و از سعادت یاور و حسن عقیدت
بوالایه امارت رسیده - فرستادند - و کفالت ایشان برقرار گردید.
نهم [جمادی الثانیه] پسران راجه انوب سنگه که برخی از
احوال او در نخستین جلد این پیاس نامه در اثنای گزارش موانع
سال ششم نگارش یافته پس از سپری شدن پدر باسلام عذبه فلک
رتبه ناصیه طالع برافروختند - جیزام نخستین پسر بمرحمت خلعت
و منصب هزارمی ذات و هشتصد سوار از اهل و اذانه و خطاب
راجگی و اسب و فیل - و چهار پسر دیگر او فراخور حال بمناصب
مزارازی یابند *

چاردهم [جمادی الثانیه] دوازده فیل پیشکش معتقد خان ناظم
صوبه اوزبک از نظر اشرف گشت - و یکالک روپیه قیمت مقرر شد *
نوزدهم [جمادی الثانیه] حکیم صالح برادر حکیم فتح الله
شیرازی که بتازگی از ایران آمده بود ناصیه بخت بتبیل آستان
عرش مکان برافروخت - و از پیشگاه نوازش بعنایت خلعت و انعام
سه هزار روپیه کامیاب شده در زمرد بغدادان درگاه ولا ملخروط گشت *
بیستم [جمادی الثانیه] بساله دودمان امطفا سید جلال
خلف الصدق سید محمد گجراتی - که لختی از سه واسب و علو
حسب و فضایل و کمالات او و نیاکان او در آخر جلد اول گذارش
یافته - ده هزار روپیه - و بی هاشم کاشغری دو هزار روپیه - و بزاهد
بیگ کاشغری هزار روپیه - عنایت شد *

بسیست و پنجم [جمادی الثانیه] عزت خان بمناصب دوهزاری

آغاز سال اول

دوم در ازادوار خلود اثار جلوس مقدس

روز سه شنبه غره جمادی الثانیه سال هزار و چل و هفتم مطابق بیست و هشتم مهر نخستین سال از دوم دور جهان افروزی جلوس عالم آرای خافان معدلت پیرا آغاز شد - نسیم افضال باهتزاز در آمد - غنچه کامرانی بشکفت - دلهای زمانیدان مانند کف دریا سان خدیو اقبال منبسط گشت - درین تاریخ شاه نواز خان قوش بیکمی را چون لوازم شکار قعل که چگونگی آن در وقایع سنه هشت گذارش یافته نیکو سرانجام داده بود - بعنایت خلعت خامه و اسپ از طویله خامه بازیمن مطلا و خیل از حلقه خامه برنواختند *

چهارم [جمادی الثانی] دو داماد احدادیکی محمد زمان پور پیر داد دوم صاحب داد با قادر داد ولد محمد زمان و نواسه احداد و علائی زن احداد والدۀ عبدالقادر خواهر رشید خان ولد جلالة و گروهی دیگر از همریان عبدالقادر که در صوبۀ کابل گرد فتنه می انگیزتند - و پس از فرو رفتن عبد القادر سعید خان همه اینان را بسعی و تدبیر بدست آورده روانۀ درگاه آسمان جاه ساخته بود بآستان معلی رسیدند - بادشاه جرم پوش عذر نیوش محمد زمان و صاحب داد را بمرحمت خلعت و اسپ - و دیگران را بعنایت

سخن اینست و گرس نه ازین داند گفت
گو بیا اینک ارکلی و بزرگان دیار
حاش لله که نه من بنده همی گویم زان
که چرا پار نبود این محرم یا پیرار
ایدم ابدال شه است درنه تو ممدایی بیک
که چو من شاح کهن میوه کجا آرد نار

اکنون که گلگون تیرگام آسمان خرام خامه در مضمار نگارش
وقایع نخستین سال از دور دوم جلوس آید پیوند خاقان قیصر غلام -
و خدایگان سلیمان احتشام - نحوس در آمده - اگر روزگار بدو
سارگاری کند - و زندگنی گریز پا پایداری - این صحیفه اقبال را
که جلد ثانی پادشاهنامه نامی است - بنهیمی که دشوار پسندان
کز گاه سخن طرازی را تحیرت اندازد - و ده نمطی که حاد و گران
کارخانه معنی پردازی را بعیرت - بر سر حسن اختتام صریح گردانم -
و بطعیل گذارش وقایع دریں نگارین فامه که تحمیمه گردن هوشیاری -
و تعویذ و زوی جهاندار است - نام که بگم نامی نامور بود نسل
صیبت مکارم و صوب معاصر اولیای این دولت فراینده مشهور جهان
گردد - و تحت که نفاکمی در آفاق سمر بود چون دولت اصفیای
این سلطنت پاینده محمود جهانیاں - ایرد عطیه بخش این
ناگریز امن و امانی - و با گروان دولت حاروانی - را بطول عمر -
و طیب عیش - و بشر معاصر - و حشر عساکر - و جمع بلاد - و
جمع اصداد - کامکار صورت و معنی داشته سایه آسمان پاینده این
آفتاب - پیر جهانداري بر ادایی و ادایی ممدود و مبعوض داراد *

بسم الله الرحمن الرحيم .

سپاس والا اساس دادار کار ساز - و کردگار بی انباز - را که
بمددکاری اندیشه سخن سنج - و دستياری خامه سحر آهنگ -
نگارش نیرنگی اقبال جهان کشای شاهنشاهی - و شگرفی دولت
گیتی آرای ظل الهی - یعنی احوال مقدس نخستین دور از
جلوس اقدس - که وقایع ده ساله سلطنت ابد مدام خدیو زمین و
زمان - و خداوند ممکن و ممکن - است - بهزاران خجستگی - و
فراوان فرخندگی - حسن انجام گرفت * فی نی کو اندیشه و کدام
خامه - نه آنرا در خور این کار بزرگ بضاعتی - و نه این را باندازه
چندین شغل متبرک استطاعتی - این همه از انوار نظر خورشید اثر
پادشاه کان دستگاهست - و آثار تربیت اکسیر مرتبت شهنشاه فلک
بارگاه * ازان سنگ بی رنگ فطرتم شعله جسوت در دل یوافیت
آبدار برافروخته - و ازیں ارزیز ناچیز طینتم زبانه رشک در جان تهر
مسیبک برافروخته * انفتاح معضلات امور بتوجه دشوار کشای آن
صورت لطف ربانی که زمانه بخواهش او کارگذار است - و چرخ
بفرمان او درگیر و دار - منوط است * و انحلال مشکلات شیون بنظر
غایت آن معنی رحمت سبحانی که گردش فلک بکام اوست -
و آرام زمین بآرام او - مربوط *

BIBLIOTHECA INDICA ;

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



بادشاہ نامہ

THE

BADSHAH NAMA,

BY

'ABD AL-HAMID LAHAWRI

EDITED BY

Lawis Kabir Al-Din Ahmad and Abd Al-Rahim.

UNDER THE SUPERINTENDENCE OF

MAJOR W. N. LEES, LL D.

VOL. I.

CALCUTTA :

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS

1867.

۳۴۷	حکیم صدرا
۳۴۸	حکیم ابوالقاسم
۳۴۹	حکیم رکن کاشی
ایضا	حکیم موسوی شیرازی
۳۵۰	حکیم فتح الله شیرازی
ایضا	مقرب خان
ایضا	شیخ قاسم
۳۵۱	طیفة شعرا
ایضا	حاجی محمد جان قدسی
۳۵۳	ابوطالب کلیم
۳۵۴	سعیدای گیلانی
۳۵۸	شیدا

ایضا	خواجہ اسحاق دہ بیدی
۳۳۳	ملا شاہ بدخشی
ایضا	ملا خواجہ
۳۳۴	شیخ بلال قادری
ایضا	شیخ پیر
۳۳۵	میر حسام الدین بدخشی
ایضا	ملا محبوب علی سندی
۳۳۶	شیخ ابو المعالی
۳۳۷	شیخ ناظر
۳۳۹	طبقة فضلا
۳۴۰	ملا محمد فاضل
ایضا	ملا عبد الحکیم سیالکوٹی
۳۴۱	شیخ عبد الحق دہلوی
۳۴۲	ملا یوسف لاهوری
ایضا	ملا عبد السلام دیوی
۳۴۳	قاضی محمد زاہد کابل
ایضا	قاضی محمد اسلام
۳۴۴	قاضی محمد سعید کھرودی
ایضا	ملا میرک شیخ ہروی
ایضا	ملا عبد اللطیف سلطان پور
۳۴۵	میر محمد ہاشم
۳۴۶	طبقة اطبا

۲۴۱	بذل ایوان ملکه دوران
۲۴۲	حشن وزن شمسی (۱۹ شعبان ۱۰۴۶)
۲۵۰	کشتن و قاص حاحی بهویت مرزبان حمورا
		رسیده شاهزاده اورنگ زیب از دولت آباد حسب الحکم
۲۵۵	دادشاه برای گنجدائی
۲۵۷	رفتن سعید شاه جهان نزد شاه صفی والی ایران
۲۵۸	نقل نامه شاه جهان شاه ایران
۲۶۶	حشن گنجدائی شاهزاده محمد اورنگ زیب
۲۷۱	دینار رسیدن پرتاب آهسته
۲۷۵	حشن عید روز تیراز ماه تیر
۲۷۷	حشن و زن قمری (۲ ربیع الثانی ۱۰۴۷)
۲۸۱	رمتی طغرخان صوبه دار کشمیر تسخیر تمت
۲۸۶	کفایت ملک تمت
۲۸۸	ذکر کتاب و افعان تیموری
۲۹۲	مناصب شاهزادگان
۲۹۳	مهرت مدصب داران از بهاء و ارادی تا پانصدی
۳۲۸	نگارش سوال مشایخ و غیرهم
۳۲۹	طریق مشایخ
۳۳۰	سید محمد رضوی
۳۳۱	میان میر
۳۳۲	سید جلال
۳۳۳	خواجہ خاوند محمود

۴۶۵	فرستادن تربیت خان نزد محمد خان والی بلخ
۴۶۶	نقل نامه بنام والی بلخ
۴۷۳	جشن نوروز (۹ رمضان ۱۰۴۲)
ایضا	احوال خواجه ابوالحسن
۴۷۷	فرستادن خواجه قاسم بسفارت ایران
۴۷۸	نقل نامه بنام والی ایران
۴۸۹	مقابله کردن شاهزاده اورنگ زیب با فیل
۴۹۶	فتح قلعه دولت آباد
۵۳۴	رسیدن چار صد امازای فرنگی در حضور
۵۳۶	فرستادن شاهزاده محمد شجاع بصوب دکن
۵۴۱	جشن وزن قهری (۱۱ ربیع الثانی ۱۰۴۳)

حصه دوم

۱	آغاز سال هفتم از دور اول (غره جمادی الثانیه ۱۰۴۳)
۳	جشن وزن شمسی (۲۶ رجب ۱۰۴۳)
۳	تولد دختر شاهزاده دارا شکوه
ایضا	سفر شاهجهان از اکبر آباد بسمت پنجاب
۸	جشن نوروز (۲۱ رمضان ۱۰۴۳)
۹	وفات دختر شاهزاده دارا شکوه
	رفتن شاهجهان بکشمیر جنت نشان و احوال راه و ازهار و
۱۵	انبار و باغات آن

شاهجهان

- ۳۹۷
 ۳۹۸ حش ورن ممری (۸ ربیع الثانی ۱۰۴۱)
 ۴۰۲ مرشدان بعث ممتاز محل ناکدرآباد
 ۴۰۴ مرشدان آصف خان بدلاکهاٹ برای تہذہ محمد عبدالکمال
 ۴۰۸ آمار پنجم سال (عرۃ حمادی الذائدہ ۱۰۴۱)
 ارضا حش ورن شمسی (۳ رجب ۱۰۴۱)
 ۴۱۸ حش نوروز (۲۸ شعبان ۱۰۴۱)
 ۴۱۹ رندہاری شدن شرحاں ترس رنددار موشج
 ۴۲۱ مراجعت شاهجهان از برہانپور ناکدرآباد
 ۴۲۸ داخل شدن شاهجهان در اکبرآباد
 ۴۳۰ بمکد رفتن شاعرانہ مراد بخش
 ۴۳۱ مراجعت مدر رکہ کہ سعارف عراق رندہ بود
 ارضا رسدن الیچی دالئی دلج
 بستدر بندر شوگلی و امتنصال مرگدان رندہی از احوال
 ۴۳۳ ساکنان
 ۴۴۰ حش ورن ممری (۸ ربیع الثانی ۱۰۴۲)
 ۴۴۱ فتح ملعہ کادہ
 ۴۴۸ آمار سال ششم (عرۃ حمادی الثانی ۱۰۴۲)
 ۴۴۹ فتح ملعہ کہاتا کہری از تواجہ الوہ
 ۴۵۰ حش ورن شمسی (۱۲ رجب ۱۰۴۲)
 ۴۵۲ حش اردراج شاعرانہ محمد دارا سکود
 ۴۶۰ حش اردراج شاعرانہ محمد شاہ شجاع

- ۲۳۷ رفتن شاهجهان لشکر قسمت گواپار و تدبیه چهار سده
- ۲۴۳ حش درن قمری (سلج ربیع الاول ۱۰۳۸)
- ۲۴۴ تخته دامتان چهار سده
- ۲۴۸ دست دار کشیدن نظام الملک ار نالاهان
- ۲۵۲ آغاز درم سال (عمره حمادی الثابیه ۱۰۳۸)
- ۲۵۴ جشن نوروز (۴ ربیع ۱۰۳۸)
- ۲۵۷ تعویض وزارت علامه اصل حان
- ۲۵۹ وفات شاعرانه دولت امرا
- ۲۶۰ قاضی لشکر حان در دامتان
- ۲۶۱ رسیدن بحری بیگ سعیر ساه عباس دادشاه ایران
- ۲۶۲ احوال شاه عباس
- ۲۶۴ معوضه صادرات حواصه صابر بصرت حان
- ۲۶۷ معدوم و بدل سعید
- ۲۶۸ ذکر در ربار دار که ده باب جنگ شدند یاد میگرم
- ۲۶۹ مرار پسر حان حان حان لودی
- ۲۸۱ رحمت بحری بیگ سعید ایران
- ۲۸۲ نامه شاهجهان شاه صهی والی ایران
- ۲۸۸ حش قمری درن (۷ ربیع الثانی ۱۰۳۹)
- ۲۸۹ بقیه احوال حان حان لودی
- ۲۹۰ رفتن شاهجهان بحسب حاججهان و نظام الملک
- ۲۹۲ آغاز سوم سال (عمره حمادی الثابیه ۱۰۳۹)
- ۲۹۳ شمس (حمادی الثابیه ۱۰۳۹)

۲۳۷	رفتن شاهجهان بشکار بهمت گوالیار و تنبیه چهار سنگه
۲۴۳	جشن وزن قمری (سلخ ربیع الاول ۱۰۳۸)
۲۴۶	تذمه داستان چهار سنگه
۲۴۸	دست باز کشیدن نظام الملک از بالاکها
۲۵۲	آغاز سوم سال (غره جمادی الثانیه ۱۰۳۸)
۲۵۶	جشن نوروز (۴ رجب ۱۰۳۸)
۲۵۷	تفویض وزارت به علامی افضل خان
۲۵۹	وفات شاهزاده دولت انزا
۲۶۰	تاخت لشکر خان بر بامیان
۲۶۱	رسیدن بحری بیگ سقیر شاه عباس بادشاه ایران
۲۶۲	احوال شاه عباس
۲۶۶	عفو تقصیرات خواجه صابر نصرت خان
۲۶۷	مقدمه نیل سفید
۲۶۸	ذکر در زمار دار که ده بیت بیگ شنیدن یاد میگرفت
۲۶۹	فرار پیرخان خان جهان لودی
۲۸۱	رخصت بحری بیگ سفیر ایران
۲۸۲	نامه شاهجهان بشاه صهی والی ایران
۲۸۸	جشن قمری وزن (۷ ربیع الثانی سنه ۱۰۳۹)
۲۸۹	بقیه احوال خان جهان لودی
۲۹۰	رفتن شاهجهان بجنگ خانجهان و نظام الملک
۲۹۲	آغاز سوم سال (غره جمادی الثانیه ۱۰۳۹)
ایضا	جشن وزن شمسی (جمادی الثانیه ۱۰۳۹)

- شرح ارتحال محمد بابر بادشاه ۶۰
- ذکر نصیر الدین محمد همایون جنت آشیانی ۶۳
- ذکر جلال الدین محمد اکبر عرش آشیانی ۶۶
- بفرزندی گرفتن اکبر بادشاه شاهجهان را ۶۷
- ذکر نور الدین محمد جهانگیر جنت مکنی ۶۹
- ذکر فتنه شهریار و بلاقی بعد وفات جهانگیر بادشاه ۷۰
- شرح احوال خواجه معین الدین قدس سره ۸۱
- شرح احوال تخت نشینی شاهجهان بادشاه ۸۲
- عبازت سکه شاه جهان بادشاه ۹۱
- محمد ارجمند بانو الملقب بممتاز محل زوجه شاهجهان
و جهان آرا بیگم دختر شاه ۹۳
- ذکر مساوات عدد (انی حامل فی الارض خلیفه) با عدد
(شاهجهان بادشاه غازی) و دیگر ماده های تاریخی ۹۴
- القاب ملاطین تیموریه ۹۵
- شرح انعامات شاهزادگان و غیره ۹۶
- زایچه طالع جلوس اول شاهجهان ۹۷
- شرح مراکز بیوت دوازده گانه ۹۹
- ذکر منع سجده برای بادشاه که منجمه آئین اکبری بود ۱۱۰
- نقل فرمان بنام یحیی الدوله آصف خان ۱۱۴
- گذارش نوازشهای شاهی بامرا و منصب داران که روز
جلوس حاضر بودند ۱۱۵
- اسامی امرای عهد شاهزادگی که بعد جلوس پدایه و الامیرانند ۱۲۲

تیر مرگان بسکه زد چشمت زمستی بر دم
سینه دارم که هر داغش بود پرویزی

دیگر

آبی که سریرت آسمان پایه بود * بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود
تا هست خدا تو بیز خواهی بودن * زیرا که همیشه ذاب با سایه بود

شیدا

مولد و منشاء او فتح‌پور سیکری است - از موزونی طبع
بی ماده علمی شعر گفتی - و مضامین گزیده را لباس رنگین
پوشانیدی - این چند بیت از اشعار اوست *

ای روزی تو گرو آئینه را چشم نیاز
شاه را دست دعا در شب زلف تو دراز

دیگر

گر بصحرا مو مشاند دشب پرسندل کند
در بدریا رخ بشوید خار ماهی گل کند

دیگر

هوای شست زلف ماهی از کوثر برون آرد
شکر خند تو مهر جوهر از خنجر برون آرد
هوایت در سر کفشد که در زیر دم تیغ
چو شمع از حیب خون مردم سردیگر برون آرد

دیگر

زلف او را رشته جان گفتم و گشتم خجل
زانکه این معنی چو زلفش پیتش پا افتاده است

آهسته از باد شمع امروز خفته دید

سعیدای گیلانی

که مجملی از احوال او بتقریبات گذارش یافت - از رسائی
طبع و روانی فکر اکثری بنظم معانی می پردازد - الفاظش
همواره دل نشین است - و مضامین نوآیندش رنگین - در
عهد حضرت جنت مکانی از ولایت آمده به زندگی عذبه فلک
رتبه سر امر از گذشته بود - چون در دفون هنر زرگری و خدمتگاری
بیک ظاهر گردید - بداروغگی زرگر خانه خاصه و خطاب بی بدل
خان سرعوت برافراخت - درین زمان محمود نیز بهمان خدمت
بلند پایگی دارد - این چند بیت از اشعار اوست * بیت *

سواره آن مه زرین رکاب لمی آید
بچهره اشک هوار افتاب می آید
تأب تیغ تو دل میکشد ز آب حیات
چو تشنه کو سوی آب از سراب می آید
کند عرق رخت ای نازنین ز تاب نگاه
بدور حسن تو از آتش آب می آید
تو مست هستی و من مست عشق چو مست حجاب
چنین دو مستی کی از شراب می آید

دیگر

از ناز چو آغاز کنی عشو گری را
آرام بری آدمی و حور و بری را
شاید که بپین هر زلف تو برد راه

وۀ نیداگان اوسبت شاگرد رشید عم خویش - از دیگر فزون
 نیز بهرۀ وافر یافته - و ریاضی را نیکو ورزیده - بیدمن
 ذاری درگاه خواقین نشان اسباب جمعیت آماده دارد - و ابواب
 ت کشاده *

طَبَقَةُ شَعْرَا

اجی محمد جان - مشهدی قدسی تخلص - برنگین فی الغلط
 آئین معافی در دل همگان جا دارد - و سعادت منشی و
 گوهری از اطوار گزیده او هویدا است - در سال پنجم جلوس
 مانوس فرازنده اکیلل کشورستانی حضرت صاحب قران
 بهندوستان آمده در سلک منافب گذاران انسلاک یافت -

از اشعار او برسم یادگار برمی نگار *

* من آن نیم که کنم سرکشی ز تیغ جفا

* چو شمع زنده سرخویش دیده ام برپا

* دمی که بگذردم بی کرشمۀ ساقی

* نفس کند بدلم کار ریزۀ میذا

* کسی که لذت پیکان بی نشانی یافت

* دگر نشد به نشان آشنا چو تیر خطا

* نه غم بسینه نه پیکان بدل نه خار پدای

* بتنگ عیشی من کس مباد در دنیا

* شبی که عقده کشایم بذخن از مویش

* چو شمع جان بسر انگشتم آید از اعضا

حکیم متجی الله

ولد حکیم ابوالقاسم شعری - از طب مدک آگاه است -
 ولحقی دیگر دانش برادر دوحه - اولاً برک اسام قلی حاکم
 پسر الله ویرتی حاکم فارس و طبابت می پرداخت -
 بعد از کشته شدن او بقلاوری طالع شعر گرس هندوستان گشته خود
 را بدرگاه جلایو پناه حضرت صاحبقران ثانی رساند - و بدستگیری
 معالجات پسندیده در حرکت حکمای معتمد در آمدن - و معقول
 اعطای هانسی گردید حد ابو حکیم متجی الله از بدداری تحت
 بهدوستان آمده شرف اندوز ملازمت حضرت عرش آشیانی گردیده
 بود - و مدتی به مددگی آن نادر شاه گردن حاکم معتمد بوده در پایان
 زندگانی برادرگاه خود مرخص گشت - و در صواحی آن عصری
 پیوند از هم گسست .

مقرب حاکم

نامش شیخ حسن است - در صنایع حراعی دسان پدر خودش
 شیخ بهیدا که بوسله مددگی حضرت عرش آشیانی نامور شده بود
 نال ندارد - فقریت و نوارس حضرت حاکم مکای درجه اسارت
 دریافته ملقب بمقرب حاکم گشته بود دروس دولت خدا داد اندام
 اراستال قوی و اصمصال اعصاب رحمت ابروا گرفته در وطنگاه خود
 که بطریق سیورعال درو عبادت شده و حراج آن یک ایک رویده
 است چنانچه بکشته شد در کمال آسایش و آرامش عمر می برد .

شیخ قاسم

پور عبد الرحیم که در دربار مغرب حاکم است - از حراعی

حکیم رکنا

ولد حکیم نظام الدین احمد کاشی - زان و بومش کاشان است - از علم طب بهره وافر دارد - و معالجات صایده ازو بوقوع آمده - نزد شاه عباس والی ایران اگرچه بقدر عزت و اعتبار داشت لیکن از خوی ناهموار و سلوک بی هنجار خود درانجا نتوانست ماند - و ناگزیر بهندوستان آمد - و بدرگاه گیتی پناه حضرت عرش آشیانی رسیده دولت ملازمت اندوخت - و چون روزگار بدین دولت بی اندازه نشو و نمای تازه یافت - چندی در زمره بندگان آستان معلی بوده از ضعف پیری رخصت انصراف بوطن حاصل نمود - و از ابرجود خدیو زمان خداوند جهان کشت امید خویش سرسبز گردانیده روانه گشت - و بعراق رفته پس از چندی بزیارت حرمین شریفین منیفین شتافت - و بعد از احراز این سعادت بدانجا معاودت نمود - اکنون بمیدان ثنا طرازی و مدحت پرداز می خدیو آفاق اکثری مبالغه گراند از درگاه آسمان جاه بدو ارسال می یابد - او از سخنوران ایران است - و اشعارش مقبول همگان *

حکیم مومنانی شیرازی

بطبابت معروف است - و بمیمنت دست موصوف - اخلاق مهذب و اطوار مرضیه فراهم دارد - پس از آنکه بهندوستان بهشت نشان آمد نخست با مهابت خان همراهی گزیده بود - و در اواخر عهد حضرت جنم مکی داخل ملتزمان آستان گیوان مکان گشت - درین سلطنت پایدار از جوهر شناسی شهنشاه روزگار در پزشکان ماهر انتظام دارد - و بشمول اعطای بادشاهی مقضی المرام است *

سه هزاری سر بر امر راحت - و چون از وزیری در دست از معالجه
 که احتمال حضرت پیر دارد نار کشیده بود - خدمت عرص
 مکرر برو مقرر گشت - و چندی بعد خدمت مرحومه قدام نمود - و نا آنکه
 در زمان سلطنت حضرت حدت مکانی سرف طواب حرمین مکررین
 دریافتند بود درین اوان میص نشان پیر نازوی تمام مرحص گشته خود را
 با مکنت معطه رسانیده بعد از مراجعت نهجیکه گذارش پذیرفت
 حکومت نذر مورت بالتماس حاصل نموده بدانصوب شمامت -
 او همچنینکه در طب ماهر است از علوم دیگر دوز آگاهی دارد - اکثر
 مذهب اولاد را از شیخ بهاء الدین محمد حدل عاملی - و علم طب از
 حکیم محمد ناقر سر حکیم عماد الدین محمود در ایران اندوخته
 هندوستان آمده - و در اینجا نیز پیش حکیم علی گیلانی که سرآمد
 اطباء عهد دولت مبد حضرت عوس آشیانی بود تلمذ نموده -
 طبیعتت موزون دارد - و بالهی متخلص ست *

حکیم ابوالقاسم

ملقب بحکیم الملک پسر حکیم شمس الدین مذکور است -
 در هندوستان متولد گشته - و همین خاکسب مضایل نموده - در
 من خون مهارت تمام دارد - و تجلیه وزع منجای است در عهد
 دولت حضرت حدت مکانی اگرچه منظور بطر عاطفت بود اما درس
 هنگام که عماد انعام خانانی چمن آرزوی دانشوران را شیراب
 دارد بصوب مراحم نادشاهی عز اختصاص یافته پدایت والی در
 هزاری رسید *

ولم یترکوا حدی اریقا
ولا قضا ولا آسۃ واطعونی
صباریا و مقوی میاها آیتہ
فغوشت من جمیم دان جمیم
آن و بلیت مع مالی من
کدوتوان بصغار فھوان
فی کل آن

تم قد فی شط الحکم الکا
الی شط الحکم المالح الی کل
مستویل را من اسمہ لاس
لا یرال الشمس فید علی
سمت الواس فید شغاب
صغاب و عقاب و ہا عقا
و فحاح نعتا اموط من
عمر لکی ماوۃ اُحلاح نسیمہ
احتر من السموم و لعیمہ
اضرا من السموم عداوۃ

یاس لوٹا بیالہ اور کوئی برتن تک نہ
چیوڑا سکل سوماق کی دال کھلائی۔
اور گرم مانی پلایا، محاسن مخلص کو آب
محبت کے بھلے گرم پانی اور ماتوانی
دکڑی کے مادہ خود دولت و رسوائی سے
ہر وقت ساما رہا۔

پھر ترتر و دشمن کے ظلم سے مجھے دیا
تور کے کما سے ایک ملکہ و مصوط
ما موافق آب و موافقے پہاڑ پر پہنچا دیا
جہاں سورج ہمیشہ سر پہی رہتا تھا
اس میں دستار گداہ گھائیاں اور بکھریں
محس دریا کے شور کی موجیں فحاحیت
تھیں اس کی سیم صم بھی گرم و تیر چڑھا
سے بر بادہ سخت اور اس کی نعمت
رہبر بلا ہل سے زیادہ مصر بھی۔
اس کی عدا و اضطل سے زیادہ

اس طرح وہ بد نصیب رئیس بھی نصاریٰ کے ساتھ اللہ کی مخلوق کو سخت عذاب میں مبتلا کرنے کی وجہ سے اجرو انعام کا مستحق بن گیا۔

یہ المناک کہانی یوں ختم ہوئی اب میرا ماجرا سنئے، مکرم دیابلیس سے نصاریٰ نے جب مجھے قید کر لیا تو ایک قید خانے سے دوسرے قید خانے اور ایک سخت زمین سے دوسری سخت زمین میں منتقل کرنا شروع کیا، مصیبت پر مصیبت اور غم پر غم پہنچایا، میرا عورت اور لباس تک اتار کر موٹے اور سخت کپڑے پہنا دیے، نرم و بہتر بستر چھین کر خراب سخت اور تکلیف دہ بچھونا حوالہ کر دیا۔ گویا اس پر کانٹے بچھا دیئے گئے تھے یا بجھتی ہوئی چنگاریاں ڈال دی گئی تھیں، میرے

جلد امن شد البلاء، فقد شارك النصارى ذلك الرئيس في ما استحقوا من الاجور في ابتلاءهم عبدا لله بكل عذاب بئيس،

هذا ولما ابتلاه في النصارى بالحبس بما اختلقوا من الخلد واللبس، نقلوني من سجن الى سجن، ومن حزن الى حزن، وزادوني شجنا على شجن، وحزننا على حزن، وسلبوني النعال واللباس، ولبسوا على كسائي الكساء، والكراس، واخذوا مني فراشا ليثا حسنا ومهبطا لي وطاء مولا خشنا، كاندشوك قتاد او جمر قتاد

من سبع قطر، فيد ملادوقري
وقصات هي مواطن لاكثر
سال وحط

وقد ارسل اليهم رئيس
يذعي الاسلام والايمان
حموعا اووا الى دارهدنامة
بالاستيما قامهم وقسم
لعدا ما وعدهم بالايما
صدارهم ارضاء اللصاري
مما هو محظوري جميع الاديان
ولم يحس لاسترضاء الصار
سخط العربي المستقر الدين
فقيد الصاري اولئك
المسليين معلولين مسلسلين
فعالوا كثيرا من السلاء و
عدا لوا جمع حقا من هولاء
بالعبود والحلاء وما يتفق

وسيع علاقته في ما ترفع عظيم
عادلوں کے شہر کے شہر گاؤں کے گاؤں
اور قصے کے قصے آما دیں،

اں متر فار و عطار کے پاس ایک رئیس
سے حاصلام دایماں کا دعویٰ بھی تھا،
دارالریاستہ میں ملیں کے ساتھ اس واما
کا بیجاں بھیا وہاں سمجھو یہی ہے وعدے
سے بھر کر نصاریٰ کی خوشنودی کی خاطر
عداری کر کے اں سب کو گرفتار کر لیا،
بدعہدی سارے مذاہب میں مذہب و
مسموع ہے اس کا بھی لحاظ کیا یہ بدعت
نصاریٰ کی رضا دہنی میں عدلے عرب و
مستقم کے عصمت سے بھی بدظن انصاری نے
اں سب کو ہتھکڑی اور بیڑی پہنا کر
مسموس کر دیا۔ اکثر شہر فار کو قتل
اور باقی کو قید، علا و طہی اور طح
طرح کے عدلے میں مبتلا کیا،

مکان، غرض ہر چیز پر غاصبانہ قبضہ کر لیا
اس شرمناک رویت کا ثبوت ہی شکار
نہ بنا تھا بلکہ بہت سی مخلوق سے اس
سے بڑھ چڑھ کر ناروا سلوک رد رکھا
گیا، انہوں نے عہد و پیمان توڑ کر نہرو
مخلوق خدا کو پھانسی، قتل، جلاوطنی
اور قید و حبس میں بلاتاخیر مبتلا کر دیا
وعدہ خلافی کر کے بیشمار نفسوں اور
لا تعداد نفیس چیزوں کو تباہ
کر ڈالا۔

اس طرح خون ناحق شمار سے آگے
بڑھ گیا، سینکڑوں اور ہزاروں سے
گنتی نہیں ہو سکتی، اسی طرح شریف و
غیر شریف قیدیوں کی تعداد حد و متجاوز
ہے، خصوصاً دہلی اور ہمدان دیار کے مابین

كانت لاهلى وعيالى، وهم لم
يخصونى بهذا الغدار الفطيع،
بل عاملوا خلقا كثيرا بما هو
افطح من هذا الصنع الشنيع،
فهم نكثوا موثقتهم كل نكث،
واغتالوا كثيرا من الخلق
بالضرب والخنق واخذوا
كثيرا منهم بالابتلاء
بالاسرار الجلاء، بلاتان
ومكث، واخلفوا كل وعد
كل اخلاف، واتلفوا النفوس
والنفائس ابى اتلاف،
فقد جاوز العداء مساء
مطلولة لا تحصى بمئات
والآلاف، وتعداى الحد الرفا
مغلولة من اشراف واجلاء
مبين ما بين دہلی و بین یار

فعلایا مدعائی من معالی
 عامل نصرانی، محسبی و عتائی
 و حربی و عتائی، تو اہل حق
 ما سورا الی قاعدة الملک
 التي صار دارا الهلک
 و فوض امری الی حاکم متعکف
 ظالم لا یؤتی لمظلوم و یتن
 علی عدلہ مر تدا ان استلن
 الدا ان حاد لالی فی آیتہ
 اسی القرآن، محکمہ حکمت ناں
 من یتوی الصاریصل
 و ہما علی تولیہ یضربان قارتا
 و استلن لا لکھن بالایمان
 قصی علی محمد حسو و
 نقدی و حلائی و تعریبی
 و عص کل مالی من کسی و
 شو و مالی و عص دارا

تقوڑے دلوں کے لعدایک حاکم نصرانی نے
 مجھے مکان سے ملا کر دید کر دیا اور سر و عم
 میں ملا و متیکر کے دار السلطنت رکھو
 حو و اصل اس حاکم ہلاکت تھا بھیج دیا، مرا
 معاملہ ایسے ظالم حاکم کے سیر کر دیا جو
 مظلوم پر رحم کرنا ہی نہ جانتا تھا، و میری
 جعلی ایسے دو مرتد، ہنگامہ لڑو، تدو افراد
 نے کھائی جو محمد سے قرآن کی محکم آیت
 میں مواد کر تے تھے جس کا حکم یہ تھا کہ
 نصاریٰ کا دوسرا بھی نصرانی ہے
 وہ دونوں نصاریٰ کی بیوث و محنت پر
 مصر تھے انہوں نے مرتد ہو کر کفر کو ایمان
 سے بدل لیا تھا۔

اس ظالم حاکم نے میری ملا و ملی اور
 عمر قید کا قصلہ مار کر دیا اور میری
 کسب میں، حاد و مال و مساع
 اور اہل و عیال کے رہنے کا

کلد بلا من احم و امتر احو
من المعارك والملاحم والولت
بعد هذا الخبال والويل
آوت مع قليل من الرجال
الى قلل الجبال،

بلا مزاحمت قابض ہو گئے۔ میدان
کارزار اور لڑائیوں سے نجات پا گئے،
یگم اس تباہی و بربادی کے بعد بچے
کچھے تھوڑے سے ساتھیوں کے ساتھ
پہاڑوں کی چوٹیوں پر چلی گئی۔

واذ كنت قد طال اعتراي
والتيابي واضطرابي واشتد
ارتفاعي في اياي الى داسي
واهل وجيرتي واجتابي و
سأيت موثق الايمان مؤثقا
بالايمان رجعت الى اهل
وطني و داسي و سكني،
مطمئنا بموثق الايمان
غافلا عن انكلا ايمان لمن
ليس له ايمان و انديمين
بعد اليمين من لا يتدين
بدین ولا يخاف يوم الدين،

میں مسافرت و غربت، اضطراب و
مصیبت کی زندگی گزار رہا تھا اور میرا
اشتیاق و رغبت، اپنے گھر اہل خیال
پڑوسی، اور اجاب تک پہنچنے کے لئے
بڑھ رہا تھا، کہ امن و امان کا وہی پروانہ
جسے قسموں سے موکہ کیا گیا تھا نظر پڑا،
اس پر بھروسہ کر کے اپنے اہل و وطن میں
بہنچ گیا۔ مجھے اس کا بالکل خیال نہ رہا کہ
بے ایمان کے عہد و پیمان پر بھروسہ اور بڑی
کی قسم و پیمان پر اعتماد کسی حالت میں درست
نہیں خصوصاً جبکہ وہ بے دین جزا و سزا
آخرت کا قائل بھی نہ ہو۔

ہو گیا تھا، میں کتا دگی کے ماحود
 ان پر تنگ ہو چکی تھی، وہ ٹری سحت
 مسیب و سگی میں پڑ گئے تھے۔ وہ
 سب تنگ دست، اور عیش و راحت
 سے دھتے، اس کے دل اہل معیال
 کی خدائی سے یارہ یارہ تھے،

ایسے حالات میں محمود و مصطر ہو کر
 بہت سوچ کر ہیو نصاریٰ کے اطاعت
 گذار بن گئے، اس کے پاس ہتھیار گھوڑا
 جو کچھ تھا جمیں لیا گیا اور پرواہ اماں
 دیدیا گیا۔ اب وہ اہل وطن کی طرف
 حائب و حاسر ہو کر لوٹے۔

پھر تو نصاریٰ سارے ملک پر

صاقت علیہم الاہم ہما
 راحت و صاقت علیہم
 المسہمی صاقت مدیدا
 وصیق مدیدا و کاکل کل
 صعل کف واللاحۃ فقد
 العایۃ والراحۃ مقسم
 السال بالسال لسا ال
 والعال فار تدا کتر مہم
 الی البصاری واسیاعہم
 واحترار والالعیاد للاحۃ
 واتاعہم مسلہم البصاری
 ما کان لہم من الاحل من
 والسلمان واعظوہم
 حطوط الاماں فرہوا الی
 الامل والادطان آئیں
 حائیں مع الحسلان والجرمان
 تسلط البصاری علی الملک

پناہ لی تھی، ظلم و عداوت سے قتل
کر ڈالا۔

یا وہ جمفوں نے سلطنت و ریاست
قائم کی۔ یا وہ جمفوں نے سرکشی و
عدوان پر لوگوں کو ابھارا، اذہر و
”باعی“ لشکر اور دوسرے بیگم کے
ساتھی، روزی کے نہ ہونے اور تنخواہ
و ضروریات زندگی میسر نہ آنے
سے پریشان ہو چکے تھے۔

والنصارى الاولى جاءوا
مضطربين للاستيلاء
فاغتالوهم بالعداوة و
العدوان، والذين قاموا
للملك والرياسة والسلطان
والذين كانوا يجتنون الناس
على الاعتداء والطغيان
وقد كانت الجيوش المنهكة
وغيرهم ممن را فقوا و افقوا
الولاية واجتمعوا اليها
لعوز المعائن اذ قدرت
ارزاقهم و قوت اتواهم
وعدم ما كانوا يعطون
مشاهدة اوميا و متلفدا
خارج كان يجبي اليها
لا نشأ من جنود النصارى
في اقطار الملك و تسلط عليهم

نصاری کے مسلط و منتشر ہونے کی وجہ
سے بیگم کے پاس خراج اور محاصل کا آنا بند

مکر میں مبتلا ہو جاتے اور لڑے
بھڑے بغیر شکست مان لیتے،

اس تمام مقصدیوں کے بعد بھی مکہ
نصاری (دکٹوریہ) اکبر سے مار رہی
اس مکر کی وجہ سے انھیں بڑی
قوت و طاقت حاصل ہو گئی، اس
نے تمام دیہات، شہروں اور قصبوں
میں مطبوعہ حکماءے جاری کئے
جس میں عام معافی کا اعلان کیا۔
کرتام "ماعی" لشکر اور سرکس
اور ماں رعایا کو، اس لوگوں کو
بھونڈ کر معاف کیا جاتا ہے جنہوں
نے غورتوں، بچوں اور اہل
نصاری کو جنہوں نے غمور ہو کر

ماخذاً اعتماداً، همهمهم
من في ذلك القطر من
معاليمهم فاهتموا اهتماماً
ما استطاعوا معه مال
قيماً، واهم مواقل الكافة
اهم امناً، ومع ذلك كادت
مملكة النصارى كيدا، قد
ازدادوا به قوة وايداً، و
ذلك اهما قد شهت ناراً
لطا فاب مطبوعة
في كل من الاقطار والقري
والامصار، فاستهرا عاية
لاستهاراً اهما قد عمت
عن المحوسن التي اخرجوا،
والرعایا الذين ارتكبوا
الصيانات وافتروا الا
الذين قتلوا السوان الصيانت

مغوا سرین قاتلا النصاری
 اشتد قتال فقتلوا کثیرا
 من جنودهم من خیل ورجال
 سبداة حماستهم وشیاعتهم
 مع قلدة بضاعتهم وجماعتهم
 ثم استخلصا منهم بنصلهم
 فلم یبق النصاری بتبعیهم
 فصفت لهم تلك الناجية
 والقت الرعب فی قلوب
 من فیهم تلك الواقعة الذ^{هبة}
 وكانت من ادھی الخطوب
 الباعثة للکروب وكانت
 تلك الیجاء کاخا خاتمة الوقا^{لح}
 والحروب فبعد ما غلب فیها
 النصاری وانتصروا^{انفسوا}
 فی النواحي الاخرى وانتشروا
 فکلما هموا بدخول قطر^{اهتموا}

اپنی بے پناہ شجاعت و بسات سے
 قلب اسباب و جماعت کے باوجود
 دشمن کے ہزاروں سوار، پیادے
 ٹھکانے لگا دیے۔ آخر کار مجبور ہو کر اپنی
 بہادری سے جان بچا کر نکل گئے اور دشمن
 ان کا تعاقب نہ کر سکا اب وہ نواح بھی
 صاف ہو گیا۔ ان دونوں سرداروں کی
 شکست کے بعد مخالفوں کے دل میں
 دشمن کا رعب قائم ہو گیا۔

یہ واقعہ رنجہ واقعات میں سے
 سب سے اہم اور آخری واقعہ
 اور اس جنگ کا خاتمہ تھا۔ نصاری
 یہاں غالب ہونے کے بعد دوسرے
 اطراف میں پھیلنا شروع ہوئے
 وہ جب کسی طرف کا قصد کرتے
 تو وہاں کے رہنے والے غم و

اس سب اسرار و اجار کی شہادت کے
بعد مردل لوگ ایسے بھاگے کہ مادر کی
اور اصطرار سے پیچھے ہٹ کر بھی رہ دیکھا
بھاری نے تعاقب کیے اس سب کو
یکڑ کر قتل کر ڈالا، بھوڑے سے وہ
بچ رہے حصوں نے بھاگے میں
پوری تیسری اور عملت سے کام
لیا۔

اس نواح کے سارے ماترے
دہقانی، کاستکار، کمیا اور معدوم
و عمریم سب مطیع و فرمانبردار بن گئے
السمہ دوہسا اور غیر سمہ، اور
عارنگر حوا مردوں نے جو حکم
معا ملہ کیا۔

وبعد استشهدا ذلك السائر
الكثرا، وهؤلاء الانوار
ولي من ورا انهم لا دار
للمصار، وقرنا وافرار الم
يلتفتوا ميالي ما حلفهم وما
ورا انهم لعلنة القتل و
الاصطرار، ولتقفهم حدود
المصارى، مما قومهم بالاحتيا
والتقتيل، مما حلفهم بالقتل
حد، واعد العار في الاسرع
والتحليل، وهدا ذلك لاس
ودا، وكا كل من كا
في تلك الساحه من الانوار
والانوار كان، وغيرهم من الانوار
والدها قتي والشكان
لمعتد البصار ما عدا
اسين اسين كمين معاير

وینا تدار عامل نے اپنے تھوڑے سے
بہادروں کے ساتھ دشمن پر حملہ کر دیا۔

نتیجہ یہ ہوا کہ سامنے سے تو بند و قوں
اور توپوں سے، چہروں اور سینوں پر
نصاری نے گولیاں برسائیں اور پیچھے
سے اس غدار مکار زبیدار کی جماعت
نے پشت و سرین کو بھونٹنا شروع
کیا۔

وہ دراصل نصاریٰ کے انصار و
اعوان اور شیاطین کے اتباع و
واخوان تھے۔

وہ خدا پرست عامل معرکہ میں
گرہر شہید ہوا اور اس کی ساری
جماعت نے بھی اسی کے نقش قدم
پر چل کر جامع شہادت نوش کیا۔

مع عداۃ من الفقیان، علی
عسکر النصاری، متحد عابا و لا
ذلک الکافر الدہقان،

فرحی عسکر النصاری بالبنادق
والجنان من امامہم
وجوہہم و صدورہم
و سامت جماعت ذلک الدہقان
الکفار المکابر الغدارین خلفہم
ادبارہم وظہورہم و

کانت تلک الجماعت فی الحقیقہ
الضار الا نصاریٰ اعوانہم
واتباع الشیاطین اخوانہم
فاستشهد ذلک العامل
الکامل فخر فی المعرکۃ

شہید اصریعاً و استشهد
کل من معہ عند الصیال
والقتال استشهدا داسریعاً

تلك الدار مسعة حصينة
وكتوا طلب كتيبة يمددوهم
الى عطماء الصاري كما لو ا
في المدينة فارسلوا الرحلة
كتيبة من ميا لقهم و
معها حمة عمير من الدقا
والمافين الذين نكتوا
الايمان وكفر العدل ايمان
سقص موافقهم وقد خارج
لنص الكفار من الدقا قير
الكفار ذلك العامل المار
الكواس مكر كسار فوافقه
تاكيد الايمان باسم يمدد
اد االتقى بالحقان نارعة
الاف الطال الشحان
فلما ترائى القنتان صال
ذلك العامل المتدين لكا

لئے یہ محصور ہوئے اور عطار
نصاری کے پاس سہریں پیغام
بھیج کر مدد مانگی انھوں نے
ایک لشکر اور مسافقین و دہانیں
کا حمہ عمیر جموں لے عہد شکنی
کی تھی ان محصورین کی مدد کو بھیج دیا

ادھر اس ایک سرست بہادر عامل
سے ایک دیہاتی کا فرستہ لے بڑا
داؤ کھینا اس نے قسمیں کھا کر المیہ
دلایا کہ حب دونوں حمایتیں مقابلہ
ہر آہائیں گی تو چار ہزار بہادروں کا
گروہ لے کر مدد کو پہنچوں گا

حب مقابلہ کی نوبت آئی تو اس
رمدار کی قسموں پر بھروسہ کر کے اس

لے مدد کو بھیج دیا وہیں صلح سا رہا ہوا

اور ارتداد میں زیادتی کر لی۔

اس موقع پر تسلط نصاریٰ سے قتال کے لئے دوسری طرف کا ایک عامل اُٹھ کھڑا ہوا، اس نے خیراتِ مبرات اور سعادات و حسنات کا کافی ذخیرہ اپنے اندر جمع کر لیا تھا۔ وہ بڑا ہی پاک طہیت، صاف باطن، متقی، پرہیزگار، بہادر اور رسولِ ملاحم اور نبیِ مراحم صلی اللہ علیہ وسلم کا بھٹام تھا۔ اس نے نصاریٰ کے لشکر پر حملہ کر کے پہلے ہی حملہ میں شکست دیدی۔

اپنی ساری کوششیں ختم کر کے وہ بھاگے اور قصبہ کے ایک منہو کے معبوط و محفوظ مکان میں پناہ

والکفران، بتولک کفران
الایمان والارتداد عن
الایمان، کفرانا وکفرا،
فانتفض للمحاربة النصاری
المتسلطین علی تلك الناحية
عامل ناحية اخرى، قد اذن
من الحسنات والخیرات
والسعادات والمبرات،
ذخرا، کان بآتقیا صفیاً
لقیاً، شجاعاً کیم، لرسول
الملاحم نبی الملاحم صلی اللہ
علیہ والد وسلم سمیاً، فاغارسا
علی النصاری وجندا هم
فهم مهم فی اقل سطوة
فقر واعد بذل جهدا هم
وتخصنوا مع عصبة فی دار
هند کی فی القصبۃ کانت

دُستوں پیراں کے معاون تھے وہاں
 بھی ملکہ کی طرف سے، معاقدت
 اندیش غیر مدثر، ماترہ کار اور دلیل
 عامل تھا، وہ بھی بیٹھ بھیر کر معاملہ
 کئے تعمیری طرح بھاگا، سرنگ میں
 ہو کر ایسا راستہ پایا، اس کے
 یاس سوار اور پیادے بھی کم تھے
 اس پر سم یہ ہوا کہ کفار اور دیہاتیوں
 نے معاہدہ و قسم کے ماوجود وقت
 بردعا کی عدد و کمر کی انتہا
 کر دی۔

تاریخ و نعمت اور پُر عیش و مسرت
 زندگی کا کفر ان کیا معاہدوں
 سے انکار کر کے کفر میں اصافہ

على اعدائهم معيئون، وكان
 فيها من قتل الواليتا العلية
 عامل حامل لم يكن حارما
 ولا محرابا ولا ملتا، وولا
 صمد الدبر وتولى وهو ملا
 لهم مدبرا، وهو ملا
 مقاتلة ومقاتلة هربا،
 واتحد سيلة سرايا، لقلته
 الخيل والرجل لدية، و
 عداواں الدما قيس و
 الكفار عليه، وقد كانوا والمو
 على ائهم واقوة، ثم حالفوه
 بعد ما حالفوه، وعداوا
 عداوا، ومكروا مكرا، وكروا
 وكروا، سعة كانوا عداوا
 ونعمه كانوا فيها فاكهين،
 دهر، وادادوا الى الكفر

نصاری نے جب اس گاؤں کو جس میں
وہ نامرد خائن عامل نگہداشت کیلئے
موجود تھا، خالی اور ویران پایا تو اس پر
قبضہ جما کر اپنا مضبوط و محفوظ قلعہ
بنالیا۔

وہیں فوج جمع کر لی اور مدت تک وہیں
مقیم رہا وہ ایک میل بھی نکل کر نہ گئے، وہ مرنے والا
لشکر کی امیدوں کی تکمیل، اور ان خائوں
کے ایفاء و عہدوں کے منتظر تھے۔ اسی لئے
اپنے ایفاء و وعدہ میں بھی تاخیر
کر رہے تھے۔

ادھر سے فارغ ہو کر انھوں نے اس
مغربی گوشے کا رخ کیا جہاں کے تمام
باشندے ان کے مطیع ہو چکے
تھے اور۔

فأستولى النصارى على
قرية كان فيها ذلك الجبان
الخون للرصد اذ وجدها
خالية، على عرشها خاوية
فجعلوا تلك القرية حصنا
حصيناً وحصاراً مديناً
سارصيناً وجمعوا عدداً
ولبتوا فيها مدداً لا يقدر
مبلاً، كما هم ينتظرون
ما أملاوا من قواد الجيوش
تأمبلاً، ويرتقبون فإوعد
هم أولئك الخون فيؤجلون
إلى انجاز الوعد تأجيلاً
ثم انهم خرجوا في جانب
الغراب من البلد إلى
ناحية جبل دهاقينها وسكانها
لهم يداينون، ولهم

حیل و ریحال مع قائد کبیر
 من السفل الرذال فہرہ
 ذلك القائد الرذیل مع من
 معه من ذلك القلیل اذ سمع
 من لقائهم حذراً قل ان
 یومئذ یحدا معهم اترا وست
 هناك للقتال جمع قلیل من
 الاعداء الا قتال مع اعدائهم
 ساکین کان من شجاعت الانطا
 ولم یکن عد ذلك العشرة
 رائدا علی المائتة فقاتلوا
 وقتلوا وقتلوا ولم یبق معهم
 احد لیمتہم عاصرا العاصرا
 ومقتلا المدا من قتل القائد
 العاصرا مع کثرة من کان معه
 من العدد وما کان معه
 من العدد

اور جس میں سوار پیادے، اور وہ ردیل
 ودلیل قائد عظیم بھی تھا تو وہ کمین قائد
 ان کی آمد کی خبر سکر ہی پیسے دلیل
 سرداروں کے ساتھ بھاگ گسا،
 ہمارے ہندوں کی تھوڑی سی تعداد
 اپنے گناؤں کے ہمارے کمیا کے
 ساتھ مقابلہ پر ڈٹ گئی یہ سوسے
 زیادہ سستے دشمنوں کو ہمارے گھاٹ
 اتار کر خود بھی کٹ گئے۔

وہ درار کی غار سرداشت ہیں کر سکتی
 تھے اور بھگوڑے فائدگی طرف سے
 کافی لشکر اور سارو سامان کے ہوتے
 سوئے بھی انہیں کوئی مدد نہیں پہنچ
 سکتی تھی۔

على داس الملك لبثوا فيها ،
ولم يخرجوا الى ارجائها وذا^{حيها}
وظفقوا يؤلفون كفاس الرقطة
واراكينها وحرثات القرى
ودها قينها بالصغ والعفو
عن المعاصى والجبايات
والتحفيف في الخراج
والتطفيف في الجبايات
فلما دانوا هم دانوهم
اعضادا وكانوا لهم فكانوا
لهم اعضادا فبرز النصارى
الى نواحي الملك واقطاع
ليستولوا على قلاع وامصار
فلما عمى والى مرصدك^ن
من داس الملك في جهة الشمال
على ثمانية اميال وفيه
له في شغتنا بدل الشمال "الشرق"
له في شغتنا عشر اميال ۱۲-

کے بعد وہیں ڈٹے رہے اطراف جوانب
کی طرف نہ نکلے۔ انہوں نے گرد و نواح
کے کافروں، دیہاتیوں، اور کاشتکاروں
کی تالیف قلب شروع کر دی، ان کی
خطاؤں کو درگزر ان کے خسار میں
تخفیف، اور تاوانوں میں کمی کی۔

اس مہربانی پر وہ مطیع و فرمانبردار اور
معاون و مددگار بن گئے۔ اوہر سے مطمئن
ہو کر اطراف ملک میں شہر و دیہات پر
قبضہ کرنے کے لئے نصاریٰ نکل کھڑے
ہوئے۔

جب نصاریٰ اس مرصد کی طرف
متوجہ ہوئے جو دار السلطنت سے جانب
شمال آٹھ میل کے فاصلہ پر واقع تھا۔

فَأَمَّا ذَلِكَ الْأُمَمُ عَلَىٰ تِلْكَ
الْجِبُوتِ سَفَلَ حُصَاةٍ أُنْذِرُ
وَسَفَلَ مُسْتَلَا إِنْ هَاجَلَا
يَطْمَعُوْنَ مِطْعَمُونَ مَا أُدْرَا
لِلْجِبُوتِ لَا قُوَّةَ لَهُمْ وَيَخْتَلُونَ
لَمَّا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ عِلِّيٍّ
يَعْلَوْنَ وَيَعْلُونَ مِنْ عِلِّيٍّ
يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ
هُمُ الْعُدَاوُ فَلَإِنَّ أُولَئِكَ
مِنَ الْمَرَاغِقِ فِي الْعِلْقِ مَا لَهُمْ
قُلُوبٌ وَلَا هُدَاوُ يَظُنُّونَ
عَايَةَ الرَّحْلِ كُلِّ صَيْحَةٍ مَقْدَمَةٍ
الرَّحْلِ وَيَخْلُونَ كُلِّ مَقْدَمَةٍ
دَاعِي مَوْتٍ وَلَعَلَّهُمْ يَلْقَوْنَ
إِلَى الْعُدَاةِ لِلنَّامِ الْمَوْدَةِ
وَاللَّوَامِ وَالْأَلْيَامِ
وَالصَّامِرِ وَالْأَسِيلِ

ہم

وَالصَّامِرِ وَالْأَسِيلِ

چنانچہ اس مآثرہ کار نے اس لشکروں
یرکین، دلیل، ردل اور مدلل لوگوں
کو سردار سادیا وہ ٹرے ہی لایگی تھی۔
جو کچھ لشکریوں کو حوراک و عیسرہ
دیجاتی کھا جاتے وہ مدیات تھے
ایسی کیسہ یروری کی وجہ سے ان کے علم
اور حس میں جیات کہتے اور گراں
وروستی کے مرتکب ہوتے ہزار وار کو
دشمن کی آوار سمجھتے ہیبتہ اضطراب
کے ساتھ خوف کی وجہ سے لرہتے رہتے
کسی وقت بھی اس کو راحت و سکون نہیں
تھا۔ ردلی سے ہزار وار کو موت کا پیش
اور ہر صد کو موت کی پکار سمجھتے تھے،
ایسا معلوم ہوتا تھا کہ وہ کینے دشمنوں کے
سامنے محنت و محنت کے ساتھ میتیں
کئے جارہے ہیں۔

نصاری دارالسلطنت برصغیر کرنے

مقاتلہ، مزاحمت و مجادلہ کیا جائے۔

لیکن یہ تمام امور مہمہ اور ان کا اہتمام
و انصرام ایسے ذلیل، غافل اور متخیر
عامل کو سونپا گیا تھا جو کسی طرح اس کا
اہل نہ تھا۔ وہ صحیح مشورہ سے گریزاں
اور پھل سے بہکنے والا تھا، آسان بات کو
سخت اور دشوار کو آسان سمجھتا، وہ ذلیل
احمق، اور بزدل تھا۔ اس نے مکالمات
اور مشاورت، مجالست اور مذاہمت
کے لئے احمق، جاہل، اور ذلیل طبقہ کو
چن رکھا تھا۔ وہ نخوت و غرور کی بنا پر
شریف سرداروں اور عقلمند رہنماؤں
سے بچتا اور اپنے ہی اہل خاندان
اور اعزہ میں سے جاہلوں اور احمقوں
کو مصاحب و حاکم بناتا۔

يعاوقوهم ويناحوهم
عند انهم اضعفهم من حواليتهم
لكنهم افوضت الامر كله عقد
وحده دقة وجله الى عامل
خامل ذاهل داهل لم يكن
للامر هلا، لا يستشير
يا تمر جهلا، يستصعب
كل سهل ويحسب كل صعب
سهلا، وكان وعدا ارهنا
مرهنا، ولا يستخلص
للمباشرة والمشاورة
والمجاورة والمجاورة السفلة
جهلا دوننا، يتجنب النبلاء
الداهية والعقلاء الهداية
بنخوة، ولا يستصعب ولا
يؤمّر ولا يستعمل لا السفلة
الجهلة من عشيرته واخوته

اعتزوا عورت معهم
من البحار والامهار الاتي
لا يحرمها بلدان العلك
واقامت مع من سائعها
في قرية على ساطع بحر
في سبيل الملك وافادت
اد اقامت بها فرسانا و
ساحلا على العابر ليعصوا
على السعاش وصدوا
عن الصور اهل الصعاش
وارسلت عمالا لاجل الحرة
واصلاح الرعايا في القرى
والمدائن وحفرت جيوسا
ولعبتها لقيموها لم صد
قرينة من داس ملكها التي
اسولى الصاري عليها
ليقاوموهم ويلحقوهم

ایسے دریاؤں اور سہروں سے
گدڑی جس سے بغیر کستی کے عبور مشکل
و دستوار تھا،

وہ تہالی ملک میں دریائے کنارہ ایک
گھاؤں میں اپنے ساتھیوں کے ساتھ
اقامت کریں ہو گئی اور دریا کے
گھاٹوں پر سوار زیادے بٹھادے
کہ تمام کستیوں پر قصہ کر لیں اور
دشمنوں کو دریا عبور نہ کرے دیں۔

اس نے انتظام رعایا اور حصول جماع
کے لئے شہروں اور قصبات و دیہات میں
عالیٰ عہدے لشکروں کو آراستہ کر کے
اپنے اس دارالسلطنت کے قریبی دور پہلے
پہلے جسیراب نصاریٰ کا قصہ ہو چکا تھا
بھیجا تاکہ اگر دشمن ادھر کا قصد
کرے تو اس سے ڈٹ کر معاملہ د

واقبلهم هواء لا تطيب
 لهم هوى وهواء فالعیش
 والموت عندهم سواء كانوا
 فی سرور و سریر واستبرق
 وحریر و فواکد و فکاہتہ
 ورفاہتہ و نراہتہ و نعمة
 و نعمة و غنی و غناء و نعمة
 و سراء و سراء و دولت و ثراء
 الیوم و طائمہم قاتلہم
 زاد و عتاء و یثا بہم اخلاق
 و ما لہم من الروح اخلاق
 عاقا ہم اللہ برحمۃ و اخذ
 الظالمین ببطشہ و نقیمہ
 ثم ان الوالیتہ ای الحضرة
 العالیۃ بعد ما اوی الیہا
 جموع من الجیوش الاولی
 ہر ہوا و کثیرا من الذین

ان کے دل خالی تھے ان میں نہ کوئی خوش
 تھی نہ انھیں کوئی بات بھاتی تھی زندگی
 اور موت ان کے لئے دونوں برابر تھے
 وہ مسرت و شادمانی، تخت شاہی،
 دیباچ و حریر میوے، خوش طبعی، عیش و
 عشرت، نظافت و نراہت، نزاکت،
 نعمت، نعمة و سرود، مال و دولت،
 خیر سگالی و مروت میں پلے تھے،
 آج ان کی راہ میں کانٹے ہیں، سامان و
 زاد راہ کا پتہ نہیں، کپڑے بوسیدہ ہیں اور
 عیش و راحت میں کوئی حصہ نہیں،
 اللہ تعالیٰ اپنی رحمت سے انھیں معاف
 کرے اور ظالموں کو سخت گرفت میں لے،
 پھر والیہ یعنی حضرت عالیہ اس لشکر
 کو جو بھاگ کر اس کی پناہ میں آگیا تھا۔
 اور دوسرے ساتھیوں کو لیکر

والاعیاء، مساکین والسلاۃ
 مهاجین کا لوا متوطنین
 فی رُفہیۃ وبلہیۃ مع
 الامل والعیال، فاعتربوا
 وطنیتیں برفاقہ الحال و
 فروع المال، فاصطبروا،
 انا نھم المترتہ والایزاب
 عن المتاربت مع الایزاب،
 واصطبر ہم الاصطرب
 الی الاصطرب عن الایزاب
 فمن مالک یتبع، وساکر یتوخم
 وحان یتبع، ولہفان
 یستریح، صبیان فطموا
 قل الایباں عن اللسان
 وسیب وسان قد استیسوا
 عن الحاسات واللسان ما لم
 متوی ونوات، ولالہ وام دواء

مالداروں کو فقیر و مسکین اور شریفوں
 کو حواریہ و دلیل سادیا وہ ایسے اہل و
 عیال میں آرام و آسائش کی زندگی
 بسر کر رہے تھے، جو حق حال اور
 فارع المال تھے کہ محمور ہو کر کھٹکے
 یڑا فقیری و تنگدستی لے ہسبوں
 کی محالسا اور اضطراب و اضطراب
 سے برابر والوں کی رفاقت سے دور
 کر دیا۔

روئے دلے آہ و زاری بیمار فریاد و
 سیوں کرتے، آرزو و مسد جلاتے اور
 حرب کتیدہ انا شد ٹرہتے تھے ایسی
 ماؤں کے سیوں سے قل اور وقت خدا
 کر دیو گئے تھے، لورھے اور جوان ماحتوں
 کے یور کرے سے ما امید تھے، وہ ان کا
 کوئی ٹھکانا بھارہ بیماری کی دوا تھی،

من السراية، وهن حافيات
غير حافيات، وقد كن
عقائل ذوات احادير،
مقصورات في مقاصير،
فرا من بقاع بقاع،
واقتنع للقنوع برقاع،
فاقتنع بها من دون قناع،
تقاذهن القفار والبلاقع،
وانقضيت عنهن السنو
والبراقع، كن في زهو وتيه
ثم تهن في مها مذوتيه
قد تركوا المكنة ومكانة
ودولا، كانوا لا يبغون
عنها حولا، حتى حال لحال
وحل الوبال، وفشا الخبال
فضا، بلاء مبیدا، ترك
البلاء مبیدا، والاحوار عبیدا

حالا ناکہ سرداروں میں سے تھے، اور عورتیں
ننگے پاؤں اور بے پردہ تھیں حالانکہ
گرامی قدر پر دہ نشین اور محل سراوں کی
رہنے والی تھیں، وہ سرسبز و شاداب
خٹوں سے چٹیں میدانوں کی طرف پہنچنے
گئیں، وہ پیوندوں کے کپڑے پہن کر ستر پوشی
کرتی تھیں اور برقعے نہ پہننے سے اسی پر
اکتفا کرتیں، ایک میدان سے دوسرے
میدان میں پہنچتیں بے پردگی میں ڈیر بڑبڑا
ہوتا رہتا وہ عیش و عشرت ہر زندگی بسر
کرتی تھیں پھر دور دراز جنگل پر خطر میدان میں
ڈال دی گئیں۔ ان لوگوں کو عملات پالنگا ہیں
اور ریاستیں چھوڑنا پڑیں حالانکہ وہ ان سے
ذرا بھی ہٹنا نہ چاہتے تھے یہاں تک کہ حال
متغیر و بال نازل اور ہلاکت عام ہو گئی
یہ ایسی ہلک مہیبت نازل ہوئی جو
شہروں کو میدان، آزادوں کو غلام

فی الملایة ثلثة ایام تستعید
خودها القارة وتسترد
ولستعیدهم وتستقد وھم
قد ملوا من الدھس والكر
فكصوا وکلوا عن الاجتماع
فی هذا السكال الصعب
فلم یرجع الیہا احد ولم
یبق لہا فی الملایة ملحد ولما
استئست من الاعوان
والانصار نصرت مع اسہا
وعدة من الانصار للسفائر
الی القلاع والقعار فاجتمع
الہلحہات من العرب
الوحدان وحقو غیر من
الرحال الرحال وجمع کثیر
من اهل الملایة وبنات الحمال
وہم حاة غلاة وقد کادوا

تیس دن تہر میں رہ کر بھاگے ہوئے
شکر کو واپس کرے، اور اس سے
مدد حاصل کرے کی کوشش کرنی رہی
وہ شکر ایسا دہشت زدہ ہو چکا تھا
کہ کسی صورت سے اس مارک موقع
پر دستگیری کو تارہ ہوا۔ نہ اس میں
سے کوئی تمسک لوٹا اور نہ تہر بھر میں یہ
حائے یاہ ہمار ہی آخر کار سلیم ایسے
اعوان و انصار سے ایوس ہو کر ولیعہد
اور جید ساتھیوں کو ساتھ لیکر چیل میدان
اور لے آئے دگیاہ جنگل کی طرف
چل کھڑی ہوئی، اب اس کے گرد
کمر درد سواروں کی کچھ جماعتیں
بیدل مردوں کا اسوہ کثیر شہریوں اور
عزت دار عورتوں کی کافی تعداد
آکر جمع ہو گئی، وہ ستہری لنگے
دن اور لنگے یاؤں سے،

اور وہ دیہاتی جوان کے علاقہ سے
ان کی مدد و اعانت، عزت و آبرو،
مال و دولت کی صیانت و حفاظت
کے لئے آئے تھے عہد شکنی کر کے
اور کفر کو ایمان سے بدل کر منافق
بن گئے۔ نصاریٰ کی موافقت و رفاقت
کرنے لگے۔ نصاریٰ مع معادین شہر
میں داخل ہو گئے شہر کے رہنے
والے گھروں کو خالی کر کے
بکھل گئے۔

نصاری اور ان کی گوری فوج اور
مددگاروں نے اس محل شاہی کا جس میں
ملکہ تھی محاصرہ کر لیا۔ بیگم اپنے
ولیعہد اور دو سہیلیوں کو لے کر
محصور محل کی پشت سے نکل کر دوسرے
محلہ میں تیزی سے پیدل پہنچ گئی۔

ودھا قین ارضہما، ولہم
کانوا قد جاءوا الاعداء
وامدادہما واعانتہما
صیانتہما وحفظ عرضہما
وعرضہما، فنکثوا الموثق
والایمان واستبدلوا الکفر بالایمان
ونافقوا فافقوا النصاری وفاق
وانتصر الہم انتصارا فدخل
النصاری واعوانہم البلد خرج
اہلہ وترکوا دوسرہم ویوتہم خالی
حقا حصرات النصاری و بیضام
وجنودہم واعوانہم مقصورۃ
کانت فیہا الوالیۃ فخرجت مع
انہا و امرأتین من صواحبہا
من المقصورۃ المحصورۃ
من ظہر ہا راجلۃ و دخلت
محلۃ اخری عاجلۃ و کثرت

یہاڑی لشکر بھیج کر مدد کی۔

اب تو نصاریٰ ان کی گوری و حوال
کرایہ کے سپاہیوں اور لاپچی
معاونوں نے ایک ساتھ حملہ کر دیا۔
یہ حملے بڑے سخت، متواتر اور
مسلل تھے جنہوں نے مقابلے
کواں کی جگہ سے ہلادما اور ان کے
پاؤں اکھاڑ دیئے۔ وہ کیس گاہوں
سے ایسی بری طرح بھاگے کہ شہر
کی سرحدوں پر بھی نہ ٹھہر سکے۔

ملکہ اور اس کے لڑکے کو تنہا محل
میں جھوڑ بھاگے۔ ان دونوں سے
وقت بھر بہت سے ارکان دولت
اعیان سلطنت نے دعا کی۔

محل کثیر کاوا تلتین
العاویریداون فصالت
الصاری و بیضاہم
وأحراہم و اعواہم و صولا
سلیداة متتالعة متوالیة
و حملوا حملات سلیداة
متتالعة متتالعة، قلعت
مخار بہم عن مقاعدہم
ورلربا احد امہم و عرقا
من ملحدہم فرار الم
یستطیعوا مع قرارا
فی السلداة و تعورہا
حتی ترکوا الوالیة و اسہا
و جیدایں فی قصورہا،
و حاکمہا کثیر من اولیاء
دولتہما و اسراکین ملکہما
و اسراکان سلطنتہما

<p>ملکہ نے قدر و منزلت کے ساتھ جو دوش سے نوازا تھا اور اتحاد دایر سپاہیوں کا وہ قہر غفیر جو حرب و ضرب سے نا بلند اسلحہ بندی سے نا واقف اور مصلحت و معرکہ سے نا آشنا تھا یہ سب اس باغ پر خندیں کھڑکی اور کین گاہ بنا کر جا ڈٹے۔</p>	<p>الى الوالية فآوتهم واكثرهم بالنعم المتواليه وجم غفير من الاحباء الاولى لم يشهدوا واحدا ولم يشاهدوا طعنا ولا ضربا ولم يعرفوا مصلحة ولم يزدلوا اسلحة ولم يلجئوا في معركة ولم يستجئوا في مهلكة تبوءوا تجاه تلك الحديقة مقاعدا وحضرا هناك خنادق ومراصد وطلال بين الفريقين التواحي التنا وامتدأ بينهما التقابل والقتال استمد النصر من والى الجيالك فاسعهم بما كانوا يمتنون ويبيدون واملهم من افواج الجليلين</p>
<p>دونوں فریقوں میں ایک مدت تک مقابلہ و مقاتلہ اور نیزہ بازی و تیر اندازی ہوتی رہی۔ تنگ آکر نصاریٰ نے پہاڑوں کے والی سے مدد مانگی۔ اس نے اُن کی آرزو کے مطابق تیس ہزار سے زیادہ</p>	

لا ملأ ادا المحصورين ودخلوا
المصر فقاتلهم العسرة
التحمان قتل كبير من الصفا
ودخل بقتلهم على المحصورين
محصورين مكسورين لعد
حرج كل من في القصور ولم
يقصر لهم احدا ناقصاء
القتل والقصور ومحض
النصاري في حدايقة هي
ما ملأ من الملأ وقصوا
من حصين بقوة وحلوا
وظلوا فيها ملأ داعلي ملأ
وجعوا فيها ملأ داعلي ملأ
وحصروا الحيوت التي تكا
في الملأ من قتل في الايام
الحالية والحيوت النيات
بعد العرا من دعلي اذقت

سعيد وگروہ آگیا شہر میں داخل تھے
لگا تو بہادر عاریوں نے ڈٹ کر مقابلہ
کیا بہت سے گورے مارے گئے۔
باقی ماندہ دل شکستہ اور حسرت بردہ ہو کر
محصورین تک پہنچ گئے پھر تارہ دم
ہو کر یہ مکاؤں سے نکلے تو سردلی
اور کوتاہی کی وجہ سے کوئی
مقابلہ میرہ آیا نصاریٰ نے تہرے
دو مل دو ملغ پر قبضہ حاصل کیا اور فوت
وہساری سے اسی کو ایسا گڑھ سالیہ
وہاں مدد پر مدد اور ساماں یہ ساماں
جمع کر لیا۔

وہ لکڑی شہر میں پہلے کو موجود
تھے اور وہ جو دھنسی سے بھاگ کر
سیکھ کی بیاہ میں آگے تھے اس کو

لے کر مل سے خانا و شہزادہ دیور شاہ وغیرہ

والد بارسا والانتبسا، ويبيض
 اولى الابصار بصائر الاعتقاد
 واكثرهم للنصارى ناصرون
 وفي تولد لهم متناصرون، و
 كلهم عن تدبير تنبييرهم
 مقصرون، او مقصرون
 قاصرون، او متقاصرون
 والنصارى مع نسواهم وولدهم
 محصورون، في المصر في
 قصور، محفوظون لما في
 تدبيرهم محاربهم من قصور
 وقد حصن النصارى تلك
 القصور بالحنادق والسور
 والجيوش المنخرقة حولهم
 يصولون ويفشلون، و
 يقولون مكاليفعلون
 ثم اتى جنود البليضان

اور صاحب نظر افراد کو عبرت کے
 عجیب عجیب مناظر دکھائی تھی۔
 ان میں سے اکثر نصاری کے معاون
 مددگار اور محب و فاضل تھے اور یہ سب
 کے سب دشمن کی ہلاکت خیر تدبیروں
 سے ناواقف اور ان کی مصلحت اندیشی
 سے بے خبر تھے۔

نصاری اپنے بچوں اور عورتوں
 کے ساتھ شہر میں محصور مگر مخالفت
 گروہ کی ناقص تدبیروں کی وجہ سے
 اپنے مکانوں میں محفوظ تھے۔

نصاری نے خندقیں کھود کر اور حصار
 بنا کر ان مکانوں کو قلعہ کی شکل دی تھی
 مقابل لشکر ان پر حملہ آور ہو کر پسا
 ہو جاتا تھا۔ جو کچھ کہتا وہ کہ نہ پاتا تھا۔
 اسی حالت میں محصورین کی امداد کیلئے

اٰل یٰدا تر ویلادی اموالک
وتخیرها، وامضاء الاوامر
وتخیرها، ویادۃ الحیوس
وتخیرها، واعیان عملتہ
واسراکان دولتہ، حلہم
فصل حساء، حقی حوا
لا عقلاء ولا اماء حلہم
دون، ولعصہم عداون،

فہم سفید راحہ، وریقہ ریح
وواچہ وام، واماں حوا
اماں، مہیں عین، دلی
مداں، وحاثری، وحاثری
وختان، مختال، وحادع
مختال، ومہم عین،
ومہم عین دو وحبیں
ومہم مل، تو لکھ، مل، نو
یعنی سالت، مرالی، بالادنا

تدیر امور مملکت، احکام اور قیادت
روح کی صلاحیت نہ رکھتا تھا۔ اس کے
اعیان سلطنت اور ارکان دولت
سب کے سب ماہل، سُست، بزدل،
افق، عاشق اور غیر دیا مدار تھے۔
اکثر دلیل اور بعض سدگاں نہ
تھے۔

اس میں ملہ، میت پرست، ناداں،
لمدا آوار، سُست، مافق، حیرت ماں،
دلیل، علام راہ، حیراں و پریتاں، ظالم
دعا مزیدہ سار و حکمران، و مکار،
سدا رد و نیست عور، سہی قسم کے
لوگ تھے

بعض یہ بھی گویا کہ ملہ تھے کہ ان کی تدیر
تاہی و برادی دادار کی طرف لجاتی تھی

وقد كان جمع من النصارى
عن النصارى وكانوا في ديارنا
من الجيوش والقبائل أقوا
بعد النصارى فهم من ساء
والبلد المعزول السابق، و
ابنائها لم يترعوا ولم يراهم
وقد كان النصارى اخذوا
ذالك الملك من واليه وكان
واهباً بالملاهي لاهيباً
عن الملك لاهيباً، ولم يك
حازماً ولا داهيباً، نهض
العهود والمواثيق، فعلا
لها الملك بعد ما بطل عمل
النصارى وهوزا لثق،
وابنها صغير غير عني
ذو عني لا يلا مع لدا لدا
لا يلا عن عدا لدا، لا يستطيع

انصاری کے باغی، گروہوں اور بہار
نواح کے متعدد لشکروں نے اپنے
سابق معزول والی کی ایک بیگم
اور اس کے ایک نا تجربہ کار اور نا سمجھ
لڑکے کو امیر و حاکم بنا ڈالا،

نصاری نے اس والی سے اس کا ملک
چھین لیا تھا، وہ بڑا دایہی دلا ہی تھا۔
عیش و طرب میں منہمک، انتظام علی سے
غافل، عقل و خرد سے بیگانہ اور نقص
عہد و میثاق میں بگناہ تھا۔ نصاری کی
عدلداری ختم ہونے پر وہ ملکہ، مالکہ بن گئی۔
اس کا لڑکا چھوٹا، نا تجربہ کار، ناز پرورد
سمسنوں کے ساتھ کھیلنے والا، اور
دشمن سے لاپرواہ تھا۔

۱۵ء دہلی شاہ آخر ۱۲ء - ۱۵ء حضرت علی ۱۲ء -

۱۵ء برہمن قدر ۱۲ء -

لا یلا عن عدا لدا، لا يستطيع

سیاح یا مسافر کسی وقت بھی اور
سے نہ گزر سکے۔

حدائے مالک ملک لے محمد اور
میرے متعلقین کو ہر صیست و ہاکت
سے محفوظ رکھ کر پل اور کستی کی مدد
کے بغیر دریاؤں اور بہروں کو
عمور کر کے سمات دی۔ اور ہم سب
کو آفات مسافہ مسالک
مسالک حوادثِ راہ،

اور مصائب گدگد سے مشغول
و ماموں دکھا اور اپنی پوری حفاظت
کامل حمایت، کمل نعمت اور بے شمار
رحم کے ساتھ ہیں اپنے حواری و دیار
اور احباب و رشتہ دار تک بھیایا ہم
حد کی اس بے پناہ حمایت اور تمام
آفات سے حفاظت پر اس کا شکر
محال ہے۔

بیتہ العو للسیاحین و السائیر
فی وقت و حین فقد عافی و
من معی مالک الملك من کل بلیة
و ملک و حواری و ہم بحار و
اعمار ابل و حصر طک و عطنا
جمعاً من آفات، تلك المسافات
و معانك تلك المسالك و طوارق
تلك الظرائق، و فروع تلك السبل
و بلعاً لوقایة الکافیة،
و حایة الوافیة و ہم للصافیة
و رحمة العافیة، و طی و مکی
و داری و حواری و اعلی و
حواری، فقد امسا من المصافات
فی تلك المسافات، و من علینا
ما لمعا فاة، من جمع الآفات،
محمد ما الله المالك لهذا
کتیر اعلی ذلك،

وَأَصِيبَ بِالْمَنَا وَالْخُتُوفِ
مَثَاتٍ وَالْوَفَّ مِنَ الرِّعَايَا
وَأَمَّا أَنَا وَقَدْ كُنْتُ الْخُتُوفُ
نَاحِيَةِ الْوَطَنِ الْمَالُوفِ وَالسَّيْلِ
مُخُوفٍ وَعَابَثُ مَوْفٍ وَبَيْنِي وَبَيْنَ
أَفْطَارِ فِيهَا مُخَاوَفٍ وَخَطَارِ
وَالنَّصَارَى وَجُودُهُمْ مَنَجِّسُونَ
وَمِنَ الْمَارَةِ مَنَجِّسُونَ وَقَدْ
أَصْرًا وَالزُّطَّ وَقَبِيلُهُمْ فَرِيقُهُمْ
بِأَن يَقْتُلُوا الْمَارَةَ وَيَدْرِبُهُمْ
وَيَنْهَبُوهُمْ وَيَقْطَعُوا سَبِيلَهُمْ
وَطَرِيقَهُمْ وَلَمْ يَجْلُوا سَبِيلًا
لِعَابِرٍ وَلَمْ يَذَرُوا أَفْلَاكًا فِي
فَلَاحٍ فِي مَعْبَرٍ مِنَ الْمَعَابِرِ
أَخْذًا وَالسَّفَاثِنَ وَخَرَقُوهَا
بِلِ خَرَقِهَا أَوْ عَابُوهَا وَاعْرِقُوهَا
وَحَجًّا وَاعْلَى الْمَلَّاحِينَ لُتْلًا

اور سینکڑوں ہزاروں رعایا کے
آدمی مار ڈالے گئے۔

میرا کیا پوچھنا میں اپنے وطن مالوف
(خیر آباد) کی طرف چلا جا رہا تھا راستہ
خوفناک اور رہگزار اندوہناک تھا۔
میرے اور وطن کے درمیان کئی خوف
خطرہ سے بھری ہوئی منزلیں تھیں نصاریٰ
اور ان کا لشکر دن رات تلاش و تحسس میں
سرگرداں رہتا۔ جاٹوں کو مسافروں کے
مار ڈالنے، ڈرانے، لوٹنے ڈاکہ ڈالنے کی
کھلی چھٹی دے دی گئی تھی۔

انہوں نے سارے ملک کے بند کر رکھے تھے
اور کسی گھاٹ پر کوئی کشتی یا ناؤ تک
نہ چھوڑی تھی، کشتیوں کو پھاڑ ڈالے
بلکہ خراب کر کے غرق کر دیتے
یا جلا ڈالتے۔

لٹا حوں کو روک دیا تھا تاکہ کوئی

تَوْبِید، فکرم من یسوتہا میں
ایمانی، والدۃ الصُّحُوفِ اِیْمَانِی
فکرم من تکلّی تمکی و تسوَحْ
فکرم من تکلّی تسوَحْ عِدْرَاتِہ
عن حریم و تسوَحْ یسوَحْ و قُل
صَلِّ لِلْمَلَدِ قَاعًا صَعْفًا
و قَمْرًا سَسَا، و اھلُوہ
تھرا قوا و تھرا و اودھوا
ایدا ی سسا،

لَعَنَ تَوْبِیْہِ الصَّارِی اِلٰی
حَاسِبِ السَّرَاقِ و فَاوِیْدِہِ مِنَ الصَّارِ
وَالْمَلَدِ وَاکْرَوِیْدِہِا الْفَسَادُ
وَتَمَّوِیْدِہِا الْفَعْلُ بِالْصَّرَفِ
وَالْحَقِ بِنِ الْعَادِ فَحَصْرَتْ
الْاَحْجَالُ کِبْرًا مِنَ الرِّحَالِ و
رَنَاتِ الْحِجَالِ وَاَعْتَرَمَتْ
الْمَنَیَا، حَمَا عَمِیْرًا مِنَ الْوَرَاہِ

بہت سی صبح کی سہاگن عورتیں تمام کو
بیوہ بن گئیں اور تب کو آغوشِ ید میں
سوئے والے بچے صبح کو تیمم ہو کر کھٹے
کتے ہی عورتیں اپنی اولاد و غیرہ کے
علم میں گریہ و راری کرتی تھیں، اور
کتے مردوں کی آنکھوں پر آسٹوں
کا دیباہاری تھا شہرِ چیل میدان اور
اے آب و گیہاہ کھل بن گیا تھا، اور تھری
تھا ویرا د و مستر ہو گئے تھے۔

اس کے بعد نصاریٰ کی توہمِ مسترقی
شہروں اور دیہات کی طرف مدھل
ہوئی وہاں بھی بڑا مساد مجایا قتل،
عارِ نگری، اور پھاسی کا بار بار گرم
کر دیا۔ اے تھسا مرد اور پردہ
لتیں ستوراب موت کے گھاٹ
اُتر گئے۔

وحرمتہا، وحفظا لعفتہا
وعصمتہا، واکترہن صر
سبایا، وابتلین بزدایا،
واصبین ببلایا، فمنہن من
استرقھا بعض الحثمان
ومنہن من بیعت بحس
العثمان، وکثیر مہن ملکن
عطشا وجوعا، وکثیر منہن
غبن ولم یستطعن راجوعا،
ولم یرلھن اثر، ولم یسمع
عنھن خبر، ووجل النساء
انئین من الاولیاء، والبعولۃ
والاحباء، والارحوة والابناء،
اذ کان کل یوم من هذا
الزمن لکریہ، یوم یقر المراء
من اخیه، وامدوا بید
وصاحبہ وبنیہ، وفصلتہ

اور چاسیوں عفت و عصمت کی بنا پر
ڈوب کر مر گئیں، اکثر بکرہ قیدی بنائی گئیں
اور طرح طرح کی مصیبتوں میں مبتلا ہو گئیں
کچھ کو بعض رذیلوں نے لونڈیاں بنالیا
اور بعض چند ٹکوں کے بالعوض بیچ ڈالی
گئیں۔ بہت سی بھوک پیاس کی تاب نہ
لا کر مر گئیں۔ بہت سی ایسی غائب ہوئیں
کہ پھر نہ تو لوٹ کر ہی آئیں نہ ان کا کچھ
پتہ ہی چل سکا۔

ہزاروں عورتیں، اپنے سر پر ستوں، شوہروں
باپوں، بیٹوں، اور بھائیوں سے جدا
کر دی گئیں، جبکہ وہ ایسی مصیبت کا
زمانہ تھا جو قیامت کا منظر پیش کر رہا
تھا۔ کہ اس دن انسان اپنے بھائی
ماں، باپ، بیوی، اولاد، اور
اہل خاندان سے بھاگتا نظر آئے گا۔

اس ظالموں نے سب کو مار ڈالا۔ کہ کوئی
عالی حاد اس دردِ بچ سکا۔ کسی ادنیٰ
اساں کو چٹکارا نصیب ہوا۔

بھرا طرف و اکاف ملک میں لشکر
بھیے حصوں نے قتل و عمارت گری
کی انتہا کر دی۔

جمعاً کثیراً من العرباء و اسر
هم و اسر و هم اسارى الى
عطاء الصائرى هتلوهم
جميعاً و لم يدف اس ربيعاً
ولا وصيفاً نه حتر او شفا
استيا عنهم و اتا عنهم في
اقتار الملك و احدثوا في
احد الناس و امتلاهم
بالهدى و الهلاك

و اخرجت الخواص
و المحصات من النساء
في صلاة الدامية الدنيا
و عمرهن و فيهن عمارو
عمارى عن الفارار للاعباء
فيهن من ملكيت من علت
الفرق و فيهن من املك
نفسها بالعرق صوتا لهما

اس اتلا، عظیم میں، پردہ تیس حواص
بدل کل کلری ہوئیں، ان میں
لوڑھی اور عمر رسیدہ بھی تھیں جو
تھک کر عاجز ہو گئیں، بہت سی
خوف کی وجہ سے حال دی ٹھیں،

جاسوساً، ومن رحمہ الرحمٰن
الرحیم یئوساً، کعالم الملک
الذی بتولاً ہم بل ساطہم
وولاً ہم لکنہ تعنی، اذ حرم
ما تمنی، وبقی خسار، فی
الخسار، قد حال حالہ وطل
محالہ ولبث کاندہ رہین
مہین، فی ذل مہین خسار
الدنیا والآخرۃ ذلک
ہو الخسار المبین،

ثم النصاری اسرسلوا الی
رؤساء الهنداء الذین
ہم یملکون من الاراضی
اقطاعاً، وکانوا الہم اتباعاً
لیأخذوا من دخل دیار
فارساً، او وجد فی ارضہم
مأسراً، فأخذوا هؤلاء

جاسوس اور اللہ کی رحمت سے مایوس
تھے۔ انہیں میں سے بادشاہ کا وہ عامل
بھی تھا جس نے نصاریٰ کو تسلط کر کے حاکم
بنایا تھا۔ لیکن اسے امیدوں کی محرومی
اور ناکامی کی حسرت کا غم اٹھانا پڑا۔
اس کا حال متغیر ہو گیا۔ زمانے میں
ذلیل و خوار ہو کر گیا، دنیا اور آخرت
دونوں جگہ نقصان میں رہا۔ اور یہی
کھلا ہوا نقصان ہے۔

ادھر نصاریٰ نے ماتحت ہندوؤں
کے پاس پیغام بھیجا کہ جو شخص بھی تمہارے
علاقہ میں سے گزرے اسے پکڑ لیا
جائے ان بد اطواروں نے کافی تعداد میں
مسافروں اور مہاجروں کو پکڑ کر نصرائی
سرداروں کے پاس پہنچا دیا۔

الحکم احسن اللہ فاعل۔

فمهلوا اولاً ما كان مع الماء
 من التقديس الداهب
 والخميس بل الحلايب والسهل
 والماء زهد السبل ويل تتم لهم
 عطاء هم مقصوا عليهم
 بالحق والتقتيل ولم يدر
 العتاك شتانا ولا صعا فاء
 ولا اسرا فاولا احلافا
 ببيع القتل والحقى آلافا
 وحق من انتلى بظله الطل
 اهل الايمان والاسلام
 واما الالهاندا فقد سلوا
 الا من خلق به انه من يعاند
 ولم يعلم من المسلمين الا من
 حرج من بيته مهاجلا او من
 كان نصاصاى باصلا وى
 ادب قاصرا او من كان لهم

اس لوگوں کے پاس کچھ چاندی سونا بکلتا
 پہلے تو وہ تمہیں لیتے پھر چادر تہ بند
 قیص پامامہ کچھ ہاتھ لگتا چھوڑتے
 اس کے بعد افسروں کے پاس بھیجا دیتے
 وہ اس کے لئے قتل یا بھاسی کی سرا کا
 بیصلہ کرتے حوالہ لوڑھا ستریب
 اور دیل سب کے ساتھ ہی سلوک
 ہوتا اس طرح بھاسی یا لے والوں
 اور قتل ہوئے والوں کی تعداد ہزار ہا
 تک پہنچ گئی ظالموں کے ظلم کا شکار
 اکثر و بیشتر مسلمان تھے۔

مہدوں میں سے صرف وہ مارے
 گئے جس کے متعلق دتس و معاند ہوئے گا
 یقین تھا اور مسلمانوں میں سے نقطہ وہ
 بچ سکے جو کسی کسی طرح وہاں سے ہجرت
 کر گئے تھے یا وہ جو ہساری کے ماصر اور
 ایسے دیں۔ مہس میں فاصرتو یا وہ حوالے

یادن میں نظریں بچا کر تیزی سے بھاگ گیا
اور ایسے خوش نصیب بہت کم تھے۔
پھر نصاریٰ نے شہر کے گرد دو نواح
کے رئیسوں اور سرداروں کو قتل کرنا
ان کی جائداد، عمارتیں، مویشی، مال و
متاع، ہاتھی، گھوڑے، اونٹ،
اور ہتھیاروں وغیرہ کو لوٹنا
شروع کیا۔

اسی پر اکتفا نہ کیا بلکہ ان کے اہل و
عیال کو بھی قتل کر ڈالا۔ حالانکہ یہ سب
رعایا بن چکے تھے اور ڈریا للچ سے
فرمانبردار بن ہی جاتے انھوں نے تمام
راستوں پر چوکیاں بٹھا دیں تاکہ بھاگنے
والوں کو پکڑ پکڑ کر لایا جائے، ہزاروں
بھاگنے والوں میں تھوڑے ہی رنج
پائے۔ باقی سب پکڑے گئے۔

سَارِبًا وَمِنْ جَدِّ مَسْرَعًا
هَارِبًا، بِالنَّهَارِ سَارِبًا وَقَلِيلٌ مِّنْهُمْ
لَمْ يَنْصَارِيَ قَتَلُوا مِنْ كَانَ
فِي نَوَاحِي الْمَصْرِ تِلْكَ الْأَحْيَاءُ
مِنَ الْأَحْرَاسِ وَالرُّؤَسَاءِ
وَعَصَبُوا أَرْضَهُمْ وَعَقَارَهُمْ
وَمَسَاكِنَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَامْتَنَعَهُمْ
وَأَمْوَالَهُمْ، وَأَسْلَحَتَهُمْ وَأَتَقَالَهُمْ
وَأَفْوَاسَهُمْ وَأَفْيَالَهُمْ وَجَمَاهُمْ
وَجَمَاهُمْ فَأَهْلَكَوهُمْ وَأَهْلَكَوهُمْ
وَعَيَالَهُمْ جَمْعَاءَ، مَعَ أَنْهُمْ كَانُوا
رِعَايَا لَهُمْ وَتَبَعَاءَ، يَطِيعُونَهُمْ
خَوْفًا وَطُمَعًا، ثَمَّ أَنْهُمْ حَشَرُوا
جُنُودَهُمْ كُلَّ سَبِيلٍ لِّيَأْخُذُوا
مَنْ قَرِيبًا لَّا خِذْلَ الْوَسِيلِ
فَأَخَذُوا أَكْثِيرًا مِنَ الْهَارِبِينَ
وَمَا نَجَّى مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ

اصبى في بحر اسير اسود
الكل اصعب الشعر اوراق
لوعود من ممالك واسعة
الى لصوص حراثت واسعة
مع روحه التي كانت لهم
وكايت لهم موالية اذ كانت
في الحقيقة ملكة والية وقد
حات في ما طمعت وسلت
اموالا قد جمعت وقد
شيت لعدا ما كانت شيت
واتدلت لعدا ما صيبت
وقتلوا من وحدوا من
قومه بالصراف والحق
كما حقوا وقتلوا من عدا
كثيرا من الخلق ولم ينح
من هؤلاء الصعاء الا من
فتر مستحييا متواريا بالليل

میں سوئی کے سوراخ سے بھی تنگ
کو ٹھری میں معید کر دیا پھر اس وسیع
ملک سے کال کر دور دراز حزیہ میں
بھیجا دیا۔

مادشاہ کے ساتھ اس عظیم کو بھی روانہ
کیا گیا حوٹاری کی اس وقت بھی طبع
و دوست تھی حکم وہ حقیقت میں ملک
تھی وہ اپنی آرزوں رہنے کو مانیش
سائے میں ماکام رہی اس کا مع
کردہ مال بھی چھپ لیا گیا۔ وہ ریت
مے کے بعد صورت اور حاطت کے
بعد ہیئت ہی مادشاہ کی قوم میں سے
جو بھی ملتا اس کی گردن مار دی جاتی یا بھا
دی جاتی میا کہ دوسرے لوگوں کے
ساتھ بھی عمل کیا گیا۔ اس کردوں میں
سے وہی بچ سکا حورسات میں چھپ کر

مخفوداً فافعلی فاسوراً محسواً کموداً
مصفوداً واخذوا من معه
من الابناء والاحفاد مقترنین
فی الاصفاد وذہبوا بہ
الی البلاد مع من معه من
الاحل والولد فاعتال حد
من عظامہم ہو طر خان
او بطریق ابناءہ و احفادہ
بالبنادق فی اثناء الطریق
واھدا وارؤسہم مقطوعۃ
الی سرائیسہم فی خوان موضوۃ
وترکوا جثتہم منبوزۃ ثم
بنذوا تلک الرؤس مجذوذۃ
وحبسوا فی بیت من ستم الحیا

تھے۔ مخدوم بنے ہوئے دن گزار رہے
تھے۔

اس فریب خوردگی کا نتیجہ ہوا کہ حسرت
کشیدہ، دل پتیدہ، بیٹوں اور پوتوں کے
کے ساتھ پابندِ نجیر شہر کی طرف لیجا یا گیا۔
راستے میں بیٹوں اور پوتوں کو کسی
سر دار نے بندوق کا نشانہ بنایا،
دھڑوہیں پھینک کر، سروں کو خون
میں لگا کر بادشاہ کے سامنے تحفہ
پیش کیا۔ پھر ان سروں کو بھی کچل کر
پھینک دیا۔

بادشاہ کو، گورے منہ، سیاہ دل
گندمی بال اور کبھی آنکھ والوں کی حرا

لہ طر خان اس پیشوا کہتے ہیں جبکہ تحت
باہنجر آدمی ہوں اور بطریق وہ ہوتا ہے۔
جبکہ تحت دس ہزار ہوں ۱۲۔

لہ مسٹر ہڈسن نے مرزا مغل اور خضر
سلطان وغیرہا کو گولی کا نشانہ بنایا
تھا۔

دشمنوں کے ظلم و استبداد کی وجہ سے
 ناامید ہو گیا تو پانچ شاہ رورہی مالت
 میں گدا کر ایسی عریب تریں متاع کتا میں
 مال - اسباب چھوڑ کر رارہ راری کا
 انتقام نہ ہو سکے کی وجہ سے) خدا پر
 بھروسہ کر کے اہل و عیال کو ساتھ لیکر
 کل کھڑا ہوا۔

شہزادہ اس کے مال و دولت پر سید
 لشکریوں کے مدیہ قاص ہو کر نصاریٰ
 کی تمام تر قوم، ماد شاہ اداس کے میوں
 اور پوتوں کے یکڑے کی طرف
 سدول ہوئی۔

اس سب سے اس تک اپنا مستقر
 (مقرہ) چھوڑا تھا، تقدیر الہی لے دیں
 سر قرار رکھا تھا۔ انھیں ایسے چھوٹے اور
 مکار و ریر کی کد سانی پر اعتماد
 تھا وہ اس مقرہ میں ٹرے جوس اور گس

ادقل استبداد العداۃ کنت
 فیہ جستایام و لیالی تم حرا
 مع اعلیٰ و عیالی بعد ترکائی
 من کنتی و نسی و مالی لغور
 نایکفی لتقل احبائی واحدا
 النماء سبیلہ متوکل علی اللہ
 و کفی باللہ وکیلہ

والنصاری بعد استیلاء
 هم علی السلطان و سوادہ نسوا
 بیضا جمعہ والی احد
 الملك و اولادہ و احادہ
 و هم لم یرجوا مستقرهم
 و القضا مکتہم فی ذلک
 المکان و اقترعہم و هم مستقر
 من سترہم ناکادیبہ و ستر
 هم و کان فی ملک المقدرۃ
 معروا و اسر و اسر و اسر و اسر

واذکان فی دہلی، کثیر من
عیالی و اہلی، ومع ذلک کنت
مدعوا، وکان الافلاح
والافلاج مرچوا، والفحج
والفحج مظنوناً، وما قدار
فی الغیب مکتوباً، مکتوباً توجہت
تلقاء دہلی، ممکان محلّی،
فالقیئت بہا رَحلی، ولا قیئت
بہا اہلی، و اشارت الی النّا
بما اقتضی رائی و قضی بَعقلی
فلم یأتّموا بما اشارت، ولم
یأتّموا ببہا اشارات،

فلما استولی النصارى
على البلد، ولم یبق فیہ
من الجیوش ومن سکاّنه
احدا، وعازت فیہ الاقوات
ولم یتیسّر لنا الماء الفُرات

اس وقت دہلی میں میرے اکثر
اہل و عیال موجود تھے، اور مجھے بلایا
بھی گیا تھا۔ ساتھ ہی فلاح و کامیابی
کشائش و شادمانی کی امید بھی تھی۔ جو
کچھ ہونے والا تھا وہ تو پہلے ہی مقدر
ہو چکا تھا۔ میں نے دہلی کا رخ کر دیا۔
وہاں پہنچ کر اہل و عیال سے ملا۔ اپنی
عقل اور فہم کے مطابق لوگوں کو
اپنی رائے اور مشورہ سے آگاہ کیا
لیکن نہ انہوں نے میرا مشورہ قبول
کیا اور نہ میری بات مانی۔

جب نصاریٰ کا شہر پر اچھی طرح
قبضہ ہو گیا اور کوئی لشکر و شہری
باقی نہ رہا۔ غلہ اور پانی،

لے سولوی غنم لہن اور ان کی والدہ وغیرہ۔

<p> کئی ماہ تہریں مصروف کارزار رہ کر لے دم ہو چکے تھے۔ اب میوں، اور دوسرے ہندؤں لے جو نصاریٰ کے دوست تھے اور مادتاہ کے اُن کار پر زاروں لے جو معاہدہ گروہ کے دشمن تھے ایسی تدبیر سوچی جس سے سہروں اور لشکریوں کو ہلاک کر سکیں انھوں لے وہ سب غلہ جو میوں کے پاس تھا چھپا دیا اور بیات و قصبات سے حواں کے یاس بلج آنا رہتا تھا وہ روک دیا یہ تدبیر کارگر ہوئی، لشکری اور ستہری، لھوک، یاس، سورس اور بھی کسوں رات گزارنے لگے۔ بالآخر محو ویریاں ہو کر بھاگ چھوڑے پھر تو نصاریٰ نے شہر کے پچاس ٹک، ستہریاہ، قلعہ مارا اور مکالوں پر مکمل قبضہ کر لیا </p>	<p> من قالیکم فی الملک ولہا، حلا لئلا لئلا لون، وھما دك اھرون ھم للنصارى مؤالون، وغیر الملک لئلا ھم للمقاتلین قالون تدبیر یتروھم تنسیرا و یقتروا علیھم الاقوات تقیرا، و امر امانا کان فی الملک من المحبوب والعلات، و سئل واما کان یحیی و یحلب الیھم من القری والقصبات حتی طلوا و باوا حیاءا، والتاھا التیاھا، والتاھا التیاھا، فاصطروا استلوا صطرا، و فروا استع ولہا، فاستولی النصارى علی الملک و الواسہ و سورہ و قلعہ و اسواقہ و اسیاد و دوا </p>
<p>لے مرا الہی محس و غیرہ</p>	

ان سب کے شہر چھوڑ کر چلے جانے سے
شہریوں پر سراسیمگی و رعب طاری ہو گیا
قدرتی امر تھا۔ مرعوب و متاثر لوگ
بھی مکان چھوڑ بھاگے۔

جب شہر کے مکان کینوں سے خالی ہو گئے
تو نصاریٰ اور ان کا لشکر ان میں داخل
ہو گیا، انھوں نے مال و متاع
لوٹنا، باقیماندہ ضعیفوں، بچوں،
اور عورتوں کو قتل کرنا شروع کیا۔
بہادرانِ شہر میں سے ایک بھی
ایسا نہ بچا تھا جو ان کا کسی اعتبار
سے مقابلہ کر سکتا۔

”باغی“ لشکریوں میں سے بعض تو
نصاری کے قبضہ سے پہلے ہی
بھاگ گئے۔ بعض قبضہ کے بعد
ثابت قدم نہ رہ سکے۔ بعض

خلوہا امتعتهم و اموالهم
ونحز وجہم من البلد استولى
الرعب على كثير من سكانه
فخرج كل من اولاہ من مكانه
فلما خلت الديار من اهلها
دخلت النصاري وجنودهم
فيها فبالوا على ما وجدوا
فيها من الوجد والمال
واغتالوا من بقى في دار من
النسوان والاطفال والضعفاء
من الرجال فلم يبق من
اهل البلد لمجاآتهم ومجاآلهم
احدا من اهل الجبل
واما الجيوش المنخرقة فمنهم
من فر قبل اتيان النصاري
فزارا، ومنهم من لم يستطع
بعدا ثباتا وقرارا، ومنهم

يُؤَدِّي كُلُّ هَذَا إِلَى الْمَصَائِفِ
 تَمَّ اِنْ لَمْ يَتَّقِ فِي الْمَلِكِ مِنْ اَل
 وَلَا اِلَّا اَدْحَرَ الْمَلِكُ مَعَ
 مِنْ لَدُنْ اَلْجِيَالِ اِلَى مَقَرِّ
 هِيَ مِنَ الْمَلِكِ ثَلَاثَةُ اَهْمَالٍ كَا
 مَطِيْعًا لِرُوحَتِهِ وَعَاطِلًا لِحَوَانِ
 مَعْتَرَا اَمَّا كَانِ يَحْتَلِفُ مِنْ
 اَلْكَدْبِ وَالْمُهْنَانِ وَيَسْتَوِلُ لِه
 اَنْ اَلْصَّارِي عَدَا تَسْلُطُهُمْ
 يَتَعَوَّبُ نَاحِسَانِ وَيَمْكُوْنَهُ
 فِي الْمَلِكِ نَاقَتُهُ وَسُلْطَانِ
 فَكَا مِنْ مَعْرِ اَلْمَسْرُومِ اَمَّا عِيْنُهُ
 وَيَعْلِيْلُ اَلْشَيْطَانِ وَحَرَجِ
 مَعَ الْمَلِكِ مِنْ لَدُنْ اَلْاِمْرَاءِ
 وَالْاَحْرَاءِ مُسْتَحْصَرِ
 اَهْلُ اَلْهَمِّ وَعِيَالُ اَلْهَمِّ نَاكِبِ
 فِي دُورِهِمْ دِيُوْتُهُمْ اَلْاَلَا

میں میں پتیں تھا۔
 شری عیست یہ آئری تھی کہ سہر میں
 کوئی حائے بنا رہی تھی اور ہ حاکم ہی ہا
 تھا کیونکہ حاکم (بادشاہ) اپنی اہل و عیال
 کو نیکر شہر سے تین میل دور مقرر میں جایکا
 تھا۔ وہ دراصل اپنی نگیم اور حائے ویر
 کا مطیع تھا جس نے کدب و ہتھان سے
 کام نکر دھوکے میں ڈال رکھا تھا اس نے
 یہ نکر بادشاہ کو ٹھسایا تھا کہ نصاریٰ تان
 ہوئے کے بعد اس کے ساتھ اچھا سلوک کئے گئے
 اور اسی کو مردگی و سرداری سختیں گے
 وہ فریب خوردہ اہل تیطانی وعدوں
 اور افسی آندوں یروقت تھا بادشاہ
 کے ساتھ اسکے تمام امراء و متعلقین بھی
 ایسے اہل و عیال کو نیکر گھروں میں مال
 متاع چھوڑ کر چلے گئے تھے۔ ان کے

وَعَلَقُوا لِبَابٍ لِيَتَكُونُوا مِنْ
 فِيهِ الْبِنْدَقُ وَيَحْتَرِسُوا
 مِنْ يَنْجُوهُمْ لِلْحَرَابِ فَكَلَّمَا
 بَرَزَ لَهُمَا أَحَدٌ مِنَ الْجَيْشِ
 وَأَوَّاهِلَ الْبِلَادِ مَوَدَّةً بَيْنَهُمَا
 بَصْرَةً قَتِيلًا وَلَا يَجِدُ
 الْمَيَّاسَ زَالِي ضَرْبَهُمْ سَبِيلًا
 وَكَانُوا يَنْتَهِزُونَ فِرَاصَةً
 لِلْخُرُوجِ إِلَى دَوْرٍ أُخَرَ
 لِيَتَّخِذُوا هَاكُلًا وَوَلِيَاءُ هُمْ
 مَبِيتًا وَمَقِيلًا، لَكِنَّهُمْ كَلَّمَا
 بَرَزُوا مَلْعُونِينَ إِنَّمَا تُقْفُوا
 أُخْدًا وَأَوْقَتُوا الْقَتِيلًا فَكَانُوا
 لَا يَبْرَزُونَ جَيْشًا يَسْتَشْعِرُونَ
 مَقَاتِلًا وَمَقَاتِلًا قَلِيلًا
 وَمَعَ ذَلِكَ كَانَ يَأْتِيهِمْ
 مِنَ الْجَبَلِ مَلَدٌ مُتَوَالٍ

جو باغی "ادھر آئیں گے اس پر گولی چلا کر
 اپنی حفاظت کر سکیں۔ چنانچہ جو
 لشکر یا شہری ادھر آ نکلتا یہ
 بندوق چلا کر مار ڈالتے۔ اور
 مقابل کا ان پر کوئی فتا بونہ
 چلتا تھا۔

وہ فرصت کے منتظر رہتے تھے کہ موقع
 پا کر اپنے دوستوں کے گھروں کی طرح
 دوسرے گھروں میں بھی پہنچ کر انھیں شب
 روز کی آرام گاہ بنائیں۔ لیکن وہ
 لعنتی جب بھی نکلتے پکڑ کر قتل کر دیئے
 جاتے، اس لئے جہاں انھیں مقابلہ کا
 اندیشہ ہوتا وہاں بہت کم نکلتے،
 اس کے باوجود انھیں پہاڑی سے
 مسلسل مدد پہنچ رہی تھی اور ہر
 عیسائی دوست ہندوان کی مدد

عن كيد النصارى وحدا^عهم
 دحل البلد فريق من النصارى
 وحوذ لهم من ناب (ووصوة)
 وصور هدا موه (وخرج
 هذا ولا ولم يحدا واهناك
 مرا احبا ومقاوما ولا هدا
 ومبا^ع لا ولا معا وقا ومار^ع
 فحما وواحلل الديار ديار
 الدين كالوا من حل النصار
 الانصار وصر لوا عليهم
 لوفائهم من الدار ورسوا
 وعجلوا لهم ما اعتدا^ع لهم
 من القرى والسور واستحو^ع
 بالبحوم والالمان وقصوا
 ما كان لهم من الاوطاس
 والمان وفتحوا دار
 في الحد مان والحيطان

یہ موقعہ یا کر نصاریٰ انداز کا لشکر
 اسی گرے ہوئے پھاٹک ٹوٹی ہوئی
 دیوار اور مہدم سرخ سے داخل
 شہر ہو گئے وہاں انھیں کوئی مرہم
 ومانع نہیں ملا۔
 بس وہ تلاش کیے اس لوگوں کے
 گھروں میں پہنچ گئے جو پہلے ہی سے
 ان کے معاویہ و مددگار سچکے
 تھے انھوں نے فوراً اس کی حفاظت
 کا گھروں میں انتظام کیا اور
 حلقہ پہلے سے تیار شدہ میٹات
 سے نوازا

انھیں خوب سیٹ بھر کر گوتست
 اور دودھ کھلایا یا اور تمام ضرورت
 کی چیزیں بتیائیں
 مکانوں کے دروازے بند کر کے
 دیواروں میں روڑ کر دیئے تاکہ

والكسور في حائط السور
وبدا الفروج في الجدار
والبروج، وتضعض البناء
وتقطع الاسباب، وارتفع
الحجاب، ولم يستطع احد
من الجيوش هناك قياما
وقعودا، ولا طلوعا على ذلك
السور وصعودا، فكل من
طلع رمى ببندق، وتردى
في خندق،

وبعد ذلك خاض النصارى
واحتالوا، ووجهوا فريقا
من جنودهم تلقاء باب
الخريليل انهم على ذلك
الباب الاخر صالوا فاقام
الغزاة وفريق من الجيش
بقراعههم ودفاعهم وغفلوا

جس سے شہر پناہ کی دیوار اور برجوں
میں شکاف پڑ گئے۔ پھاٹک گر پڑا۔
اور امیبدوں کے رشتے ہاتھ سے
چھوٹ گئے۔ حائل پردہ درمیان سے
اٹھ گیا۔ کوئی لشکر، اٹھنے بیٹھنے کی ہا
قدرت نہ رکھتا تھا۔ نہ دیوار پر چڑھ کر
جھانک سکتا تھا۔ جو جھانکتا تھا۔
گولی کا نشانہ بن کر خندق میں جا
پڑتا تھا۔

اب نصاریٰ نے یہ چال چلی کہ
ایک لشکر دوسرے دروازے کی طرف
روانہ کیا تاکہ دوسری طرف سے حملہ
محسوس کیا جائے۔ یہ دیکھ کر مجاہدین
اور لشکریوں کا گروہ ادھر متوجہ ہو گیا
اور دشمن کا کمرہ نہ سمجھتے ہوئے وہاں
مدافعت میں مشغول ہو گیا۔

اَقْدَاتٍ لَّيْلَةٍ مِّنَ الْحَيَاتِ
قَدْ تَعَوَّدُوا مَالِدَةً وَالْكَسَلَ
وَحَلُّوا عَلَى الْحُسِّ وَالْفَسَلَ
فِي مَرَصِدٍ مَّحَادٍ لِّحُلِّ وَصُلَا
اسْلَحْتَهُمْ وَنَاوَأِيَا مَاتِيَّتَهُمْ
الْعَدُوَّ وَاحِدًا وَاسْلَحْتَهُمْ
وَاحْتَرَمُوهُمْ احْتِرَامًا
وَانَا مَوَاوِلُكَ الْيَامِ وَمَا
اسْتَطَاعُوا قِيَامًا

فلما استولى الصَّامِرَى
على ذلك المَرَصِدِ وَدَحَلُوا
فِيهِ لَصَلُوا مُحَانِقَ كَتِيرَةٍ
لِهَذَا مَوْرَ بَلِيدٍ وَهَذَا مَوْجِ
كَانَ فِي حَوَالِيهِ وَفَقَّ نَابِ
يَحَادِيهِ وَامْطَرَمَ اسَادِقِ
تَقَالَا كِمَارَانِي كُلَّآنَ لِيْلَادِ
هَمَارَا مُحَدَاتِ الْفَطْرِ

سرحات کی نگہداشت کرتی سمتی سے
ایک سب کو پہاڑی کی محادی کیس گاہ
پر ایک میت پرست مردل اور کلمہ
جماعت مقرر کر دی گئی۔ وہ ایسے ہتھیار
آنا کر آرام کی مید سو گئی، دشمن نے
موقعہ صیت سمکھ کر شخوں مارا۔ اور
ہتھیاروں پر قصہ کر کے اُسے
قیامت تک کے لئے
سلا دیا۔

حب نصاریٰ نے اس کیس گاہ پر
حصہ کر لیا تو بہت سی توہیں اور
محققین پر دیک ترین شہر پناہ
اور قریب ترین رُح ہراں کے
گراے اور محادی یہاں تک کھولے
کے لئے لگا دیں اور دن رات
گوپھوں اور سدو فوں سے
گولیوں کا میٹھ برسا ماستروع کر دیا

سَادُوا، كَانَ الْمُجَاهِدُونَ
الْغُرَاةَ الْحِمَاةَ الْكَلِمَاةَ
يَلِدُوا فَعُونَهُمْ أَشَدَّ دَفْعًا
وَيُقَارِعُونَهُمْ أَشَدَّ قِرَاعًا
يَثْبِتُونَ عِنْدَ الْاِلْتِمَامِ الْاِقْدَامَ
وَيَقْدُمُونَ عَلَى كُلِّ مَقْدَامٍ
لَدَى الْاِقْدَامِ فَذَاكَ كَثِيرٌ
مِنْهُمْ شَهْدُ الشَّهَادَةِ وَ
سَعْدًا وَاصْعَادًا وَمَعَارِجَ
السَّعَادَةِ، وَلِلَّذِينَ احْسَنُوا
الْحُسْنَى وَزِيَادَةُ، وَمَا بَقِيَ
مِنَ الْمُجَاهِدِينَ الْاَقْلِيلَ
يَمْلِكُونَ بِيَعَا، وَيَصْبَحُونَ
اِلَى الْغُرُوسِ رُءَا، فَيَقَارِعُونَ
الْعَدُوَّ قِرَاعًا، فَكَأَنَّمَا جَمَعَ
مِنَ الْجَيْشِ يُحْفَظُونَ السُّوْ
وَيَسْلُوْنَ الثُّغُورَ، حَتَّى

بہادر اور نگہبان غازی بڑے زور و شور
سے یلغار کو روک رہے تھے۔
مدافعت و مبارزت میں خوب خوب
جوہر دکھا رہے تھے۔

مقابلے میں ثابت قدم تھے اور ہر
پیش قدمی کرنے والے پر آگے بڑھ کر
حملہ آور تھے۔ ان میں سے بہت سے
جام شہادت پیکر سعادت کے اعلیٰ
مقام پر فائز ہوئے۔

”نیکو کاروں کے لئے بہشت حویس
اور اس سے بڑھ چڑھ کر کبھی نعمتیں ہیں“
اب مجاہدین کی ایک مختصر جماعت تھی
رہ گئی جو بھوک پیاس برداشت
کر کے رات گزارتی اور صبح ہوتے ہی
دشمن کے مقابلہ پر ڈٹ کر نبرد آزما ہوتی
لشکریوں کی ایک جماعت کے ساتھ
ملکہ یہی شہر پناہ کی حفاظت اور شہری

يَا لَوْنٌ فِي هَذَا أَكْثَرُ جَهْدًا
 فَطَمَقَ الصَّارِي يَحْمِلُونَ
 عَلَى السِّلَا وَالْوَابَةِ وَيَسْطُو
 عَلَى دِرَاسَتِهِ وَتَحَابُ وَ
 الْمَاهِلُ مِنَ السَّهْمِ دَوْمَرِي
 مِنَ الْحُودِ، لَعَوْقُهُمْ عَنِ
 السِّلَا وَيَصَا وَلَوْنٌ وَيَحْمِلُونَ
 سِيَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَحْمِلُونَ
 يَتَجَالَدُ الْمَرِيقَانِ لِسَلَا
 حَمَارًا كَمَا تَأْوِي حَالًا
 كَأَنَّ الْحَرْبَ بَيْنَهُمَا أَرْبَعَةٌ
 اقْتَهَرَا سَحَابًا وَلَمْ يَحْدَا لَعْدَا
 فِي بِلَاكِ الْمَدَاةِ مَعَ عَايَةِ
 السِّلَاةِ وَكَتُورَةِ الْعِدَّةِ
 وَالْعِدَّةِ إِلَى دَحْلِ السِّلَا سِيلَا
 وَمَحَالًا، بَلْ كَلَّمَا هَمُّو
 صُدَّوْا وَوَجَّهُوا أَقْدَامَهُمَا

یہر تو نصاریٰ، شہر اور اس کے بھائیوں
 درانوں اور محاطوں پر حملہ کرے گئے
 ادھر جماعت محاہرین اور لشکریوں کے
 ایک ہا درگروہ نے ان کے حملوں کو
 روکا اور ان کے مقاصد میں حائل
 ہونا ایسے لئے اہم ترین امر قرار دیا۔

دو ناب ییدل اور سوار داد تھو
 دیے گئے۔

چار بیسے تک متواتر جگ ہوتی
 رہی۔ دس اس مدت میں کثیر لاؤ لشکر اور
 سارو سامان کے باوجود شہر میں آہل
 نہ ہو سکا۔

جب بھی حملہ کرے پھر دے کے مارتے تھے،
 سوقت اقدام کرتے تھے تو ٹلے مارتے تھے

اس میں کئی کئی بار ہوا تک ۱۳۔

الھنّادک الحنّان والمسلّمین
الذّین ارتدّوا بولاء النّصار
بعدا الایمان، وبعوادینہم
بجنس من الاثنان،

وقد اُتلف بالنّصارى
من سُکّان البلد آلاف
اُتلافاً، فالھنّادک کلّہم
معہم واما المسلمون فقد
اختلفوا اختلافاً، فبعضہم
للنّصارى قالون، وبعضہم
لہم موالون، فی جہتہم
قالون، یجدون کسر الجنّ
المخرفۃ بالیحمل والمکائد
جدّاً، ویجہدون فی قلّ
شوکت المجاہدین و
قلعہم وقمعہم وتبایدا
شملہم وتفریق جمعہم لا

اور وہ بدبخت و پکیش مسلمان بھی جو ایمان
کے بعد نصاریٰ کی محبت میں مرتد
ہو کر اپنے دین کو چند ٹکوں کے
بالعوض بیچ چکے تھے۔

ہزاروں شہری بھی نصاریٰ کی محبت
کا دم بھرنے لگے اور تمام ہندوان
کے ساتھی ہو گئے مسلمانوں میں دو
گروہ بن گئے۔ ایک گروہ تو ان
(غیر ملیکوں) کا جانی دشمن تھا۔
دوسرا گروہ ان کی محبت میں اس درجہ
علو رکھتا تھا کہ اسے ہندوستانی لشکر
کی بربادی، مجاہدین کی شوکت
و وفار کی خواری، اور ان کے
قتل و قمع کرنے میں، مکر و حیلہ
سے کوئی کسر نہ اٹھا رکھی تھی،
ان کے اندر افتراق و اشتقاق
پھیلانا ان کا دلچسپ مشغلہ تھا۔

وَاتَّقِ لِمَنِ الْعَايَا مَا اتَّقِي
وَمِنْهُمْ مَنِ يَسْتَكْفِ بِالسِّ
السِّفُوفِ عَنِ الدَّحُولِ فِي
الصِّفُوفِ وَمِنْهُمْ مَنِ
كَانَ بِحَالِ الدَّوْجَاءِ رِبٍّ وَ
بِحَاوِبِ الصَّارِي وَبِصَارِيٍّ
وَالصَّارِي لَعْدًا وَهَوًّا
وَاسْتِكَانًا اسْتِمْدًا وَآثِي الْهَبِّ
صَادِكِ الْعَرَفِ وَاسْتَعَانًا
فَالْمَدَّ وَهَمَّ بِكَيْتَرٍ مِنَ الْعَدَدِ
وَالْعَدَدِ وَاعَانُوهُمْ مِمَّا
لَعْدًا مَدَادٌ فِي أَصْلِ الْمَدَادِ
فَمَجَّعِ الصَّارِي عَلَى ذَلِكَ
الْحَلِّ لِحَرْبِ الْعَوَانِ كَثِيرًا
مِنَ الْخُودِ وَالْإِعْوَانِ مَنْ
حَدِيدَهُمْ إِسْمَاعِيلُ الْبَيْضَانِ
وَمِنْهُمْ أَحْرَاقُهُمْ مِنَ الْمَدَدِ

پرقصد جماعتی، بعض بے میدان جہاد

کے تنگ و سخت فوجی کٹرے ہیں کہ

صفوف جنگ میں داخل ہوئے کو

نرا حاکم۔ صرف ایک گروہ نصاری

کا جواب دیتے ہوئے پیادہ سے

لڑتا رہا۔

نصاری جب لڑتے لڑتے تھک گئے

اور پست ہو گئے تو غوثی مہدوں سے

مرو و معاوس کے طالب ہوئے

مہدوں نے کیر لشکر اور سار و سامان

حرب سے تھوڑی سی مدت میں لے

دریہ مدد کی تا کہ نصاریٰ نے محب

لڑائی نکال دی اور اس پہاڑی پر

بہت سال کر اور مددگار و معاوی

جمع کر لئے۔ ان کے لشکریوں میں

گوئے مہد کے گروہ بھی تھے،

اور دلیل ترین مہد و احیر بھی

قد عرجوا وعرجوا متجاء
المصر على جبل شاهق وحصن
وحفر واحول خنادق
ونصبوا علبه مجانق يرمون
بها نحو البلد والسور
والمساكن والدور بنادق
كانها شهب وصواعق
والجنود المخوفة اشتات
مختلفة صماس واطلاق قد
بعضهم لا يطيع احدا
والبعض لا يجدون ملتحدا
منهم من ونت لفقره
طاقته واقعدت عن لقياء
للحرب فاقته ومنهم من
عوقد عن الميا سارزة فانهب
ومنهم من هرب وقلبه
سأهب ومنهم من طغى ونجا

ایک بلند پہاڑی پر چڑھ کر شہر کا رخ
کر دیا۔ شہر کا محاصرہ کر کے خدقیں کھود
ڈالیں، پہاڑی پر توپیں اور مخفی قصب
کر کے شہر پناہ اور مکانات پر گولہ
باری شروع کر دی۔ ایسا معلوم
ہوتا تھا کہ بجلیاں اور تارے ٹوٹ
ٹوٹ کر عمارتوں پر گر رہے ہیں۔

ہندوستانیوں کا برسر پیکار اور باغی
لشکر مختلف ٹولیوں میں تقسیم تھا۔
بعض گروہ کا کوئی جنرل ہی نہ تھا۔
بعض کو جائے پناہ بھی میسر نہ تھی، بعض
کی طاقت فقر و فاقہ نے سلب کر کے ہاتھ
پاؤں توڑ کر بٹھا دیا تھا، کچھ تھوڑا سا
مال غنیمت ہاتھ لگنے سے بے نیاز
ہو گئے تھے۔ کچھ ترسان و لرزاں قلب
کے ساتھ بھاگ چھوٹے تھے، بعض
طغیان و سرکشی سے بدکار غورتوں

فاحترقهم عن مقدمتهم
 وقلوبهم ما في قلوبهم من القتل
 والهم الحسيس عن التآ
 في قلب الحسيس وسطهم
 المسأمة عن الميعة و
 عاقهم الميسر والمسرّة
 عن المسرّة وكفهم من
 معهم من السوق السوقة
 عن الاساق مع الساقة
 وكذا لك من يتولى خطا
 حليلا مع علم الحلاقة
 يحصل حملا تقيلا مع غور
 الطاقة يبتون ياما و
 يطلون سكارى واد استهوا
 وصحوا وهم افعال حيارى
 وحلا صحت عليهم
 بالحمود الصارى

مقدمتہا بحیث سے بھی پیچھے کر دیا۔
 ان کے دلوں میں ماحر دی اور دلیل
 ابدیتہ میٹھ گیا اسی لے اں کو وسط
 لشکر میں تانت قدمی سے روکا۔
 سوئی قسمت تے ممدہ سے اور
 فار و تو گری لے میر سے مار کھا
 ان کے حوسادی اور ماراری ہم صحتوں
 لے ساتھ رچھلا دستہ سے بھی
 علودہ رکھا ایسا ہی ہوا کرتا ہے
 حب کسی ما اہل کو کوئی بڑا کام سیرد
 کیا مانتا ہے اور کمر در پر بھاری
 بوجھ لا داتا ہے وہ رات سو کر
 اور دل بدست ہو کر گدارتے حب
 سیدار و ہسیار ہوتے تو عامل
 و حسراں پھر لے۔

نوسا مایحار سید کہ بھاری
 کا لشکر اں بے آ کر ٹوٹ پڑا۔

اختاروا للمعاشرة والمشاورا
سوقه من اهل السوق، فقام
اولئك الاعمار في غموا
التراف والاسراف و
غمرات الفسوق،
كانوا في عسائهم فجرا و
اذ فجر وا فجرا، كانوا ياخذون
من الناس بحيلة تزويد الجيوش
وتجهيزهم ما لا يجب ولا
ينالون شيئا من احد
من الجيش فياكلون كل ما
ياخذون اكلًا لما شغلهم
قواد البغايا عن قيادة
المبايا واقعداهم القعود
مع السرا سرى عن السوى
مع السرايا والهاهم
ملاهيهم في رضاء البعش

نیزہ بازی کا ہی موقعہ ہوا تھا۔ انھوں نے
بازاری لوگوں کو اپنا ہمنشین و جلس بنایا
اس طرح یہ نا آزمودہ کار، آرام طلبی
اسراف بجا اور فسق و فجور میں
متلا ہو گئے۔

وہ تنگ دست ہو چکے تھے پھر مالدار ہو گئے۔
جب مالدار ہو گئے تو عیش پرستیوں میں لگ گئے
لوگوں سے لشکروں کے ساز و سامان کے
بہانے سے کافی مقدار میں مال جمع کرتے
تھے اور اس میں سے ایک جہہ بھی کسی لشکری پر خرچ
نہ کرتے تھے جو کچھ وصول کرتے تھے خود کھا
جاتے تھے۔ یہاں تک بھی غنیمت تھا لیکن
ان کو تو زمانِ فاحشہ و تباہ کار نے
طلایہ کی قیادت اور کنیزوں کی شہبازی
نے لشکروں کے ساتھ رات کو چلنے سے
روک دیا۔ اور آلاتِ عیش و طرب
نے آرام طلبی میں ڈال کر

يَحْكُمُ سُبْحِيَّ جَهْلًا وَنَهْلًا
يَمْلِكُ لَعْنًا وَلَا صَبْرًا
هَذَا وَقَدْ اسْتَقْصَى مِنْ
بَعْضِ الْعَرَبِيِّ وَالْمَلَدِ حُجُجَ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ الْحِلَّادَ لِلْعَدَالِ
وَالْحِلَّادَ وَالْعَرَبِ وَالْحِمَادِ
لَعْدَ الْإِسْتِقْنَاءِ وَالْإِسْتِسْهَاءِ
مِنَ الْعِلَاءِ وَالرَّهَادِ وَاقْتِصَامِ
لُجُوبِ الْجِهَادِ

هَذَا وَنَحْنُ أُمَّتُ الْاِحْتِمَادِ
وَقَدْ أَقْرَبَ ذَلِكَ الْاِقْرَبُ عَلَى الْجُودِ
بَعْضُ مَنْ لَمْ يَلْزَمْ الْاِحْصَادِ
وَالْاِسَاءُ وَكَانُوا مِنَ السَّعْيِ
الْجَوَانِ الْحَسَاءِ الْمُتَنَهِّينِ
مِنَ الْعُقْلَاءِ الْاِمْسَاءِ
لَمْ يَلْزِمُوا الْعِلْمَ وَحَرَمُوا
وَلَمْ يَمْنَحُوا سِوَا طَعْمَا وَصْنًا

ادھر اس ماتحتیہ کار سردار نے ایسے
بعض ماعاقت امتین سعیه حاس
ادھر مدول اولاد کو امیر لشکر سادیا
یہ لوگ دیامتار عقلمندوں سے
متفرق تھے۔

انہیں نہ تو میدان کارزار ہی سے کبھی
واسطہ ٹرا تھا اور نہ کبھی سمیترنی اور

علمه وتامور، وهو هم عمر،
 قد رآه الى اس اذل العمر وهو
 في الحقيقة لزوج وتامور
 مامور، وكان عامدا الذي
 كان في المعنى والياء عاليا،
 للنصارى مواليا في حبهم
 غالبا، ولمن عدا اهلهم
 لا سيما لعدا اهلهم بغضا قاليا
 وكذا عشيرته وبعض من
 عشيرته الاحقر بين من
 سريره وسريره يفعلون
 ما يشاءون، ويعملون
 بأسرائهم وفي طاعة يراون
 وهو امر لا يعلم امره،
 ولا يعمل الا امره، ولا
 يا امره براءه امره، ولا
 يفقه خيرا ولا شرا، ولا

وہ خود ضعیف، غمزدہ اور ناتجربہ کار
 تھا۔ عمر کی کافی منزلیں طے کر کے بڑھاپے
 کی وادی میں قدم رکھ چکا تھا، اور سچ
 پوچھئے تو آمر و حاکم ہونے کے بجائے اپنی
 شریک حیات اور وزیر کا مامور و محکوم تھا
 اس کا یہ وزیر جو حقیقت میں نصاریٰ کا پرہیز
 اور ان کی محبت میں غالی تھا۔ صحیح معنوں
 میں حاکم و والی اور نصاریٰ کے دشمنوں کا
 شدید ترین مخالف تھا یہی اس آمر و
 حاکم کے اہل خاندان کا حال تھا۔ ان میں سے
 بعض مقرب بارگاہ اور رازدار بھی تھے۔ یہ سب
 سب جو جی چاہتا تھا کرتے تھے۔ اپنی آراء پر عمل
 پیرا ہوتے تھے لیکن اسکی اطاعت کا دم بھرتے تھے
 اور وہ سردار ایسا ضعیف الہاؤ، ناتجربہ کار تھا
 کہ کچھ جانتا ہی نہ تھا، اس سے عجیب عجیب ترس
 ہوتی تھیں۔ کوئی کام اپنی رائے نہ کر سکتا تھا نہ اچھا
 برے سمجھنے کی صلاحیت رکھتا تھا۔ نہ کسی کو خفیہ یا

لعمان كل من الحمود المخرقة
 قد استقصوا من معسكرهم
 ومقامهم بعد الفتنك ما هم
 وحكامهم وقد تطرق النور
 والاختلال في اعمال العمال
 وتمشي في امن الطلائق القسا
 والفتوى واتخذت الاحواض
 الامور وهامت من وجوه
 من الصاد بين الصاد وشاع
 الواد في الوادي والبلاد
 فهي مورا

فاذی کثیر من الحيوت
 الى دار الملك دهلتي التي هي
 مصر مشهور وبلد معمر
 وثنوى لجمع كثير من ال
 تيمور فاقمها بها من كا
 من قل من بينهم نيساله

بمرت سام ناعی گروہ لشکریاں ای
 چھاویوں سے اپنے اسرول سے
 شے کے بعد چل کھڑے ہوئے۔
 عالموں اور حاکموں کے نظام
 درجہ برہم ہو گئے راستوں کے امن
 میں حلال و متور مخلوق مدائیں
 فتنہ و مساد اور دیہات و ملا دیں
 شور و شب بھیل گیا طوفاں حوادث
 خون میں آگیا۔

بہت سے لشکر تہر مشہور ملہ معمر
 آل تیمور دار السلطنت دہلی چاہو یکے
 دہاں ہیکر اس سے اسے لکھن کو
 سردار دیتو اسالیحا اس سے پہلے بھی
 ان کا آمر و حاکم تھا جس کے پاس اس کے
 ارکان دولت اور ریر بھی تھے لیکن

بِأَذَاقَةِ شُحُومِ الْبَقِيضِ وَالْمُسْلِمِينَ
وَهُمْ قَلِيلٌ نَزِيدٌ بِأَذَاقَةِ
شُحُومِ الْخَنَازِيرِ فَانْخَرَفَ
كُلٌّ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ عَنِ الطَّاعَةِ
وَالْإِنْفِيَادِ، حَفَظَ الْمَأْ
لَهُمْ مِنَ الدِّينِ وَالْإِعْتِقَادِ
فَاخْذُوا وَيَقْتُلُوا فَرِيقَهُمْ
وَيَقْطَعُونَ طَرِيقَهُمْ
وَيَغْتَالُونَ طَرِيقَ خَانِهِمْ وَ
بَطْنِ يَمِينِهِمْ وَمَنْهُمْ مَنْ
اِغْتَدَى وَاسَاءَ وَازْتَكَبَ
الْفُظَاظَةَ وَالْقِسَاءَ، فَقَتَلَ
الْوَلَدَانِ وَالنِّسَاءَ، فَاسْتَحَقَّ
الْخَذْلَانِ وَالْهَوَانَ، مَنْ
اِغْتِيَالَ النِّسْوَانُ وَاسْتَوْجِبَ
الْجُزْئِي وَالصَّغَارُ مِنْ قَتْلِ
الصَّبِيَةِ الصِّغَارِ،

گائے کی چربی اور مسلمان سپاہیوں کو جو
تھوڑی تعداد میں تھے سوڑکی چربی چکھانے
پر زور ڈالا یہ شرمناک روش دیکھ کر
دونوں فرقوں میں اضطراب پیدا ہو گیا
اور اپنے اپنے مذہب و اعتقاد کی
حفاظت کی خاطر ان کی اطاعت
و انقیاد سے منہ موڑ لیا۔ ان کے
اس اضطراب نے خرمن میں پھر چنگاری کا
کام کیا۔ گروہ نصاریٰ کا قتل، ڈاکہ زنی
ان کے سرداروں اور سپہ سالاروں پر حملہ
شروع کر دیا بعض لشکر کی حد سے تجاوز کر گئے،
انھوں نے قساوت قلبی اور شوریہ
سری کا انتہائی مظاہرہ کیا، بچوں اور عورتوں
کے قتل سے بھی دریغ نہ کیا چھوٹے چھوٹے
بچوں اور بے گناہ عورتوں کی قتل و
غار نگری سے رسوائی و ذلت کے مستحق
بن بیٹھے۔

والا سواء كالاقتان
 مع المحتان ورفع المحتان
 من العقائل والمواتين وطمس
 سائر احكام الدين المحكم المتيقن
 عهدا واما دئي مداء مكائد هم
 الى ان يردوا حدودهم من مسلمين
 واهل اهلهم عن رسومهم
 قواعدهم ويصلوهم عن
 ادبهم وعقائدهم لزمهم
 ان الحدود من الاصل انما
 اسر تصولا احياهم بالاحكام
 والانطلاق وتلقوا احكامهم
 بالقبول والامتنان لا يكون
 لعدم مسامحة ومحال للكل
 معاملة الكمال والاكمل
 فكلوا الايمان منهم
 حقه عمير وجمع كثير

یہ روکنا، مترلیف وپردہ نشیں حوائی
 کا پردہ حستم گزرا میرد دوسرے
 احکام دیں مسییں کو مثانا و غیر ذلک

ایسے کرکی ابتدا اس طرح کی کہ سکے
 پہلے اپنے ہندو مسلم لشکریوں کو ان کے
 رسوم و عہدوں سے ہٹائے اور مذہب
 و عقائد سے گمراہ کرے کہ دریے
 ہوئے ان کا گناہ تھا کہ حب بہادر
 لشکری اپنے دیں کو بدلے اور احکام
 نصاریت سمجھ لائے پر آمادہ ہو جائیگے
 تو پھر دوسرے ہندوؤں کو
 سراسر عقاب کے ڈر سے خود ہی محال
 انکار ہو سکے گی۔

انہوں نے ہندو لشکریوں کو جو
 تعداد میں بہت زیادہ تھے

ان غریبوں کو خرید و فروخت کا کوئی حق نہ چھوڑا جائے۔ اس طرح بھاؤ کے گھٹانے بڑھانے اور منڈیوں تک اجناس پہنچانے اور نہ پہنچانے کے خود ہی ذمہ دار بن بیٹھیں۔ اس کا مقصد اس کے سوا کچھ نہ تھا کہ خدا کی مخلوق مجبور و معذور ہو کر ان کے قدموں پر آپڑے۔

اور خوراک نہ ملنے پر ان نصاریٰ اور ان کے اعوان و انصار کے ہر حکم کی تعمیل اور ہر مقصد کی تکمیل کرے۔

ان ترکیبوں کے علاوہ ان کے دل میں اور بھی بہت سے مفاسد چھپے ہوئے تھے مثلاً مسلمانوں کو حقنہ کرانے

من السبائل والغلات و يعطوا نقودا بدل حقوق الحرا والزرايع لئلا يبقى لهؤلاء المساكين والداها فين والحر اكين خيرة تصرف في الغلات بالبيع والابتاع وان يستأثروا انفسهم ببيعها وشراؤها وان يكون لهم الخيرة في ترخيص الاسعاف وشراؤها فيضطر عباد الله احتكارهم وليستد حاجتهم اليهم وافتقارهم ويلجئهم اضطرها اسهم الى تلقي ما يروم الانصار واتصاهم الى غير ذلك مما في قلوبهم من المني والاهواء وما تكن صدورهم من الفتن

ان اختلاف التل فی الادیان
والمثل من ادوی العلل لتطرق
الحلل فی نقاء التسلط والعل
وحدوت الحول فی الولایا
والدول محمد واکل حد و
بل لوالکل حمد لرفع هذا
الاختلاف باستداع المحل
فسوا التعلم الاطفال الاعمال
وتلقیہم کتب لسانہم دیہم
فی الصری والملاذم اہم
وصیروا معالہ العلوم والمعارف
والمداہن والعہود القیامت
فی العہود السوالف دواہم
وقد راد قدر ااا
یقدرا واعلیٰ صولہ الاستتار
فی المائل والاقوات ناں
یا حلا واکل ما یخرج من الخ

انہوں نے اجماعی طرح سمجھ لیا تھا کہ مدہی میا دیر
حکمرانوں کو ماسدوں کا اختلاف تسلط و قسص
کی راہ میں سب گراں بات ہوگا اور
سلطنت میں انقلاب پیدا کر دے گا
اس لئے یوری ماعتالی اور تہ دہی کے
ساتھ مدہی و ملت کے ملے کے لئے
طرح طرح کے کمر و جیلہ سے کام لیا شروع
کیا انہوں نے بچوں اور ماہموں کی تعلیم
اور اسی زمانہ و دیں کی تلقین کے لئے تہریں
اور دیہات میں مدرسے قائم کئے پھیلے
زمانے کے علوم و معارف اور
مدارس و مکات کے ملے کی یوری
کو مستس کی۔

دوسری ترکیب یہ سوچی کہ مختلف طبقوں
پر قابو اس طرح حاصل کیا جائے کہ میں
شہد کے علاہ کی پیداوار کا استکاروں
سے لکر نقد ادا کئے جائیں اور

واستولوا على حيا ودها ونفوسها
واحاطوا باعجازها وصدورها
وذللوا اعزتها رؤسائها
بالاستقصاء ولم يذروا
فيها من يبدى لهم قترنا
بالاستقصاء هو ابان نصرا
كلام من تطأها وسكاتها
ورؤسها ووجوهها واعيانها
ونبالها ونidalها واجلتهها و
اذلتها تنصيرا ظنا بان
هؤلاء الضعفاء لا يجدون
ولبا ولا نصيرا ولا يستطيعون
سوى الانقياد محيصا ومصيرا
ليصير الناس كلهم مثلهم من
ملائحة متوافقين على مله واحده
ولا يفتوق فرقة من فرقة بان
يتدين كل دين على حد التحليلهم

اور تمام ذی عزت اعیان کو ذلیل
و خوار کر کے ان میں سے ایک کو بھی اس
قابل نہ چھوڑا تھا کہ سرِ نافرمانی کو
جنش دے سکے۔ انھوں نے تمام
باشندگان ہند کو کیا امیر کیا غریب
چھوٹے بڑے مقیم و مسافر، شہری
و دیہاتی سب کو نصرائی بنائے
کی اسکیم بنائی۔ ان کا خیال تھا
کہ ان کو نہ تو کوئی مددگار و معاون
نصیب ہو سکے گا۔ اور نہ انقیاد و
اطاعت کے سوا سرتابی کی جرأت
ہو سکے گی۔

یہ سب کچھ اس لئے تھا کہ سب لوگ انہی
کی طرح ملحد و بے دین ہو کر ایک ہی
ملت پر جمع ہو جائیں اور کوئی بھی ایک
دوسرے سے ممتاز فرقہ نہ رہ سکے۔

من العلام الاعلام
 واما لدروس مهم الدرس
 وطمس علم العلم حتى
 من القرطاس والطريق
 وذلك لواقعة فارعة
 تركت الديار بلقع، وحلتها
 لصوائب المصائب مواقع
 وامطرت على اهلها من
 عمام العيوم صواعق و
 صواعق، وفاقرة فصلت
 الامراء فضاء صعا ليلك
 والملوك اسفل ما ليلك -

من قصتها ان الصامري
 الرابطة الاولى سمحوا صلا
 هم بالشعاء المأطمة لعدا
 ما تسلطوا على مالک المصلح
 واقطارها وقرها واصفا

علماء اعلام میں شمار ہونا ہے۔۔
 اس سے ان ظالموں کا مقصد تان درس
 و تدریس کو مٹانا اور علم کے حصّہ کو بچ کر انا
 ہے، وہ صفحات قرطاس کو بھی مام و تان
 مٹانا چاہتے ہیں یہ مسکچہ اس مادہ فاحشہ
 انقلاب ^{۱۸۵۷ء} کی وجہ سے ہوئے جس نے
 آبادیوں کو ویران، افسہ مصیبتوں کی سمندر میں
 کو تاناب مادی ہے جس سے غلوں کے
 مادلوں کو کر دکھتی ہوئی، بھلیاں مصیبتیں وطن
 یرگریں۔ اور ان پر مادیوں کو علام و
 قیدی اور امرار کو ممکن و بقر شائے والی
 محتاجی و ناداری مسلط کر گئی۔

یہ داستان الم اس طرح سے کہ وہ بریلوی
 نصاریٰ مس کے دل مالک ہند کے دیہا
 و ملاویر قصہ اور اس کے اطراف
 و اکاف و سرحدات پر تسلط کے بعد
 عداوت و کیسہ سے بھر گئے تھے

وعاجز جازع فارع، الی ربہ
 فارع، نزع من اسوتہ
 بالاسر یا لاسر نازع
 الیہم نازع، قضی علیہ بلا
 مداع و منازع، وسادم ناد
 عادہ، لکل منادم وخادم
 فت فی اعضادہ یا شدًا مصاد
 ونجید فرید طرید عتی فجلی
 من ارضہ و بلدہ و کئیب
 کرایب غریب عینی فاشی عن
 اہلہ و ولدہ ضامہ ظلوم
 و حباسہ و انئی
 عند اہلہ و جارسہ، و خلی عند
 و عنہم و جارسہ، اسر فقسر
 و کسر بکل ضرب من الایلام
 لتصلب و تعصب فی الایمان
 و الاسلام، و اشتہارہ اند

جو اس وقت مجبور و عاجز ہے اور اپنوں سے
 لو لگائے ہوئے ہے۔ اپنے تمام اعزہ و
 اقربا سے دور اور بہت دور ہے۔ مدعی
 اور منازع کے بغیر اس پر فیصلہ صادر کر دیا
 گیا ہے۔ وہ اپنے ہم نشینوں اور خادموں
 کے سامنے شرمندہ ہے۔ اس کے
 بازوؤں کو سخت تصادم سے کمزور
 کر دیا گیا ہے۔ وہ غمزدہ، تنہا
 اور دور افتادہ ہے۔ اسے اپنی زمین
 و شہر سے جلا وطن اور اہل و عیال
 سے دور کر دیا گیا ہے۔ یہ سارا ظلم و
 ستم ظالم بدکیش نے روا رکھا ہے۔ اس
 اور اس کے اہل و عیال کو اپنی درندگی
 کی جھاڑی میں چھوڑ دیا ہے۔ اسے قید
 کر کے ہر ممکن مصیبت پہنچائی گئی ہے
 اس کا تصور، صرف ایمان اور
 اسلام پر مضبوطی سے قائم رہنا اور

ایسے تنگ و تاریک قید خانوں میں ڈال دیا
ہے حویاہ قنوں کے مرکز میں۔

وہ محسوس و حریں سحت دل، اُٹکتے
اور ظالم اور امید نظر کرتے ہو کر ایسی رہائی
سے مایوس ہے مگر اللہ کی رحمت کو ناامید
نہیں ہے، وہ ایک سیدھا سادھا مردم
اور مرہیں و کمزور ہوتے ہوئے ستر پر فرد
فطرت کی قید میں ہے اور ظالم و عاثر،
مدق و مدکر دار کے مظالم سے حیراں و پریشان
ہے وہ آفت زیدہ، ایسے مصائب میں
متلا ہے جس کی سمیتوں تک قیاس کیے
ولے کا قیاس نہیں پہنچ سکتا اور ایسا مصطر
و ممتلح ہے جو سحت عذاب و اقتباس
میں گرفتار ہو چکا ہے وہ سعدد و زیادہ دل
منلوں مراہ، ترتر و کمی آنکھ لگد مگوں
مال والو کی قید میں آچکا ہے جس کا بیاعہ و لاس
انکار کر مونا اور سحت لادہ یہاں دیا گیا ہے۔

شعور فی مصائب شعور،
فی محامع فتى حون،
و محسوس متسلسل من الحلا و قتل
نظر الی حکم محسوس علی قلب
محسوس لکد من رتدہ و بلیس متسلسل
عبر بلیس، صبر بلیس، فی اسرار
سر بلیس، و حان و حان و حان و حان
من ظلم حان و حان و حان و حان
و حان و حان و حان و حان
یتیمی الیہا و حان و حان و حان
معتز مصطر، فتى و حان و حان
و حان و حان و حان و حان
الکد و حان و حان و حان
السعر و حان و حان و حان
حان و حان و حان و حان
من حان و حان و حان و حان
احسن کساء و حان و حان

الاستدعاء الرجاء، سيما الخلفاء
 الخلفاء، سلم الله، وبارك عليه
 وعليه، وما سيج الملك في الفلك
 والسماء، وسمي الفلك في الفلك
 والداماء، وبعد
 فان كتابي هذا الكتاب اسير
 كسير خسير على فافات من خسير
 مبتلى بكل عسير لا يطاق ولو
 في آن يسير، منتظر لفرج على
 يسير، ومكبول مجبول واقع
 في اجبول، على الداعة والسعة
 من بداء فطرته مجبول يربو
 النفس من كرابه من نفس
 رابده بداء مقبول، ومحبوس
 في لباس بئس بئس، وكل الى ظلال
 عبوس، عزاء عما كان له من ربي
 وزبي ولبوس، وابتلاء بشجون

کریم اولاد پر اور اسکے عظیم المرتبہ شدید ورحیم
 اصحاب پر خصوصاً پاکباز و صاف باطن خلقاً
 پر۔ اللہ کی رحمتیں اور برکتیں ان سب پر نازل
 ہوں جتنا کہ فرشتے آسمان پر بھیج و پھیل گئے
 رہیں اور کشتیاں سمندر میں تیرتی رہیں۔
 میری یہ کتاب ایک دل شکستہ نقصان
 رسیدہ حسرت کشیدہ اور مصیبت زدہ
 انسان کی کتاب ہے۔ جواب تھوڑی سی
 تکلیف کی بھی طاقت نہیں رکھتا۔ اپنے
 رب سے جس پر سب کچھ آسان ہو مصیبت
 سے نجات کا امیدوار ہو۔ جو ابتداء عمر میں عیش
 و فراغت کی زندگی بسر کرنے کے باوجود اب
 محبوس و اہم ظلم اور تباہ شدہ ہو۔ اور مقبول
 دعاؤں کے ذریعہ خدا سے ازالہ کرب کا طالب ہے۔
 وہ بڑی مشکلات میں مبتلا اور ترش و ظالموں کے
 ہاتھوں میں گرفتار ہو۔ ان ظالموں نے اسے چھو
 لباس سو معرا کیے غم و حزن کی دایلوں اور

سورة الرحيم الحزينة

الحمد لله عطيوا الرجاء
 للرجاء من دون الرجاء
 من الملوك والنبی والصلوة
 وایلا وحسن السلام ما یتاء
 الآلاء والیس دعاہ باسی لاجم
 لا سیما لمن ظلم واصطی
 علما الا متلا ما لا سواء
 والا ذواء

تمام تائیں اس حدائے برتر کے لئے ہیں جس
 سے بغیر کسی مامیدی کے محنت آزمائش
 کبھی دلویدگی اور غم و تکلیف سے نجات
 دین کی بہت بڑی امید استہ ہے اور عاوی
 اسکے اعلیٰ نام سے کاروں سے بہتر عطا یا
 اور میتا رعتیں عطا فرمائے والا ہو ما مخصوص
 مظلوم و مضطر کی اسکی میصوں اور بیماریوں
 میں سنے والا ہے۔

والصلوة علی سیرتین یدیر
 لسانا ما لا مآء المرحی
 سعادۃ مع الملا یا والادواء
 وکتف ظلم ظلم الاعدا
 والسعاء من عصال الداء
 ووبال السقاء والسماء
 النقاء الکرماء وحمد العطاء

سلام ہو اس جو ترو جو شجری سایہ والے
 اور ڈالے دالے چشکی تمام سی نوید مسترت
 آمد ملتے آئے ملا دو دوا کے درد کرے
 دشمنوں کے ظلم کے پردے پاک کرے بڑی
 یقینی اور رحمت بیماری کو نجات دلائے کی
 گنہگاروں اور سیہ کاروں کو اسکی شفاعت سے
 بڑی امید ہو سلام ہو اسکی تشریف و تحیت

نامہ مجاہد

الثورة الهندية

باعنی ہندستان

۱۸۵۷ء کی جنگ آزادی کے درد انگیز تاریخی واقعات، محاہدین کی حلاوتی
مس دھام، عورتوں کے شہر، مردوں کے شہر اور بچوں کا قتل عام
(انگریزی مظالم کی دل ہلا دیے والی حوی داستان)

مترجم

مؤلف

محافل علامہ فضل حق حیدر آبادی مولانا محمد علی شاہ خاں تھروانی
(دہلی ۱۳۴۷ء حریرہ انڈیا میں)

طالع و ماشر

مولوی محمد حمید حسن مالک اخبار مدینہ بجنور

قیمت ملکہ

۱۹۲۷ء

لرا دل

آگره و متھرا و بھرتپور و الور و نواحی آن بسیار استاد داشت حالا بفضلہ سبحانہ
تخفیف است والحمد للہ

امروز روزہ پانزدہم است کہ بر خور دار نورالابصار مولوی عبدالحق سلمہ اللہ تعالیٰ
نزد من رسیدہ اند چون ہمارا وراجہ بہادر از چندے رولق بخش را جگدھ دوازده
کر و ہے الور اند و متوز معاودت نکرده اند ملازمت بر خور دار صورت نہ بستہ
است در اینجا شغل تدریس بیشتر است شانزدہ سبق می شود مولوی نور احمد
صاحب افق البین مع حاشیہ و اعزاز جان مولوی عبدالقادر شرح اشارات و
محاکات و شرح قاضی مع حاشیہ میخوانند فہم درست دارند بر خور دار مولوی
عبدالحق نیز سہ چار سبق داشته و یکجہر تمناچہ نویسم لازمہ محبت آشت کہ دیر ہر
خطے متضمن حال خیر اشتمال خود حوالہ ڈاک بیزنگ کردہ باشند خطے کہ بر ڈاک
بیزنگ می یابد بیشتر میرسد و ہمیں جہت بندہ التزام کردہ است کہ ہمہ
کساں خطوط بیزنگ میفرستم والسلام

راقم محمد فضل حق ختم اللہ باحسنی پنجم و یکجہر ۱۲۷۲ھ روز پنجشنبہ

بر خور دار مولوی عبدالحق و مولوی نور احمد صاحب و مولوی عبدالقادر
سلام و تمنا میرسانند در بارہ لالہ بنی لال حتی الوسع توجہ دریغ نشود۔

نقل خط

نامہ گرامی خاتم الحکماء علامہ فضل حق خیر آبادی

مرحوم دارا غرار حال سعادت و اقبال تان سلا اللہ تعالیٰ
 بدتیمہ و ستار و دعا و تمنا مطالعہ نماید کہ مسرت مامہ بخت افرامودہ ۳۱
 حلوائی وصول مسرت آوردہ مسرودہ نمود و الواب السرح و اسطاطہ مرد و مؤقاطر
 و الستہ کتید و دریافت صحت و عافیت آل مرحوم دارا و سعایاتش والدہ ماجدہ آل
 مرحوم دارا کہ برائے اعتلاج رونق افروز بریلئ شدہ نو و مدپاس ایروی سما آورد و م
 مدتے حال مقرر آل مرحوم دارا معلوم ہو و وہیں سب ارسال مکاتبات صورت
 بہ سب حالار نوشتہ اعری شیعنی مولوی نورالحس صاحب رونق الفوری آل
 مرحوم دارا و در سرودہ مدیانت آمدہ حالالاستا راتند تعالیٰ لمکاتمت حواہد
 و مانے میصہ دیدیجا ہم لذت لودہ است حالاً معصل الہی رو کمی آوردہ است
 در تاجہاں آمادہ ہو و دامتہ اداست او سخاہ کہ دافع الملمات است این
 لمیہ ارہمہ عادی فرماید بحرمتہ حیثہ و آلہ الامداد دریافت ارتحال مولوی محمد حسین
 خالصاحب مرادآبادی و کول سخت تا سفا شد او بمعاضہ میا مرد و در حقیقت
 در این زمانہ مقیم نو و مدایں و اما سالہ تمام ہمدستان تیورع کردہ در

(ب)

[illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page. The text is dense and covers the majority of the page, with some lines written in a slightly different style or ink, possibly indicating a new section or a correction. The script is cursive and characteristic of the Ottoman period.

عکس

نامه گرامی محترم حکما و علامه فصل حق حیر آبادی سام مولانا سلطان حسن
صدر الصدور (عسقلانی) محلیل رئیس بی (مؤرخه ۱۲۷۲ هـ)

عظیبه فاضله موصوف الصدور حاب لو اب صدر یار حگ بهادر
مولانا محمد صب الرجنس حال شروانی سائق صدر الصدور و مملکت
حیدر آباد دکن، آریری سیکریٹری آل انڈیا مسلم ایجوکیشن کالون
صدر دار المصنف اعظم گڑھ

رئیس صیغ گنج صلح علی گڑھ

اسی کو پاکیزہ الفاظ میں یوں کہا جاسکے گا۔

لی مع اللہ وقت لا یسعی فیدمک مقرب ولا نبیٰ مہمل

فارسی شاعر نے خوب کہا ہے،

گم شدن در گم شدن دین من است

نیتی در بہت آئین من است

ان دو اشعار پر جو زندگی کی صحیح تصویر بھی ہو سکتے ہیں، اس بے کیف انسان کو ختم کرتا ہوں۔

نالہ، ماحور تے بگرفت، بلبل ساختند نچھٹائے دل بہ یکجا جمع شد، گل ساختند
آنچہ کم از طاقت ماسد بہ کنیش فرود صبر با بردند و در چشم تفاؤل ساختند

محمد عبد الشاہ خاں شروانی

شعبہ۔ یوم عید الفتحی، ۱۳۶۵ھ

مطابق ۵ نومبر ۱۹۴۶ء

حالِ دل ہیں معلوم نہیں قدیمی
ہم لے مار ہاڑھوڑ حاتم لے مار ہا پاپا

اشد ری گم سنگی

قسم فریب نگاہ و دل کی میں تو اس حق نے کھویا
وہیں تھی دہل اپی سرل قدم اٹھو تو جہاں پہلے
بھیر کیا اس حال کو سہا لے دل لے کوئی سہل لگایا
عشق کی تعمیر شکل عشق کی تخریب پہل
وہ مجھے ہاتھوں کو کھو کر عمر بھر ڈھنڈھا کئے
اس سرل کی راہ بڑبچ دھم میں گم ہو ما سب سے بڑی کامیابی ہے
ہاں اہل طلب اکوں سے طمع نہایت
دیکھا کہ وہ فنا میں اپنے ہی کو کھو گئے
یا واضح العاطف میں اسے یوں سمجھا جائے۔

ڈھونڈتی بھرتی تھی پہلے تری ملو کو کو نظر
ڈھونڈتا بھرتا ہر اس خود ترا ملو نہ مٹھو

اس کا یہ تو کٹسا مارک نکلتا ہے اور بھیر کس قدر حق نصیب سے وہ اسان
جسے یہ مرید حاصل ہو جائے

اشد اشد یہ مرے سن تصور کا اتر
دل کے ہر گوشہ میں پاتا ہوں تری تصویر کو

میں نے واقعات لکھنے میں بڑے اختصار سے کام لیا ہوا اور صرف انہیں
واقعات کو بیان کیا ہے جن کا اثر کچھ نہ کچھ زندگی پر پڑا ہے، علمی اور سیاسی
پہلوؤں پر ہی کچھ روشنی ڈال سکا ہوں اور انہیں سے اہل علم کو بچھی ہو بھی سکتی

یہ پایاں آمد میں دفتر، حکایت ہچنچاں باقی

بصد دفتر نشا یرگفت حسب احوال مشتاقی

نیکیاں اور بھلائیوں نامہ اعمال میں تھیں ہی کہاں، جھپٹیں صفحہ قرطاس پر پھیلانا
نیکیوں کے ساتھ اپنا بھی ذکر کہہ دینا تاکہ لوگ ان کے ساتھ اچھے الفاظ میں یاد کر لیں۔

کیونکہ ع نسبت بہت اچھی ہوا اگر حال بُرا ہے

اچھوں کے ساتھ بروں کی بھی کھپت ہو ہی جاتی ہے۔

اگر چہ نیک نیم خاک پائے نیکانم

عجب کہ تشنہ بہانم، سفالی رحمانم

البتہ اگر اپنی کوتاہیوں اور سیہ کاریوں کی طویل داستان لکھنے پر آؤں تو

ایک کتاب نہیں کئی کتابیں تیار ہو سکتی ہیں، مگر میں نہیں چاہتا کہ اینٹو قصوروں

کی عفونت سے آپ کے نر و تازہ دماغوں کو مکدر کروں اور اپنی خرافات زندگی

سنا کر آپ کے پاکیزہ دلوں کو متغص بناؤں،

زندگی کے کچھ خوشگوار لمحات کبھی کبھی ایسے بھی گزر گئے ہیں کہ مجھے اپنا پتا

بھی نہ مل سکتا ہے۔

خات میر تارا احمد مرحوم متولی آسانہ عالیہ خواجہ سرگرمیہ اور نواب حامی
محمد غلام محمد ماں ماضی مرحوم کی عنایات نے غایات کا کوئی شکریہ ادا نہیں
ہو سکتا خصوصاً آخر الذکر کی توجہ و شفقت نے ہی مجھے نہ صرف اپنے لئے
ملکہ عابدان کے لئے صدقہ جاریہ بنایا اور بغیر کسی کسر و عور کے تحدیث نعمت
کے طور پر کہہ سکتا ہوں کہ میرے اسلاف میں کوئی مجھ جیسا نہیں ہوا اس
لئے سنگ عابدان ہیں ملکہ فخر عابدان سادہ اور یہ بھی عدا ہی کا صلہ و احسان
ہے وہ عابدان اہل علم کے حیم و جلیل اکثر سنگ عابدان سے ہوئے ہر طرف
نظر آ رہے ہیں جس کے یہاں صدیوں سے علم و صل کا جریا تھا آج وہ جہاں
کے دریا میں غوطہ رں ہیں مدنی حسی ماتریدی ہوں اور مسلک جہشی نظامی
ماضی، تو بہ و دعوت سے دور اور کفر و عینق سے غور اور یہ راہ ایو
علم و تحقیق کی سیر اختیار کی ہے کہ کوراء تقلید کی وجہ سے موجودہ سرگرمیوں
میں امام الہد مولانا ابوالکلام آزاد نواب صدر یار جنگ بہا ر مولانا
محمد حبیب الرحمن حال متروالی کی متفقتوں کو کبھی درہوت میں کر سکتا اول الذکر
کا مہمان ملی و سیاسی اور آخر الذکر کا بیض اخلاقی و اصلاحی ہیئتہ مسئل راہ
ہدایت متا ہے خواجہ عبدالحمید سیر ستر صدر آل اہل اسلام مجلس رئیس علی گڑھ
اور ستر تارا احمد ماں متروالی ویدر راعت یونی کے متعدد مستورے اور
لطف و کرم ٹھکانے کی جیر ہیں

علم و خلق، امتثالِ اوامر اور اجتنابِ نواہی، سیاستِ مدنیہ، تدبیرِ منزل، اور تہذیبِ الاخلاق کی جان ہیں، خدا کا ہزار ہزار شکر و احسان ہے کہ ان بزرگوں کی دعاؤں کی بدولت اس حکمتِ علیہ سے بھرہ وافرہ ملا ہوا ہے۔

دنیا میں دوست مفقود ہیں، یہ بھی اللہ کا احسان ہے کہ مجھے ایسے دوست ملے ہوئے ہیں جو میری طرح، 'وامے'، 'درے'، 'قدے'، 'سننے' ہر وقت اور ہر موقع پر کام آئے ہیں اور آتے رہتے ہیں، انہیں میں سے حاجی محمد عبدالجبار خاں خیر آبادی، ماسٹر سید ابراہیم احمد رضوی علیگڑھی، اور مولوی سید نجم الحسن رضوی خیر آبادی ہیں، فخلصین میں مسٹر ریاض الرحمن خاں شروانی بی۔ اے علیگ، نسیرہ نواب صدر یار جنگ بہادر، اور مسٹر سعید اختر بجنوری خلف ارشد

مولوی مجید حسن مالک اخبارِ مدنیہ بجنور سب میں ممتاز ہیں، مسٹر غلام جیلانی خاں اعجاز شروانی بی۔ اے علیگ رئیس موہن پور، مسٹر عبدالصبور خاں شروانی بی اے علیگ رئیس بھیکن پور، اور مسٹر انتصار احمد خاں شروانی عہدِ طفولیت کے دوست اور ساتھی ہیں، ہر منزل پر بے تکلف اور ہر ادائی کے شریک کار ہیں، مولوی محمد معتمد خاں شروانی رئیس قلعہ چھترہ کا خلوص و محبت، اختلافِ مسلک سیاست کے باوجود قابلِ قدر ہے، سید عباس علی اجیری بی محترم المقام سید اسرار احمد سابق متولی آستانہ عالیہ اجمیر اور مولانا محمد یونس خطیب شاہجہانی مسجد اجمیر کا اخلاص و کرم ناقابلِ فراموش ہے۔ بزرگوں میں

اس ایک سال سے یعنی ۳ ستمبر ۱۹۴۹ء مطابق ۲۱ سوال ۱۳۶۳ھ سے لٹس
 لائبریری سلم یونیورسٹی علیگندہ کے اور ٹیل اسٹنٹ لائبریری کے عہدہ پر
 فرائض منصبی انجام دے رہا ہوں لٹس لائبریری اپنے نوادہ مخطوطات کی وجہ
 سے بڑی دولت کی مالک ہے مولوی سحاح اللہ خاں گورکھپوری مرحوم، مولانا
 عبدالسلام مرحوم، سر شاہ سیماں الہ آبادی مرحوم، مولانا احسن ماسروی مرحوم،
 اور دوسرے اکابر کے کتھاؤں کے متحمل لے اسے اور بھی اہمیت دیدی ہے،
 اب صدیہ جنگ پیادہ لے اپنا مادرالوجود کتھا بھی اندر لے وقت
 ۱۳۶۳ھ ایسی وفات کے بعد سلم یونیورسٹی میں ایک علیحدہ عمارت کتھا کے
 عمارتی مدد سے ساکر مقفل کرنا تعمیر کر دیا ہے۔ اس کتھا کے متحمل ہونے کے
 بعد لٹس لائبریری بہت ساں کاے متال متری کتھا بچائے گی۔

علمی خدمت اسان کے لئے بڑی سعادت ہے، والد ماجد ادراسا و محرم
 کی مرض وفات میں بیمار داری و خدمت ادراسا کی آخری پڑھلوں دعاؤں کی
 بدولت یہ طہ مرتبہ نصیب ہوا ہے کہ تہ رتہ کو پیچھے سے پہلے ہی علما و صلی
 کے بیوس رکات صحت اٹھائے اور حصول علم دیں میں اوقات گداری کا
 موقع ملا اور مدگی عیت و مسرت سے گمارا نصیب ہوئی

استاد کی دعاؤں نے علمی خدمات کا موقع دیا، حلال رزق کے مواقع بہت کی
 رشتہ لے ایمانی، محوٹ اور علم و تقویٰ کے محکوں سے دور رکھا، خدمت

کے بعد ۵ ارجمادی الاول ۱۳۶۲ھ مطابق ۱۹۷۳ء کو رخصت ہوئی، مکان کے حادثہ رآتشزدگی کے ڈھائی ماہ کے بعد خدا نے یکمیا بنائی یعنی ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۶۴ھ مطابق ۲۷ اگست ۱۹۷۵ء بروز دوشنبہ بعد عشاء فرزند بلند اقبال عطا فرمایا، آثار خوش طالعی چہرہ سے ہو رہا ہیں،

بالائے سرش ز ہوشمندی

میتافت ستارہ بندی

نیک فالی کے طور پر محمد مجاہد خاں نام اور جمال میاں اور رُشدی میاں خطا رکھا گیا، مجاہد نہ صرف شاہد کا قافیہ ہی ہے بلکہ اس نے شاہد کو مفت میں ”ابوالمجاہد“ بھی بنا دیا ہے اور الاسماء تنزل من السماء کے مطابق قال نیک بھی ہے۔ خدا زندگی دے تو صاحبِ رشد و ہدایت اور محقق و مجاہد بنائے یہی انسان کی سب سے بڑی معراج ہے، صحت و تندرستی اور حسنِ خوبی میں ہزاروں میں ممتاز ہے، اللہم احفظہ من شر النوائب و راسی ترمیم سے حامد مجاہد خاں شہر واتی تاریخی نام بن جاتا ہے، شریک حیات عہد طفولیت ہی میں شفقتِ مادی سے محروم ہو چکی تھیں، سوتیلی ماں کے واسطے نے درستیِ مزاج عادتِ ثانیہ بنا دی، ازدواجی رشتہ کے بعد بھی اس میں کمی نہ آسکی جس کی وجہ سے گھر جنت تو نہ بن سکا مگر خدا کا شکر ہے کہ جہنم بھی نہ بنا رہیں بس است!

توکل کا یہ مناسب ہے کہ اطمینان پیدا کر
ہو سنا مان کا پاسدیا سناں پیدا کر

آزادانوں کا مقصد انسان کائنات و استقلال دیکھا ہوتا ہے خدا کا
ہزار ہزار شکر ہے کہ میں اس امت میں کامیاب ہوا اور امید ہے کہ زندگی کے
ایسے ہتیار و حادثات کا حقومی زندگی کے ہمارے ہیں مقابلہ کرتا رہوں گا۔
سہا سی طور پر میرا مسلک بالکل صاف ہے اعتلاص وطن و قوم کے لئے
تمام ہندستان سے الشراک و اتحاد اور غیر ملکی حکومت کی بیج کسی و ہتھیال
ہر آزادی خواہ جماعت سے تعاون اور ہر رحمت پسند گروہ سے بیاری و تفر
ہر چیز پر حیرت کے ساتھ صفا آمانی اور ہر تہذیب و قالیں سے گریہ مانی، اگر میر
اور ہندستان کے سوال پر پورا ہندستان اسلام و کفر کے سوال پر پچاسم، شیعہ
سی کے سوال پر سنی، یہی میرا مسلک ہے اور یہی سیاست یہی میر
حیر آزادی اساتذہ کا طریقہ تھا اور یہی میرا طریقہ،

مکان کی تعمیر کے بعد ہی میرا کلچ ۲۸ ریح الثانی ۱۳۵۵ مطابق ۱۵ دسمبر
۱۹۳۴ء بروز جمعہ، محلے ماموں حافظ حاجی محمد عمران ماں شرفانی بھیکس پوری
کی ٹری صاحبزادی سے ہو چکا تھا جی عبدالحمید ماں شرفانی بھیکس پوری اور
مستی لطف الرحمن ماں ڈھولوی تارہ تھے، چار ہزار سکہ رباع الوقت ہر مقرر
ہوا، مولانا شاہ سید مصباح انس دودری بھپو دوی نے نکاح پڑھایا ایک سال

ختم کرنے کی کوشش کی اور چونکہ اس قسم کے واقعات پر ہمیشہ اسی طرح
پہرہ پوشی کا عادی تھا اس لئے ایک حد تک کامیاب بھی ہوا پھر بھی سٹرکٹ
مجسٹریٹ نے نہ صرف اس کے بلکہ اس کے علاقوں کے کارندوں تک کے
اسلحہ ضبط کر لئے پولیس کی رپورٹوں میں بھی اسے آتشزدگی کے حادثہ کا ذمہ دار
قرار دیدیا گیا اور اس کا خطرناک عادی مجرم ہونا تحریر کیا گیا، اب یو۔ پی کی
قومی حکومت یعنی ہوم منسٹر مسٹر ریفیچ احمد قدوائی نے اس کیس کو اپنے ہاتھ
میں لیا ہے، تحقیقات جاری ہے، کیا عجب ہے اس کتاب کے طبع ہونے
تک سارے مجرم کیفر کردار کو پہنچ چکے ہوں، نقصان کا اندازہ موجودہ گزرتی
کے پیش نظر کسی طرح میں ہزار سے کم نہیں ہے بعض ممبران اسمبلی و کونسل بھی
موقعہ کا معائنہ کر چکے ہیں صوبہ کے مشہور سراغ رساں انسپکٹر دلیل سنگھ خفیہ
سرگرم تفتیش ہیں کچھ مال مسروقہ برآمد کر چکے ہیں بڑے بڑے انکشافات کی
کی جلد توقع ہے۔

خدا شاہد ہے کہ اس حادثہ نے میرے دل کو ذرا بھی متاثر نہیں کیا، اور میں
اس بے سرو سامانی میں بالکل اسی طرح مطمئن رہا اور ہوں جیسے سامانِ حیات
کی موجودگی میں رہتا تھا۔ اور حسب ارشاد خداوندی و اما بنعہ تریا با
فحادث کہہ سکتا ہوں کہ حضرت جلیل ماکپوری کے اس شعر کا
مصدق ثابت ہوا:

ایک منظم سارن کے ہفت مکان میں مٹی کا تیل اور سپٹرول چھراک چھڑا کر آگ لگا دی گئی، سامان چھتیں، درو دیوار سمی کچھ ہلکے ٹھس ہو گیا، اسکے بعض دمہ دار ملازمین اس آتشزدگی میں خود بھی تھریک ہو رہے تھے اور اسی کے علاوہ کے مددگار یہ کام انجام دیے آئے تھے، خدا کا شکر ہے کہ اس شیطانی سیرت بھڑکی اس رائے پر عمل نہ ہو سکا کہ بیرونی کمرے کی ان الماریوں سے آگ کی ابتدا کی جائے جس میں عربی، فارسی اصار و کتابوں کا مطبوعہ و قلمی وحیرہ مد تھا۔ آپ کو سکر حیرت ہوگی کہ کتابوں والے کمرہ کے حصہ کے سوا مکان کا کوئی حصہ نہ بچ سکا، جب مجھے مار کے دربارہ امیر اطلاع ملی تو آتا۔ حواہ سردگ بیرے ساتھ کتابوں کی حفاظت کی دعا گئی اور بس، خدا کا ہر اہر ہر شکر ہے کہ کتابیں اور عا میں نہیں تھیں، وہ ال طالبوں نے کوئی کسر اٹھا رکھی تھی، اور یہ واقعہ ہے کہ اگر میں مکان میں ہوتا تو ملاقطب الدین شہید سہالوی والد ماجد اس ذات اعلیٰ ملا نظام الدین سہالوی صاحب درسیہ نظامیہ کی طرح کتابوں کے ساتھ مجھے بھی ملا دیا جاتا، ملا صاحب کے غیر ولے مار عویں صدی ہجری میں شمول مار کر بھی کیا تھا، ان کی بعض تصانیف بھی مکان کے ساتھ مل گئیں جس سے دیا محروم رہی۔ سو اتفاق سے اس حرم کے مرتکب میرے بھی کسی نہ کسی نوعیت سے عابدانی عرب ہیں۔

اس میں سے بڑی بڑی رقیں دمہ دار یولیس، افسروں کو دیکر معاملہ کو

دوسرے سنگین جرموں میں سزا پا چکے تھے۔ دو تین قریبی اعزہ کے انتقال
 کر جانے سے یہ دس بارہ ہزار سالانہ کے منافع کا رئیس ایک لاکھ سے زیادہ
 کی آمدنی کا مالک بن گیا، یوں اور بھی کھل کھیلنے کا موقع مل گیا، منہجر نے جس کی
 صورت اس کی سیرت کی آئینہ دار ہے اس رئیس کو میرے خلاف بھڑکانا
 شروع کیا، اور اس کے لئے اس رئیس کے ایک قدیم مصاحب کو جو مکان
 کی جگہ نہ ملنے سے مجھ سے نالاں بھی تھا اپنے ساتھ ملا لیا، اب ان دونوں نے
 ریشہ دوانی شروع کی۔ ادھر رئیس کی عوام پر زیادتیاں بڑھتی چلی جا رہی تھیں
 سقوں سے بیگار لینا، کاشتکاروں کے سیلوں کو زبردستی پکڑوالینا، خطاکاروں
 کو پھرے میں بند رکھنا (جسے جس بجا کہنا چاہئے) شریف عورتوں کو مکانوں
 میں دھرانہ گھس جانا یہ اور اسی شتم کی بہت سی حرکتیں روزانہ سرزد ہونے
 لگیں، اپنے سیاسی مسلک اور انسانی اصول کی بنا پر خاموش کس طرح رہا
 جاتا بعض پیابک جلسوں اور اخبارات میں اس کا ذکر کیا گیا، علیگڑھ کی ایک
 پولیٹیکل کانفرنس میں حکام کو ادھر متوجہ کیا گیا، بعض اخبارات نے نام لے کر
 افسران بالا کو توجہ بھی دلائی،

میں رجب ۱۳۶۲ھ مطابق جون ۱۹۴۵ء میں ایک ہفتہ کے لئے اجیر خاں
 میں چلا گیا، میرے متعلقین اپنی رشتہ داری میں سہا ورہ بھیجن پورے چلے گئے
 مکان منقل اور دروازے پر آدمی سو رہا تھا کہ ۵ جون ۱۹۴۵ء کی شب کو

نام پڑ ہادی سرل، نام رکھا، ستا پد حمت مقصود ہے ہادی سرل، تاریخی مصرع
ہے جس کا پتھر بیرونی برآمدہ کے وسط در پر نصب ہے، اس عکب کے دوسرے
لوگ بھی حاشہ بند تھے اور مدتوں سے اس کے حصول کی کوشش کر رہے تھے،
نواب صدیقار ملک بہادر نے اس سب پر اقم السطیہ کو ترجیح دی تھی کچھ تو اس
وص سے اور کچھ یوں بھی کہ میرے محمودی گوریں سپر سالے سے اہل علم
اور عریز و غیر عریز رؤسا و اکابر کی آمد و رفت رہے تھی، علمی اور ادنی محاسن کا
انقاد ہوئے لگا۔ ریح الاول ۱۳۶۱ء میں نواب صدیقار ملک بہادر نے
سیرت و میلادیر ہادی سرل میں تقریر درائی، تقریب ماتمہ، علامہ طیبی تاج
شکوہ ہیں اگر موصوف لے سوال ۱۳۶۱ء میں شرکت کی، 'رم متاعہ' کی
نواب حامی محمد غلام محمد خاں مافطی متولی مدرسہ عربیہ دادوں لے ریح الاول
۱۳۶۱ء میں صدارت کی، یہی وجہ تھے جس کی سبب بعض اقتدار پسند پڑوسیوں
کی آتش رشک و حسد بھڑک اٹھی، ان میں سے ایک، اعلاق سے ایک ایسے
رئیس کی ریاست کا میجرس گیا جو ایسی مداخلت و مہالت، 'یا ملک سواری' اور
مدعوئی کی وجہ سے پہلے ہی سے سارے حادال اور لوارج میں مشہور تھا،
پبلک اور حکام دونوں میں مدنام تھا، حکام صانعے دو مار اس کے اچھے بھی صسط
کر لئے تھے جو بڑی بڑی سفارشوں سے مل سکے تھے، اس کے اکثر معامیں و
لمار میں اعلاتی حرموں میں سر ریاست تھے، بعض ملازمین آٹھ سال کی ذکیستی ہادی

دادول سے سکدوشی کے بعد شوال ۱۳۶۳ھ میں، نواب صدر یار جنگ بہادر نے اپنے کتابخانہ حبیب گنج میں بلا کہ بعض اہم خدمات سپرد کیں، ابھی پورا سال بھی ختم نہ ہو پایا تھا کہ میں ایک اچانک حادثہ سے دوچار ہو گیا۔

اجیر سے واپسی اور مدرسہ دادول میں تقرر کے بعد میں نے یہ مناسب سمجھا کہ ایسی جگہ سکونت اختیار کی جائے جہاں سے علمی سہولتیں حاصل رہیں، آبائی وطن بھامول سڑک سے دور خام راستہ پر واقع تھا، بھموری خاندان شروانی کا مرکز اور قدیم مسکن تھا یہ دو تین ہزار کی آبادی کا بڑا گاؤں سڑک کے بالکل کنارے واقع ہے۔ دو فرلانگ پر مندی بہتی ہے، ۴ فرلانگ پر حبیب گنج دھیکن پور اور دو میل پر جانب جنوب دادول اور اتنے ہی فاصلہ پر جانب شمال قصبہ چھترہ ہے جہاں انارک کی بڑی منڈی، تار گھر اور لاری ادریکے کا اڈا ہے، تمام ضروریات زندگی وہاں سے پوری ہوتی ہیں، مویشیوں کا ہسپتال اور طبیبول اور ڈاکٹروں کی پرائیویٹ دکانیں بھی ہیں، قصبہ دادول میں مدرسہ عربیہ، تھانہ اور شفا خانہ ہے، مدرسہ عربیہ دادول اور کتب خانہ حبیب گنج کے قرب کی وجہ سے بھموری میں مستقل سکونت اختیار کرنا طے کیا اور نواب صدر یار جنگ بہادر سے معقول معاوضہ دیکر جامع مسجد سے متصل، ایک بلند اور ہوادار جگہ عمارت کے لئے حاصل کی، اور اس پر خام اور نچتہ عمارت اپنی سہولت و ضرورت کے مطابق ۱۳۶۱ھ مطابق ۱۹۴۲ء میں بنیاد رکھ کر کے پیر و مرشد کے

سات سال سے صدر مدرس تھے، سیریلی 'احمیر' اور دوسرے مدرسوں کے
 صدر مدرس رہ چکے تھے، کہنہ مستقی کی سائر درسیات میں یوری ہمارت
 رکھتے ہیں، مولانا ہدایت اللہ خاں جوپوری مرحوم تلمیذ حضرت علامہ فضل علی
 حیر آبادی کے شاگرد اور مولانا سید سلیمان اشرف ہاری مرحوم سابق صدر
 شعبہ دینیات مسلم یونیورسٹی علیگڑھ کے ہم درس اور استاد برادر ہیں، مولوی
 محمد شریف خاں مدرسہ دادوں ہی کے فاضل و تحصیل اور اس کے سب سے
 پہلے طالب علم ہیں، 'دراغت' کے بعد اسی مدرسہ میں مدرس ہو گئے تھے، ان دونوں
 کے استحقاق اور حدیث علاقہ کا بھی خیال نہ کیا گیا، ہمارے بعد مولوی علامہ امام
 یونس بدایونی کو صدر مدرس مایا گیا، وہ بھی دوسریں میں تگ اگر تھیں ^{۱۳۶۶} سال
 میں وطن چلے گئے، اب مدرسہ جس سرل سے گزر رہا ہے اس کا ذکر اوپر آچکا
 ہے، 'حداد' مولوی سید مسعود علی کوتات و استقلال سمٹے، کہیں وہ بھی بڑل
 ہو کر کارہ کستی اختیار نہ کر لیں، موصوف بھی اس مدرسہ کے 'الشائقون الاولو'
 میں سے ہیں، 'رایمور' اور ڈائیل سے سد دراغت حاصل کر کے کئی سال
 مدرسہ قادریہ بڈلوی میں مدرس ہو کر حداد مولوی امین الدین چیمروی کی
 رحلت پر دادوں پہنچ کر مدرس ہوئے اور دو سال سے علمی خدمات انجام دے
 رہے ہیں، 'جائیل' برکائی وطن سے اور ڈائیل پر والدہ ماجدہ طارم ہیں، اس لئے
 موصوف قرب کی سائر دادوں اقامت گریں ہیں۔

انہماک سے باز رکھا ورنہ اب تک خدا جانے یا ست کی کس منزل پر پہنچ چکا ہوتا۔

مولانا کی وفات کے ایک ماہ بعد میں اجیر سے خیر آباد پہنچا اور وہاں ایک مہینہ رہ کر دادوں پہنچا اور مدرسہ عربیہ حاذقیہ سعیدیہ ریاست دادوں ضلع علیگڑھ میں ۲۲ صفر ۱۳۵۹ھ مطابق ۱۹۴۰ء سے فرائض درس و تدریس انجام دینے لگا، سب سے پہلے سابقہ ہدایہ جلد ثالث، مسلم الثبوت اور تفسیر بیضاوی سے پڑھا، ان کے علاوہ دوسری کتابیں بھی زیر درس رہیں، خدا کا شکر ہے کہ تین سال تک اپنی بساط کے مطابق، دیانتداری سے یہ فرائض انجام دیا، اور اس درمیان میں متولی مدرسہ، ارکان کمیٹی اور طلبہ کو کسی تعلیمی و انتظامی شکایت کا موقع نہ ملا۔

متولی مدرسہ نواب حاجی محمد غلام محمد خاں حاذقی کا بیع الاول ۱۳۶۲ھ میں انتقال ہوتا ہے اور قانون وقف نامہ کے مطابق واقف کے عزا و بھائی مولوی محمد جان خاں رئیس دادوں متولی ہوتے ہیں، موصوف مدرسہ کا یہ سال کسی نہ کسی طرح پورا کرنے میں، تعطیل کلاں کے بعد جب مدرسہ کھلتا، تو مولانا محمد امجد علی اعظمی، مولوی محمد شریف خاں دادوئی، اور راقم السطور کو مطلع کیا جاتا ہے کہ مدرسہ تنخواہوں کا اس قدر بار برداشت نہیں کر سکتا ہے اس لئے آپ کی خدمات سے محرومی پر افسوس ہے، مولانا محمد امجد علی اعظمی

دورانِ تعلیم و قیامِ اجمیر میں سیاست میں حصہ نہ لوں گا: اس نے غیر قری پر آواز
 نہ ہوئے پر تمام سرپرستیوں سے ہاتھ کھینچ لیا گیا، اور نئے تعلق کا اظہار کر دیا
 گیا، یہ بھی ضرور ہنکر کے ساتھ مردانت کیا، اب وہ وقت آیا کہ عدالت کے
 کٹھنوں میں جن فخریوں پر مقدمہ ملا تھا ان کے متعلق جمعہ سے پوچھا گیا۔
 میں نے تمام باتوں کا اقرار کیا، احارِ انعام دہلی، احرارِ سہارنپور اور عیسٰی جمیر
 اس کے ساتھ ہیں، آل انڈیا مجلسِ احرار اور جمعیتہ العلماء نے ہمد کے ماطاں لے
 کھا کہ اس وقت حیل عام مقصد میں سائل ہیں، ملاوہ مدہ ہوئے سے فائدہ
 نہیں ملے گا مطلب یہ تھا کہ اگر فیصلہ حلاف ہو تو دلیل کی حلسے، مگر اس کی
 نوبت ہی نہیں آئی، چھ ماہ کی رمانِ مدی کا عشرِ شے لے حکم سایا یا اور یہ
 چھ ماہ اس وقت تتم ہوئے جب حضرت الاستاد دیا سے عالمِ آخرت
 کو رزق ہو چکے تھے قدرت کا نظام تو دیکھئے کہ رماں استاد کے حلسے
 لعربیت میں کھلی حوکا گمریس کیٹی کی طرف سے ناؤں ہال میں ۲ روزی
 ۱۹۴۲ء کو مسندِ موافقا میں ۱۹۳۹ء میں تہر کا گمریس کیٹی اجمیر، اور ۱۹۴۲ء
 میں صوبہ کا گمریس کیٹی راجپوتانہ کا مہر منتخب کیا گیا، مجلسِ احرار کا دمہ دار عہد
 بھی سادیا گیا، جمعیتہ العلماء ہمد کا رکن مرکزی بھی رہا اجمیر سے واپسی پر ایک
 سال تک احباب نے صدر مجلسِ احرار علی گڑھ سادیا، صومانی اور مرکزی کی نسبت
 بھی سر ڈال دی، نام و مود سے نعت اور علمی و تعلیمی متعولیت لے سیاسی

سیاسی زندگی کا آغاز اجمیر ہی سے ہوتا ہے، مجلس احرار اجمیر عرصہ سے ختم ہو چکی تھی، ۱۰ فروری ۱۹۳۸ء مطابق ۸ ذیقعدہ ۱۳۵۶ھ کو اس کا دوبارہ افتتاح ہوا۔ مجھے بھی اس کارکن بنایا گیا، اس سے قبل میں انڈین نیشنل کانگریس کا باضابطہ ممبر بن چکا تھا۔ ۲۱ جنوری ۱۹۳۸ء مطابق ۱۸ ذیقعدہ ۱۳۵۶ھ سے مستقل کھدر پہننا شروع کر دیا۔ دونوں جماعتوں کا رکن و ممبر بن جانے کے بعد سیاست میں عملی طور پر حصہ بھی لینا پڑا، اکثر تقریریں بھی سیاسی جلسوں میں کرنا پڑتیں، اس وقت فلسطین پر بڑا جبر و تشدد جاری تھا جو واقعات ہندستان تک پہنچتے تھے، انھیں پڑھ پڑھ کر خون کھولتا تھا۔ یوم فلسطین کے سلسلے میں طبیعت پر قابو نہ رکھ سکا اور پوری باغیانہ تقریر جامع شاہجہانی میں کر ڈالی، اس سے قبل تین تقریریں اسی قسم کی خطرناک اور کرچکا تھا۔ بالآخر ۵ دسمبر ۱۹۳۸ء کو گرفتار کر لیا گیا۔ بعد میں کئی ہزار کی ضمانت اور چٹکوں پر رہائی ہوئی مقدمہ چلنا شروع ہوا مسٹر اختر حسین اسٹنٹ کمشنر کی ”عدالت“ میں ۶ ماہ تک پیہم پیشیاں ہوتی رہیں، کئی کئی گھنٹے کھڑے ہیں کھڑا رہنا پڑتا، تفتیش اوقات کے سوا کچھ حاصل نہ تھا۔ یہ وقت میرے لئے بڑے امتحان کا تھا حضرت استاد پاؤں سے معذورا اور صاحب فرمائش تھو، حصول علم اور خدمت شیخ اولین مقاصد زندگی تھے، ادھر سرپرستوں اور بزرگوں کا تقاضہ تھا کہ یہ لکھ کر گورنمنٹ راجپوتانہ میں داخل کر دیا جائے کہ

رقیبہ و داد موصول ہوا، اس عریضہ کی روانگی کے بعد اس مولوی حکیم
 احمد علی صاحب کا سارا تہی خط موصول ہو گیا تھا۔ اس کا جواب بھی دیدیا
 گیا کہ تعمیل ارسا دہو گی، آپ کے طے کے بعد بیوڑے کی تکلیف میں
 فقیر مبتلا ہو گیا، اب تک اس کے شدیدہ میں مبتلا ہوں، پھوڑا گدی
 پر بودار ہوا ہے، عمل قراچی بھی اس پر ہو گیا ہے، آپ مری حاس سے
 بالکل مطمئن رہیں میں صیاً آپ کی صورتی میں تھا، دیا ہی اب ہوں
 آپ صرف ایسے سوت و اعلاص پر نظر رکھیں، اس قدر سوت علم اور تیرے
 ساتھ اعلاص آپ کو ہو گا اسی قدر میری توجہ آپ کے حال پر ہو گی
 غالب کیا جواب کہتے ہیں ۵

مت پوچھ کر کیا حال ہے میرا تم سے پیچھے

یہ دیکھ کر کیا رنگ ہے تیرا میرے آگے

اس سلسلہ پر آپ نظر کریں گے تو ہمیشہ مطمئن رہیں گے حق تعالیٰ آپ کو
 فائز المرام کرے اور سلسلہ میرزا باد کو اس کے دم سے رہہ رکھے ہم تو
 اب قمر میں سیر نکلی چکے ہیں، اب ہی جیسے ارسا شوق و جوانوں کو لقاء
 سلسلہ کی توقعات قائم کئے ہوئے ہیں والسلام عطا

فقیر معین الدین کان اللہ و دار البحر امیر

(۳۲ ص ۱۳۵۳)

ایک دوسری غزل کا یہ شعر بھی پسند فرمایا۔

انگلیاں دور سے اٹھتی ہیں جدھر جاتا ہوں

دو قدم مجھ سے بھی آگے مری رسوائی ہے

فرمانے لگے داغ نے کہا تھا

ان کے در سے جب چلا خلقت تماشائی ہوئی

آگے آگے داغ پیچھے پیچھے رسوائی ہوئی

داغ کی رسوائی سے تمھاری رسوائی بڑھ ہی ہوئی ہے۔ حضرت ریاض کے

بعد نواب فصاحت جنگ جلیل مرحوم سے تلمذ کا مشرف حاصل رہا۔

نہ صرف اردو بلکہ عربی اور فارسی میں بھی طبع آزمائی کرنے لگا تھا، اور

اگر اجمیر نہ پہنچ گیا ہوتا تو خدا جانے یہ خط کہاں لیجا کر چھوڑتا۔ کہنا صرف یہ تھا

کہ ایسے ماحول میں سات سال گزار کر اجمیر پہنچنے پر صرف طالب علم بن جانا

اُستاد کی سب سے بڑی کرامت سمجھنا چاہئے۔ اجمیر کی زندگی کے علمی و تعلیمی

واقعات علامہ اجمیری کے تذکرہ میں ضمنی طور پر گزر چکے ہیں۔ استاد کے

کرم کا حال اس پہلے خط سے معلوم ہو سکتا ہے جو موصوف نے میرے

خدمت میں پہنچنے سے قبل میرے خط کے جواب میں لکھا تھا، اس نامہ گرامی

سے وقار، علم، ادب، ہمت، اور استقلال کے پہلو بھی معلوم ہو سکیں گے۔

”عزیزم صانکم اللہ تعالیٰ عن النوائب، علیکم السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ“

شاعری سے اس دمہ دیکھی ٹرھی تھی کہ پہلے نستی بدر محمد علی اختر جیر آبادی
 مرحوم کو استاد پایا پھر لساں الملک، یام العصر حضرت ریاض جیر آبادی مرحوم
 سے استعارہ شروع کیا، مرحوم کیسی حویلوں کے مالک تھے تقریباً ۹ برس
 کا اس اور اس پر توجہ و طرافت ملا کی، مجلس میں پہچنے کے بعد لکھنے کو جی ہی
 نہیں پاتا تھا محمد کا دل فرصت کا ہوتا تھا کئی ٹھٹھے خدمت میں حاضری
 رہتی، پڑ لے قصے آبِ مٹی اور گل مٹی بڑے مرے لے لیکر ساتے، عمل
 پر صرف اصلاح دیتے بلکہ اشعار کی غلطیاں بھی سمجھاتے، کبھی کبھی مٹی بچا
 بھی ملتے اور ساتھ ہی یہ تاکید بھی رہتی کہ کسی کو غلطیوں پر ٹوکے کی
 ضرورت نہیں، مرحوم کی وفات کے بعد الباطر لکھنؤ باستان جول ۱۹۳۵ء
 و جولائی ۱۹۳۵ء میں میں نے موصوف پر معصل معمول لکھا تھا اس سے میری
 بیارمدیوں کا اندازہ ہوتا ہے، اور اب تو میخانہ ریاض، نثر ریاض، دیباچہ
 و مقدمہ ریاض رضواں میں مرحوم پر بہت کچھ لکھا جا چکا ہے، نگار کے
 ریاضِ سرے بھی کافی معلومات بہم پہنچائے ہیں۔

کوئی طرح شعرِ عرب میں ہوتا تو بہت پسند کرتے، جیر آبادی آؤں متاع و
 ہوتے رہتے تھو میری ایک طرحی غزل کا حسدِ دل شعر دیکھی سو کئی بار زبان سے
 دہرایا۔ دل کے وہ ارباں بکھے جو کبھی بکھے نہ تھے
 حواس میں اچھے رہی، ہم حواس کی تعبیر سے

کی رہنمائی کرتے ہوئے پولیس کے ڈنڈے کھائے اور سڑک پر خاک و
خون میں تڑپے، بوڑھا باپ، نو عمر بیوی اور صاحب اولاد بہنیں جیلوں میں
زندگیاں بسر کریں، سامان و املاک ضبط و قرق کرائیں۔

پھر اس کمائی میں جو اہل لال ہی کی آپ بیتی نہ تھی جگ بیتی بھی تھی، حکیم
اجمل خاں، ڈاکٹر انصاری، مولانا محمد علی، مولانا ابوالکلام آزاد، گاندھی جی،
موتی لال ہنرو، تصدق احمد خاں شروانی وغیرہم جیسے اکابر ملک و قوم کی ادا
ایشاد و قربانی بھی تھی۔ ان کی تباہ شدہ زندگیاں دیکھ دیکھ کر کلچر شوق اور جگر
ٹکڑے ٹکڑے ہو جانا تھا۔ سونے پر سپاہ گاہ، شیخ حسام الدین بی اے امرتسری
سابق صدر مجلس احرار اسلام ہند کی مترجمہ کتاب ”انقلاب ۱۸۵۷ء کا دوسرا رخ“
ثابت ہوئی، اس نے غیر ملکی حکومت سے نفرت پیدا کر دی، وحشیانہ اور
بہیمانہ مظالم نے خون کھولا دیا، مولانا اجیری کا فیض صحبت، اور ذہنی و علمی
رجحانات اس پر مستزاد تھے، ان سب نے ملکر دل و دماغ کو پورا باغی بنا دیا
وہ انسان جسے خیر آباد میں رہ کر بہترین کپڑوں، عمدہ جوتوں، بندوق، شکار
اور شعر و شاعری سے بے پناہ شوق تھا، اجیری پنچکر بندوق ساتھ اور سامان
عیش ہبیا ہوتے ہوئے بھی ایک مسکین طالب علم بن گیا، اب کپڑوں کے
بجائے کتابوں کے جمع کرنے کا شوق دامگیر ہوا، سیر و شکار کے بجائے مطالعہ
کتاب اور معائنہ حالات ملک میں وقت گزرنے لگا، خیر آباد کے قیام میں

حصول علم کا شوق، دوسری طرف ہی سیاسی انگ، آخر کس کمال کے
 حد سے اس کے آستانہ پر پہنچا دیا جو ایک طرف فصل و کمال میں یکتا اور
 دوسری جانب مادہ حریت کا معاہدہ تھا، اجمیر علمی اعتبار سے خیر آباد سے
 متعلق اور طریقہ کے لحاظ سے اس کے لئے مفیض تھا، خواہ اجمیری
 سے محو الہی ہوتا ہوا شاہ سلیمان توسوی سے سلسلہ چتیاہ خیر آباد اور
 علامہ فضل حق سے ٹوٹک ہوتا ہوا علم و فصل اجمیر پہنچا تھا۔

علامہ الہدیہ مولانا معین الدین اجمیری کا تذکرہ علم و فصل مولوی حکیم طغراق
 اور مولوی حکیم حافظ احمد علی خیر آبادی سے اکثر آچکا تھا جو درجہ ۱۳۵۲ھ میں
 اسی آنکھوں سے اس سے طرہ کر مستادہ کیا، مولانا کے دربار میں شعبان ۱۳۵۲ھ
 میں متعل طور پر پہنچ گیا۔ مولانا کے تذکرہ میں آپے قیام اعلیٰ نظام کے متعلق
 مقرر اس کچھ لکھ چکا ہوں یہاں صرف اتنا کہا ہے کہ مولانا کی صحت نے
 دسی طور پر کیا انقلاب کیا درمیان میں یہ بھی تا دیوں کہ رمضان ۱۳۵۵ھ میں
 مولانا کے ساتھ حبس نامی قیام رہا تو میں نے پڑت حواہر لال ہرود کی میری کہانی
 کی دونوں جلدوں میں ملاحظہ کیا پڑھیں شاہ صاحب کی تقریر کی طرح حواہر لال
 ہرود کی تحریر نے بھی غمہ مرزا اثر کیا، قوم و وطن کی آرا دی کے حد سے میں سارا
 مادہاں تاسی کے عاریں حائرا، نار و نعمت میں ہر درت پلے والا حواہر لال
 اتنا حاکش اس کی نوڑھی ماں سائنس کمیشن کے مایکاٹ کے سلسلے میں طلسم

آپ کے حق میں اور نیز اس کے حق میں صدق دل سے دعا کرتا ہوں میں
ان کے مضامین اور اشعار متعدد اخبار میں پڑھتا رہا ہوں لیکن اس علم
قابلیت کا مجھ کو وہم و گمان بھی نہ تھا، جزاکم اللہ خیراً الجزاء وحفظکم
من کل البلاء والابتلاء۔ امین ثم امین۔“

مولوی عبدالحق بنگالی جو ندوہ لکھنؤ سے آکر مدرسہ نیا زیہ میں داخل
ہو گئے تھے، اچھے مقبر اور فنبال کے بہترین کھلاڑی تھے۔ ان سے
مولانا سید عطاء اللہ شاہ بخاری اور دوسرے مقررین کی تعریفیں سننے میں
آتی رہتی تھیں، اتفاق سے ۱۹۳۵ء میں مدح صحابہ کے سلسلے میں شاہ صاحب
کا لکھنؤ آنا ہوا، اخبارات میں خبر آمد و جلسہ دیکھ کر میں بھی لکھنؤ پہنچا، احاطہ
شیخ شوکت علی وکیل میں عظیم الشان جلسہ ہوا، ختم نبوت پر شاہ صاحب نے
تقریر فرمائی، تین گھنٹہ تقریر کی، موصوف کی سحر بیانی نے کتنا مسحور کیا
الفاظ میں بیان نہیں ہو سکتا، دل میں تڑپ پیدا ہوئی کہ دنیا میں اگر انسان
کوئی کمال تو پیدا کرے، تقوڑے زمانہ کے بعد پھر شاہ صاحب لکھنؤ آئے
میں پروانہ وار پھر پہنچا۔ چوک کے پارک میں سیرت پر تقریر ہوئی، اس مرتبہ
نہ صرف مسحور بلکہ دیوانہ بھی بنا دیا، تقریر کیا تھی آسمان سے انوار کی بارش
تھی، دل کا ایک ایک گوشہ جذبات سے معمور ہو گیا، ذہن میں انقلاب
پیدا ہوا، خاندانی رجعت پسندی، آزادی کے جراثیم پیدا ہوئے۔ ایک طرف

کافی رقم جمع کر کے نائب امیر شریعت ہمارے مولانا محمد شہاد اور دوسرے دہلیہ
 حضرات کو بھی احار النعم، حقیقت وغیرہ میں میرے مصائب و حثیت باطم
 انکس تائع ہوتے رہے، خیر آباد میں رہ کر شعرو شاعری سے بھی دلچسپی ہو گئی تھی
 مساعروں میں طرحی عمل بھی پڑھتا، رسائل میخانہ، انجمن، اور الناطقہ میں
 عریں اور شاعری سے متعلق مصائب میں بھی تائع کرتا رہا سرگشت علیگڑھ
 میں بھی اکثر کچھ کچھ چھپتا رہتا، مرزا ابراہیم بیگ مرحوم ٹڈی محنت و شفقت
 درماتے تھے، علیگڑھ آئے پر موصوف ہی کے یہاں قیام رہتا ۱۹۳۷ء میں اب
 ہمارے محمد مرل اللہ ماں شرفانی نے آل انڈیا مسلم ایجوکیشنل کالغرس کے
 سالانہ اجلاس میں میرٹھ میں جو خطہ صلاحت ٹڈی ہاں کا عربی ترجمہ کر کے اردو
 ۱۹۳۷ء کو مرحوم کی خدمت میں پیش کیا موصوف ہیستہ کی طرح ٹڈی شفقت
 سے میں آئے اور ۱۲ دسمبر ۱۹۳۷ء کو اب حاجی علام محمد حان ماضی مرحوم
 کو ایک خط لکھا جس میں میرے متعلق یہ سطور بھی تھیں یہ خط میرے پاس
 محفوظ ہے۔

”عزیر عبداللہ ماں نے میرے خطہ کالغرس کا عربی ترجمہ دیکھا یا
 جانتا ہوں کہ میں اس ترجمہ کو پڑھ کر حیران ہو گیا اللہ میرے دل سے ہر بار تحسین
 قادر میں آپ کے اس حیر چادری کو کہ آپ کی مدد اور قوم سے ایک
 غریب و بہاتی عمر اس قدر قابلیت اور یاقوت سے متعین ہوا ہے

سترہ سو سالانہ کی جائداد وقف کرائی۔ خیر آباد کے دو عالیشان مکان جو حافظ منزل کے نام سے مشہور ہیں۔ درگاہ کے مہانوں کے لئے وقف کئے اور خود ان مکانوں میں آخر تک کراہ دار کی حیثیت سے رہے، حافظ منزل کی رحلت پر میرے بھی دستخط ہیں مرحوم اچھے شاعر تھے، اردو کا دیوان شردانی پریس علیگڑھ میں ۱۹۲۲ء میں چھپ چکا ہے۔ فارسی کا کلام مرتب رکھا ہوا ہے۔ خاندانی قربت و تعلق کی بنا پر میرا قیام حافظ منزل پر رہا، پیرو مرشد کی جات میں سیتا پور جو خیر آباد سے چار میل ہے جانا ہوتا رہتا اور زیارت کی سعادت سے بہرہ ور ہوتا۔ مدرسہ میں ۲۹ ذی الحجہ ۱۳۵۱ھ مطابق ۱۹۳۳ء بروز سہ شنبہ ایک طلبہ کی انجمن بھی قائم کی جس کا نام انجمن اشاعت الدین رکھا، ہر ہفتے خاص خاص موضوع پر تقریریں ہوتیں، خیر آباد کے اکابر اور ارکان مدرسہ کو بھی دعوت دیکر شریک کرتے، متولی مدرسہ اس کے نگران مولوی منظور المحمود خاں راجپوری مدرس مدرسہ صدر ادریں ناظم بنایا گیا تھا، انجمن کے لئے دارالمطالعہ علیحدہ قائم کیا جس میں کتابوں کے علاوہ رسائل و اخبارات بھی جاری کرائے۔ اکابر اسلام کی تاریخ و فائت پر مختلف مقررین ان کے حالات بیان کرتے، سالانہ محفل سیرت و میلاد بھی منعقد ہوتی جس میں باہر سے کسی اچھو مقرر عالم کو مدعو کیا جاتا۔

۱۹۳۲ء میں زلزلہ بہار کے موقع پر ہماری انجمن نے بڑا کام کیا خیر آباد سے

وہ تعلیمی سال ختم کر کے دوسرے سال دیکھو ۱۳۳۴ھ مطابق ۱۹۲۹ء میں
 نواب صاحب سے باصالطہ اعانت حاصل کر کے میں حیر آباد چلا گیا، یہاں
 مدرسہ عربیہ نیارہ میں مولانا حامی محمد کشیر خاں رامپوری سے ۲۲ مئی ۱۳۳۴ھ
 مطابق ۱۹۲۹ء کو ملا لیں، قطعی اور ہدیہ سعیدہ شروع کیں، دیواں حماسہ
 ادیب مدرسہ مولانا حافظ عریہ الرحمن مدوی سے شروع کیا، میں تقریباً
 سات سال تک حیر آباد رہاں دونوں اساتذہ نے پوری دیکھی اور شفقت
 و لطف میرے حال پر مسلسل رکھی، ہمارے صلح علی گڑھ دامتہ کے مشہور رئیس
 نواب حامی محمد غلام محمد خاں ستروانی حنفی، ترک وطن کر کے آسامہ پیر مرتد
 پر اقامت گزریں ہو گئے تھے اولاد میں صرف ایک صاحبزادی تھیں ان کا
 عقد اپنے عم رہا۔ بھائی مولوی محمد خاں ستروانی سے کہہ کے مینا ریا ماں
 ہجر کے ساتھ حائزہ دہلی صاحبزادی کے نام کر کے چلے گئے تھے اسی زندگی تک کے
 لئے دو ہزار روپیہ ماہانہ کی رقم قانوناً منظور کرائی تھی، ہر ماہ یہ رقم پہنچ جاتی اور
 موصوف حیر آباد کے اصحاب احتیاج اور آستائے کی ضروریات پر خرچ
 کر دیے، بیاضی کا یہ عالم تھا کہ آخر ماہ میں مولوی حمید محمد ساروتی متولی
 مدرسہ نیارہ اور مولوی حامی معنی سد فخر الحسن سے قرض منگنے کی ضرورت
 پیش آ جاتی وہ گاہ میں بہت سی ہمار توں کے ساتھ ایک تاجر محل خانہ بھی
 ۱۳۳۹ھ میں نکیر کرایا، صاحبزادی صاحبہ سے وہ گاہ کی ضروریات کے لئے

خلیفہ اور نواب صاحب مرحوم کے پیر بھائی تھے، اسی نسبت سے کبھی دادوں آجاتے تھے، نواب صاحب کے والد ماجد نواب احمد سعید خاں مرحوم اور تقریباً پورا خاندان حافظ صاحب ہی سے بیعت تھا۔ مولانا نے اس پیرۂ سالی کے باوجود ہمیشہ تراویح مسجد ہنچکر پڑھیں اور رمضان میں پورا قرآن پاک تراویح میں سنا، پابند شریعت اور متبع سنت تھے، وہ مجلس وغیرہ کئی کتابوں کے مصنف ہیں۔

۸ ربیع الاول ۱۳۸۸ھ بروز شنبہ سرائے معالی خاں لکھنؤ میں آثار شریف میں وصال ہوا اور وہیں مدفون ہوئے۔ کچھ مذہبی تقریبات کے لئے آثار شریف کے لئے وقف بھی فرما گئے ہیں، ہر سال ربیع الاول میں موئے مبارک سگر رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کی اس جگہ زیارت ہوتی ہے۔ بڑا ہجوم ہوتا ہے مجھے یہ سعادت بھی حاصل ہے کہ دفن میں شریک ہوا اور آخری بار زیارت سے بعد وفات شرف ہوا۔ میں اس وقت خیرآباد میں پڑھتا تھا، خیرآباد لکھنؤ سے پچاس میل ہے، اطلاع آنے پر کافی لوگ وہاں سے گئے انھیں میں میں بھی تھا۔

میں شرح تہذیب، تاریخ اطفال، قدوری وغیرہ پڑھ رہا تھا کہ مدرسہ میں نیا انقلاب آیا۔ مولانا وجیہ الدین احمد خاں، رامپور تشریف لے گئے اور مولانا شاہ عماد الدین سنہلی نے مسند صدارت، فتویٰ قدوری، مسند قدوری سے آکر سنہالی

ماسٹر سید مظہر عظیم صاحب دہلوی مرہوم۔ پرائیویٹ سکریٹری نواب صاحب
مرہوم سے انگریزی بھی شروع کر دی تھی، عربی ترجمہ اور جو تھپلی کی متقی مولوی
حاجی محمد سلامت اللہ بکھوی حلف استاد العلماء مولانا مفتی محمد لطف اللہ
رحمۃ اللہ علیہ سے جو شرف سرلیر (جو دادوں سے نصف میل پر واقع
ہے) اقامت گزیریں تھے وہاں شام کو جا کر رہا پڑتی۔

اسی دہائی میں ایک مرتبہ قدوۃ السالکین رمدۃ العار میں مولانا حاج
محمد ہادی علیہاں سینا یوری رحمۃ اللہ علیہ محرم کے ایام میں نواب صاحب
کی استدعا، واصلہ برداروں کسریف لائے واقعات کر ملایر کئی تقریریں
ہوئیں، کچھ اس انداز سے واقعات کی تصویر کشی فرماتے کہ سے والے
لے قالو ہو کر چھین مارے لگتے، یاں میں وہ اتر بھا کر پٹے، لوٹے سے سہی روتے
روتے لے حال ہو جاتے، جب تک مولانا کا قیام رہا مواعظ و تقاریر مسلسل
ماری رہا، میں بھی یہی نوعمری و کم علمی کے ماحول و ماحول تھا، سیکڑوں
آدمی مولانا سے بیعت ہوئے، تقریباً سارا مدرسہ سی بیعت ہو گیا انھیں
میں سے میں بھی تھا۔

مولانا کی عمر نوے سال سے متجاوز تھی، کرسی پر دوسرے اٹھا کر مجلس
میں لاتے، دو چار قدم سے زیادہ نہ چل سکتے تھے اور وہ بھی دوسروں کے
کا مددوں پر ہاتھ رکھ کر، حضرت سادہ حافظ محمد عالم حیر آبادی رحمۃ اللہ علیہ کے

حشر ہوا، اور جس طرح اس کی شاندار عمارت زلغ وزغن کا "آشیانہ" بن کر رہ گئی ہے، خدا نخواستہ یہ تعلیم گاہ بھی بوم کی اقامت گاہ بن جائے۔ اور غریب افراد خاندان جس طرح رؤسار کی باہم چپقلش کی وجہ سے شروانی سکول کی تباہی پر انگریزی تعلیم کی سہولتوں سے محروم رہ کر جمالت سے ہکنا رہے اس سر حتمہ رشد و ہدایت اور چین زار علم و معرفت سے بھی محروم نہو جائیں۔ ایک مرتبہ مولوی امین الدین صاحب نے (جبکہ ہم پہلی جماعت میں تھے اور جماعت میں سات طلبہ تھے) امتحاناً اٹلا لکھائی، صرف میں ہی وہ طالب علم تھا جس کی کوئی غلطی نہ تھی، مولوی ابو ظفر خاں جو مجھ سے بڑے لیکن اور سب ساتھیوں میں چھوٹے تھے ان کی ایک غلطی تھی باقی سب کی کسی کسی غلطیاں تھیں، اتفاق سے مدرسہ اشرف خاں ساکن دہناری اسی وقت داخل ہونے کے لئے آئے تھے، وہ بڑے متعجب ہوئے اور اب بھی جب کبھی لہجہ میں اس واقعہ کا ذکر کر لیتے ہیں۔ تین چار سال دادوں میں پڑھا۔ کبھی پڑھنے یا سبق یاد نہ ہونے کے سلسلے میں اساتذہ سے نہ پٹا جبکہ تقریباً روزانہ ساتھی پڑھتے رہتے تھے۔ یہ سب والد مرحوم کی توجہ کی بدولت تھا۔

مدرسہ میں حافظ قاری مولوی غلام محی الدین خاں پہلی بھیتی اور مولوی حفیظ الدین کراتی خیر آبادی مرحوم کا تقریباً بھی ہو چکا تھا، اول الذکر سے مشق قرار سال ڈیڑھ سال کی۔ ان دونوں استادوں نے بھی درسی کتابیں پڑھائیں

وقف کر دیا، پھر بھی احراجات وسیع ہوتے گئے تو نواب صاحب کی ذات
 کیل س گئی۔ نواب صاحب کا ۱۲۴۱ھ مطابق ۱۸۲۵ء کو مسلسل
 ملائت کے بعد انتقال ہو گیا تو اربعے وقف نامہ مرحوم کے برادر
 نواب حاجی محمد غلام محمد خاں حافظی رئیس اعظم موہن پور و دادوں مدرسہ اور
 وقف کے متولی ہوئے، موصوفے برادر گرامی کے نقش قدم پر چل کر
 مدرسہ کی سال و عظمت کو دراثہ لگے دیا۔ موصوفے ۱۲۴۲ھ سبج الاول
 ۱۸۲۶ء مطابق ۱۸۴۳ء کو ایسے پیر و مرشد حادط محمد اسلم حیر آبادی رحمة اللہ
 کے آستانہ یرحال خان آفریں کے میردکی اور وہیں یائیں میں دفن ہوئے
 مرحوم کے بعد وقف کے عم رادھائی مولوی محمد خاں خاں میں سال سو
 متولی ہیں۔ ایک دور تولیت میں نصف درجہ طلبہ سے زیادہ کمی تعداد
 ہس ہو سکی اور یہ آئندہ کوئی توقع نظر آتی ہے۔ وقف کی اس شرط کے
 مطابق کہ جو موقوف علیہم صیجاتی ہیں یا اولاد تک محدود ہیں ان کے
 فوت ہوئے مردہ رقم نصف مدرسہ اور نصف مساجد و مسافران کی مد میں
 سائل ہوجائے گی، کاتی رقم مدرسہ کی آمدنی میں احصاء ہو چکی ہے اس طرح
 تقریباً ایک سرارہ روپیہ ماہ مدرسہ پر بڑی آسانی سے خرچ کیا جاسکتا ہے
 مگر بطر دو تیس سال سے اس کا چوتھائی حصہ بھی خرچ نہیں ہوتا۔ اور
 یہی لیل و بہار ہیں تو یوراندیہ ہے کہ شروانی اسکول چہرہ کی طرح اس کا بھی

محمد جان خاں شروانی رئیس دادون کی طرف سے کارندے تھے، بھامول کنوئی سے ایک میل پر واقع تھا اس لئے اکثر آمد و رفت رہتی اور ہر طرح ہم سب کی دلہی کرتے رہتے موصوف نے ہرادرگرمی کو تو سیاق و حساب سکھانا شروع کیا اور مجھے دادوں لیا کر مدرسہ عربیہ میں داخل کر دیا۔ ۱۹۲۵ء میں جبکہ میری عمر دس گیارہ سال تھی میں نے عربی شروع کی چونکہ مدرسہ کئی ماہ پہلے شروع ہو چکا تھا اور طلبہ سال اول کا کافی نصاب ختم کر چکے تھے اس لئے یہ صورت رہی کہ دن میں اسباق میں شریک رہتا اور بعد مغرب مجھے اور مولوی حبیب الرحمن کنوئی کو جو میرے ساتھ ہی داخل ہوئے تھے۔ مولانا وجیہ الدین احمد خاں دروس الادب اور میزان الصرف پڑھاتے۔ نواب صاحب کو مدرسہ سے بڑی دلچسپی تھی، بڑے فیاض، سیر حشم اور عالی حوصلہ انسان تھے، علما کی بڑی عزت کرتے اور طلبہ کو گھر سے زیادہ آرام پہنچاتے، رستہ کشی، بیت بازی، اور فٹ بال میچ وغیرہ کراتے رہتے اور جیتنے والوں کو انعامات و اکرامات سے نوازتے طلبہ کی ساری ضرورتیں زندگی کا مدرسہ کفیل تھا، نواب صاحب کی داد و دہش مزید پراں تھی، مہربان کے ہر گوشے سے طلبہ پہنچنا شروع ہو گئے۔ اساتذہ کے تبحر اور محنت و شفقت نے مدرسہ کو اور چار چاند لگائے۔ دیکھتے دیکھتے دارالاجل خطہ دارالعلوم بن گیا۔ ایک بی بی صاحبہ نے چار پانچ ہزار سالانہ آمدنی کا

روتا ہوا بھر پوری ہلائے لگتا اسی سعادتمندی کا یہ موقع تھا کہ سکوں کو وقت میرے حرم میں ہاتھ اٹھا اٹھا کر دعا کرتے۔

اسی درمیان میں نواب محمد انوکر خاں رئیس اعظم دادوںی صلح علیگڑھ لے
ایسی حامد ادیں سے ساڑھے سترہ ہزار کے مساعد کی مانداد ۱۹۲۳ء میں وقف
کی تھی اس میں اعراس، مساعد، مسافر، اور فاتحہ ہر رگال دیں کے ساتھ ساڑھے
ساڑھے تیس ہزار مدرسہ عریہ کے لئے وقف کئے اور اس میں یہ شرط بھی
رکھی کہ آفات ارضی و سماوی سے اس رقم وقف میں کمی آئے یہ پہلے مدرسہ
کی رقم کا لحاظ رکھا جائیگا اس رقم سے کچھ بچے گا تو حصہ رسدی تقسیم ہوگا۔
جانشینہ ۲۴، یو مسرت ۱۹۲۳ء کو مدرسہ عریہ کا افتتاح دادوںی میں کر دیا گیا مولانا
وحیہ الدین احمد خاں رامپوری اور مولوی ایس الدین محمدی مرحوم نے دیں
تدریس کی ابتدا کی، مولوی محمد شریف خاں، مولوی نور محمد، مولوی سید مستوی
مولوی نظام الدین بوسوی، مولوی رونق علی سارپوری، مولوی تمحوں خاں
اترولوی، حافظ عبدالرؤف علیگڑھی، مولوی محمد مسلم چھروی، مولوی محمد
الوطن خاں چھروی وغیرہم "الساتقون الاولوں کا حصہ رکھتے ہیں طلبہ
میں سب سے پہلے ہی لوگ داخل مدرسہ ہوئے تھے۔

ابھیں آیام میں والد مرحوم کا انتقال ہو چکا تھا ہمارے چھوٹے ماموں
مسی محمد عبدالحمید خاں ستردانی بھیکس پوری اس وقت موضع کوئی میں مولوی

کی تعلیم کی خاطر پہلے مولوی عبدالصمد خاں پروردی، اور پھر حافظ عبدالسلام خاں کناوی کو بلا کر رکھا، یہ دونوں بزرگ موصوف کے عزیز بھی تھے اس لئے ہم دونوں بھائیوں پر بڑی شفقت فرماتے تھے،

والد مرحوم کا خیال تھا کہ مجھے انگریزی تعلیم کے لئے مسلم یونیورسٹی میں داخل کرائیں اور برادر گرامی کو طبیہ کالج دہلی بھیجیں، اسی لئے ان کو عربی کی کتابیں شروع کرا دی گئی تھیں۔ اس معاملہ میں نواب بہادر سے مشورہ بھی ہو چکا تھا انھوں نے دونوں کے داخل کرانے کا وعدہ کر لیا تھا۔ یہی منصوبے تھے کہ اچانک والد مرحوم بیمار ہوئے اور بیماری نے اتنا طول کھینچا کہ صاحب فراش ہو گئے، مجبوراً علاقہ سے بھاموں پہنچے۔ کچھ دن بعد کاسکینج جا کر مستقل علاج شروع کرایا۔ ہم سب لوگ بھی وہیں پہنچ گئے۔ بیماری نے دق کی شکل اختیار کر لی، کئی ماہ وہاں رہنے کے بعد جب اعزہ کو مایوسی ہوئی تو پھر بھاموں آگئے۔ مزاج پہلے ہی تیز تھا، اس مسلسل بیماری نے اور بھی مشتعل بنا دیا تھا۔ مجھے موصوف سے کچھ غیر معمولی محبت تھی، مجھے اچھی طرح یاد ہے اول دیکھنے والے بھی اب تک تذکرہ کر لیتے ہیں کہ میں مونڈھے پر چار پانی کے برابر بیٹھ کر چوری سے کیمیاں مارا کرتا تھا۔ ۹ سال کی عمر تھی، کبھی چوری کا بال اتقان سے لگاتا یا کوئی دوسری بات خلاف مزاج ہو جاتی تو چوری ہاتھ سے چھین کر مجھے اسی سے پیٹ ڈالتے۔ پھر بھی میں وہاں سے نہ ہٹتا، آنسوؤں سے

سالوں مقدموں کا سلسلہ رہا، ہاتھی اور حیویتی کا مقابلہ تھا۔ اندرونی اور بیرونی
جھگڑے، مقابلہ کیا اور ایسا کیا کہ سارے حاکمان میں دھوم مچ گئی تھی
چالیس سال گزر جانے پر لوگ آج بھی حیرت سے دکر کرتے ہیں اور بہت
دعوات کی داد دیتے ہیں۔ اس مقدمہ ماری میں سب سے بڑا سوال آن کا
تھا، نواب بہادر عمر، دولت اور علم سب میں بڑے تھے، ان کی خواہش
تھی کہ سمجھوتہ ہو جائے، مگر ان کے دربارے تک مانا کون؟ ان معانی
رہتی اسی آن کے سوال نے مکمل مرادی کر دی، یہ بار بار ہوئے اور اتنی
کہ ساری حاکمات گھبر گئی۔

مقصود حاصل ہو چکا تھا اس لئے نواب بہادر نے روٹی ملا اور صلح و
صفائی ہو جانے کے بعد پہر کے حصے کو بڑی قیہ پر خرید کر اس کا
میں بھی کچھ حصہ تھا وہ بھی فروخت کر لیا، پھر بھی قرض سو چھٹکارا نصیب
ہوا۔ موصوف کے انتقال کے بعد محاموں کی آمانی حاکم اور سٹھ کوری لال
نورے ساکن کا سنگم لے ایسے قرضہ کے مالعوس بیلام کر لی۔ نواب بہادر
نے اپنا مقصد حاصل کر لیا تو اٹھک توئی کے لئے والد مرحوم کو اسی علاقہ کا
حاکم مالدیا جو مکہ موصوف کے تعلقات و اثرات اہل علاقہ سے دیر سے تھے
اس لئے بڑی شان سے کام چلایا۔ وہ سال قیام رہا اس درمیان میں ماس
پہر میں اسی کوشتوں سے بڑی مری اسکول جاری کر لیا ہم دونوں بھائیوں

بھاموں کو دو سال کے لئے ہمیں چھوڑنا پڑا، والد مرحوم موضع پنہرا صلح علیگڑ
 میں، نواب بہادر محمد منزل اللہ خاں کی جانب سے عامل و کارندہ بنا کر بھیج دیئے
 گئے تھے، اس موضع کے ساتھ اس نواح کا پورا علاقہ جس میں دس بارہ دیہات
 شامل تھے، موصوف کے سپرد کر دیا گیا تھا۔ اس موضع میں موصوف پہلے
 زمیندار کی حیثیت رکھتے تھے، ہمارے نانا محمد محمود خاں شروانی بھیکن پوری
 کے ترکہ سے سسرال سے موصوف کو یہ حصہ ملا تھا۔

اس موضع کا ایک حصہ نواب بہادر کے پاس بھی آگیا تھا۔ اس میں
 شک نہیں کہ نواب بہادر نے سینکڑوں عزیزوں اور مسلمانوں کی
 جائدادیں اچھی قیمت پر خرید کر اغیار کے قبضے میں پہنچ جانے سے بچالیں
 اور اسی طرح سینکڑوں کورہن رکھ کر قرضوں کے بارے سے سبکدوش کر دیا
 مگر اس بھلائی کے ساتھ یہ بُرائی بھی نہیں مٹ سکتی کہ جس موضع میں کسی طرح
 سے ذرا سا موقع پاؤں رکھنے کا مل گیا۔ اسے پورا ہضم کرنے کی کوشش کی
 دوسرے آفت رسیدہ حضرات کی طرح والد مرحوم بھی اس زد سے نہ
 بچ سکے۔ موصوف بڑے غصہ و راور مشتعل مزاج تھے، لوگوں کا کہنا ہے
 کہ اس معاملہ میں وہ پورے پٹھان تھے۔ ذرا سی بات کا تنگڑ بنا کر نواب
 بہادر نے مفرد بازی کی ابتدا کر دی، والد مرحوم کے علاقائی بھائیوں کی
 (جو نواب بہادر کے خالہ زاد بھائی تھے) پوری مدد نواب بہادر کو ملی،

رہتے تھے اس لئے سیکڑوں استعاریاں دکر دیئے گئے۔ ہم دونوں بھائیوں
 کے ساتھ گاؤں کے دوسرے عریب کے بھی پڑتے تھے، بعض لڑکے ارادہ
 شرارت پسں ڈپنی میں کاسے لگالائے تھے، میا بھائی صاحب کے چیت نامے
 پر وہ کاسے موصوف کی انگلیوں میں میست ہو ملتے پھراں کی ڈنڈوں سے
 کافی مرست کی جاتی، کچھ عرصہ بعد میا بھائی صاحب ایسی پیارا سالی کی وجہ سے
 اپنے وطن چلے گئے، ہم نے کچھ دن طور انڈھاں صاحب کی چوپال کو مکتب
 میں مسی محمد اویس خاں سے بھی پڑھا، پھر ہم قصہ بہادر صلیح ایٹھ اسی مالہ صاحب
 کے یہاں گئے تو والد مرحوم نے مولوی عبدالرزاق عرف کالے مولوی صاحب
 مرحوم کے سپرد کر دیا، دو تین ماہ وہاں بیٹھتے رہے، بھائیوں آئے پر چونکہ
 دراز کوئی انتظام تعلیم نہ ہو سکا تھا اس لئے موصوف نے خود پڑھا ما شروع کر دیا
 عرصہ یہ ہے کہ رسم لکھنا شہد کے بعد سے زندگی کے آخر لحا تک دیہات
 میں تعلیمی دستاویزوں کے ما وجود والد مرحوم نے ایسا کوئی دور ہم مر نہ گذرے
 دیا جس میں تعلیمی سلسلہ جاری نہ رہا ہو، ہم کہیں رستہ داری میں ملتے تو وہاں
 مسی اس سے بھیجا، جھوٹا، استاد میں ایک ہاں میا بھائی صاحب کے پاس سے
 پیاس کے پہلے سے میں گھر آکر دیوڑی ہو گیا، والد مرحوم کو یہ معلوم تو ایسی
 مرست کی کہ آج تک اس کی تلدت یاد ہے، اس کا نتیجہ یہ ہوا کہ بھائی
 کبھی روگردانی کی ہمت نہ ہوئی۔

بھی شرفِ نیاز حاصل تھا، فارسی و ریاضیات کی کتابیں انھیں از بر تھیں، فارسی کے اچھے شاعر تھے۔ ساری عمر اسی شروانی خاندان کی تعلیم و تدریس میں گزاری، بڑے و صنعتدار بزرگ تھے، آخر عمر تک عیدین کی نماز پڑھانے بھاموں کرتے رہے۔

والد مرحوم کو تعلیم سے خاصہ لگاؤ تھا، فارسی کی کتابیں اور احادیث کے اردو ترجمے ان کے پاس تھے۔ برادر گرامی منشی عبدالمجاہد خاں مرحوم کی رسم بسم اللہ بھیکن پور میں ہوئی، حافظ سید ہمدی حسن نگینوی نے کرائی، جب میں اس عمر کو پہنچا تو آبائی دطن بھاموں میں میا بچی محفوظ علی بلرامی کو مکان پر رکھا میری بسم اللہ موصوف ہی نے کرائی، موصوف شاعر بھی تھے، فارسی اُردو دونوں میں کافی دسترس تھی۔ دونوں زبانوں میں شعر کہتے تھے، اکثر جمعرات کو بیل پیدل چل کر قلعہ ظفر منزل نواب بہادر محمد منزل اللہ خاں مرحوم کے دربار میں کہا ہوا کلام جا کر سناتے، علاوہ داد و تحسین کے نذرانہ بھی پاتے، مجھ پر غیر معمولی شفقت فرماتے، خالق باری مجھے پوری حفظ کرا دی تھی، قرآن مجید بھی حفظ کرانا شروع کر دیا تھا۔ سورہ بقرہ ہی حفظ کر پایا تھا کہ سخت بیمار ہو گیا سال بھر میں چار بار موتی جھرہ نکلا، بعض مرتبہ مرسامی کیفیت بھی طاری ہو گئی۔ ایک سال بعد جب بیماریوں سے نجات ملی تو سورہ بقرہ بھول چکا تھا۔ پھر اس سعادت سے محروم رہا۔ میا بچی صاحب بیت بازی بھی کرتے

رہتے تھے اس لئے سیکڑوں استعار یا ذکر دیئے تھے۔ ہم دونوں بھائیوں
 کے ساتھ گاؤں کے دوسرے عریب کے بھی پڑھتے تھے، پھر لڑکے اور ادراہ
 سرار اپنی ڈیڑی میں کاسے لٹکالائے تھے میا بھی صاحب کے چپٹے لے
 پر وہ کاسے موصوف کی انگلیوں میں پویست ہو ملتے پھراں کی ڈنڈوں سے
 کافی مرمت کی جاتی، کچھ عرصہ بعد میا بھی صاحب ایسی بیراہ سالی کی وجہ سے
 اسے وطن چلے گئے ہم جتنے کچھ دن طور انڈھاں صاحب کی چوپال کو کتب
 میں مس محمد اویس خاں سے بھی پڑھا، پھر ہم قصہ بہا اور صلح ایٹھ اسی حالہ صاحب
 کے یہاں گئے تو والد مرحوم نے مولوی عبدالرزاق عرف کھلے مولوی صاحب
 مرحوم کے سپرد کر دیا، دو تین ماہ وہاں بیٹھ رہے، بھائیوں آئے پر چونکہ
 دراز کوئی انتظام تعلیم نہ ہو سکا تھا اس لئے موصوف نے خود پڑھا شروع کر دیا
 عرصہ یہ ہے کہ رسم لکھنؤ کے بعد سے زندگی کے آخر لمحات تک دیہات
 میں تعلیمی دستاویزوں کے ماوجود والد مرحوم نے ایسا کوئی دور ہم سر نہ گزرتے
 دیا جس میں تعلیمی سلسلہ جاری نہ رہا ہو، ہم کہیں رستہ داری میں جلتے تو وہاں
 بھی اس سے بچھا نہ جھوٹا استاد ہمیں ایک ہار میا بھی صاحب کے پاس سے
 پیٹا ب کے پہلے سے میں گھر آکر دیوڑی ہو گیا، والد مرحوم کو بیتہ علا تو ایسی
 مرست کی کہ آج تک اس کی تلدت یاد ہے، اس کا یہ عقد یہ ہوا تھا کہ پھر
 کسی روگردانی کی ہمت نہ ہوئی۔

خاں ولد گھاسی خاں کی ہمیشہ ان سے راقم السطور کے پدر بزرگوار
 عبدالواجد خاں مرحوم اور عم محترم محمد عبدالباسط خاں مرحوم تھے۔
 ۱۳۵۸ھ
 نے ایک لڑکا محمد شاکر خاں اور ایک لڑکی یادگار چھوڑ کر ۶ شوال ۱۳۵۸ھ
 ۱۹۳۹ء بروز شنبہ راہ آخرت اختیار کی۔ والد ماجد نے ۱۹۳۹ء
 ۱۸ نومبر ۱۹۳۹ء بروز شنبہ راہ آخرت اختیار کی، اور ایک ہمیشہ
 بن عالم شباب میں وفات پائی، ہم تین بھائی، اور ایک ہمیشہ
 مدگان میں چھوڑے، برادر گرامی منشی محمد عبدالماجد خاں شروانی مرحوم
 ۱۳۶۳ھ مطابق
 لڑکا محمد ساجد خاں سلمہ اور دو لڑکیاں چھوڑ کر ۶ رجب ۱۳۶۳ھ مطابق
 ۱۹۴۴ء بروز شنبہ عالم جاودانی کو سدھارے، مرحوم مجھ سے
 ۱۹۴۴ء بروز شنبہ عالم جاودانی کو سدھارے، برادر عزیز
 رسال بڑے تھے، کل ۳۳ سال اس سرے فانی میں گزارے برادر عزیز
 محمد زاہد خاں شروانی کی تعلیم مشکوٰۃ شریف، شرح وقایہ قطبی تک پائی
 نختی کہ اختلاجی امراض نے آگیرا، علاج و معالجہ کے باوجود دماغی کمزوری
 نے ساتھ نہ چھوڑا، تعلیم کو خیر باد کہہ کر سیاست کی طرف مائل ہیں دو سال
 مجلس احرار اسلام صوبہ دہلی کے سکرٹری رہے اب مرکزی اور صوبائی ممبر
 اور ایک روزنامہ کے چیف ایڈیٹر ہیں، ہمیشہ عزیزہ کا عفت نکاح منشی
 محمد عبدالجید خاں شروانی بھیکن پوری سے ۱۳ دسمبر ۱۹۳۶ء مطابق ۹ شوال
 ۱۳۵۶ھ کو ہوا، اس وقت دو بچے حسن رشید خاں اور محمود رشید خاں سلمہ
 گھر کی رونق بنے ہوئے ہیں میں پہلے ہی بتا چکا ہوں کہ یہ خاندان افغانی

کاشتکاروں کو دمعہ، اکاڈ ہوگا رجا کر موڑتی ریوں سے محروم کر دیا
اور سیکڑوں کی ریوں پر حشر اقصہ کر لیا، وہیں اسی طبقہ کے ایک فرد نے
حس کی ریداری موضع مذکور میں ہے حکام سے سارا کر کے عرب افراد
مادان سے یہ میں نکال لی اور اپنا مالکاہ نصرف کر کے ابھیں موڑتی کاشتکار
کی حیثیت بدیکر لگاں قائم کر لیا، اور اس طرح کئی سو سالہ قادی جائداد سے
ابھیں محروم مادیہ ساتھ ہی یہ جرأت بھی قائل تھا ہے کہ دیسی مدرسہ اور
وقف سیل اللہ کے متولی ہوتے چوتے سودی نگریاں وصول کیں! انا للہ وانا

الیہ راجعون

واحدہاں کے بھی چار لڑکے ہوئے حس علی حان، نظام حان، مرزا حان
اور محسن حان، ان چاروں کی اسل موضع محامیل میں موجود ہے، محسن حان
کے دیہے ہوئے ایک حدادہاں۔ جولا ولد خوب ہوئے، دوسری ہمت
حان، ہمت حان کے عساکر حس حان، ان کے عبدالعزیز حان، عبدالعزیز
حان راقم السطور کے دادا محمد نے دوستادیاں کیں، ایک نواب ہادر سر محمد
مرغل اللہ حان میں نصیکن پور کی حقیقی حالہ حس سے، عبدالواحد حان،
عبدالخلیل حان، عبدالقدیر حان، عبدالکبیر حان، عبدالکبیر حان، عبدالکبیر حان،
ہوئیں ان میں سے کسی کے اولاد بریہ ہیں، اول الذکر تینوں مرد گول سے
ایک ایک صاحبزادی ہیں جو خدا کے فضل سے صاحب اولاد میں دوسری

جاری ہوا، موجودہ خاندانی دیہات میں بھموری اور کتاوہ کو قدامت حاصل ہے، جاٹوں اور گسائیوں وغیرہم سے زور آزمائی کر کے یہیں سوزمنداریوں پر شروانیوں نے قبضہ کیا ہے۔

اس خاندان میں نواب محمد یوسف خاں شروانی بڑے دبدبہ و سطوت کے بزرگ گذرے ہیں، راجہ مٹل علی گڑھ راجہ اب علاقہ نواب بہادر سر محمد مرزا اللہ خاں شروانی مرحوم میں شامل ہے اور جس میں اب خاندان کا کوئی فرد زمانہ دراز سے سکونت پذیر نہیں ہے) ان کا مستقر تھان کے چار بیٹے تھے، رنست خاں کی نسل منقطع ہوئی، حسن خاں سے کنوہی، کتاوہ، اور بوڈہ گاؤں کا سلسلہ چلا۔ محمود خاں سے سلسلہ بلوہ، انھیں کی نسل میں فخر خاندان تصدق احمد خاں شروانی مرحوم اور تارا احمد خاں شروانی وزیر ذراعت یو۔ پی ہیں۔ چوتھے لڑکے محمد خاں سے بھاموں کا سلسلہ چلا جس کا ایک گننام فردیہ راقم السطور ہے اس نسل میں مورث اعلیٰ واحد خاں ہوئے، انھوں نے بھاموں سے متصل ایک موضع واحد پور بھی اپنے نام سے آباد کیا، اس موضع کی کئی سو بیگہ زمین ۱۳۴۲ء تک اہل خاندان بھاموں کے لئے شاہی زمانے سے معافی کے طور پر چلی آرہی تھی۔ اس جنگی دور میں جبکہ قانون برائے نام رہ گیا تھا اور سرکاری طبقہ نے حکام کو اپنے سرمایہ کے زور پر مطیع بنا رکھا تھا، جہاں ہزاروں

معاصات کا نسخ کیا، عبدالکبریٰ و شاہجہانی میں کچھ لوگ اضلاع علی گڑھ اور
ایٹم میں آکر آباد ہوئے۔ کچھ حضرات بحساب میلے گئے ریاست بالیر کوٹلہ (پنجاب)
کے دربار و اشرفی ہی ہیں، لوہا والا عہد کی رفاقت میں کچھ لوگ مدراس
پہنچ گئے، اس کا سلسلہ اب تک وہاں جاری ہے۔

علی گڑھ اور ایٹم کے لواحد میں آباد ہوئے والے سب سے پہلے لہجہ کسری
۹۶۲ھ مطابق ۱۵۵۶ء میں موضع راجپوتی میں آباد ہوئے (جواب دیرالکھتر
ہے متصل حونی موضع بہادر پور حال ریمیداری ریاست لوڈھ گاؤں قریب
نیم مدی، مدی سے عریا واقع ہے) راجپوتی سے یہ لوگ بھجوتی آئے، یہاں
ریمیداریاں پیدا کیں،

سب سے پہلے ہمدستان میں تیں حقیقی بھائی، علری، لودھی اور سرفانی
آئے، جب لودھیوں کو سلطنت ملی گئی تو سردایوں کو بھی عروج ہوا، لوح
علی گڑھ و ایٹم میں آنے والوں میں محمد میر احمد محمد غنیف دو بھائیوں کا نام معلوم
ہو سکتا ہے۔ محمد میر کی اولاد دناؤلی، پرورہ وغیرہ حاکم رہی، محمد غنیف کے
تیں رنکے میٹے سالار دیں، رکن الدین اور بہاؤ الدین سالار دیں
کی اولاد محمودی، بھیکس، پور، شڈولی، کٹولی، بھاموں، کسادہ، ڈھولہ وغیرہ
میں آباد ہوئی اور سار دھول کہلائی، سار دھولی سلسلہ میں مارہ گاؤں
آتے ہیں، گھوڑہ، گھمروٹی وغیرہ میں بقیہ دونوں بھائیوں کی نسل کا سلسلہ

کا بھی تاریخ فرشتہ وغیرہ میں ذکر موجود ہے۔ لودھیوں کے زمانے میں
اعظم ہمایوں سپہ سالار افواج کا لقب ہوا کرتا تھا، ابراہیم لودھی کے زمانے میں
اعظم ہمایوں ایک شروانی ہی تھے۔ بابر نے شہزادہ ہمایوں کے ولیعہد ہونے
کے بعد اس لقب کو موقوف کیا تھا، اکبر کے عہد میں خانِ زمانِ خاں لودھی
حاکم جوینور کی شکست کے بعد پیر محمد خاں شروانی جوینور کے صوبیدار مقرر ہوئے
علی گڑھ کا مشہور و معروف قلعہ جو اب مٹ کر محلہ بالائے قلعہ کی شکل میں
تبدیل ہو گیا ہے عمر خاں شروانی وزیر سکندر لودھی کے لڑکے محمد خاں شروانی
نے ۱۵۲۵ء میں ابراہیم لودھی کے زمانے میں تعمیر کرایا، اور اپنے نام پر محمد گڑھ
نام رکھا۔ اسی قلعہ کو نواب ثابت خاں نے (جنہوں نے موجودہ جامع مسجد
علی گڑھ ۱۷۱۱ء میں تعمیر کرائی ہے) ۱۷۱۱ء عہدِ فرخ سیر میں دوبارہ تعمیر اور
درست کرا کے ثابت گڑھ اپنے نام سے موسوم کر دیا، ۱۷۴۰ء و ۱۷۵۰ء کے
درمیان سورج مل جاٹ نے آگرہ و کول پر قبضہ کر کے قلعہ ثابت گڑھ کو
رام گڑھ بنا دیا، ۱۷۵۰ء میں نواب مرزا نجف خاں کے دورِ وزارت اور
شجاع الدولہ کے عہدِ تسلط میں اس رام گڑھ کو علی گڑھ کر دیا گیا اور اب قلعہ کے
بجائے شہر کا نام ہو گیا،

شیر شاہ کی چیرہ دستی اور بنگال میں سلیمان خاں اور داؤد خاں کے مقابلوں
نے سلاطینِ مغلیہ کا طرزِ عمل شروانیوں کی طرف سے بدل دیا، شروانیوں نے

اور وہی مولود متاثر طوالت بھی، یہیں ۲۸۸ھ مطابق ۸۹۶ء میں محمد سے نصف صدی قبل یہ محفل افضل و کمال مقصد پہنچا اور یہ جلوہ گر ہو چکا تھا۔
 حَتَّعَا اللّٰهُ لَطُولَ نَقَائِدِ

اں دونوں گرامی قدر ہستیوں کے بعد پروفیسر ہارڈن حال سروانی کا نام بھی حامدان کو آگاہ کر کے والوں میں ملتا ہے۔ موصوفے معری تعلیم یافتہ طبقہ کو ایسی قابلیت سے کافی متاثر کیا ہے۔ موصوف ریون کا لکھنا ۱۹۳۸ء میں ہمدستان کے مایہ ناز کی حیثیت سے شریک ہوئے اور انھیں اعلیٰ کی صدارت بھی کی، تمام دیہ کے تاریخ دانوں کا اجتماع ہوا تھا موصوف نے اسی سلسلہ میں دوسرے ممالک کا سفر بھی کیا، تمام حالات سفر کتابی شکل میں نتائج ہو چکے ہیں۔

یہ سروانی حامدان ہمدستان میں کب سے آباد ہے اس کی صحیح تاریخ تو معلوم مشکل ہے، اللہ لودھی سلاطین کے زمانہ میں اس کا تذکرہ بھی ملتا ہے، پہلول لودھی ۵۵۰ھ میں بادشاہ سا، ۵۵۵ھ میں دھاب پانی، عمر حال سروانی اس کے زمانے میں ما اقدار تھے، پہلول کے بعد سکندر لودھی کو تخت سلطنت پر عمر حال سروانی سے لے ٹھہرایا تھا اور پھر اس کے دربار بھی ہوئے عمر حال سروانی کے علاوہ، اعلم حال سروانی، ابوالوفاء سروانی، اسراہیم حال سروانی، جابر حال سروانی، بیست حال سروانی، احمد حال سروانی، اور سعید حال سروانی

ہیں، ایک مسٹر تصدق احمد خاں شروانی مرحوم بیرسٹر اور دوسرے نواب صدر یار جنگ بہادر مولانا محمد حبیب الرحمن خاں شروانی سابق صدر الصدور مملکت دکن۔ اول الذکر نے اپنی قومی و وطنی خدمات کی بنا پر ملک بھر میں شروانی خاندان کو روشناس کیا، اور آخر الذکر نے اپنی تصنیفات و تالیفات علمی فضل و کمال، اور تاسیس نادر الوجود کتب خانہ کی بدولت سارے ملک میں خاندانی وقار کو دوبالا کر دیا۔

فاضل مصنفین مصری مطبوعات کے دیباچوں میں بھی نواب صدر یار جنگ بہادر اور ان کے کتب خانہ کا تذکرہ و شکریہ ادا کرتے نظر آتے ہیں۔ جرمینی اور بغداد وغیرہما کو اس شروانی کتب خانہ کی کتابیں مقابلہ کے لئے جاتی رہتی ہیں، یورپ میں اور غیر ملکی سیاح و اہل علم اس کی زیارت کو آتے ہیں، اور اب تو ہندستان بھر تنہا آپ ہی کی ذات گرامی ہے جسے امام الہند مولانا ابوالکلام آزاد سابق مدیر الہلال جیسا یگانہ روزگار ادیب دانش پرور و اپنی علمی۔ وادبی و تاریخی مراسلت و مکاتبت کے لئے منتخب کر چکا ہو، بخار خاطر اور کاروان خیال، دونوں مجموعہ مکاتیب اس کے شاہد ہیں۔ مجھے فخر ہے کہ اگر ایک طرف دادھیالی سلسلہ، اول الذکر جیسے نامور فرد سے چند پشتوں میں مل جاتا ہے تو تنہیالی سلسلہ، چھ پشت پر آخر الذکر جیسی سہنی گرامی قدر سے ملتا ہے۔ ایک طرف اگر آبائی مسکن اول الذکر کے مسکن سے ملا ہوا ہے تو دوسری جانب مادری وطن خاص بھگین پور ہے

ان آثار سے اتنا پتہ تو چلتا ہے کہ یہ خطہ، عہدوں اور عادیوں کا آماگاہ رہا ہے۔
پھر ۱۸۵۷ء کے جہاد کرادی میں اس طرف سے کیسے محروم رہتا،

یہ دیہات شروانی عہدوں کی آبادی کے لحاظ سے مرکز کی حیثیت رکھتے
ہیں تحصیل کا سب سے اعلیٰ، اور تحصیل اتروالی ضلع علیگڑھ میں یہ عہدوں زیادہ
آباد ہے ان دیہات سے مشرقی سمت پر قصہ بہادری ضلع ایٹہ تقریباً ۲ میل
اور ریاست لوڈھانسی ضلع علیگڑھ بھی صاحب محرابا ہی مسافت پر ہی اس چار
میل کے رقبے میں یہ شروانی عہدوں آباد ہے۔ اسی لئے اسے خطہ اٹھانسی
بھی کہہ دیا جاتا ہے جہاں جہاں اس سل کے افراد کو پیدائش میں وہ قصہ
دیہات اب تک مشرقی تہذیب کے حامل ہیں، مساحہ محنت اور آباد ہیں
حسب موقع میں یہ آباد ہیں وہاں انھیں کی زمینداروں و غلہ دہی ہے، گروہ و لوح
کے دیہات بھی انھیں کی جاگیر میں شامل ہیں عہدوں میں تعلیم کی کمی ہے۔ مگر
حوادث متروک ہو گیا اس لئے ملک میں ایسی جگہ بنالی ہے، علماء و پیر و سیر وکیل
و سیر و مشرف و مقررہ امارت و ڈاکٹر، سرکار و شاعر، محصلہ اور ڈپٹی کلکٹر اور پیر
و ہوم مینڈر و لیڈر، ان میں مختلف میدان کے مرد ملیں گے۔ دوسری
طرف بہت سے عال صاحب عہدوں سرلوہا اور لوہا بہادری
نظر آئیں گے۔

اس عہدوں کو ملک اور بیرون ملک تک شہرت دیے والے دور درگ

ہوئے ہیں۔ بڑے بوڑھے کہتے ہیں کہ اس کا سلسلہ پہلے میلوں تک پھیلا ہوا تھا، بھاموں میں بھی آبادی سے متصل ہی کچھ درخت باقی ہیں جن میں بختہ قبریں ہیں اور کنا دہ میں تو یہ گھنا گنج شہیداں بنا ہوا ہے۔ بیسیوں قدیم بختہ قبریں موجود ہیں۔ سننے میں آیا ہے کہ یہ سب شہاب الدین غوری اور سید سالار مسعود غازی رحمۃ اللہ علیہ کے ساتھی مجاہدین شہداء کے مزارات ہیں۔ انہیں میں سے حضرت ملک پیر صاحب رحمۃ اللہ علیہ کی ذات گرامی ہے۔ جن کا مزار بھیکن پور کے پل کے قریب زیارت گاہ خاص و عام ہے۔ ان بزرگ کے متعلق نواب صدر یار جنگ بہادر اپنی قلبی یادداشت میں تحریر فرماتے ہیں

”مولانا عالم علی صاحب مرحوم محدث مراد آباد کے کشف کجانب عم محترم عبدالشکور خاں صاحب مرحوم نے مجھ سے فرمایا تھا کہ ملک پیر صاحب کا نام مولانا منہاج الدین شہید ہے۔ شہاب الدین غوری کے لشکر کا مرور عبور گنگا کے لئے بھیکن پور کے متصل ہو کر ہوا، اس موقع پر شہید ہوئے، مزار کی مرمت کی خواہش جناب عظم محترم حاجی غلام احمد خاں صاحب مرحوم نے فرمائی تھی ملک پیر صاحب نے مولانا مرحوم کی وساطت سے نازنا مندی کا اظہار فرمایا، مولانا نے اپنے مرید میاں نجی صدر مرحوم کی نسبت فرما دیا تھا کہ جب مولانا کی غیبت میں ان کو وحشت ہو تو توجہ فرمائیں۔ چنانچہ جب مزار پر حاضر ہوتے تو تسکین پاتے۔“

کی ساپر قومی حکومت یوپی نے اگست ۱۹۴۶ء میں وزارتِ رراعت کے منصب پر مقرر کیا ہے۔ رراعت کے ساتھ دوسرے محکمے بھی سیر دکم دیڑی ہیں۔ انہیں مذکورہ بالا دیہات سے متصل تماموں سے ایک میل پر انقلاب ۱۹۵۷ء کا وہ مشہور مقام ہے جو میداں کا سار کے نام سے مشہور و معروف ہے اور اب دیہاتی اصطلاح میں اسے "کالا حارہ" کہا جاتا ہے یہاں انگریزی دوجوں اور مسلمانوں میں مورچہ لگا تھا دونوں مقابل جماعتوں نے جوٹ ب دا۔ تحاعت دی، قسمت کی بدھسی سے ٹرے رور کی آمدھی آئی جس کا ٹرے مسلمانوں کی جماعت کی طرف تھا اس کی گولیاں لے اتر اور ان کی جماعت منتشر ہو گئی۔ اُدھر گوروں کی تارہ دم صبح بھی آمدھی کے ساتھ ساتھ پہنچ گئی۔ یہ تھہ یہ ہوا کہ سارے مسلمان یاروں طرف سے گھیر کر تہ تیغ کر دیئے گئے۔ انہیں لڑائی کا حاتمہ ہوا جو انگریز افسر یہاں مارے گئے ان کے نام ایک تھہ یہ کہہ ہیں اور وہ تھہ دیں اب تک لصب ہے چونکہ یہ واقعہ کوئی سے بالکل متصل ہوا تھا اس لئے اس کی آمادی بر قدرتی طور پر اتر ٹرا اور یہ ٹرا کا د آنا اُٹھ گیا اور ایسا اُٹھنا کہ آج تک یورے طور پر آباد ہو سکا اس موضع میں ایک بہت بڑی مسجد "کواں" اور بختہ قبریں ہیں جس سے اس کی قدامت کا یہ ظہور ہے۔ موضع کتا دہ میں ایک ٹھاں کھل ہے جسے "گھا" کہتے ہیں اس میں جھاڑیاں اور ٹرے ٹرے درخت دور دور تک پھیلے

اول الذکر نے نہ صرف اپنے خاندان بلکہ ملک و قوم کے نام کو بھی اپنی غیر معمولی قابلیت اور جدوجہد حریت سے چار چاند لگائے، شروانی خاندان کو نہ صرف ہندستان بلکہ دوسرے ممالک میں بھی روشناس کرایا، اور یہ خاندان اپنی قدیم روایات کی بنا پر جس عظمت و جلالت کا مستحق تھا انھوں نے اپنے بلند کردار کی بدولت دنیا کے سامنے اسے ویسا ہی ثابت کر دکھایا، ایک طرف اگر چند خود غرض 'جاہ پرست' اور رجعت پسند لوہان دروساء خاندان غیر ملکی حکومت کے دست و بازو بن کر خاندان کے دامن پر بد نما داغ لگا رہے تھے تو دوسری جانب 'تصدق اور اس کے دونوں بھائی' شیعہ آزادی ملک قوم پر پروانہ وار ستارہ فدا ہو کر خاندان کا نام روشن کر رہے تھے۔

استخلاص وطن کی آرزو لئے ہوئے ۲۲ مارچ ۱۹۳۵ء مطابق ۱۶ رذی الحجہ ۱۳۵۳ھ کو نوینیہ اور گردن توڑ بخار میں مبتلا ہو کر بزمانہ کھولت یہ شیر بیشہ شہر فنا کی جھاڑی میں جا چھپا اور ساڑھے چار سال بعد ۳۱ اگست ۱۹۳۹ء کو برادر خرد فدا احمد خاں شروانی مرحوم بھی برادر گرامی کی خدمت گزاری کے لئے انھیں کے پاس جا پہنچے، والد ماجد حاجی عبدالرشید خاں شروانی بھی یکے بعد دیگرے بڑھاپے میں سینے پر دوداغ کھا کر خبر گیری فرزندان سعادتمند کی خاطر وہیں پہنچ گئے۔ اب پورے خاندان کے سر تاج مسٹر نثار احمد خاں شروانی ہیں جن کو سابقہ خدمات (اسیری زندان فرنگ اور ترک عہدہ جلیلہ پوسٹ آفس وغیرہ)

راقم السطور محمد عبدالشاہ خاں شترانی

عجب دوست عالم را میبدام کمر جوں گریم

ولا احوں تو کہ تار حال جو یک لمحہ جوں گریم

اُس وقت حکم ہلالِ سرور و بخت ملک معامت برآفتِ تھکتہ سے طلوع ہو کر مدِ رکالِ مے سے قتل ہی حوٹ و کوفِ صطو و مع کی سرل میں اعل ہو رہا تھا یہ ہلالِ سوم و خمس آسمانِ دیارِ بودار ہوا یعنی حوریِ شاہِ اربعین یہ سنگِ ملائق، نوافلِ حقائق و دقائق اپنی سہیال ریاست بھیکس یوہ صلحِ علیگڑھ یوینی میں پیدا ہوا، آثار و اعداد کا سکس موضعِ کھاموں صلحِ ایٹھ بھیکس یور سے ۶ میل یر واقع ہے کھاموں ۱۲ اصلاخ علیگڑھ اور ایٹھ کی سرحدِ یر آباد ہے، اس کے ماسبِ عرب ایک میل پر موضعِ علیہ علیگڑھ کی حد میں اور ماسبِ شرق اسی قدر فاصلہ پر موضعِ ڈھولہ ایٹھ کی حد میں ہے۔ ماسبِ عرب موضعِ کناوہ اور ماسبِ شمال موضعِ کوئی ہے کناوہ ایٹھ اور کوئی علیگڑھ میں محسوب ہے۔

موضعِ کناوہ کو یہ فخر حاصل ہے کہ اس کی سرحد میں یر فخرِ حادان مسٹر تصدق احمد خاں شترانی سرسٹر مرحوم ابدال کے دونوں بھائی مسٹر سار احمد خاں شترانی و یر راعب یوینی اور مسٹر نذرا احمد خاں شترانی مرحوم متولد ہوئے۔

ماصل مسلم محمد کمالات علم و عمل اسی جس قول کا اہل تھا۔ جو عیب سے
ظاہر ہوا۔ تھو علم، مروت و علم رہد وایتار، صبر و استقلال، تحریر و تقریر و سجت
اخلاق، سیرت و سیرت، ہمدردی عام، حرأت تام، اراداری و مساوات، استعنا
و توکل، تسلیم در صاعص، حلا، عاص، صوری و معوی کی مامیت عسی قدرت
لے آب میں و دلیت رکھی تھی بہت کم دیکھے میں آئی ہے، اموس کہ
مولانا کی دعوات سے مسد علم و فصل صومنا اجیر میں بے رولق ہو گئی۔
تمام متعیدس متعرون و مقتر ہو گئے جس کے لئے مولانا کی دانت لے
اجسر کو مرکزہ تو حہ سار کھاتا تھا۔ اموس

آں قدح نکست و آں ساقی مساد

انا لله وانا اليه راجعون

ہمد عاصر کا مورخ موجودہ دور کے علماء کی تاریخ میں جس مرتبہ
یر آب کا نام نامی درج کر گیا وہ احادات کے کالموں میں دیکھے یا تا مڈاں
نکست و نکست کے ان حد مات سے یو چھئے جو عالما میں سر کے نام سے
تاریخ ہوتے والے ہیں یا ہو سکے۔ اموس کہ حضرت علامہ کا یہ نقش
آخر (ستار حواہ) ابھی رہیو طبع سے آراستہ ہوئے یا یا تھا کہ مصد
علام و اصل حق ہو گئے۔

ان مشاغل کے ساتھ درس و تدریس کا سلسلہ بھی برابر جاری تھا کہ حضرت علامہ کا محبوب ترین مشغلہ بلکہ غذائے روح یہی تھا۔ چنانچہ دورہ حدیث شریف کا درس، وفات سے دو ہفتہ قبل تک جاری رہا اور اس دریائے علوم کے مستقیان میں سے دور آخر کے خوش نصیب مستفیض طلبہ تکمیل علوم کے لئے اس حالت میں شبانہ روز مولانا کے گرد حلقہ زن رہتے تھے۔ خصوصاً جناب مولانا شاہد شروانی اور جناب مولوی نجم الحسن صاحب خیر آبادی کے متعلق مولانا کی دلی خواہش اور پوری سعی و کوشش تھی کہ ان دونوں جو ہر قابل شریف زادوں کو مجسمہ کمال علمی بنا دیں۔ کیونکہ ہر دو اولوالعزم سعادتمند جوان صالح طالبان علوم نے خود کو مولانا کی خدمت و رضا جوئی کو لئے وقف کر دیا تھا۔ چنانچہ ان کی تکمیل اور اس کتاب کی ترتیب کے متصل ہی آپ نے داعی اجل کو لبیک کہا، اس خدمتِ علم (تدریس) اور اس نذرِ عقیدہ (تصنیفِ شاخِ خواجہ) کا صلہ تھا جو اس حسن قبول کی صورت میں ظاہر ہوا کہ عشرہ محرم کے روزیدنا امام حسین (علیہ و علیٰ جدہ السلام) کی عین شہادت کے وقت مولانا نے جان، جان آفریں کو سپرد کی۔ اور جاذہ بھی اس نذر کے احتتام سے اٹھا کہ باوجود بلیاں لگا دینے کے لوگوں کو کندھا دینے کا موقف نہ بلا اس شان قبول کے ساتھ احاطہ درگاہ عالم پناہ میں اندرون خطہ صالحین (چارباہ) متصل محراب جامع مسجد شاہجہانی آپ مدفون ہوئے۔ الحق کہ یہ مجاہدِ عظم

ادارے میں کیلئے کہ پڑھ کر وحداً جائے اور صماً بعض مہمی اختلافی مسائل پر لطیف اشارات کے ساتھ پُر لطف بحث فرمائی ہے کہ ہر مصنف کو مولائے تمغیں و تسلیم کچھ ہے۔

کائنات مولانا مرحوم چھ سال قبل صحت حسانی اور فروع خاطر کے وقت اس تصنیف کا موقع پاتے تو وسعتِ بیاں اور اس تالیف کی وقت و ستاں بہت ہی اعلیٰ اور ارفع ہوتی یہ تو مولانا نے اس ماحول میں تصنیف فرمائی ہے کہ ایک طرف حسانی عوارض نے آپ کو چھ سال سے مُصَدِّغ گوشت سادیا تھا کہ تست و برعاست تو کھا کر وٹا کر دلا بھی ملا دوسرے کی اسداو کے ہاتھں بھار دوسری طرف حدِ عاہ طلب شاگردوں رہوسن اقتدار کے بھوکے منکسوں نے مولانا کے وجود کو اپنے لئے سگِ راہ سمجھتے ہوئے حکومت کی نظر میں مستحق کر دیا حتیٰ کہ دارالعلوم معینیہ عثمانیہ کے منصبِ صدر (صدر مدرس) اسے حکم گورنمنٹ نظامِ ملکہ اشرفیہ ملکہ مولانا کا فروع خاطر معذور کر دیا۔ لیکن اس حوتِ مخالفت اور اس لئے دسب و یانی کے عالم میں بھی آپ حمایتِ ملت اور تحریکاتِ حاصرۃِ اصلاح امت میں سرِ اسلامانوں کی مدد ہی رہمائی کے لئے سرکھ رہے اور اس معدوری کی حالت میں معلومی حلسوں میں ہیئتہ تقریر فرماتے یہاں تک کہ سچے یورپ کے عالم آتوٹا دتہ میں دباں پہنکر رہمائی کی اور تحریکِ بحریہ کو روکنے کی تلقین فرمائی۔

بلا امتیاز شاہ و گدا فوج در فوج اور موج در موج آپ کے آستانے پر پروانہ و آ
 فدا ہو رہی ہے۔ اس کشش و جاذبیت کی حقیقی قلم۔ اور اصلی راز معلوم کرنے کی
 روز افزوں طلب نے اس گروہ کو حیرت بنارکھا تھا کہ ایسا مرکز عقیدت
 خواجہ جس کی سات سو برس گزر جانے پر یہ شان ہے اپنے دور جات میں کیسا
 آئینہ دار جمال و کمال ہو گا۔ ہر مبین و مہذب شخص انگشت حیرت بدنداں کہ
 ایسا مقبول و مسلم ولی اللہ اور اس کے صحیح حالات و سوانح اس درجہ پردہ خفا
 میں کہ چند زبان زور طبّیاس روایات کے سوا اہلی واقعات مخفی و مستور اس
 کمی اور اس طلب کو دیکھ کر حضرت علامۃ الہند مولانا معین الدین اجمیری
 علیہ الرحمۃ نے قصد فرمایا کہ آپ کے مستند و قانع و حالات آپ کے مسلم کمال
 و کرامات مورخانہ شان اور محققانہ آن بان کے ساتھ کتابی صورت میں مرتب
 و مدون کئے جائیں۔ اور اس طرح کہ ارباب عقیدت کی ایمانی آنکھ کا سر
 نور افزا ثابت ہوں اور اصحاب علم و روایت کے لئے مستند دلیل و رہنما۔
 فلند الحمد کہ یہ تصنیف لطیف اسی جامعیت کی حامل و حاوی مرتب ہوئی
 حضرت خواجہ کے سوانح جیات۔ آپ کا علم و عمل۔ آپ کا زہد و ورع۔ آپ کا
 جہاد و مجاہدہ غرض زندگی کا ہر شعبہ انوار قرآنی اور معارف ربانی کی تفسیر ہے
 ہر قدم شریعت کی روشنی میں اٹھلے ہے، ہر عمل اسوہ نبوت کا عکس اور پرتو
 ہے۔ مورخین کے گمراہ کن اختلافات کو تاریخ ہی کی شہادت سے ایسے مجتہد

میا کہ گد چکا ہے مولانا نے سارے حواصہ صاحب وراثت ہوتے ہوئے مرتب کی تھی، وفات کے دوسرے سال طاعت کی بابت آئی، مولانا محمد یونس صاحب سائق ناظم دارالعلوم معینیہ عثمانیہ و حلیہ صاحب شاہجہانی دنگا و مفتی امیر شریف نے حاتمہ کتاب میں حواصہ عقیدت کیلئے اس کا کچھ حصہ نقل کر دیا مناسب ہوگا۔

آخر میں آپے چلا سارے قطعہ وفات، مدر عقیدت کے طور پر پیش کیے کی سعادت حاصل کر رہا ہوں

حاتمہ کتاب و رحلت مصنف علام

یہ کتاب مصنف علام نے جس معقواء طرز اور عہدہ رنگ میں لکھی ہو اپنی آپ نظیر ہے، حضرت حواصہ کے حالات طیسات میں اس تک ایسی مستند تاریخ مرتب و بدوں ہیں ہونی جس کی بڑی ضرورت تھی خصوصاً ہندوستان کا حال کثیر التعداد گروہ جو ہر مقول کو عقل و فلسفہ کی روشنی میں دیکھنا چاہتا ہے اور تعلیم یافتہ طبقہ جو ہر روایت کو ہدایت کی میران میں تولے کا خاکہ ہے، اُس کے لئے وہ تمام تصانیف جس میں جوہر عقیدتی سے کام لیا گیا ہے مائل تسلیم ہیں اور عوام کی دماغ پر چھوڑا بات جاری و ساری ہیں یا یہ اعتبار سے ملاحظہ اور حضرت حواصہ کی اس مقبولیت عامہ کا مستاہدہ ایک ماقابل انکار حقیقت ہے کہ ملاحظہ فرمائی قوم و ملت مخلوق خدا

گھنٹوں تقریر کر سکتے تھے، میرا ذاتی مشاہدہ ہے،

شعبان ۱۳۵۵ھ میں احمد آباد، سورت اور بمبئی کا سفر ہوا، دو دوسرے طالب علموں کے ساتھ مجھے بھی سہرکابی کا فخر حاصل تھا۔ رمضان کا پورا مہینہ تقریباً بمبئی ہی میں گذرا، ترمذی شریف اور سراجی کے اسباق جاری رہے کبھی سحری اور کبھی نماز فجر کے بعد یہ سلسلہ رہتا، اسی درمیان میں مولانا نے علم و معلوم پر تحقیقی مضمون لکھنا شروع کر دیا۔ نہایت باریک قلم کے ۳ صفحات لکھ ڈالے درمیان میں بیسیوں کتابوں اور افاضل کے حوالے دیئے گئے حالانکہ ہمارے علم میں ہے کہ ایسی کوئی کتاب اس وقت مولانا کے پاس نہیں تھی جس سے فائدہ اٹھا سکتے۔ مولانا سے استفادہ کرنے والے جانتے ہیں کہ مولانا کا سبب علوم و فنون کا گنجینہ تھا علم در سفینہ نہ تھا۔ افسوس

آں قدر شکست و آں ساقی نہ ماند

جامع مسجد شاہجہانی درگاہ معلیٰ اجمیر کی پشت پر خاص محراب کے متصل احاطہ (چار دیواری) میں یہ کوہ عزم و ثبات، پیکر علم و عمل اور مخزن فضل و کمال، احرم الحرام ۱۳۵۹ھ سے آسودہ خواب ہے، اور اس کی قبر بھی علیٰ جلالِ شان کا پورا مظہر بنی ہوئی ہے۔ علیہ رحمۃ اللہ تعالیٰ، ۵

طبع فاتحہ از خلق نذایم نیاز

عشق من از پس من فاتحہ خوانم باقیست

ان دو حضرات کے سوا کسی اور کا بیعت کرنا میرے علم میں نہیں ہے بیعت مصافحہ و میادہ کے لئے 'اول عام تھا' اکثر حضرات کو احارت بھی بخشی گئی۔
 ۵ اکتوبر ۱۹۳۹ء مطابق ۲۱ رمضان ۱۳۵۸ھ پختہ کو مجھے اودینق محترم مولوی سید نجم الحسن جیرا دوی کو بھی یہ سعادت نصیب ہوئی، 'حدیب مصافحہ و میادہ مع اسادہ طرہ کر مصافحہ فرمایا اور' اسوہیں' پانی اور کھجور سے میافت کی اسٹا پر دستخط تحت دربار احارت بیعت بھی مرحوم فرمائی۔

مولانا مفتی کفایت اللہ علامہ سید سلیمان مدوی، شیخ الاسلام مولانا سید احمد مدنی اور دوسرے اکابر علماء مولانا سے ٹری عرت و احترام کے ساتھ پیش آتے تھے، اول الذکر دونوں حضرات کسی کسی دینی و علمی مسائل کی تحقیق گفتگو بھی کرتے،

علامہ ڈاکٹر اقبال مرحوم حب یورپ گئے اور وہاں ابھیں لیکن بھی دیا تھا تو حاب میر غلام بھیک میرنگ کی معرفت مولانا سے رمان یا دہرہ معمول لکھایا تھا اس کی انگریزی کچھ کے وہاں کی علی مجلس میں وہ معمول پڑھا جو سجد پسند کیا گیا وہاں سے واپسی پر مولانا کو شکریہ کا خط لکھا تھا۔ مولانا نے ایک موقع پر وہ خط مجھے بھی دکھایا تھا۔ معلوم نہیں اب بھی کا عدالت میں وہ محفوظ سے یا اس؟

مولانا کو فلسفہ کے مسائل پر اس قدر عبور تھا کہ اہم سے اہم مسئلہ پر جرحہ

درس و تدریس کا سلسلہ جاری رہا ہزاروں طلبہ مستفید ہوئے۔ بہت سے تلامذہ سے اب بھی دریاے فیض جاری ہے، مولوی منتخب الحق بہاری مدرسہ خلیلیہ ٹونک میں مولوی عبید اللہ جامعہ عباسیہ بھاو پور میں، مفتی محمود حسن دارالعلوم رانڈیر میں، مولوی سید نجم الحسن، درگاہ محذومیہ خیر آباد میں طلبہ کو فیض پہنچا رہے ہیں۔ مدرسہ صولیتہ مکہ معظمہ میں بھی مولانا کے ایک شاگرد درس دے رہے ہیں۔ صاحبزادہ قمر الدین سجادہ نشین سیال شریف (پنجاب)۔ صاحبزادہ ہاشم جان سندھی، مولوی طاہر حسین امام عید گاہ دہلی، مولوی غازی محی الدین اجمیری، مولوی نور الدین خلف مولانا قمر الدین اجمیری، مولوی عبدالشکور بہاری، مولوی عبدالحمیٰ اجمیری، مولوی افتخار احمد چھپروی بہاری، حضرت محذوم الانام شاہ مقبول میاں قلندر خیر آبادی اور حکیم نصیر الدین ندوی وغیرہم قابل ذکر تلامذہ ہیں۔

مولانا حافظ مفتی سلطان حسن اکبر آبادی اور مولانا مناظر احسن گیلانی نے بھی استفادہ کیا ہے۔

مولانا ہزارہ اصرار پر بھی کسی کو بیعت نہ فرماتے تھے، مولانا احمد علی ناظم ابنجن خدام الدین لاہور نے خطوط کے ذریعہ اصرار کی انتہا کر دی، خود بھی حاضر ہوئے، سینکڑوں التجاؤں کے بعد شرف پذیرائی بخشا گیا۔ اسی طرح سیٹھ عبدالمجید احمد آباد (ٹالے والے) ہاتھ دھو کر پیچھے پڑ گئے تو مجبور ہو کر ان کو بیعت کرنا پڑا۔

تحریکِ ملاقات میں علم و علماء اور عابدین و عمار کی خدمت و اپنا فرض سمجھ لیا
بھا۔ مولانا جیل میں تھے کہ یہ دیدارِ مرگ دیا سے اُٹھ گیا، مولانا سے بڑا
علوس و اعتقاد رکھتے تھے، اسی سائر ترتیب سوانح حیات سے مدد حاصل
سا دیا۔

حاج مولانا احمد صاحبان بریلوی مرحوم جمعہ کی اداں تانی کو مسجد ہے
ماہرِ ضروری سمجھتے تھے، مہتر کے سامنے اداں کو غیر مستور و ملتے تھے، القولا
اور تعلیمات، انہیں اسی کا جواب اور جواب اچھا ہے۔ جیسا دوسرے فقہی
مسائل بھی آگئے ہیں۔

حاج مولانا احمد صاحبان بریلوی مرحوم اور حاج مولانا اشرف علی
تقاویٰ مرحوم میں خیالات و عقائد کے لحاظ سے بعد المسترقین تھا مگر حاد
حریت کے خلاف تحریکِ ملاقات کے دور میں دونوں مرگ متفق ہو گئے
تھے مگر حق میں مولانا نے اسی پر تصرہ فرمایا ہے مافیٰ تفصیلات کا ذکر بھیجے
گد رچک ہے۔

عربی میں دو رسائل، رسالہ فی بیان النمرہ اور رسالہ مسائل الحج والنمرہ
بھی لکھے جو غیر مطبوعہ ہیں، تقاضی کے بعض مقامات استدراک کا حل بھی اردو میں
کہہ دیا ہے۔

مولانا نے قمری حساب سے ۷۰ سال کی عمر پائی اس میں ۴۰ سال مسلسل

لے کے سازگار نہ رہنے سے اوسط درجہ تک عربی تعلیم حاصل
تھان دینے پر اکتفا کیا، اب انٹرنش کا امتحان دے رہے
ہے مولانا کی علمی خدمات کی بنا پر وفات کے بعد سے پچاس
سازندگان کے لئے مقرر کر دیا ہے۔ جو برابر جاری ہے۔ اللہ تعالیٰ
ن بخشنے۔

۱۔ ازالۃ اوہام الغفول، ازاۃ شہات الشادی، چہار
طیبہ، چہل حدیث، تبار خواجہ، القول الاظہر، تجلیات
الحق، اور کلمۃ الحق، مطبوعہ ہیں۔

بڑھ مولانا فضل حق رامپوری پرنسپل مدرسہ عالیہ رامپور نے
عبدالحق خیر آبادی کے حاشیہ شرح مواقف پر بعض شہادت
لے تھے، اول الذکر دونوں کتابیں اسی کے جواب جواب بخوا
ضمناً فنی و تحقیقی مسائل پر شرح و بسط سے روشنی پڑ گئی ہو
ہیں۔ چہار تازیانہ تبار مختصر و داد ہے اس مناظرہ کی جو مولانا
عم برکات احمد ٹونکی اور مولوی عبدالوہاب بہاری کے درمیان
واجہ تھا۔ اس میں بھی بعض فنی مسائل مذکور ہیں۔ حیوۃ طیبہ، نواب
اریس بوڈ ہالسی ضلع بلند شہر و جاگیر دار جے پور کی سول خجیا
عمی مسائل سے مملو ہے۔ نواب صاحب موصوف نے

حملہ فوں پر یکساں عور تھا، عدالتا ہوسے اپنا محرو یہ سے کہ ہر فن اس طور سے پڑھاتے تھے کہ امام فن معلوم ہوتے تھے اور ایسا محسوس ہوتا تھا کہ اس فن کے سوا ابھیں دوسرا فن آتا ہی نہ ہوگا۔

ریاضی میں مولانا حکیم برکات احمد بہاری تم ٹوٹکی زیادہ درک رکھتے تھے اس لئے علیگڑھ آکر استاد العلماء مولانا مفتی محمد لطیف اللہ علیکسوی کی چھ ماہ تک عورتیاں سیدھی کر کے اس میں پرکھا حہ عور حاصل کیا تھا۔

ایک بار مولوی حکیم طعرا حق میرہ تمس العلماء مولانا عبد الحق حیر آبادی سے کسی ماسیر ٹوٹک میں حفا ہوئے تو فرمایا کہ

سیاں تم سگ حامداں ہواور میں مخر حامدان ہمارے حامداں علم و فصل میں کوئی تم سا ہیں ہواور میرے حامداں میں اتح تک مجھ جیسا ہیں گدرا

استاد کے استاد راہ سے یہ سحت کلامی اس وجہ سے ہو گئی تھی کہ موضوع ان کو تکرار اساق بھی کراتے تھے اور استاد کے حکم کے مطابق پوری توجہ اور خیال رکھتے تھے۔

یہاں گان میں ایک بیوہ ایک صاحبزادی جس کی ہا ر مع الاول^{۱۳۶۳} کو ستادی ہوئی سے اور ایک صاحبزادے مولوی عبداللہ بی سلسلہ میں حکا کاح متوال^{۱۳۶۵} میں ہوا سے اور مستم ہائی اسکول کیکڑی میں ٹھہریں،

بیماری نے نازک صورت اختیار کی اور موصوف کو مایوسی ہوئی تو فرمایا۔
 ”أَفَوَضُّ أَهْرَى إِلَى اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ“

جب تک زبان نے کام دیا بار بار اپنی حالت کو دیکھ دیکھ کر اس آیت
 کی تکرار فرماتے تھے۔ اور سورہ یسین تسکین خاطر کے لئے پڑھا کر سنتے تھے۔
 صحابہ کرام میں سیدنا ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پر جان فدا کرتے تھے۔ ان کے
 ایمان و یقین کی نظیر نہیں بناتے تھے۔ فرماتے تھے انھوں نے خدا کو بچا کر
 محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو بچا نہ کہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم کو دیکھ کر خدا کو جانا۔

حضرات اہل بیت کے ساتھ خاص اس اور لگاؤ تھا۔ بخاری شریف میں
 حضور اکرم علیہ الصلوٰۃ والسلام کی وفات کے سلسلے میں حضرت سیدہ فاطمہ
 زہرا رضی اللہ عنہا کا جب یہ قول پڑھاتے کہ اے اس! تمہارے دلوں نے
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پر مٹی ڈالنا کیسے گوارا کر لیا، تو بیساختہ ایک چیخ
 نکل جاتی اور ایک عرصہ کے لئے ربودگی سی پیدا ہو جاتی۔ جب بھی حدیث
 شریف میں یہ موقع آیا ہے یہی کیفیت ہوئی ہے۔ ایک بار زمانہ علالت میں
 دوران گفتگو میں یہ واقعہ زبان پر آگیا، چیخ نکلی، حالت متغیر ہو گئی، بدن پر عرشہ
 طاری ہو گیا،

خیر آبادی خاندان علم میں اس جامعیت کا کوئی دوسرا فرد نہیں گذرا، تفسیر،
 حدیث، فقہ، اصول، فقہ، منطق، فلسفہ، ریاضی، اصطلاح، ادب وغیرہ

ایک ماہ صاحبِ درانت رہ کر تبدیلی آئی و تہوا کے لئے حیرانہاد و علی گڑھ
 لیا گیا وہاں سے ۵ اردی الحہ ۱۲۵۸ھ مطابق ۲۶ موری ۱۸۴۲ء کو واپس تیر
 پہنچا۔ آپسی مدعیسی پر ختمی ماقم کروں کم ہے کہ ان آخری ایام میں حدیث
 واستقامت سے محروم رہا دایسی پر پھر مسلم تریف کے اساق شروع ہوئے۔
 اس زمانہ غلات اور آخری ایام حیات میں میں اور مولوی سید محمد حسن
 ہم دونوں ہی حدیث نگاری اور استفادہ کے لئے مخصوص ہو گئے تھے ۸ اردی
 ۱۲۵۸ھ مطابق ۸ اردی الحہ ۱۲۵۸ھ یحتمہ تک اساق واستفادہ کا سلسلہ
 رہا، یکم محرم الحرام ۱۲۵۹ھ مطابق ۱۹ اردی الحہ ۱۲۵۸ھ کو مرص لے سد
 اختیار کر لی صحیح بخاری اور آیہ کریمہ کا حتم کیا گیا، مکرری دع کی گئی، سام کو
 کچھ افاقہ ہوا، تیسرے روز غالب کچھ اور سمجھ گئی ۸ محرم الحرام کو حالت
 مایوس کس ہو گئی، دوسرے دن اطمینانی مایمید ہو گئے آخر تیسرے روز
 ۸ محرم الحرام ۱۲۵۹ھ مطابق ۱۹ اردی الحہ ۱۲۵۸ھ کو ٹھیک تہید کر ملا
 سید مامام حسین رضی اللہ عنہ کی تہاد کے وقت اسی یوم عاشورہ میں
 یہ آفتا ظلم دغل باور مہتاب رستہ دہایت ہیستہ کے لئے عروب ہو گیا
 اناللہ وانا الیدہا احوں۔

گویا راعی حالت سے دس روز پہلے تک درس حدیث جاری رہا،
 مسقط و فلسطہ خاص میں تھا اس کا سلسلہ دو ماہ قلی ہی منقطع ہو چکا تھا خاص

کے لحاظ سے کچھ کم نہیں ہے۔ مولانا کی وسعتِ نظر اور مہارتِ علومِ نقلیہ کا اس سے اچھی طرح اندازہ ہو جاتا ہے۔ اصل مسودہ مولانا کے ہاتھ کا لکھا ہوا موصوف کے کتابخانہ میں مولوی عبدالباقی سلمہ کے پاس محفوظ ہے، اس پر جابجا حاشیہ مولانا نے میرے نام (الشاہ الشروانی) سے چڑھایا ہے۔

مولانا معضلاتِ فن کی تشریحات بھی فرماتے رہتے تھے، خاص خاص مسائل پر مبسوط مضمون بھی تحریر فرمادیتے تھے، چنانچہ علم و معلوم و ہر اور وجود پر مبسوط مضامین خود مولانا کے دست مبارک کے لکھے ہوئے میرے پاس موجود ہیں، آخری مضمون شوال ۱۳۵۵ھ میں ختم کیا تھا۔ زمانہ علالت و معذوری میں بھی بعد عصر یہ سلسلہ جاری رہتا چنانچہ جمادی الاخریٰ ۱۳۵۸ھ سے لے کر ۱۵ ربیعہ ۱۳۵۸ھ مطابق ۲۷ دسمبر ۱۹۳۹ء۔ وفات سے ایک ماہ پچیس روز قبل تک یہ سلسلہ جاری رہا۔ وجودِ رابطی، متعلق تصدیق، حقیقت تصدیق، تحقیق اجزاء قضیہ و تصدیق، مقولات عشر، کلی طبعی وغیرہ جیسے معرکہ الآراء فنی مسائل کی املا کرائی۔ ۶ نومبر ۱۹۳۹ء۔ مطابق ۲۳ رمضان المبارک ۱۳۵۸ھ دو شنبہ کو بخاری شریف اور ۲۸ نومبر ۱۹۳۹ء

مطابق ۱۶ شوال ۱۳۵۸ھ منگل کو سنن ابی داؤد ختم ہوئیں، اس کے بعد ۲۹ ربیعہ ۱۹۳۹ء مطابق ۱۷ شوال ۱۳۵۸ھ کو مسلم شریف شروع کرادی گئی، کچھ اسباق ہو پائے تھے کہ میں سخت بیمار پڑ گیا اور تقریباً دو ماہ اس کا چکر لایا

کے ساتھ بخاری شریف شائع ہو چکی تھی جس میں امام اعظم اور دوسرے ائمہ ملتہ کے مسالک پر عاصما چوٹیں بھی تھیں، لہذا مالک دعویٰ کے باوجود صاحب نسخے تاج کیسی نے بخاری مصلحتوں کی بنا پر طبع نہ کرایا تو بہت پرہیز ہوئے۔

عاصم میرنثار احمد مرحوم متولی درگاہ معلیٰ و معتمد دارالعلوم معینیہ عثمانیہ امیر اور دوسرے بعض مخلصین کی فرمائش پر مولانا نے حضرت خواجہ معین الدین چشتی رحمۃ اللہ علیہ کے صحیح حالات مرتب کر یا شروع کئے تھے، اس کی تکمیل بھی اسی زمانہ علالت میں فرمائی جو انتقال کے ایک سال بعد سن ۱۲۸۰ء کے نام سے شائع ہوئی اور پہلا ایڈیشن ہاتھوں ہاتھ بکھل گیا، میرنثار احمد کے نام کی رعایت سے "سارِ خواجہ" نام تحریر فرمایا، مولانا محمد یونس سرمنشی ناظم دارالعلوم معینیہ عثمانیہ و حلیب جامع شاہجہانی درگاہ معلیٰ نے کتاب کے آخر میں مولانا اور کتاب سے متعلق حوصصا لکھے ہیں وہ دیکھنے سے تعلق رکھتے ہیں، اس میں ایسی مہربانی سے میرا اور مولوی سید نجم الحسن کا ذکر بھی کیا ہے کہ ہم دونوں نے استاد مکرم کا حق رفاقت آخر تک کس طرح ادا کیا اور مولانا نے کس کس طرح لوارا،

اسی زمانہ علالت میں ترمذی شریف کی تشریح لکھا شروع کی جب ایک حرد مومنا تو ہم دونوں ہی نقل کر لیتے، ابواب الطہارۃ بھی ختم نہ ہوئے پائے تھے کہ مدگی نے ساتھ بیٹھ کر دیا یہ حال تھا کچھ ہو گیا ہے وہ بھی اسی ہیبت

وجود واجب میں تشکیک باعتبار شدہ وضعف ملنتے ہوئے ایک توجیہ کی ہے۔ مولانا نے اپنے اسناد الاساذ سے اختلاف کیا ہے۔ اور مؤدبانہ الفاظ میں ایک مضمون کا املا کرتے ہوئے تحریر کرایا تھا کہ یہ اعلیٰ توجیہ فقیر کے ذہن اسفل سے بعید ہے، یہی وہ مسئلہ ہے کہ جب ۳۵ کے آخر میں مولانا کے کانٹیکل (اریٹھہ پھوڑا) نکلا تھا اور گردن میں چھہ انچہ گہرا شکاف دیا گیا تھا تو بلا کسی بیہوشی کی دوا کے اتنا ہڑا آپریشن کرانے پر اس لئے کمر بہت باندھ لی تھی کہ مسئلہ مذکورہ بالا میں فاضل خیر آبادی سے عالم تصویر میں مناظرہ شروع کر دیا تھا۔ مولانا فرماتے تھے کہ اسی استغراق میں تمام منزلیں طے ہو گئیں۔

تعلیم و تدریس اور تصنیف و مطالعہ سے آخر وقت تک پوری دلچسپی رہی۔ بخاری شریف کے پاروں کے شرعی نوٹ تاج کپنی لاہور کی قربانیش پر اردو میں تحریر فرمانا منظور کر لئے تھے اور ایسی حالت میں پہلے پارے کے حاشیہ پر نوٹ تحریر فرمائے جبکہ بیٹھنے کی جگہ پھوڑا نکلا ہوا تھا، برادر خورد حکیم نظام الدین اجمیری کے مکان پر علاج کی غرض سے قیام تھا، چلنے پھرنے سے معذور ہو رہی تھی، بعض مقامات کی شرح اپنے ہاتھ سے لکھی اور اکثر کامولوی سید نجم الحسن سے املا کرایا، اس میں مولانا کو دلچسپی یوں بھی بڑھ گئی تھی کہ غیر مقلد مولوی وحید الزماں حیدر آبادی کے اس قسم کے شرعی نوٹوں

حوص کے مارے میں وہ درود کو صرف دیہ سمجھتے تھے، عادیات اور سرزمین عرب میں پالی کی قلت سے دلائل میں کرتے تھے، فرماتے تھے امام محمد رحمۃ اللہ علیہ کسی مسجد میں بیٹھے تھے، مار کیتر سے متعلق سوالات کئے جارہے تھے آپ نے اس مسجد کے حوص کی طرف اشارہ کر دیا بعد میں اس کی بیانیٹ کی گئی تو اتفاق سے وہ درود نکلا، لوگوں نے اسی کو دلیل سالی۔

معدہ صحیح ہوئے کے لئے فقہاء جمیعہ نے مصر کی شرط لگائی ہے، پھر مصر کی تعریف میں فقہاء کے مختلف اقوال ہیں، مولانا نے ملا نظام الدین استاد اکل کا مسلک اختیار فرمایا تھا، حور سائل الارکان الاربعہ میں مولانا عبد العلی بحر العلوم درمکی محلی سے منقول ہے کہ مصر وہ ہے جہاں السانی صوریات میرا سکیں۔

ما اہل بدر لعید اللہ میں حضرت شاہ عبدالعزیز محدب دہلوی نے حرمت کے دائرہ میں ال مالورول کو بھی داخل کر لیا ہے جو کسی سررگ کے ماتمہ وغیرہ کے نام سے موسوم و متعین ہو جائیں، مولانا کا مسلک شاہ مساک کے مخالف تھا، اس پر ایک مسوط متفقہ مضمون بھی لکھا تھا جو صانع ہو گیا اور دور ادول صحت کی حرانی نے دوبارہ لکھے کا موقعہ دیا۔

مسئلہ ٹیکیک میں جہاں مولانا عبدالحق خیر آبادی نے شرح مرقات میں

وجد آگیا۔ دوران قیام میں چھ مرتبہ شریک درس ہوئے اور فراموشی اسباق کی سماعت کی خلل نہ شایانہ اور ایک ہزار روپیہ سے نوازا اور مدرسہ معین الحق کو دارالعلوم معینہ عثمانیہ میں تبدیل کر کے ایک ہزار سے زیادہ مشاہرہ مقرر فرمایا جو اب تک بدستور جاری ہے۔

مولانا نقلی و عقلی مسائل میں اپنی مستقل رائے رکھتے تھے اور کافی تلاش و جستجو اور تحقیق و تدقیق کے بعد نتائج پر پہنچتے تھے۔ مختلف فیہ مسائل پر باقی مسائل میں امام ابن تیمیہ کے فضل و کمال کے مدح تھے، "حدیث لا تشد الرجال" وغیرہ پڑھتے وقت ان کے مسلک کا ردِ بلیغ فرماتے۔ کلام پاک کی آیات کے سلسلے میں فرمایا کرتے تھے کہ ہر آیت علیحدہ علیحدہ ہے لہذا ربط پیدا کرنے کی کوشش بے سود ہے،

سورہ یوسف کی آیت "فلما رأیٰ نذیرا لکبروند و قطعن ایدیاھن و قلن حاسن للہ ما ہذا ابشرا ان ہوا لاملاک کہلیم" میں عام اہل تفسیر کی رائے سے اختلاف تھا، فرماتے تھے کہ زنان مصر کی یہ کیفیت، حسن یوسف کی بنا پر نہیں بلکہ ان کی عظمت و جلالت و عفت کی بنا پر ہوئی تھی ورنہ "ملک کہلیم" کہنے کی کوئی وجہ نہیں تھی۔ اس باب میں بخاری شریف کی کتاب التفسیر سے بھی استشہاد فرماتے تھے اور یوں بھی بہترین تفسیر بخاری کی کتاب التفسیر ہی کو سمجھتے تھے۔

ہدایہ علد ثلث 'ترمدی شریف' قاصی مارک 'سترع جمنی' اور
 صفاوی شریف بڑی دلچسپی سے پڑھاتے تھے عام طور پر دیکھا گیا ہے
 کہ بڑی کتابیں پڑھانے والے اساتذہ 'ابتدائی کتابوں میں وہ دوق
 اور مہارت نہیں رکھتے حوالائی کتابوں میں ہوتی ہے لیکن مولانا کو یکساں
 کمال تھا 'فرز مد سعد مولوی عبداللہ قاسمی سلمہ کو سمجھانے اور یاد کرانے
 کے لئے مرقات اور سکندر نامہ کی سماعت پر مولوی نجم الحسن کو مامور فرما دیا
 تھا 'موصوف کا بیان ہے کہ اس حوالہ صوری اور سہولت سے سمجھاتے تھے
 کہ آسانی وہیں نہیں ہوجاتا تھا 'الطبع یہ ہے کہ فارسی میں بھی پورا پورا
 تحریر تھا چنانچہ سکندر نامہ میں اکثر مولوی نجم الحسن سوالات بھی کرتے رہتے
 تھے 'مراد عربیہ محمدناہ خاں سلمہ کو میری استدعا پر انوار اسیلی شروع کرادی تھی
 حسب موجودہ نظام حیدرآباد سلطان العلیم میر عثمان علی خاں بالقاء
 امیر شریف حاضر ہوئے اور مدرسہ معین الحق (قائم کردہ مولانا) میں ایسے
 استاد اب فیصلت حگ مولانا انوار اللہ خاں صدر امور ترقیہ دکن
 کے ہمراہ پیسے تو مولانا کی درگاہ میں جاری سن کو انہی سے سا اور لورالوار
 (احول نقد کی) اوسط کتاب مصنفہ ملا احمد حیوں رحمۃ اللہ علیہ استاد عالمگیر
 بادشاہ کے درس کی فرمائش کی۔

مولانا نے اس کے سبق کی ایسے مدلل طریقہ پر تقریر کی کہ نظام صاحب کو

تشریف لے گئے۔

احادیث میں کنز العمال اور لغت حدیث میں مجمع البحار بہت پسند فرماتے تھے۔ تفسیرات احمدیہ، رسائل الارکان الاربعہ، آب حیات، اور حاشیہ قاضی علامہ فضل حق خیر آبادی اکثر و بیشتر مطالعہ میں رکھتے، آخر الذکر کے متعلق فرماتے تھے کہ حاشیہ فضل حق کا میں نے برسوں سفر و حضر میں اس طرح مطالعہ کیا ہے جس طرح کوئی فقہ کہانی کی کتاب پڑھتا ہے۔ نصب الرایہ فی تخریج احادیث الہدایہ کا بہت اشتیاق تھا۔ فرماتے تھے کہ مدینہ منورہ میں مولانا عبدالباقی فرنگی علی لکھنوی مہاجر مدنی مرحوم نے مجھ سے فرمائش کی تھی موصوفہ کی کٹھوس قابلیت اور کمال علمی کے مولانا معترف تھے، فرماتے تھے کہ حکیم صاحب (مولانا برکات احمد ٹونکی بہاری) بھی ان کی تعریف کیا کرتے تھے ایک روز مولوی نجم الحسن نے نصب الرایہ کے زیر طبع ہونے کی خوشخبری سنائی تو بہت مسرور ہوئے۔

فقہار کے بہت مداح تھے، ہدایہ جلد ثالث خاص ذوق اور توجہ سے پڑھاتے تھے، امام صاحب کی دلیل بیان فرماتے وقت چہرہ جوش سے سرخ ہو جاتا تھا، فرماتے تھے کہ ایسا شخص کوئی دوسرا پیدا ہی نہیں ہوا، عام طور پر فقہاء کی نکتہ رسی و دقیقہ سنجی کے بہت مداح تھے، فقہار کے خلاف اگر کسی کی بات یا تحریر سے کوئی بات آپ کے علم میں آتی تو سخت برہم ہوتے تھے۔

تو تمھارے دارقوں سے کون لڑے گا۔ ہاں اگر ایسی زندگی کا اطمینان
 دلا دو تو کتاب کا اطمینان میں بھی کر لوں گا، کتابوں کی طاعت و کثافت کی
 طرح عمدہ حلدوں سے بھی شغف تھا، کلکتہ کی سدھی ہوئی حلدوں کا بہت
 ستون تھا، علی العموم دہلی حلد مدھوا یا کرتے تھے، ایک مرتبہ حلد کی
 حوالہ دیتی کا ذکر پورہا تھا، مولوی محمد عاس بہاری نے دو حلدیں کلکتہ کی
 سدھی ہوئی دکھلائیں دیکھتے ہی گرویدہ ہو گئے، فرمایا اسوس میرے کتباہ
 میں ایک حلد بھی ایسی ہیں ہے۔ اسقال سے تیس چار ماہ پیشتر کسی اور سوت
 سے کتاب میں سگوائیں، اس کے بعد کلکتہ حلد مدھمے کے لئے بھیجیں، جس کا
 لئے صبی سے انتظار رہتا۔ روزانہ مولوی نجم الحسن کو اسٹیشن پہنچانے کے لئے
 بھیجتے، مدھمہ کے پارسل آیا۔ حلدیں واقعہ قابل دید تھیں۔ الماری میں اپنی
 سامنے ترتیب سے رکھوائیں پھر فرمایا اب دیکھو میرا کتباہ کیسا معلوم ہوتا ہے۔
 مولوی نجم الحسن نے تقریعوں کے پل مدھمہ دے تو بہت حوت ہوئے میں نے
 بھی شرح جامی اور فرامد کی حلدیں ساتھ ہی مدھمہ کر سگوائیں اور مولوی
 محمد عاس بہاری کی وہ دونوں کتابیں بھی خرید لیں جس کی حلدیں مولانا کو
 دکھانی گئی تھیں، یہ کتابیں حاشیہ عبدالعزیز اور اس کا صمیمہ تھیں، اسوس مولانا
 اس حوتنا حلدوں سے زیادہ عرصہ تک محفوظ رہے اور ان حلد کتابوں
 کے مطالعہ کا موقع ہی ملا کیونکہ ایک ماہ بعد دیباچے مانی سے عالم ماہودانی کو

آگے بیکریٹری لائبریری نے تارویا کہ یا تو کتاب بھیجے ورنہ دوسروں پر وصول کیا جائیگا۔ مولانا نے فوراً ہی تار کے ذریعہ رقم مطلوبہ روانہ کر دی۔ اور کتاب پر قبضہ کر لیا۔ فرماتے تھے کہ اگر پانچ سو طلب کرتے تو بھیجتا۔ قرآن شریف عمدہ کاغذ اور بہتر کتابت و طباعت کے ہدیہ کرتے، اس قسم کے تمام قرآن پاک زینتِ کتب خانہ تھے۔ فرمایا کرتے تھے کہ میرے کتب خانہ سے اگر ایک کتاب بھی چلی جائے چاہے وہ کتنی ہی معمولی ہو تو میں سمجھوں گا کہ سارا کتب خانہ چلا گیا۔ ہر سال کتابوں کو دھوپ دلوانے اور باقاعدہ جائزہ لیتے، کتابیں سب موجود ہونیں تو شیرینی وغیرہ سے متعلقہ طلبہ کو نوازتے۔

اصطراب سے متعلق بست باب کی شرح برجندی قلی مولانا کے کتب خانہ میں تھی، میں نے اس کی نقل کی اجازت چاہی جو خوشی سے مل گئی۔ میں نے نقل شروع کی ہی تھی کہ رمضان کا مبارک مہینہ آگیا، اسی مہینے میں لوگوں کو اپنے وطن جانے کی اجازت بلجاتی تھی۔ جب میں چلنے لگا تو برجندی کے متعلق دریافت کیا کہ رمضان کے اوقات فرصت میں خوب نقل کر لوں گا، التجا منظور نہ ہوئی، بار بار اصرار پر بھی نفی میں جواب ملا۔ میں نے عرض کیا آپ مجھ پر اطمینان نہیں کرتے، فرمایا تم پر بیٹے سے زیادہ بھروسہ ہے، لیکن تمہاری زندگی پر بھروسہ نہیں، خدا بخواتمہ تمہارا انتقال ہو جائے،

۲۷ جنوری ۱۹۳۹ء کو جامع مسجد حے پور کے دروازے کی توسیع کے سلسلے میں جب گولی چلی اور بیسوں مسلمان مارے گئے تو حے پور میں لقمہ شہید ہوئے اور وہاں کے مسلمانوں نے حے پور سے ہجرت کی ٹھانی تو حضرت الاستاد ؒ ہر اس ۱۹۳۹ء کو معدوری کے ماو حود اہام و تعلیم کے لئے دوسری ماہ حے پور تشریف لے گئے۔ ہم دونوں بھی ہمراہ تھے۔ عبدالرحمن تنوگر کے مکان میں قیام ہوا کہ یہی امیر جماعت مہاجرین تحویر ہوئے تھے عبدالرحمن مذکور کے پاس کعبہ معطر کا ایک لقمہ تھا جس میں ایک ایک جیر وہاں کی دکھائی گئی تھی، دوراں قیام میں میرا ہاں لے دے سب سامان ماقاعدہ مرتب کر کے دکھایا اور اس کے ساتھ حدیث حکیم ستانی کا ایک قلمی نسخہ دکھلایا حویراں کے کسی حوسوئیس کے ہاتھ کا لکھا ہوا تھا دیانت کرے ہر ایک ہر ارقیب ستانی گئی مولانا دیکھ کر پھر دکھائے تھے، احقر بھی میری مار فرمایا کہ اگر ہر ارقیب دے ہتے تو ابھی خرید لیتا، اور تنوگر کے ذیادہ حدیث کے ماتحت مولوی محمد اللہ خلیفہ جامع مسجد حے پور و معتقد حاص کو خط لکھ دیا کہ کسی صورت سے وہ نسخہ حاصل کر و لیکن ایک ہر اسے کم پر عبدالرحمن رضا مدد ہوئے۔

ایک ہر اسے پور کا کتب خانہ دیکھے تشریف لے گئے اسرار اللہ کی جا علیہں مطالعہ کے لئے ماضی لفظ لائبریری سے حاصل کیں، اور ان کو لیکر امیر

سبکدوشی کے بعد دارالعلوم کی جانب سے قاعدہ کے مطابق غالباً بارہ سو روپیہ ملا تھا، ہم سب کے اصرار اور حاجی عبدالستار کے اہتمام سے گورغریباں کی افتادہ زمین پر مختصر مکان تعمیر ہوا جس کا نام مولاناؒ "زاویہ" رکھا دیا وی جاں داد ہیں اولاد کے لئے صرف یہی ترکہ پدیری تھا۔

کتابوں سے عشق تھا۔ بہترین الماریاں اور درازیں بنوائے اور ترتیب سے کتابیں رکھنے مصنون کے علاوہ کتاب کی عمدہ کتابت و طباعت بھی پسند آنے کے لئے کافی تھی۔ کتاب پسند آنے پر ہر ممکن قیمت پر خرید فرماتے۔ مولوی سید نجم الحسن خیر آبادی کے پاس استنبولی طباعت کی دسوقی شرح مختصر معانی تھی جس کے حاشیہ پر مختصر اور حوض میں شرح تھی، مولانا کے پاس جو دسوقی تھی اس میں کئی کتابیں تھیں، مولانا کی خواہش تھی کہ ایسی دسوقی ملجائے جس کے ساتھ اور کتابیں نہ ہوں، مولوی نجم الحسن نے اپنی کتاب دکھلائی تو پھر پاک گئے۔ فرمایا کہیں ایسی دسوقی ملجائے تو مجھے ضرور منگا دو، شاگرد تھے مزاج شناس، کہنے لگے اگر حضرت اپنے مجموعہٴ شروح تلخیص کے ساتھ مصنفے شرح موطا عنایت فرمائیں تو کتاب حاضر ہے، فوراً معاملہ ہو گیا، خود راقم السطور کی مسلم شریف کے عوض جو سبز کاغذ پر عمدہ چھپی ہوئی تھی، اپنی مسلم شریف اور الف لیلہ (عربی) کی دو نو جلدیں عنایت فرمائیں۔ بعد میں کسی وجہ سے اقالہ فرمایا تھا۔

کرتے ہوئے راستہ سے کنارہ کشی اور علمی خدمات ہی میں تو چہاں تک
 انحصار کی انتہا کی۔ مولانا نے ماتہ کی تہ تک پہنچ کر فرمایا جہاں تک علمی
 خدمات کا تعلق ہے، حصول علم کے بعد سے کوئی دور ایسا نہیں گذرا کہ
 اس سے غفلت مرنے لگی ہو، تحریکِ خلافت کی دو سالہ قید میں جلنا، کی
 چار دیواری میں بھی دوسرے فون کے ساتھ دورہ حدیث بھی ہوتا رہا
 تھا (مولانا کے ساتھ نھیں تکانہ بھی سر یک سمن ہو گئے تھے اور اصول
 مقصدِ مدگی سچا ہوا سے اس حیات مستعار میں کیونکر چھوڑا جاسکتا ہے۔
 وددوا پس ملا گیا اور اس کا نتیجہ یہ ہوا کہ ۱۲ مارچ ۱۹۳۹ء مطابق ۲ محرم
 ۱۳۵۸ھ کو بحکمِ دولتِ نظامِ مولانا کو مدرسہ کی خدمات سے سبکدوش کر کے
 کی اطلاع متولیِ دہگاہِ معلیٰ اور معتمدِ مدرسہ میر سارا احمد صاحبِ مرحوم کے پاس
 آگئی مولانا کی مدگی کا یہ آخری سال تھا پورا سال بھی نہ گزرے یا یا تھا
 کہ دس روز قبل ہی از محرم الحرام ۱۳۵۹ھ کو سفرِ آخرت اختیار فرمایا۔ یہ
 آخری سال مولانا کا بڑی عسرت کے ساتھ گزرا یاؤں سے معذوری اور
 مسلسلِ علالت کے ساتھ یہ مالی پریشانی نا قابلِ برداشت تھی۔
 حق و صداقت اور اصولِ پروری کی پاداش میں یہ صعوبتیں حدِ بیتا
 سے برداشت کیں اور یہ سکر حیرت ہوگی کہ وفات کے وقت کل حرام
 عامرہ "سولہ روپیہ کچھ آہِ حاصل صد و قجر سے کھانا تھا۔

مولانا کا سیاسی مسلک تحریک خلافت سے لیکر آخر وقت تک ایک ہی رہا، غیر ملکی حکومت کا خاتمہ، اور استخلاص وطن کی جدوجہد میں تمام اقوام ہندستان سے اشتراک عمل، مجلس احرار اسلام، جمعیتہ العلماء ہند، آل انڈیا خلافت کمیٹی، انڈین نیشنل کانگریس، ہر آزادی پسند جماعت کے رکن رہیں گے صوبائی اور مرکزی صدر و ڈکٹیٹر رہے۔ آخر عمر میں جبکہ ۲۰ مارچ ۱۹۳۷ء مطابق ۱۷ محرم ۱۳۵۶ء کو وجہ الورک میں مبتلا ہو کر پاؤں سے معذور بھی ہو چکے تھے، اور اس معذوری کے باوجود سیاسی سرگرمیاں حسب ستور جاری بھی تھیں، حریفان حرص و آزار خواہشمند ان اقتدار نے آخری حربہ استعمال کیا۔ ایک دہلوی مرزا جو منافقت کی مکمل تصویر تھا، بظاہر مولانا کی شاگردی اور عقیدت مندی کا مدعی لیکن بہ باطن مولانا کو اپنے منصوبوں کی تکمیل میں سب سے بڑا سنگ گراں سمجھتا تھا، ایک طرف حکومت سے ساز باز اور دوسری طرف مسلمانوں کا سیاسی وکیل بنے رہنے کی کوشش کرتا رہتا، بعض اہل غرض افراد کو شریک سازش بنا کر حکومت نظام سے مراسلت کا سلسلہ شروع کیا کہ حضور نظام جس دارالعلوم (معینیہ عثمانیہ جھیرا) کے کفیل ہوں اس کا صدر المدرسین "یار و فادار" کے حلیف کی بیخ کنی میں مصروف رہے، تحقیقاتی وفد جب ۱۳۵۷ء میں اجیر پہنچا۔

اس وفد نے مولانا سے عقیدت مندانہ انداز میں ریاست کی مجبوریاں ظاہر

ایک ٹوے ہمدید ریاست ان کے ہر کا ب تھے، ایک مجلس میں کسی نے مولانا کا تعارف لواب صاحب سے کرایا، مولانا کے علم و وصل اور بلند شخصیت کا اظہار کر کے پھر بھی لواب صاحب نے کوئی خاص اہمیت دی، لیکن جب مولانا کا حمیری ہونا معلوم ہوا تو بڑی تعظیم و تکریم کے ساتھ دست لوسی کی، مولانا کو طلال آہی تو گیا، استاد ہوا ہم نے ۱۴ برس حصول علم قرآن و حدیث میں آنکھیں پھولی، اللہ و رسول کا علم دیں حاصل کیا لیکن یہ علم کسی عظمت کا مستحق نہ ٹھیرا، صرف حمیری ہو ماسب سے بڑی کرامت ہو گئی، حمیری میں تو کار و فاسق، کلب و حریر سہمی بستے ہیں، اگر صرف حمیری ہو ماعرب کی ستانی سے تو مددیں دکا، کتا اور سور سہمی قابل تعظیم ہوئے، لواب صاحب بڑے عمل و ترمسار ہوئے۔

ایک دوسری مجلس میں ہی لواب صاحب بڑے نظام تعلیم پر تبصرہ فرما رہے تھے، اس کی فرسودگی پر دلائل پیش کر رہے تھے مولانا سے رہا گیا فرمایا کیا کریں ہم تو اسی نظام تعلیم پر محمور ہیں، آپ کی بڑی مہربانی ہوگی اگر تمام بڑائی چیرس ملو ادس، نماز، روزہ، حج، اور رکوۃ سب بڑائی خیرس، لیکن اب تک یہ جاری رہیں گی، ہدایہ، شرح و فائدہ، اور قدودی نے عمر کا درس بھی جاری رہے گا، اب ان سب جیروں کو مددیں ہم سا نظام تعلیم خود بخود سالس گئے، اس طرح وہ لواب صاحب خاموش ہوئے۔

وغیرہ سب بند کر دیا، میرے قیامِ اجمیر کے زمانے میں ایک مرتبہ
 محرم جمعہ کو پڑا۔ عین جمعہ کی نماز کے وقت درگاہ کے متصل بازار و
 تقاروں اور شور و شغب کا طوفان برپا ہوا۔ جمعہ کی نماز کے بعد خدا کا
 کھڑا ہوا اور جامع شاہجہانی میں تحفظ ناموسِ اسلام پر ایسی مدلل و پر
 تقریر کی کہ ہزار ہا مسلمانوں کا یہ اجتماع عظیم زار قطار رو رہا تھا، ایسا
 ہوتا تھا کہ مولانا بھولا ہو اسبق قوم کو یاد دل رہے ہیں۔ عوا
 رجحان کے خلاف آواز اٹھانا بھی بڑا جہاد ہے۔ ایک مرتبہ شب کو
 جلسہ میں شاہجہانی مسجد میں تقریر فرما رہے تھے کہ اطلاع ملی کہ وہاں
 سے متصل محلہ میں مسلمان ناچ دیکھنے میں مشغول ہیں، کسی تقریب میں
 مسلمان صاحب نے رندڑی کا ناچ کر لیا تھا، تقریر سے فاسخ ہو کر کچھ
 کو لے کر چل پڑے مولانا کو آتا دیکھ کر بعض مسلمان وہاں سے مل گئے
 اپنے مشاغل تفریح میں خلل انداز دیکھ کر آمادہ پیکار ہوئے۔ ایک بلند
 پر پہنچ کر مولانا نے پیغامِ حق پہنچانا شروع کیا، اس طرح وہ مجلسِ فقہ و
 محفل و غلط و نصیحت سے بدل گئی۔

اس معاملہ میں مولانا کسی بڑی سے بڑی شخصیت کے سامنے بھی نہ
 چوکتے تھے ۱۳۵۲ھ میں جب حج کے لئے روانہ ہوئے تو آپ کو آٹھ
 پر جگہ ملی جس پر ملکہ و کن سفر کر رہی تھیں۔ نگرانِ کار کے طور پر خطاب یا

اپنا حق مکان ال کے نام کر دیا، اور خود عمر بھر کراہیہ کے مکان میں رہے، صرف آخری ایک سال اپنے معمولی تیار کردہ مکان میں تہرے ڈویل دور گورنریاں میں مع اہل و عیال گدرا،

آپ کے دو علاقائی بھائی بھی تھے، ان دونوں کی پرورش و تعلیم و تربیت اولاد کے متل کی، مولوی عاری محمد الدین حمیری عرب پیارے میاں، اور محمد میاں آپ ہی کے پاس رہے، آخر الد کر کا انتقال مولانا کے دو سال بعد مولانا ہی کے مکان پر ہوا، اول الد کے ملاقات کنٹی کے سکریٹری منے کی وجہ سے بستی چلے گئے تھے اور وہاں سے آئے یہ مثال ہوئے کے بعد علیحدہ اقامت گریں ہو گئے، اچھے مقرر اور اسایر دار ہیں، حمیری کی سیاست میں کافی ہاتھ رہتا ہے، درگاہ کنٹی، حمیری کے سر بھی ہیں، اعلیٰ رکنہ اللہ اور اعلیٰ حق میں تھے، حکومت ہند، برادران وطن، اور فساد مسلمانان سے حرمت امور شرعیہ و ملیکہ پر مقابلے رہے، احاطہ درگاہ میں ماحتمہ عورتوں کا گانا ہوتا، ریڈیوں کا اجتماع رہتا مولانا نے اس کے خلاف علم چاؤ بلند کیا، مسلمانوں کی ایک ویدار جماعت کو ساتھ لے کر آوار اٹھائی، ویادار اور جس پر سب طنز آئے آیا، مالاً آخر حق کی فتح ہوئی اور جاب میر تارا احمد متولی، درگاہ مغل نے یہ اعلان کر دیا کہ رہاں ماحتمہ بھی نقاب کے بغیر داخل احاطہ نہیں ہو سکتیں اور اس کا گانا

دوستوں کے ساتھ جس اخلاص سے پیش آتے اس کی نظیر کم دیکھنے میں آتی ہے۔ دوستی تغلقہ داروں، نوابوں، ساہوکاروں سے نہیں بلکہ غریب طبقہ کے افراد سے تھی، حکیم بید انظار الحسن خیر آبادی عرف سید میاں، بابو عبدالحکیم، مستری رمضان بخش، اور حاجی عبدالستار، یہ چار مخصوص غلصان با وفا اور مجاہد بے ریا تھے۔ دوسرے تیسرے روزانہ کا حاضر خدمت ہونا، دکھ درد میں شریک رہنا، اور مشوروں پر عمل کرنا، ان کے لئے لازمی تھا، مولانا کے قایم کردہ دارالعلوم حنفیہ صوفیہ کا خوش اسلوبی سے چلانا اور اس کے لئے سرمایہ کا انتظام کرنا، انھیں حضرات کے سپرد تھا، انھوں نے آخر وقت تک حق رفاقت ادا کیا، نزاعی کیفیت میں پلنگ کی پٹی سے جدا نہ ہوئے، روح نے نفسِ عنصری سے انھیں کے ہاتھوں پر پرواز کی۔ یہ تھا اخلاص و محبت اور دوستوں کا حق رفاقت! لے

رشتہ داروں سے بڑی محبت سے پیش آتے، آپ کا دو منزلہ عالی شان آبائی مکان درگاہ کے بالکل متصل ہے، اب برادرِ خرد شفا الملک حکیم نظام الدین کی قیام گاہ ہے، مولانا چونکہ شہر کے شور و شر کو علمی مشاغل کے لئے مضر سمجھتے تھے اور فطرۃً تنہائی پسند واقع ہوئے تھے اس لئے گریہ کے مکان میں شہر کی چپقلشوں سے دور پہاڑی پر سکونت پذیر ہو گئے تھے، برادرِ نواسہ حکیم نصیر الدین ندوی سے غیر معمولی محبت کرتے تھے اس لئے

لے مولوی محمد اللہ خلیب جامع مسجد جے پور، مشرعی الرحمن خیر آبادی اور مولوی سید محمد ظہور محمد قرشی رئیس

سن شعور کو ہیچ عالم آخرت کو سد ہار چکے تھے، اس ہر مایہ کے درمیان
طالب علم بیٹے کی یہ قدر تھی کہ معمولی کتہہ رکاماس استعمال کرتے اور کوئی
موجودہ بیٹس کی حیرت استعمال کرتے قیتے، ہم بیرونی کمرے میں تین سال
سے ریادہ رہے۔ اس درمیان میں کبھی بیوی صاحبہ یا صاحبہ ادبی صاحبہ
کی آواز باہر سے میں ہوں آئی حالانکہ صرف چند گز کا مشکل سے فاصلہ تھا
آپ کو سکر حیرت ہوگی کہ رماہ عیالات و برائی کیفیت میں بھی روئے کی
آواز سی جاسکی بلکہ اس تہیہ علم و عمل کی وفات اور روانگی حارہ پر
بھی حکم ہم نام حلقہ گوشت اصاعہ و احاب داماں مصر ہاتھ سے چھوڑ چکے
تھے، وہ پکیر استقامت اور حالتیں رسول کی تربیت یا دتہ حوائث بدتور
کوہ عرم و وقاری رہیں اور مدنا ہد ہے کہ گھر کے اندر بھی آواز گریہ کسی مرد
لے، سی یہ بھی صبح تعلیم اور سچی تربیت

عزیزوں کے ساتھ کس سلوک کا رہنا فدتا، میرے علم میں ہے کہ
لص عریضہ برا کتر اگر معہوں رہتے، کتنے ایسے بھی تھے جن کی مستقل
امداد کرتے، تیں جہیز گاں میں سے و ذلیدیات تھیں جن میں سے ایک
یہ وہ اور ضرورت تھیں اس کی ہر ماہ مستقل طود ہر خر گیری فرماتے یہ سب
سے ٹری ہیں تھیں ۳۹ ربیعہ ۱۳۵۶ مطابق یکم مردری ۱۹۳۶ء کو اس کا
انتقال ہوا۔

چودہ پندرہ سال تھی کھانا لاکر ساتھ کھاتے اور اس کے بجائے کہ ہم خدمت کرتے اُٹھی ہماری خدمت کرتے، اس پر بھی حضرت کا اصرار یہی تھا کہ ہمارے کھانے کا بار خود اٹھائیں، بڑی التجاؤں کے بعد یہ صورت گوارا فرمائی گئی کہ جتنے افراد کا کھانا پکنا ہے اور جتنا اس پر صرف ہوتا ہے اسی حساب سے مصارف ادا کئے جائیں۔ چنانچہ آخر تک یہی سلسلہ رہا، اہل وعیال کی تربیت اس طرح فرمائی تھی کہ بچوں کو کبھی اچھا کھانے اور اچھا پہننے کی طرف راغب نہ دیکھا۔ باقی میاں سلمہ کے متعلق جب کبھی ہم لوگ توجہ دلاتے تو فرماتے کہ انکو طالب علم بنکر ہی رہنے دو، صاحبزادہ بنا کر رکھا گیا اور تم میں سے کبھی کوئی میرے بعد ادھر آ نکلا تو کوئی بات پوچھنے والا بھی نہ ملے گا۔ بیوی صاحبہ کا یہ عالم تھا کہ دونوں وقت اپنے ہاتھ سے کھانا تیار کر کے ہم بائچ طلبہ کو اذنا مقررہ پہنچتیں، صبح کو ناشتہ نماز کے بعد ہی تیار کر دیتیں، مہینوں ایسا ہوا ہے کہ حضرت الاستاذ نے صبح کی نماز گور غریباں سے آکر درگاہ کی اکبری مسجد میں پڑھی ہے اور ہم دونوں نے بھی پہاڑی سے اتر کر وہیں جا کر نماز ادا کی ہے۔ اس کے فوراً بعد بیضاوی یا کسی دوسری کتاب کا سبق شروع ہو گیا ہے۔ ان ایام میں ہمارے چلنے سے پہلے جبکہ کافی اندھیرا ہوتا تھا ہمیں چار اور ناشتہ تیار ہو کر اندر سے آجاتا تھا۔ لانیوالے باقی میاں سلمہ ہوتے تھے۔ باقی میاں تنہا صاحبزادے تھے، ان سے پہلے دو بھائی

طابق مارچ ۱۹۳۶ء، سنہ کو محمد اشرف دہاویا دلیں، مترج بہایت حکمت، اور
برہانہ سالہ کے اساق شروع کرائے گئے۔ ہم دونوں کو اپنے دوستوں کے
ہمراہی سے کاظم دیا، اس وقت تارا گڑھ کے راستہ میں پہاڑی بیرایک سنگ
س اہل و عیال کا قیام تھا، خود حضرت سہرے ذویل دور گور عریاں کی
بلک مسجد سے متصل عمر میں قام فرماتے تھے، وہیں حضرت کا کتھا تھا،
وہیں طلسم بھی وہاں رہتے تھے جس کا کھانا پہاڑی سے تیار ہو کر وہیں
پہنچتا تھا، صبح کی نماز اور تلاوت سے فارغ ہو کر ذویل جیلگہ دار العلوم
میں یہ عتبیہ درگاہ معلیٰ کی مسددریں کو رونق دیتے ۱۲۰ کے حکمت
ٹھ اساق پڑھا کر ٹیک دوپہر میں چار پانچ فلاگ، چڑھائی کی مسد
طے کر کے پہاڑی پر تشریف لاتے، کھانا تناول فرما کر کچھ دیر قیلولہ کر کے
ظہر کی نماز جماعت سے ہم لوگوں کے ساتھ ادا فرماتے اور میں عصر تک
پڑھاتے رہتے، عصر کی نماز جماعت سے پڑھ کر پے متفر گور عریاں
چلے ملتے، کتاب کو وہیں مطالعہ کتب، قوی نویسی اور دوسری علمی متاع
میں مصروف رہتے، یہ معمولات، حائے نگر می اور برسات تینوں موسموں
میں اسی التزام کے ساتھ پورے فرماتے، ان تین طلسم کے ساتھ ہم دونوں کا
کھانا بھی اندر ہی یکساں ایک خور و سال حنا حرا دی اور لی لی صاحبہ کے سوا
کوئی نارہ بھی نہ تھی، طبع رشید مولوی عبدالغنی سلمہ جس کی عمر اس وقت

وہاں سے رخصت ہو کر مکان اور مکان سے ۴ شعبان ۱۳۵۴ھ مطابق یکم نو۔
 ۱۹۳۵ء کی صبح کو واردا جمیر ہوا، دو ٹکڑہ پر پہنچ کر معلوم ہوا کہ ہسپتال میں
 صاحب فراش ہیں، اریٹھ پھوڑا اگر دن پہ نکلا تھا جس کا آپریشن ہو چکا ہے،
 میں سیدھا ہسپتال پہنچا، حضرت چارپائی پر استراحت فرما تھے، ارد گرد
 تلامذہ اور عقیدتمندوں کا ہجوم تھا، کچھ دیر بعد باریابی ہوئی، مسرت و
 شفقت کا اظہار فرماتے ہوئے وہیں قیام کا حکم دیا، تقریباً دو ہفتے
 وہاں رہ کر خدمت کی سعادت نصیب ہوئی۔

اس پھوڑے کی رگیں مغز دماغ تک پہنچ گئی تھیں، چنانچہ آپریشن کے
 وقت آلات سے ایک ایک رگ کو نکالا گیا، اور یہ سنکر حیرت ہو گئی کہ
 ادویہ بیہوشی وغیرہ کے بغیر آپریشن کرایا، فرماتے تھے کہ فلسفہ کا ایک مسئلہ
 سامنے رکھ لیا تھا اس کے حل کرنے میں منہمک ہو گیا اور اس کا پتہ بھی چلا
 کہ گوشت کہاں سے اور کتنا کاٹا گیا۔ جو لوگ موجود تھے وہ بھی حیرت زدہ
 تھے، یہ تھا علمی استغراق!

ہسپتال سے نکل کر کچھ دن کے لئے تبدیل آب و ہوا اور ضروریات العلوم
 حنفیہ صوفیہ اجمیر کے پیش نظر احمد آباد کا سفر فرمایا میں بھی ہمراہ ہا، رمضان
 میں واپسی ہوئی، شوال میں میرے ہمدرد و رفیق عزیز مولوی سید نجم الحسن
 خیر آبادی کے پہنچ جانے پر سلسلہ درس شروع ہوا، چنانچہ ۲۲ شوال ۱۳۵۴ھ

مطالبہ کیا اور اس کا سلسلہ تادم تحریر جاری ہے لیکن ہر بار ماکامی کا
سمہ دیکھا پڑا، دو مرتبہ جو حاکمیت ہم تقاضے کئے ہر طرح مست ساحت
کی مختلف دوستوں کو واسطہ بنایا لیکن لا حاصل رہا۔

میں کار سید الدین صاحب نے کیوں وہ مجموعہ دیئے کو تیار نہیں حالانکہ
ان کے شہر اور دیار کے ایک ماحصل رورگار کے کمالا علمی و علمی سر
دنیاروتاس ہوتی حواں کے لئے بھی ماعت افتخار ہوتا اگر اس وقت
وہ مواد میں نظر ہوتا تو بعض اہم حصول کا اندر اضافہ ہو سکتا تھا

میں رحمت اللہ علیہ کے پہلے ہفتے میں سلسلہ عرس حضرت خواجہ مرگ
رحمۃ اللہ علیہ، امیر حاضر ہوا تھا، اس وقت حیر آباد میں ہادیہ، یحیٰوی،
میرزا ہر رسالہ و غیر ہر مدرس کھے، دارالعلوم معینیہ عثمانیہ کے دورہ
کے طلبہ کے امتحان اور دستار بندی کے سلسلے میں حضرت سرسار احمد ستولی و دیگر
وہتم دارالعلوم کے دو ننگہ ہر علماء و متلح کا اجتماع تھا، میں بھی حاضر
ہو گیا، سب سے پہلی مار ہیں حصہ استاد کی ریارت کا ترف حاصل ہوا
اس اجتماع ماحصل میں علم و فضل کا یہ طل جگہ ہوا تھا، گفتگو میں سب ہر
چمایا ہوا تھا، بہرات و کتیں ہوتی ملی جاتی تھی جی لے اسی ڈیورسی کی
کی درورہ گری کی ٹھانی، دوسرے وقت دردت پر حاضر ہو کر مدعا
تلا ہر کیا ٹی حدہ میثانی سے ترف یدیرانی سمجھا گیا، اس حیرا و وایں سیواؤ

یہ کیسا عجیب اتفاق ہے کہ ٹھیک عاشورہ محرم میں جب لوگ واقعہ کربلا سے سو گوار تھے، اس شہیدِ علم و عمل نے دنیا سے کوچ کیا، اور اجیر میں اہل دل نے دوسرے محرم کا سوگ کیا،!

میری باریابی و حاضری

علامہ سید سلیمان ندوی کی زبانی حضرت الاستاذ کی مختصر ۶۰ سالہ کہانی آپ سن چکے ہیں نے چاہا تھا کہ فاضل اجیری کی وفات کے بعد معین اخبار اجیر کا مولانا معین الدین نمبر منبجائے، تاکہ زندگی کے ہر پہلو پر مختلف اہل قلم روشنی ڈال سکیں، ادارہ معین پہلے ہی سے تیار تھا میری گفتگو کے بعد اس نے نمبر نکالنے کا اعلان کر دیا، میں نے حضرت الاستاذ کے تلامذہ اور عقیدت مند اجاب کو توجہ دلائی، اکثر نے کچھ نہ کچھ لکھ کر بھیجا، ہندستان کے مشہور شعراء نے قطعات تاریخ لکھے وہ بھی ایک جگہ جمع کئے۔ خود میں نے مفصل سوانح میری لکھی، جب سب مواد اکٹھا ہو گیا تو مسٹر سعید الدین پیشکار درگاہ معلیٰ کے (جو اس وقت معین کے مہتمم خاص تھے) حوالہ کر دیا، اور ظاہر ہے کہ اجیر میں قیام کی وجہ فاضل اجیری سے استفادہ و استفادہ تھا۔ اس کا سلسلہ ختم ہو چکا تھا کچھ روز قبر پر فاتحہ خوانی کے بعد وطن واپس بلا آیا، میں نے ادارہ معین کو بار بار توجہ دلائی، دو ایک بار خود بھی جا کر گفتگو کی لیکن وعدوں کے سوا کچھ ہاتھ نہ لگا، مجبور ہو کر جمع کردہ مواد کا

کے ہتھ دلاتے، ملکیت کے بہتروں کا رخاہ میں بھجکرا اعلیٰ قسم کی ملیں
مدھواتے تھے،

ہر محرم الحرام ۱۲۵۵ء کو ایسے بیمار ہوئے کہ آخر وقت تک پاؤں
سے محدود رہے دل و دماغ اللہ صبح رہے، اور اس حالت میں
بھی سلسلہ درس و تدریس جاری رہا، وفات سے دس یوم پہلے تک
حدیث کے اساق ہوتے رہے، دہائی میں عرصہ دہائی گورنریاں
کو ایسا مسکن سالیاتھا، احاس کے اضلاع سے وہیں ایک مختصر مکان
میں گیا تھا، جس کی تکمیل دارالعلوم کی اس رقم سے ہوئی، خوشی لے
نظور اعتراف خدمات مولانا کو پیش کی تھی، اسی مکان میں مولانا کا
انتقال ہوا، ہزار ہا مسلمانوں نے حارہ میں شرکت کی، حارہ کی
جاریائی میں لمبی لمبی لٹیاں مادھی گئی تھیں، ایک وقت پہچاسوں
مسلمان کدھادیتے تھے پھر بھی ہجوم اور لوگوں کے استیاق کی
کوئی حد نہ تھی، خواجہ امیری کی دہگاہ میں مسجد ساجھانی کے زیر سایہ
تدین ہوئی، قریب اٹارے وقت دو دیوار اور درختوں پر اسانو
کا ہجوم تھا، پناہ گاہ میں دوپٹے (مولوی عبداللہ فی صاحب اور
ایک صاحبزادی) ادھایک بیوہ ہیں،

امیر کے قیام کی مدت ۲۴ سال اور کل مدت حیات ۶۸ سال ہو!

علی ایلیک بعد الیوم" آج کو دن کے بعد تمہاری باپ پر مصیبت نہیں آئے گی
تو اس جملہ پر حضرت مولانا بیتاب ہو جاتے، آنسو نکل آتے، چیخ بکھج جاتی،
بسا اوقات غشی طاری ہو جاتی، مدرسہ میں درس دیتے وقت ہر مرتبہ
یہ واقعہ پیش آیا ہے!

طلبہ اور علما سے بہت محبت فرماتے تھے، ہونہار طالب علم مولانا کا
مرکز توجہ بن جاتا تھا، ہر سال موسم بہار میں طلبہ کا ایک تفریحی جلسہ
جس کو اجیر کی اصطلاح میں "گوٹ" کہتے ہیں منعقد ہوتا، اس جلسہ میں
ہر ملک کے طلبہ کے مروجہ کھیلوں کا مظاہرہ ہوتا تھا، مولانا طلبہ
کی خاطر اس تفریحی اجتماع میں بھی شرکت فرماتے، بیت بازی ہوتی،
اس میں ایک فریق کی طرف مولانا بھی ہوتے آپ ہی کا فریق اکثر
غالب رہتا، اس لئے کہ مولانا کو اردو و فارسی کے ہزار ہا اشعار
یاد تھے؛

یہ واقعہ حیرت کے ساتھ سنا جائے گا، کہ ڈیڑھ سو روپیہ مشاہرہ
پاتے تھے لیکن تیس روپیہ ماہوار کے سوا، باقی پوری رقم طلبہ سامانِ
تعلیم اور ناد رکتب کی فراہمی پر صرف کردیتے تھے، کتاب کتنی ہی قیمتی
ہو، لیکن امکان بھراس کو ضرور خریدتے، اور خواہ دو گنی، سہ گنی قیمت
ادا کرنا پڑتی، مگر بہتر نسخہ خریدتے، قرآن پاک بہتر سے بہتر طباعت

فرنگی علی مرحوم سے بیعت تھی ۱

استقرار جمع الی اللہ ذی کل وغیرہ آب کی طبیعت نامہ میں چکے
تھے، آخری سال تو ٹوٹے ہی صبر و استقامت اور متوکلامہ رنگی کے
تھے، وراثت تعلیم و افتاد اور رسد و ہدایات کی ادائیگی کے بعد کھی لوگو
میں ملاحظہ دستہ لکھتے، ارباب دولت اہل دیا خصوصاً اہل و
حکام سے ہیتہ لے تعلق سے، لیکن جب کوئی خدمت والا اس صحر
ہوتا تولد سے قلب میں مولانا کے اطلاق ماحصلہ کا ماحول لیکر و اس انا
عادت کا یہ حال تھا کہ وراثت کے سوا اہل و صحاب کے بھی
ہمیشہ پاس سے تادم واپس ایسے افراد و اشغال میں درج آئے
دیا، حق گوئی میں کسی ٹری سے ٹری طاقت سے بھی ہیں ڈرے،
اسلاف کی سنت کے مطابق قید و بند کی مصیبت سے بھی درج
ہوئے، لیکن اس کو بھی ہستی برداشت کیا، اور ہمیشہ وہی کیا،
حوایک مہا ہا ورتانی عالم کو کرنا چلے۔

ذاتِ موی علی اللہ علیہ وسلم کے ساتھ محبت و بیعتی کا یہ عالم تھا
کہ ہماری وغیرہ میں حسب یہ حدیث آتی کہ حضور کے مرض و دات کی
تحلیف دیکھ کر حضرت مظلومہ رضی اللہ عنہا نے اختیار کارا کھیں،
”یا امناہ“ لے میرے ماپ، سرکار دو عالم لے دیا، ملا کہ

بدعات کا خاتمہ کیا، اسلامی نقطہ نظر سے ملک کی صحیح رہنمائی میں، باوجود چند در چند مشکلات کے کبھی مطلق کمی نہیں فرمائی۔

تحریک خلافت میں مذہبی فتویٰ کے جرم میں دو سال کی قید و بند کو اس پامردی اور عالی ہمتی سے برداشت کیا کہ علی برادران نے قدم چوم لیا جس زمانہ ابتلا میں مولانا کفایت اللہ صاحب صدر جمعیتہ العلماء اور مولانا احمد سعید صاحب ناظم جمعیتہ العلماء قید و نظر بندی کی تکلیف اٹھا رہے تھے، اس وقت تحریک کی رہنمائی کے لئے آپ ہر مہفتہ دہلی تشریف لیجاتے، اور جامع مسجد میں نماز جمعہ کے بعد مسائل حاضرہ پر تقریر فرماتے، جمعیتہ العلماء کے اجلاس امروہہ کی صدارت فرمائی، اور مستقل نائب صدر رہے، صوبہ راجوٹانہ کی مجلس خلافت کو آپ کی صدارت کا ہمیشہ فخر حاصل رہا، تحریک کشمیر کے زمانہ میں مجلس احرار اسلام کے ڈکٹیٹر رہے، مسلمانوں کے سوا برادران وطن بھی آپ کی سیاسی بصیرت کے معترف اور اس سے متاثر تھے۔

ان علی اور سیاسی مشاغل کے ساتھ ساتھ ساوک اور تزکیہ باطن کی طرف بھی پوری توجہ تھی، مولانا کے والد حضرت شاد عبدالرزاق عتاق فرنگی محلی سے بیعت تھے، اور خود مولانا شاد صاحب کے صاحبزادہ حضرت مولانا شاد عبدالوہاب صاحب (والد حضرت مولانا عبدالباری غا

سرکار نظام دارالعلوم معینیہ عثمانیہ سے آپ الگ ہو گئے، لیکن اس
 علیحدگی کے بعد بھی حلقہٴ درس پوری آب و تاب کے ساتھ قائم رہا،
 اس زمانہٴ درس و تدریس میں دوسرے علمی مشاغل بھی جاری تھے
 چنانچہ مولائے نقایب کا ایک مقدمہ دحیرہ چھوڑا ہے جس کا اکثر
 حصہ بھی طبع میں ہو چکا ہے، مثلاً ترمذی شریف کا ایک مآثور حاشیہ
 وجود علم و معلوم، کلی طبعی، اور مسئلہ دہر پر مکمل اور جامع تقریریں،
 حضرت خواجہ غریب نوار کی متفقہ سوانح عمری وغیرہ ایہ چیزیں اساتذہ
 حب اہل علم کے سامنے آئیں گی، اس وقت اس کو معلوم ہو گا کہ امیر
 کے اس یوریا نیش کی نگاہ تحقیق کتنی بلند تھی،

آخری زمانے میں دستگاهِ مل کی اصلاح کے متعلق مولائی مولائے
 مرتب فرمایا تھا، وہ اس قدر جامع اور موثر تھا کہ ایک طرف تو مہدس
 اور جرین کے علمائے اس کی تائید کی، اور دوسری طرف عمر اسلمی
 بے اس مل کے ان تمام نقائص کو دور کیا جس کا سرایت اسلام سے
 تصادم ہوتا تھا،

یہ بھی مولانا کی علمی زندگی، علمی زندگی کا یہ حال تھا کہ امیر سے جدا

خالص علمی مسئلہ پر ہوا تھا جس کا نتیجہ بصورت کتاب شائع ہو چکا ہے۔

ڈھائی سال مدرسہ عثمانیہ لاہور میں صدر مدرس رہنے کے بعد ۱۳۲۶ھ

میں اجمیر کو شرف سکونت بخشا، اور ۱۳۲۷ھ میں مدرسہ معین الحق قائم کیا

سرکار نظام جب اجمیر تشریف لائے اور حضرت مولانا کے درس میں

مسلل چھ وقت شریک ہوئے تو اس قدر متاثر ہوئے کہ خلعت

شاہانہ سے سرفراز فرمایا اور مولانا انوار اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ کی

تحریک پر مدرسہ معین الحق کو معینہ عثمانیہ قرار دیکر ساڑھے بارہ سو روپیہ

ماہانہ اس کے لئے جاری فرما دیا۔ مولانا اس مدرسہ کے صدر مدرس ہوئے

اور پندرہ سال تک یہاں درس دیا ۱۳۳۷ھ میں کار پر دازان مدرسہ

اور مولانا میں اختلاف ہوا، چنانچہ انھوں نے استعفا دیکر محرم ۱۳۳۸ھ میں

دارالعلوم خفیہ صوبہ کے نام سے ایک دوسرا مدرسہ قائم فرمایا اور ۱۲

سال تک اس مدرسہ کے طلبہ کو اپنے فیوض علمی و علمی سے سرفراز فرمایا۔

یہ مدرسہ اب تک قائم ہے اور شہر کے غریب مسلمان اس کو چلا رہے ہیں

دارالعلوم معینہ عثمانیہ سے علیحدگی کے باوجود اس کے اراکین مدرسین

طلبہ اور دیگر متعلقین سے تعلقات غمگیناوار رہے، ۱۳۵۱ھ میں مدرسہ

کے اراکین حضرت مولانا کو پھر اپنے یہاں واپس لائے لیکن سیاسی

اختلافات کے نتیجہ کے طور پر ۱۲ مارچ ۱۹۳۵ء مطابق ۱۳۵۵ھ کو بحکم

حمد مقبول و مقبول کی تکمیل مولانا سرکات احمد صاحب ہی سے ہوئی،
 علم ریاضی حضرت مولانا لطف اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ سے حاصل
 فرمایا بائیس سال کی عمر میں علوم میں ایسا یرجح ہو گیا کہ جس کی بطور
 کم دیکھی گئی سے سہی وقت سے دس و تدریس کا سلسلہ جاری ہو گیا
 ہمدستان اور ہمدستان سے ماہرین، نگار، میں، اہلستان اور دوسرے
 ممالک سے طلبہ جوق جوق آنا شروع ہو گئے سہی زمانہ میں ایک
 خاص واقعہ آئی کی تہرت کو چار چاند لگا دیئے واقعہ یہ کہ مولانا
 عبدالحق صاحب صاحب تفسیر حقانی کے میرا ہتام آریوں سے ایک
 ماطرہ ترتیب پایا تھا آریوں کی طرف سے یہ مدت فاشتا مدھی
 سخت کر رہے تھے مسلمانوں کی طرف سے بھی شے شے ماطر
 گفتگو کر رہے تھے، میں دس سے سلسلہ جاری تھا حب مولانا کی ماری
 آئی تو آپ نے روح مادہ، مریمیر کی قدامت کے سلسلے میں حدوت
 و قدم کی طویل بحث کو اس حوالی سے بیاں فرمایا کہ صرف، مسٹ
 میں مدت ہی لا جواب ہو گئے، اور موافق و مخالف آپ کے تحریر ملی
 کے قائل ہو گئے۔

اسی قسم کا ایک مکالمہ ہر ہائس لو اب حامد علی حان مرحوم والی لڑپو
 کی تحریک مر مولانا عبد الوہاب صاحب مطلق بہاری مرحوم سے ایک

امیرانہ ٹھانڈ اور رئیسانہ شان کا کبھی مظاہرہ نہ کیا!
 قسمت کی خوبی اور نصیب کی بلندی نے خاتم المحققین حضرت
 مولانا سید برکات احمد صاحب (بہاری ثم) ٹوٹکی سے تلمذ کا رشتہ
 قائم کر لیا، اس تعلق سے مولانا کا سلسلہ تلمذ یہ ہے!

حضرت مولانا معین الدین صاحب اجیری رحمۃ اللہ علیہ
 حضرت مولانا سید برکات احمد صاحب ٹوٹکی رحمۃ اللہ علیہ
 حضرت مولانا عبدالحق صاحب خیر آبادی رحمۃ اللہ علیہ
 حضرت مولانا فضل حق صاحب خیر آبادی رحمۃ اللہ علیہ
 حضرت مولانا فضل امام صاحب خیر آبادی رحمۃ اللہ علیہ
 حضرت ملا عبدالواجد صاحب خیر آبادی رحمۃ اللہ علیہ
 حضرت ملا اعلم صاحب سندیلے رحمۃ اللہ علیہ
 استاد اکل حضرت ملا نظام الدین صاحب سہا لوی رحمۃ اللہ علیہ

۱۔ معارف ایشیورہی ہے کہ ملا اعلم سندیلے، ملا نظام الدین سہا لوی کے براہ راست شاگرد تھے
 مگر میری تحقیق میں یہ صحیح نہیں ہے۔ ملا اعلم، ملا کمال الدین سہا لوی کے شاگرد تھے اور ملا نظام الدین کے پس
 واقعہ یہ ہے کہ ملا اعلم سندیلے دونوں کے شاگرد ہیں۔ ملا کمال الدین ملا نظام الدین کو بن لہجہ اور شاگرد رشید
 استاد کے ذمے ہی میں سلسلہ درس و تدریس کمال کو پہنچا تھا۔ مگر غلام علی آزاد بلگرامی کے تحریر یافتہ الکلام
 کے وقت بقید حیات تھے رحمۃ اللہ علیہ وفات ہوئی۔ اور ملا نظام الدین نے قریبی زمانے میں اپنی ۱۱۶ھ
 میں صرف ۴۴ سال قبل رحلت فرمائی تھی۔ ملا اعلم کا دونوں کا شاگرد ہونا مولانا حکیم سید برکات احمد نے حصرۃ العلو

معاہدہ واستقامت ' اور تقویٰ و طہارت کی ایک ایسی مسد حالی ہوئی
 حوثاً ثامناً دراز رنگ عالی رہے گی : اما للہ واما للہ الیدر لہون :-
 - اس سے ہماری مراد حضرت مولانا معین الدین اجمیری رحمۃ اللہ علیہ
 کا سہمہ ارجمال ہے : یہ عادتہ محض مولانا کے اہل حامدین یا مسلمانانِ کثیر
 ہی کے لئے نہیں ہے ، بلکہ سارا اسلامی مہداس سے متاثر اور اسی کم ہی
 پر فہم کتاں ہے !

وما کان قیس ملکک ہلاک و لحد

ولکنہ سیان قومہ تھدا ما

مولانا ایک نو مسلم گھرانے میں پیدا ہوئے تھے ، والد ماجد مولانا عبدالرحمن
 صاحب مرحوم بلیاکے رہے والے نو مسلم راجپوت تھے اور والدہ بھی
 داخل اسلام ہوئی تھیں ، اور دایاں نور زہار اہل کا گھر تھا ، اطلاقِ راجپوتانہ
 سے اس طرح پیدا ہوا کہ مولانا عبدالرحمن صاحب ریاست لوہان میں
 سیکرٹری کوئل سے جاری محسور و پیہ ماہانہ تنخواہ تھی اسی علاقہ میں
 دیہاتی (راجپوتانہ) میں ۲۵ ستمبر ۱۹۱۹ء کو پیدا ہوئے اور مائیکے رشتہ
 رمدگی کی ابتدائی سرلیں طے ہوئیں ، بچپن ہی سے سعادت و ویرمدگی
 کے آثار نمایاں تھے ، چنانچہ دولت و ثروت کی گود میں چلے والے اس
 بوجوال نے ہمیشہ طالب علموں میں مساوات ہی کی رمدگی سر کی ،

کار لائق و خیریت مزاج سے یاد فرماتے ہیں گے۔ حضرت اقدس رحمۃ اللہ علیہ کی غیر مطلوبہ تصانیف کا سلسلہ اشاعت عنقریب شروع کیا جاوے گا اور انشاء اللہ جناب کے لئے اس کے مطالعہ کا موقع ہوگا۔ فقط

نیازمند

کمترین ابو الحسنات محمد احمد الہاشمی معالج خصوصی قرآن و احادیث
ناظم اعلیٰ و صدر المدرسین العلوم نظامیہ خلیفۃ النک (راجستان)

علامۃ الہند مولانا معین الدین الہاجیریؒ

۲۵ صفر ۱۲۹۹ھ — ۱۰ محرم ۱۳۵۹ھ

الحجۃ العظام، والبحر القمقام، اللہ ودعی الفہامۃ، والمنطیق التکلامۃ، علامۃ الہند
حضرت الاستاذ مولانا الحاج معین الدین الہاجیری رحمۃ اللہ علیہ کی وفات حسرت
آیات کے بعد ہندستان کے مشہور فاضل علامہ سید سلیمان ندوی نے معارف
اعظم گڑھ۔ اپریل ۱۹۴۴ء میں جو تعزیتی مضمون سپرد قلم فرمایا تھا پہلے وہ نقل
کرتا ہوں اس کے بعد اپنی معلومات و مشاہدات کا کچھ حصہ مختصر طور پر پیش
کرنے کی سعادت حاصل کروں گا۔

”۱۰ محرم احرام ۱۳۵۹ھ عین عاشورہ کے دن علم و عمل، فضل و کمال

میرے تمام مصل ہو چکی ہے میں دہمہ دارانہ حیثیت سے کام کر رہا ہوں میرا
 مدرس کا سلسلہ ماقاعدہ سلسلہ سے حضرت رحمۃ اللہ علیہ کے ایہا سے فارغ
 کر کے کھاتا تھا مگر حضرت رحمۃ اللہ علیہ کی موجودگی کی وجہ سے غیب سے مہری
 واستعداد تھا اور درائنص مستحب کا درجہ رکھتے تھے اب درائنص فرائض
 ہیں اصل کے مصل سے دارالعلوم کے کل طلبہ پورے حوس و معریت
 کے ساتھ تعلیم حاصل کر رہے ہیں حضرت رحمۃ اللہ علیہ کے بعد مجھے ایسا
 تدریسی نظام الاوقات مل دیا ٹراہا ہے اکثر اساق ماتحت مدرسین کے
 پاس منتقل کر یا ٹرے تاکہ حضرت رحمۃ اللہ علیہ کے متعلقہ اسباق اپنے دہمہ
 لے سکوں چنانچہ میں نے ایسا کیا یہ میں نے حضرت موصوف کے بعد
 مولانا عبدالرحمن چپی دستا گز درتید حضرت رحمۃ اللہ علیہ و مدرس مدرسہ
 نقوری دہلی آگیا اسٹنٹ کی کے ملا لیا ہے اور وہ بھی معروف
 تدریس میں حضرت رحمۃ اللہ علیہ کے لمیدا علم حضرت مولانا نصیر احمد
 صاحب مدظلہ خصوصیت کے ساتھ درس تفسیر و حدیث میں معروف
 ہیں مجھے امید ہے کہ حضرت رحمۃ اللہ علیہ کا یہ فیض علی السار اللہ
 ہمیشہ اسی طرح جاری رہے گا اور آپ اس کے لئے اوقات مخصوصہ
 میں دعا فرمائیں گے حضرت رحمۃ اللہ علیہ کی یادگار میں امک مسجد اور
 چاہ کا بھی سبب مبادر کیا گیا ہے امید ہے کہ آپ حسب مزاجم قدیم

اسرار الہی میں سونما کہ تین روز سے آنکھوں میں ایسی غیر معمولی چمک دکھائی دے اور
 دلادیزی اور جاذبیت پیدا ہو گئی تھی کہ عام عیادت کنندگان نے بھی اس کا
 احساس کر لیا تھا اور ایک دوسرے سے متعجبانہ تذکرہ کرتے تھے۔ آہ وہ آنکھیں
 تین بج شب کو ہمیشہ کے لئے بند ہو گئیں لیکن قلب برابر ہمہ بخج تک جاری رہا۔ عوام
 اس واقعہ کو نظر متعجبی سے دیکھتے تھے اور حقیقت شناس حضرات کہتے تھے۔ ”اللہ الحمد“ ٹھکانہ کی محنت انکی
 حکما مان ریاست نے تمام دفاتر سرکاری میں جنازہ و نماز جنازہ میں شرکت
 کے واسطے عام اجازت دی۔ اور دارالعلوم خلیلیہ میں نمازِ اولیٰ ادا ہوئی
 اور چوک دفاتر کے قریب تر صحرائیں نماز ثانی ادا ہوئی۔ دوسرے روز حسب
 فرمان خسروی، ریاست میں تعطیل مانتی ۱۹ اگست ۱۹۲۸ء کو دی گئی۔
 فقیر حقیر پر غم کا جو پہاڑ ٹوٹا اور سر سے جو سایہ طوبی اٹھا، ایک طرف
 ذمہ داریوں کا طوفان امنڈ آیا وہ سب سے بالا تر ہے۔ کمترین نے
 ایک ہفتہ بعد یعنی ٹھیک اس روز سے جب اعلیٰ حضرت ...
 ... سرکار عالی وقار دام ملک دم و اقبالہم نے تشریف ارزانی فرما کر
 رسم تحریت ادا فرمائی اور فرمایا کہ اب فرائض منصبی یعنی معالجہ سرکاری
 و محلات حضور، انجام دو اور مدرسہ کا کام شروع کرو۔ سب کام شروع
 کر دئے ہیں۔ و علی اللہ التوکل و بہ الاعتصام، سرکاری معالجہ کی خدمت
 اگرچہ باقاعدہ مع تنخواہ چار صد روپیہ و جاگیر موضع ٹھکریہ، اپریل ۱۹۲۸ء

ایسے قوی ثرا و دوشن دلائل و حج ساطعہ اندہ ہا ہیں قاطعہ سے ثابت
 کیا گیا ہے کہ حضرت رحمۃ اللہ علیہ صیام امام وقت ہی کر سکتا تھا اور میری
 کتاب تصوف کے مسائل مشککہ کے حل میں بہتوں کتاب ہے۔ ان
 ہر سہ کتب کی تفصیف شروع مرح میں اس امر سے مطلع ہوئے کہ
 لحد تک اب دیلے سے کوچ ہے شروع کی گئی اور دعوات حسرت کیات
 سے چند ساعت پسرا صتام کو پہچانی گئیں! یوم الرحیل میں برابر عصر
 سے عرب تک عبادت کے واسطے حق حق لوگ آتے رہے تھے
 ششم چہرہ اور چندہ پیانی سے مات چیت اور تلقین اور تادیب مصروف
 رہے نماز عرب سے فارغ ہوئے کے بعد عتار تک دود و دوا
 کا سلسلہ جاری رہا اور عمار کے بعد علاقہ معمول مدت و دار کے بعد
 تمول طعام فرمایا تقریباً ڈیڑھ گھنٹہ دس بجے تک آرام فرمایا۔ پھر
 پوری قوت کے ساتھ میدان ہو کر دو بجے تک اولاً تلاوت قرآن تریب
 اور پھر ذکر بالہجر میں مصروف رہے دو بجے سے ہجر کی سنت میں
 فرق آنا شروع ہوا اور بیس سریف جو ایک مدت سے رات کو
 بڑھ چکی تھی ختم کرائی اور پھر ذکر میں مصروف ہوئے تا آنکہ ٹھیک
 ۳ بجے اسی حالت میں حال بحق تسلیم ہوئے اور وہ زمانہ ہیبتہ کے لئے
 مد ہو گئی جس کی تذکیر و تلقین سے عالم گورج اٹھا، حد اعلیٰ یہ کیا

بصری علی شہداء کا و آقا کریم اکرام ان زمین تہجد سے عام اصل انقلاب نام علم برائے قیام و استقرار و تہجد و احوال و روحانہ شمس و طالعہ ۱۲۰۰ شہادہ و شہادت

لے آپ کی ملوث تصانیف ہیں، اگرچہ ہمارے اتفاق کمر مان فی تحقیق ابہد الرمان، الصغیام اتفاق سراسر

غزۃ ربيع الاول ۱۳۴۷ھ کو شب کے سب سے غروب ہو گیا۔ انا للہ
وانا الیہ راجعون۔

وما کان قیس ملکک ہلک واحد

ولکنہ بنیان قوم تھلا ما

وفات شریف سے ایک شب پہلے وصیت فرمائی کہ

میرے مدرسہ اور رباط کا پوری طرح خیال رکھنا، درس تدریس

کا سلسلہ پوری قوت کے ساتھ قائم رکھنا، میرے والد ماجد

(حضرت مولانا حکیم داہم علی صاحب بہاری) رحمۃ اللہ علیہ کا عرس

ضروری جاری رکھنا، میرے فاتحہ کا بہت خیال رکھنا۔

دو در علالت کامل پانچ ماہ قائم رہا مگر ایک روز بھی مشغلہ علمی ترک نہ ہوا

جمعہ کے روز حضرت کی زندگی کا اخیر دن اور یوم الرحیل تھا میں جمعہ کی

تاز سے واپس ہوا تو التعارف فی حقیقۃ المتصوف کے مطالعہ میں

مستغرق تھے۔ انھیں ایام علالت میں تین عمیق علمی تصانیف فرمائیں

جن کا اہتمام زندگی کے لمحات کے اہتمام کے ساتھ ہوا ہے۔ اور

جن کو حضرت علیہ الرحمۃ کے معلومات کا نچوڑ سمجھنا چاہیے۔ اور جن میں

استلغ نظیر النبی صلی اللہ علیہ وسلم واتساع کذب الواجب جل مجدہ کو

ہوتا ہے کہ ضعف معدہ کی شکایت تھی سال گزشتہ اسی حالت میں دنا ماہ
 دہرہ دار وزیر ریاست سلطان دوعالم صلی اللہ علیہ وسلم درج ثانی کے لئے
 رولہ ہو گئے چونکہ موتم بہایت تیر و سد تھا اور طبیعت پہلے ہی سے
 معطل تھی اس لئے اسہال معدی میں زیادتی پیدا ہو گئی بعد مبارک
 سے معادوت فرامی کے بعد براہ سلسلہ اسہال جاری رہا عہد اعلیٰ نے
 دو وقت کے ایک وقت ہو گئی ریاست کی کثرت دس و تدریس
 کی پوری محویت تصنیف و تالیف میں کامل اسہاک کا نتیجہ ہوا
 کہ ضعف یوما میوٹا بڑھتا گیا اور مرض الموت کی ابتداء یوم عید الفطر
 ۱۳۴۷ھ سے اس طرح شروع ہوئی کہ سدت سے دغہ بخار ہو گیا اذ
 کامل تیئیں روز تک معارق ہوا اور پھر دم مگر سور القیہ ہو کر
 نوبت ماستقار رسید امر اس کا اس طرح بحوم تھا مگر وہاں صحت
 حسانی کی طرف تقاطل اندے تو بھی کا وہی عالم تھا جو ہمیشہ رہا اور
 حس لے صحت کو مالاخر اس اجیر درہ کو بھیجا یا۔ کالیف کے احار کی
 اس طرح کوستس جاری تھی ذکر و تعل ص دم پاس العاس کا
 سلسلہ براہ جاری تھا اسی و ص سے دو مرتبہ فی الدم بھی ہوئی ماہ صفر
 کے اخیر عشرہ میں مرض کی اسہالی سدت ڈل مویہ کی صورت میں ظہر
 ہوئی حس کی کمر در حمایت تاب۔ لاسکی اوما تاب صل و کمال۔

یونیورسٹیوں کے امتحانات بھی دے رہے ہیں۔ اللہ تعالیٰ نہ صرف نسلی بلکہ علمی یادگار بھی ان دونوں کو بنائے۔ بعض مطبوعہ اردو اور عربی علمی سائل بھی مرحوم کی یادگار سے ہیں انہیں میں نے "احسن الکلام فیما لقیم الاجسام" ہی ہے۔

وفات

سر سٹھ برس کی عمر کے بعد یکایک آپ ہستی کی اس منزل پر پہنچ گئے، جہاں انسان دنیا میں غروب ہو کر آخرت میں طلوع ہوتا ہے حکیم صاحب کی وفات کے حالات کے متعلق مناسب معلوم ہوتا ہے کہ آپ کے نجل سعید خلف ارشد مولانا حکیم محمد احمد مرحوم کے اس مطبوعہ خط کو نقل کر دیا جائے جسے انھوں نے افطارِ منہ کے تعزیت ناموں کے جواب میں شائع فرما کر متعلقین کے پاس بھیجا تھا۔^{۱۵}

جناب محترم ... السلام علیکم وعلیٰ جمیع من اتبع الهدی
 آنجناب کا تار و مکتوب گرامی بے سلسلہ تعزیت و بہ طلب حالات مفصل
 علالت و وفات والدی سراج الملتہ والدین حضرت مولانا برکات احمد
 صاحب قبلہ رحمۃ اللہ علیہ موجب ممنونیت و تسکین خاطر فقیر حقیر ہوا
 جواباً التماس ہے کہ حضرت علیہ الرحمۃ کو دو سال سے کچھ زیادہ عرصہ

^{۱۵} مکرری مولوی حکیم ظفر الحق خیر آبادی نے ۲۷ ستمبر ۱۹۴۶ء کو میری حاضری خیر آباد پر یہ خط عاریتہ مجھے عنایت فرمایا۔

حلف رتید مولانا حکیم محمد احمد مرحوم کی والدہ ماجدہ تھیں۔ اور محمد میاں کے
سوا کوئی دوسری سلی نشانی موجود نہیں تھی لیکن جس کی علمی دریت، ہمیں کے
سامنے ہمکھیل ہوئی ہو، کیا ہوا اگر ایک اکلوتے بیٹے کے سوا اس نے اور کوئی
اولاد نہیں چھوڑی،

از صدائے حق مدیدم حوستر
یادگارے کہ دریں گندہ دوار مساند

مولانا حکیم محمد احمد علما و مصنفا و یسار و عملا، ایسے والد مرحوم
کے سچے حائسین تھے۔ والد کے بعد والی ٹوک کے معالج خاص
مقرر ہوئے اور موصوف کی جگہ درس و تدریس کی جگہ آپ نے ہاتھ میں لی
تھی کہ دو تین سال کے بعد والدہ ماجدہ کی خدمت گداری کے لئے عالم حادثی
کو سد ہار گئے۔ اور یہ عادت، علمی بالکل اسی صورت سے واقع ہوا جیسا کہ
حکیم صاحب کے استاد شمس العلماء مولانا عبدالحق حیر آبادی کو پیش آیا تھا
شمس العلماء کے دو سال بعد ہی آپ کے صحیح حائس مولانا اسدالحق
اعزہ و اقارب کو داغ معارف و دیکر سلی سلسلہ علم کو منقطع کر گئے تھے۔

مولانا حکیم محمد احمد نے دو یادگاریں چھوڑی ہیں، مولوی محمود میاں اور
مولوی احمد میاں، دادا کے شاگرد مولانا محمد شریف صدر مدرس دارالعلوم
میں عتیمہ عتیمہ شریف کی خدمت میں رہ کر تحصیل علوم کمر سے ہیں اور

پنیتیس برس تک انتظام کیا بلکہ سچ یہ ہے کہ انھوں نے ان بچوں کو مہربان ماں کی طرح پالا۔ اس میں ذرا بھی سبالغہ نہیں ہے کہ بعض دفعہ انھیں غریب الدیار طلبہ کے مصارف کے سلسلے میں اپنے زیور خفیہ طور پر فروخت کر کے پڑتے تھے طلبہ کی کسی ناز برداری کرتی تھیں اس واقعہ کو اندازہ ہو سکے گا۔ مولوی حکیم ظفر الحق خیر آبادی کو حکیم صاحب تعلیم کے لئے ٹونک لے گئے۔ یہ استاد کے پوتے تھے اور دو دمان عالی کے تنہا چشم و چراغ، ان پر حکیم صاحب کی توجہ و مہربانی سب سے سوا ہونا ہی چاہئے تھی۔ موصوف کے حصے میں بھی خاندانی جلال کافی آیا ہوا ہے اور وہ زمانہ تو شہزادگی اور صاحبزادگی کا تھا ہی۔ بسا اوقات ایسا ہوا کہ صاحبزادہ کو کھانا پسنہ ہوا یا دیرین ہنچا تو آپ نے سالن کی رکابی اٹھا کر باہر سے عیولی میں پھینک دی اور جو کچھ جی میں آیا کہہ سنایا۔ لیکن اس نیکیخت بیوی صاحبہ نے کبھی شکایت کا ایک حرف زبان پر لانا گناہ سمجھا اور ہر طرح معذرت و خوشامد سے رضانہ کرنے کی کوشش کی۔

موصوف جب اپنی زبان سے اس قسم کے واقعات سناتے ہیں تو ان فرشتہ خصلت انسانوں کے تذکرہ پر آبدیدہ ہو جاتے ہیں۔ یہ واقعہ ہے کہ اگر بیوی صاحبہ نہ ہوتیں تو شاید ہر کائناتی سلسلے کے ان علمبرداروں کو علمی آبا دیوں میں نہیں پایا جاسکتا تھا۔ آپ ہی حضرت کے

مولانا عبد اللہ الاصحہ البہاری، مولانا محمد الحمید بڑھتی، مولانا محمد شریف مبارکپوری،
مولانا عبدالقدیر بدایونی، مولانا فضل کریم بہاری، مولانا احمد کریم بہاری، مولانا عبدالواسع مولانا
مسافر احسن گیلانی وغیرہم حضرات خاص طور پر قابل ذکر ہیں۔ ان میں اکثر
ہندستان کے مرکزی مدارس کے صدر مدرس یا مدرس رہے ہیں اسلامی
علوم کے حلقہ علمی میں وقت و عرصت کی نگاہ سے دیکھ جاتے رہے ہیں۔
ان تمام حضرات کا دیامی فیض پورے تان کے ساتھ ہوتا رہا۔ ان میں
سے اب جو باقی رہ گئے ہیں ان سے اجمیر، بہار، حیدرآباد وغیرہ کی مسد
درس مافتار رونق مار رہی ہے۔ ایک عالم و دیامی علم کی ان بہروں سے
سیراب ہوتا رہا اوداب بھی مالو اسطریالما فاسطہ سیراب ہو رہا ہے۔

اہل و عیال

حضرت کی پہلی ستادی میر گمر (آمانی دہلی) میں ہوئی تھی، کچھ ہی دنوں کے
بعد ان کا انتقال ہو گیا، ان سے کوئی اولاد نہیں ہے۔ اس کے بعد بہاری
کے ایک سرگ مولانا عبدالرحمن ساکن بترہہ صلع موگیر کی صاحبزادی سے
آپ کا دوسرا نکاح ہوا حضرت کی یہ بیوی صاحبہ حقیقت یہ ہے کہ ان
گرامی قدر غواتیں اسلام میں سے تھیں۔ جنہوں نے اپنے کو علم و دیں کی مدت
میں اپنے تہہر کا دست راست تانت کیا تھا بیوی صاحبہ نے حضرت کے
تمام علمی مہانوں کی فاطر و ارات میں، صرف ان کے قیام و طعام کا تیس

کچھ لکھا۔

سرسٹھ برس کی عمر میں یہ چند شاؤمٹالیں ہیں اور یہ بھی کسی خاص وقتی
جوش یا ہیجان کا نتیجہ تھا ورنہ واقعہ یہ ہے کہ اس قسم کی چھوٹی باتوں سے
اللہ نے آپ کو بہت ارفع و اعلیٰ پیدا کیا تھا۔

تلامذہ

وسط ایشیا، ترکستان کے شہروں خصوصاً بخارا، تاشقند وغیرہ سے لے کر
بنگال کے آخری حدود تک تقریباً ہر بڑے شہر میں آپ کا کوئی نہ کوئی شاگرد
ضرور نظر آئے گا۔ اور اچھی حالت میں نظر آئے گا۔ بیرون ہند سے آپ
کے پاس طلبہ خاص کر اس لئے زیادہ آتے تھے کہ علاوہ درس نظامیہ کے
آپ خصوصیت کے ساتھ، ابن سینا، طوسی، قوشچی، دوانی، خوانساری،
میر باقر داماد وغیرہم کی کتابیں پڑھاتے تھے جو اس زمانے میں ہندوستان
ہی میں نہیں بلکہ شاید دنیا سے اسلام میں بھی اس انداز میں نہیں پڑھائی
جاتی تھیں، ماوارالنہر کے طلبہ میں ان مصنفین کی کتابیں پڑھنے کا خاص
شوق تھا۔

علمائے ہند میں، مولانا معین الدین، حمیری، مولانا خلیل الرحمن، لٹکی،
مولانا نصیر احمد کھلپتی، مولانا عبدالرحمن چشتی، حیدر آبادی، مولانا اشرف ملتان
مولانا عبدالسبحان بہاری، مولانا مقبول احمد درجنگوی، مولانا محمود سندھی،

نواب صاحب لیٹ کر کہے لگے کہ مولوی سرکات احمد صاحب اعلیٰ کو
تو ملتے ہوئیں مجھے۔ چھوڑ دیا بھائی ٹوک سے تو تم مجھے دس کر کے
ہی مانا۔ کیا معلوم تھا کہ معاملہ بالکس ہونے والا ہے انھوں نے اپنا دھڑ
پورا کر دیا۔

ٹوک ہی میں ایک واقعہ آپ کی مالی آرائش کا پیش آیا تھا، اس وقت
چاہتے تو چھ لاکھ روپے حائر طریقہ پر آپ کو مل جاتے، لیکن بعض لوگوں
کی مروت سے آپ نے اس روپیہ کو نری طرح ٹھکرا دیا۔

ہدال و مناظرہ سے نفرت

بے نظیر طلسمی اور مسطقی ہونے کے ماحول آپ ہدال و مناظرہ سے متشعر
تھے کبھی کسی سے زبانی مناظرہ نہیں فرمایا۔ رئیس رامپور نواب حامد علی خاں
کے بار بار طلب فرمائے یہ صرف ایک بار مولوی عبدالوہاب ہماری سے
کچھ مکالمہ ہوا، اور بس اس مناظرہ کی کیفیت حضرت الاستاد مولانا امیری
نے اپنے رسالہ چارہ تار یاہ، قبار میں تفصیل سے لکھی ہے۔ اور ان فنی مسئلوں
کو بھی تحریر فرمایا ہے جس پر گفتگو ہونی تھی۔ بعض عقلی اور جدید مدہی حزیان
یہ آپ میں اور آپ کے بعض معاصرین استاد والا ساتھ مولانا فضل حق رامپور
مرحوم پرنسپل مدرسہ عالیہ رامپور اور شمس العطار مولانا عثمانہ ٹوکی وغیرہ میں
ٹوک جھوک رہی۔ یہ بعض مسائل دیوسدیہ کے متعلق آپ نے کبھی کبھی

کبھی کبھی الٹا پاجامہ پہنکر تشریف لے آتے، پان کھلنے کی عادت بہت زیادہ تھی، کپڑے اور سامنے رکھی ہوئی کتابیں، منہ سے چھالیاں اڑا کر خراب کر دیتی۔ آپ کی وارفتگی کے قہقہے بہت مشہور ہیں۔ ایسا بھی اکثر دیکھا گیا کہ عربی یا حیدر آبادی رومال کے بجائے کندھے پر بچہ کا ہنہا لچہ ڈال کر یا ہر چلے آئے، ایک دن عامہ کے بجائے پاجامہ سر سے باندھ کر دربار میں پہنچ گئے، نواب صاحب کے ٹوکنے پر متوجہ ہوئے۔ یہ بھی بسا اوقات ہوتا کہ کسی نے فیس دی، رومال جو کندھے پر اکثر ڈالے رہتے تھے، اس کے کونے میں باندھ دی۔ لیکن اس طرح کہ رومال میں گرہ لگ گئی مگر روپیہ باہر ہی رہا جس کا جی چاہتا لے لیتا۔ کوئی دیا سدا رہتا تو پیش کر دیتا۔ علی اہنک اور ٹکری استغراق میں اس قسم کے ”محقرات امور“ میں ایسے افعال کا صادر ہونا نا درہیں ہے۔

تقاعد

مزاج میں حرص کا شائبہ مطلقاً نہ تھا، ہمارا راجہ اندور نے مختلف ذرائع سے آپ پر زور دیا، بارہ سو مشاہیر دینا منظور کیا اس کے سوا اور کبھی وعدے کئے لیکن آنکھ اٹھا کر نہ دیکھا۔ ان باتوں کا اثر نواب صاحب پر بہت پڑتا تھا، خود فرمایا کرتے تھے کہ نواب یہ خیال کرتے ہیں کہ میں ان کو چھوڑ دوں گا حالانکہ ان کا یہ عجیب خیال ہے۔ حیدر آباد دکن کسی ضرورت سے جانے لگے تو

ساتھ معنی طور پر آپ بہت سلوک فرماتے تھے خصوصاً اقرباء کے ساتھ آپ کا سلوک بالکل غیر معمولی تھا۔ تنخواہ کا ایک ٹرا حصہ ہر مہینہ ان عربوں کو متاہروں میں تقسیم کر دیا جاتا تھا۔ حیر میں عربوں کی بہان لوداری کا عدم آپ یر بہت عالم ہو گیا تھا محنت رسول کی آگ حوں حوں تیر ہونی تھی 'دیار محبوب کا ہر آئے والا آپ کو لے میں کر دیتا تھا یہاں تک کہ اسی تنوع کے تحت نظر آسے جس سال پہلے عربوں کے لئے ایک مستقل سرے ایسے مصارف سے تعمیر کرائی تھی اور اس کا نام رباط رکھا تھا۔ جس میں ہر قسم کے امام کا ساما آپ کی طرف سے تھا تو ملک میں جو عرب آتا خصوصاً اگر مدینہ کا ہوتا، تو اس کے سامنے معمولی مادم کی حیثیت سے آپ کو پیش کرتے، خود دیتے، امر سے دلاتے، اور لواب صاحب سے کچھ کچھ وصول کر کے اس عرب کو دلواما آپے ادیر لارم کر لیا تھا جیدرانا اور دوسری ریاستوں کو آپ پر ایسے تعلقات و اثرات کی سایر عربوں کی سفارت کے خطوط تحریر فرماتے، ہر حال آپ کی اعلیٰ صفات میں خود محنت کی صفت آپ میں بہت نمایاں تھی۔

سادگی اور وارستگی و اسد خراق

ناس اور سولہری وغیرہ میں آپ بالکل سادہ تھے، معمولی لباس زیب تن فرماتے، مراہ میں وارستگی حد سے گذری ہوئی تھی، درگاہ میں

حضرت سے بعض لاہوتی مسائل پر گفتگو ہوئی اس کے بعد حضرت آیدیدہؒ نے اپنی گزشتہ محنت پر بچھڑاتے تھے تقریباً ایک ماہ تک حیدرآباد قیام رہا وقت کا اکثر حصہ انھیں بزرگ کی چٹائی پر متحیرانہ بسر کرتے تھے، وہ کچھ کہتے جاتے تھے اور حضرت سنتے رہتے تھے۔

یہ بزرگ مدرا اس کی جماعت صوفیہ کے ایک بڑے اصلاحی گروہ سے تعلق رکھتے تھے۔ ان کے سلسلہ کے بزرگوں نے عربی فارسی میں ایک خاص قسم کا ذخیرہ مختلف کتابوں کی شکل میں مہیا کیا ہے۔ حضرت نے ڈھونڈ کر یہ کتابیں قلمی و مطبوعہ مہیا کیں اور شاہ صاحب سے اجازت لے کر مراجعت فرمائے ٹوناک ہوئے۔ آخر زندگی میں ان کا مشغلہ ان ہی کتابوں کا مطالعہ اور ان سے مطالب استنباط کر کے کئی کتابوں کی تدوین رہ گیا تھا۔ مچھلی شاہ صاحب نے ایک بار فرمایا کہ میں حکیم صاحب کو عالم مثال میں دیکھتا ہوں کہ ان کے سر پہ تاج زرنگار ہے اور وہ کسی منصب عالی پر سرفراز کئے گئے ہیں یہ واقعہ حضرت مچھلی شاہ نے حکیم صاحب کی زندگی ہی میں بیان فرمایا تھا۔

سجاوٹ

حضرت کا سینہ نہایت وسیع اور چشم کشادہ تھی، طالب علموں کے ساتھ جو برتاؤ تھا معلوم ہو چکا، اس کے سوا غریبوں، بیواؤں، اور دوستوں کے

ماکل ٹھک کر بیٹھ گئے یہ تو آپ کا ہمیشہ سے معمول تھا کہ رات کے تین بجے ساڑھے تیس بجے اٹھ جاتے تھو کی مانیڑ پڑھتے، پھر چہرے کے ساتھ صبح تک ذکر کرتے صبح کی ماز سٹھو کی مسجد میں جماعت ادا کر کے ایک خاص مسطر قابل دید اس کے بعد یہ ہوتا تھا کہ مار کے بعد طلوع آفتاب تک مسلسل زور زور سے دونوں ہاتھوں کو اٹھا کر ادعوہ ماتورہ کا ایک سلسلہ ہایت حیات سے شروع فرماتے تھے مسجد سے اٹھ کر گھر آتے، تاگہ تیار ہوتا تھا علی الصبح بدر بلغ نواب صاحب کو دیکھے ملتے، اور راستہ میں قرآن مجید اور دلائل الحیرات کے اوراق جمع کرتے۔

آپ یرغ دربارت کا فوق مسلط ہوا اور عجب کے سوا، شام و فلسطین اور مصر ہوتے ہوئے آپ ہمدستاں آئے اس کے بعد آپ کا رنگ مدلا ہوا تھا قرار اور درویشوں کے یوں تو ہمیشہ سے معتقد تھے لیکن اس کے بعد اس جماعت کی داس آدیری کا مدہ بہت تیر ہو گیا۔ اسی عرصہ میں ایک ضرورت سے حیدر آباد مانا ہوا وہاں تلاش قرار میں آپ کی نگاہ ایک ایسے فقیر پر پڑی جو اسی ظاہری شکل و صورت میں ایک معمولی سے آدمی تھے اور رسمی علوم میں بھی ال کا یا یہ کچھ مدہ تھا، لیکن فلسفہ و منطق کا یہ بہگ حب اس فقیر کے آستانہ پر حاصر ہوا، تو پچاس سال کے سارے سرمایہ کو ان کے قدموں پر تار کر دیا۔ ان کا نام حضرت کمال اللہ شاہ عرف محلّی شاہ تھا۔

شرح منار فارسی کا عربی ترجمہ ہے۔ کاش شائع ہو جاتی تو نصاب کے لئے بہترین کتاب ہے۔

آخر عمر میں آپ پر تصوف کا غلبہ ہو گیا اور چند اہم کتابیں اس موضوع پر لکھیں، جو سب کی سب غیر مطبوع ہیں۔ آپ نے دیاندر سمرستی کے فلسفیانہ اصول کی تردید میں ہندوان اُردو کچھ نوٹ کرا کے تھے جس کو باضابطہ مرتب کر کے صدقہ بجاریہ فی زدار یہ کے نام سے حضرت کے خلیفہ رشید مولانا حکیم محمد احمد نے شائع بھی کر دیا ہے۔ اُردو میں اگر حضرت کی کوئی یادگار ہو تو یہی ہے۔ بعض نزاعی جزئیات کے متعلق چھوٹے چھوٹے رسائل بھی ہیں۔ نزدی شریف کی ایک ضخیم شرح کا بھی آپ نے آغاز کیا تھا۔ بہر حال حدیث و تصوف کے سوا، آپ کی تمام تالیفی کوششوں کا تعلق ایسے مسائل سے ہے جس کی مانگ، علم کے دور جدید میں مشکل سے ہوگی۔

ایک رسالہ تار کی خبر پر اعتماد یا عدم اعتماد اور دوسرا نوٹوں کے ہندی کی طرح ہونے یا نہ ہونے پر بھی تصنیف فرمایا گیا ہے۔ اول الذکر رسالہ چھپ چکا ہے۔ دونوں میں دلائل و براہین میں کافی زور صرف کیا گیا ہے۔

مجاہدات و ریاضات

حضرت میں 'نقوی'، 'انابت'، 'اخلاص باللہ' اور 'عشق نبوی' کے جوہر ابتدا سے منور تھے، لیکن ان میں آب و تاب اس وقت آئی جب علم و عقل ہو آپ

موصوفے نوک میں آٹھ سال گزاری کر حکیم صاحب کے دیائے فیض میں
تساری کی ہے اس لئے اکثر و بیشتر واقعات و حالات جتہد ہیں کہیں
کس حضرت استاد مولانا امیریؒ اور دوسرے اکابر سے ہوئے
حالات بھی میں نے دس کر دیئے ہیں اس میں مولانا ماطر احسن کے قائم کردہ
عنوانات کے ماتحت انہیں کی عبارت حسب موقعہ مدد و اضافہ کے
ساتھ درج کرتا ہوں۔

دور تالیف

تقریباً بیس سال تک مختلف علوم و فنون کی مسلسل تعلیم و درس کے بعد
ادھر پہلے دس پندرہ سال سے حضرت نے اپنی توجہ 'درس سے زیادہ'
تصنیف و تالیف کی طرف پھیر دی تھی ان کی کل کتابیں عربی و فارسی
ہیں 'حسن میں بعض تو چھوٹے چھوٹے رسالے ہیں، اور مختلف مضامین و درسی
کتابوں کے شکل معامات کے حل سے متعلق ہیں۔ ایک ضخیم کتاب آیات
الحجۃ السارعة کے نام سے لکھی جس میں ما بعد الطبیعات کے جدا ہم الواب
پر محتہا اہ امدار سے گفتگو درانی گئی ہے لواب تفصیل خاک لانا انوار استاد
حال مرحوم استاد حضور نظام) نے اس کو حکومت آصفیہ کی حاس سے
ستاع کرا بھی دیا ہے۔

ایک کتاب آیات فارسی سے عربی میں ترجمہ کی، یہ مولانا بحر العلوم کی

آپ کے یہاں کے طلبہ امتحان کے لئے ہر وقت تیار رہتے۔ جب کبھی سال میں باقاعدہ امتحان لینا ہوتا تو سوالات پہلے سے بتا دیتے پھر امتحان لیتے۔ اعتراضات کرتے، جرح فرماتے جب اس میں کامل بھگتا تب پاس ہوتے، شعبان، رمضان، اور شوال میں عموماً تعلیم بند رہتی۔ ہفتہ میں منگل اور جمعہ کو اسباق بند رہتے۔

فلسفہ و منطق کے متعلق فرماتے کہ ان کتابوں کی حیثیت ایسی ہے جیسے پہلوان گدڑ وغیرہ ہارے کہ مقصد گدڑ نہیں بلکہ شیمے اور قوی مضبوط کرنا ہیں تاکہ اکھاڑہ میں کام آئیں۔ ان کتابوں سے بھی ذہنی قوی کو مضبوط کرنا ہے تاکہ اسلام کی تائید میں مخالفین کی سرکوبی کی جائے یہی مقصد پیش نظر تھا۔ اسی کے تحت ایک روز خوش ہو کر فرمایا کہ میں نے اپنا درس چند نشریوں کی تیاری کے لئے قایم کیا تھا، سو الحمد للہ دو نشر تو مجھے مل گئے، انشاء اللہ ان سے بڑا کام نکلے گا۔

حکیم صاحب سے متعلق جو کچھ بھی لکھا جا رہا ہے اس کا بڑا حصہ شاگرد رشید مولانا مناظر احسن گیلانی پروفیسر جامعہ عثمانیہ حیدرآباد کے ان مضامین سے ماخوذ ہے جو موصوف نے حکیم صاحب کے انتقال کے بعد نواب صدر یار جنگ بہادر مولانا محمد حبیب الرحمن خان شروانی کی ہدایت پر ۱۳۴۷ھ مطابق ۱۹۲۹ء میں، معارف اعظم گڑھ کے مسلسل تین نمبروں میں لکھے تھے۔

طلسمہ علم کی تشنگی سے معذور ہو جاتے تقریروں، حایتوں، مترجوں اور قلمی
 نسخوں کی نقل میں رغبت کا غیب سلسلہ جاری رہتا۔ ایک مرتبہ فلسفہ کی
 ایک کتاب کی نقل کے سلسلے میں دو طالب علموں میں کشمکش یہاں تک
 بڑھی کہ دونوں کے ہاتھ میں چھری دیکھی گئی ایک مرسہ جو الساری کا حاتیہ
 شعاہ مولانا فضل امام حیر آبادی کا حاتیہ ملا مال حمیں آسب کسی کو نہ دکھا
 تھے آپے سا گرد مولانا ماسطرا حسن گیلانی کو حلد سدھوا لے کے لئے دیا کہ دو
 روہ میں حلد سدھوا کر داخل کر دیا مولانا ماسطرا حسن نے دوسرا روہ لگا کر
 محنت کر کے انہیں نقل کر لیا اور چھ گھنٹوں میں حلد سار کو زیادہ احترام دیکر
 حلد سدھوا کر حاضر خدمت کر دیئے

علاوہ درسیات کے طب اور موسیقی مولانا روم کا بھی درس رہتا۔ فلسفہ
 شروع کرتے تو تمس العلی، مولانا عبدالحق کی تصنیف رمدۃ الحکمۃ (سورۃ اودو
 میں ہے) سے ابتدا فرماتے

الح مولوی نجم احمد علی حیر آبادی راوی ہیں کہ کھوسے مولانا علی گنج کے ام حلا یا کر حاصل جو الساری کا حاتیہ
 دستیاب ہو گیا، ایک ہیبت پر اس ڈیوہ پر حکیم صاحب نے وہ حاد دیکھ لیا کھوسہ پتھر کا حلد اور لوہا
 رولہ ہو گئے مولانا نے روہ پتھر آدھی کھوسہ لکھا تو معلوم ہوا کہ کوئی شاگرد موصوف ہی کے لڑکا حایشہ
 حرد کہنے جا چکا ہے مولانا سمجھ گئے کہ رکات کیا کی یہ حرکت تو کسی ہے فوٹا ٹوٹا حاد لکھا کہ
 گر حاتیہ دو کا حاضر کیا تو حاد کر دوں گا حکیم صاحب نے سمجھوں سے سو کہ کر کے لافلی کا عریضہ
 روہ لکھا اور بعد میں کفارہ و توسعے کام لیا یہ دہی حایشہ تھا ۱۲

پاس آتا تھا۔ گھر میں بجز ایک ماما ہیرہ کے مشکل سے کوئی خادمہ رہتی تھی۔ لیکن یہ حکیم صاحب کی کرامت تھی یا بیگم صاحبہ کی غیر معمولی محنت کہ تازہ تازہ گرم گرم چائیاں، بکرے کے گوشت کا سالن صبح دہ بجے تک طلبہ کو ملتا تھا۔ اسی طرح شام کو مغرب کی نماز پڑھ کر تازہ کھانا کھایا جاتا تھا کچھ طلبہ حکیم صاحب کے علم دوست اجاب کے مکان پر، بعض مساجد شہر میں رہتے تھے۔ پھوڑی جماعت مدرسہ خلیلیہ سے وظیفہ پاتی تھی۔

طلبہ پر بے انتہا شفقت فرماتے تھے۔ درس و تدریس کے وقت پورا رعب و جلال رہتا تھا۔ عام مجلسوں میں پُر لطف گفتگو میں رہتی تھیں۔ طلبہ کو خطابات سے بھی نوازا جاتا تھا۔ ایک سرحدی طالب علم جو فارغ التحصیل ہو کر شفا و اشارات پڑھنے کے لئے حاضر ہوا تھا اور تنومند و قدآور تھا اس کا نام ”ابو البشر“ رکھ دیا گیا۔ پانی پت کے ایک معمر طالب علم ”مولوی چچا صا“ کے لقب سے ملقب ہوئے۔ ایک ذہین طالب علم مولوی عبدالواحد یلونی مرحوم کو جو بہت قدر تھے ”لامختصر“ کا خطاب عطا ہوا۔ بہار کے ایک زیادہ بولنے والے طالب علم کو ”بالسر“ کے نام سے یاد کیا جاتا۔

بغیر مطالعہ کے قطبی و شرح جامی بھی نہ پڑھاتے تھے۔ جو طلبہ شروح و حواشی کی مدد سے مطالعہ دیکھتے ان پر سخت ناراض ہوتے۔ غیر درسی مجالس میں تحصیل علم اور قیمت علم کے متعلق ایسے واقعات سناتے کہ خود بخود

سے اب تک اسی شان سے چل رہا ہے۔ اس وقت حکیم صاحب کے تلمیذ التلمیذ مولوی منتخب الحق بہاری لاٹا گرد علامۃ الہدیہ مولانا امحاح معین الدین لاہوری صدر مدرس ہیں۔ اتادار میں اس مدرسہ کی وسعت صرف ایک دالان تک محدود تھی جس پر چھتر بڑا انتہا جس میں دری کا بھی ہیں صرف جامع کا درس تھا۔ اس میں حکیم صاحب کے بیٹے کے لئے رونی کا چھوٹا سا گلد انتہا سا ہی لکڑی کی ایک تیا نی بڑی رہتی تھی جس پر ایسا عوجی سے لے کر شعا تک، قدرتی سے لے کر ہدیہ تک اور مشکوٰۃ سے لیکر جاری تک درس ہوتا تھا جس کے علاوہ سے شمار اسرار و آفاتاں وغیرہ کی علمی مجلسیں گوج اٹھی تھیں اس مدرسہ کے فارغین ہندوستان کے بڑے بڑے مدرسوں کے مدرس اور صدر مدرس ہوئے، عاوا، سرحد کے کوہتاہوں میں، کابل کی پہاڑیوں میں، شمار کے مرعراہوں اور کوئٹہ، خیوہ، ماسقہ کی مسجدوں میں، خدمت علم کرتے نظر آئیں گے۔

بیرونی طلبہ کے کھلے کے دو انتظام تھے پہلی صورت یہ تھی کہ طلبہ کی ایک بڑی جماعت حکیم صاحب ہی کی ذاتی مہان تھی یا رورہ پیہ ماہارہ تنخواہ ریاست سے ملتی تھی جاگیر میں ایک گاؤں میں تھا وقتاً فوقتاً سہل وغیرہ کے موقع پر ریاست حطیر رقم بھی میں کرتی رہتی تھی برسوں دیکھا گیا کہ میں بیس آدمیوں کا کھانا ایک کراٹک حوایوں میں طالب علموں کے

کر سکتے تھے لیکن کبھی مال و جاہ دنیا کی طرف توجہ نہ فرمائی۔ معارج خاص کے عہدہ ہی پر مدۃ العمر اکتفا کی۔ دنیا سے بے تعلقی کا یہ عالم تھا کہ حضرت لاسٹا مولانا معین الدین اجیری مرحوم فرماتے تھے کہ تمام عمر روپیہ کے پیسے شمار نہ کر پائے۔ زندگی کا پہلا حصہ درس و افادہ تھا، دوسرے حصہ میں تالیف و تصنیف کا ذوق غالب ہوا۔ آخر عمر میں ہر چیز سے الگ ہو کر صرف اس مشغلہ میں ڈوب گئے جس کے لئے بنائے گئے تھے۔ کل عمر ۶۷ سال کی ہوئی شروع میں مدرس تھے پھر مصنف ہوئے اور آخر میں وہ ایک صوفی صافی درویش نیک اندیش تھے۔

بھوپال میں طلبہ کی جو جماعت مستفید ہو رہی تھی انہیں میں سے کچھ طالب علم ہمراہی میں ٹونک پہنچے۔ یہاں باضابطہ درس کا آغاز ہوا۔ ابتداءً آپ کے پاس کچھ مقامی اور بیرونی طلبہ کا اجتماع تھا، رفتہ رفتہ آپ کی درسی عظمت کا احاطہ وسیع ہونے لگا، ہندستان بلکہ عالم اسلام کے طلبہ آپ پر ٹوٹ پڑے یہاں تک نوبت تھی کہ ایک زمانے میں صبح پانچ بجے سے لے کر رات کے گیارہ بجے تک مسلسل سبق پڑھاتے رہتے تھے۔ طلبہ کی کثرت کو دیکھ کر ریاست نے ایک شکستہ مکان میں قلیل تنخواہ پر چند مدرسوں کو رکھ لیا۔ یہ مدرسین سختی سے طلبہ کو درس دیتے تھے۔ والی ٹونک نواب محمد ابراہیم خاں خلیل کے تخلص کی کی مناسبت سے اس مدرسہ کا نام مدرسہ خلیلیہ رکھا گیا۔ جو خدا کے فضل

استاد کے ساتھ بھوپال گئی۔ بھوپالی طلبہ بھی تشریف لائے، بھوپال
 مانے والے تینوں طلبہ حاصل کر کے، ایک مدرسہ علمیہ ٹوباک کے صدر
 مدرس اور دوسرے محکمہ تشریفہ ٹوباک کے مفتی، اقدس میرے مع الفقہ حامدہ عثمان
 حیدر آباد سے ایک سال سے زیادہ بھوپال میں رہ کر مزاحمت فرماؤں ٹوباک
 ہوئے

رائے طالب علی میں اپنے والد ماجد اور حکیم رضی الدین دہلوی کے حامدوں کے
 کسی فرد سے طلب کی تکمیل بھی کر لی تھی حکم و طلب دونوں اصطلاحوں کے
 لحاظ سے واحد حکم تھے اور یہ لقب اتنا غالب رہا کہ بعد وفات بھی حکیم
 صاحب ہی کے نام سے یاد کئے جاتے ہیں۔

رائے طالب علی ہی میں تنادی بھی ہو گئی تھی اور اچھوڑ کے کسی سرگ
 سے معیت بھی ہو گئے تھے

حکیم صاحب تحصیل علوم سے فارغ ہوئے، والد ماجد حکیم داکم علی کی
 عمر و پاس بہار میں دیکھ چکی تھی کوئی مضبوط تھے چاہتے تو ورائس مار مس
 احام دے سکتے تھے لیکن علمہ تصوف کی وجہ سے ذکر و شغل اور عزت و
 گوشہ نشینی کی طرف طبیعت مائل بھی نہ ہو اب صاحب سے اصرار کر کے ملد
 اقبال درمد کو اپنی جگہ مقرر کرادیا مولانا حکیم برکات احمد چاہتے تو ایسے والد
 کے اترات اور ایسی اہلیت و صلاحیت کی سائیر بڑے سے بڑا عہدہ حاصل

تداخل کو محال سمجھتے ہیں، لیکن میرے نوکر کا مشاہدہ ہے کہ بیڑ میں بگلوں میں کچھ اس طرح درائیں کہ بگلوں کا نہ حجم بڑھانہ اس کے چیز میں کوئی تبدیلی ہوئی۔ باخبری کے ساتھ بے خبری کے یہ عجیب نظائر ہیں جن کی مولانا کی ذات گرامی حامل تھی۔

بہر حال سعادتمند شاگرد نے پندرہ سال اسٹاڈی کی خدمت میں اس طرح گزارے کہ جس کتاب حمد اللہ کو گھر سے پڑھ کر آئے تھے جب وہاں تک کئی سال میں پہنچے تو ایک بار نہیں کئی بار سمعاً و قراءۃً اسے پڑھا اور سنا۔ نہ صرف نصاب درس نظامیہ بلکہ قدامت کی کتابیں بھی پڑھیں جن میں شفاء ابن سینا، شرح اشارات طوسی، افق البین میرزا قداماد، حاشی دوانی، حاشی مرزا جان، خوانساری، مولفات قزوینی خاص طور پر قابل ذکر ہیں۔ خود مولانا کی تصانیف خارج از نصاب جو اہر غالبہ وغیرہ بھی پڑھیں تکمیل معقولات کے بعد استاد کی اجازت حاصل کر کے اپنے حقیقی خالو اور خاندان ولی اہلی کے ایک غیر مشہور مگر معتبر و مستند محدث مولانا محمد ایوب پھلتی قاضی ریاست بھوپال کی خدمت میں حصول علم حدیث نبوی کے لئے حاضر ہو گئے۔

ٹوٹک کے طلبہ کی ایک جماعت بھی جن میں مولوی نصیر احمد، مولوی خلیل الرحمن، اور مولوی عبدالواسع بھی تھے۔ اس خیر آبادی شاگرد اور ٹوٹکی

ایک دل موصوف، لو اب کے دسترواں پہنتے، لو اب سے عادم کو اشارہ کیا کہ ہڈیوں کو کسی رکابی میں جمع کر کے مولانا کے سامنے رکھ دو، رکابی سے آتے ہی یہ حملہ رمان پر جاری تھا۔

’تم عائشہؓ کو نہیں پہچانتے اس رکابی کو لو اب کے سامنے رکھو‘
لو اب کے نام کا پہلا حوزہ کتب (کتب) تھا اسی کی طرف لطیف اشارہ فرمایا گیا۔ لو اب اس قسم کے لطائف کے منتظر رہتے تھے، مدامت میں ڈوبی ہوئی تھیں کہتے

امراء و رؤسا کے دربار میں حرمت کا یہ حال تھا لیکن عربوں کے ساتھ مساحت و حتم پوشی کی یہ حد تھی کہ ایک زمانے میں بھی لائق شاگرد مولانا کے مادرِ جی خانہ کا حساب لکھا کرتے تھے۔ ملازم حساب کھلے میں گرد پڑ کرتے ایک دن استاد کی خدمت میں ماحرا کہہ سایا کہ حساب میں ایک آہ کے یان بھی کھلے ہیں اور موادی کے نام پر بھی ایک آہ لکھا یا ہے۔ ارشاد ہوا۔ تم ٹرے ناماں ہو حکمت کی میا دیجیتیات و اعتارات ہر قائم ہے پاں کی حیثیت سے اس نے ایک آہ لیا اور یہ حیثیت موادی کے دوسرا آہ، لولا الاعتارات لمطلت المحکمہ۔

میٹریس کھا جائے پر اسی ملازم نے جب مولانا کو محلوں کا ٹیرس کھا جانا باور کرایا تو بہرے حلے والے سے اس واقعہ کا ذکر کر کے فرماتے کہ ملازم

خوشنودی اور معافی خطا کے لئے ایک چلہ کیا جس میں صرف ایک خشک روٹی کھاتے تھے۔ چلہ سے فارغ ہو کر قطیف وقت حضرت مولانا فضل الرحمن گنج مراد آبادی کی خدمت میں حاضر ہوئے۔ موصوف نے دو روز قیام کا حکم دیا۔ تیسرے روز قریب مغرب گھر سے ناشتہ پکوا کر بھیجا اور کہلا بھیجا کہ اب جاؤ۔ چنانچہ جب درد فراق کا مارا ہوا شاگرد خیر آباد پہنچا تو چلہ کی ریاضت اور مولانا مراد آبادی کی دعا و برکت سے کامیابی کی شکل نظر آئی۔ خلاصہ یہ ہے کہ بالآخر مولانا کے خدمتگار نے شاگرد سے ایک بیش قرار رقم لینے کے بعد کچھ ایسے موقع سے سفارش کی کہ پورے دو سال کے بعد پھر علم کے اس دیوان خانہ میں باریابی کا موقع ملا۔

علم کی وہ عزت کہ ایک غلطی نے ایک ہونہار شاگرد کو دو سال کی عقوبت کا مستحق قرار دیا اور انسانوں پر وہ شفقت کہ ادنیٰ فادہ کی التجا پر اتنی قہیم خفگی زائل ہو جاتی ہے۔ یہ مولانا عبدالحق کی شاہانہ اور فقیرانہ طبیعت کے امتزاجی آثار کا عجیب و غریب نتیجہ تھا۔

اس سلسلے میں دو واقعے دلچسپی سے خالی نہ ہونگے۔ نواب کلب علی خاں کبھی کبھی مولانا سے مذاق بھی کر لیا کرتے تھے خصوصاً مولانا کی ذہانت اور حاضر جوابی سے لذت گیر ہونے کے لئے کوئی اس قسم کا واقعہ قصداً کرا دیتے تھے کہ مولانا کی زبان سے ایسی باتیں بے اختیار نہ نکلنے لگیں۔

یہ امتحان نہیں حتم نہیں ہو جاتا ہے۔ اسی کتاب کا سبق ہو رہا ہے شاگرد
 عمارت پڑھ رہا ہے جب اس علم "القصی الی ذالید" پہنچتا ہے تو ریاں
 سے دال مستد کے سمائے داو مستد دکھاتا ہے اور الی ذالید کو الی ذالید
 پڑھ دیتا ہے اور یہ لفظ سمجھ سے نکلا اور کتاب دور پڑی ہوئی تھی استاد
 حصہ میں آپے سے ماہر تھے وحی میں آیا کہ رہے تھے آخری حکم یہ تھا کہ
 میرے درس سے ابھی اٹھ جاؤ، ایسے کم سوادوں کو میں قلعہ نہیں
 پڑھا سکتا۔

تنبیل حکم ہوئی کئی دن کی رویوشی کے ساتھ ماضی کی امارت چاہی گئی۔
 بھی میں جواب ملا ٹری ٹری ساریں ہم پہچانیں سب سیکار ہوئیں دو
 تیس ماہ آسمان کے در لصد حسرت دیاس لڑاکا واپس جانا پڑا۔
 مار مارا میوڑ آتے اور نئی سی ساریں پہچاتے لیکن ساری کوستیں
 لا حاصل ثابت ہوئیں استاد کی لے یاریوں اور شاگرد کی یار مدیول کا یہ
 سلسلہ دو سال تک جاری رہا

یرسی کہ کرا خواہی ار جیل تاں حاتی

جیتے است مرا آخری را تو کرا حاتم

حصہ والا استاد مولانا امیری مرحوم کا یہاں ہے کہ حسب مولانا ناص ہو گئی
 اور رسائی کی کوئی تدبیر نظر نہ آئی تو وہ گاہ حوا میں شاگرد سے استاد کی

کو دیکھ کر ”اطلبوا العلم ولو کان بالصحین“ کے مطابق اجازت شدہ حال پر مجبور ہوئے۔ ہندستان کے طول و عرض کی طرف نگاہ اٹھی۔ تو سب سے پہلے اسی طبقہ درس پر نظر پڑی جو اس زمانے میں علوم عقلیہ کا اگرہ کر و جید نہیں تو سب سے زیادہ ممتاز دنیا یاں مرجع تھا۔ شمس العلماء مولانا محمد عبدالحق خیر آبادی کا قیام خیر آباد کے بجائے نواب کلب علی خاں کی ناز بہداریوں کی بدولت رامپور تھا۔ حمد اللہ اور ہدایہ کا فارغ شدہ یہ طالب علم ایسا غوجی اور میزان منطق جیسی ابتدائی کتابوں کے درجہ میں نئے سرے سے شریک کر دیا گیا۔

استاد کی خدمت میں شاگرد نے ۱۵ سال گزارے، وہ بھی کن صبر آزما حالات ہیں، یہ ناز و نیاز کی طویل داستان ہے اس دور میں افسانوں سے زیادہ اس کی حقیقت سمجھنا دشوار ہے۔

شرح ہدایۃ الحکمۃ شروع ہوئی، ایک سوال میں اس کا پہلا سبق ہوا اور سال آئندہ کے دوسرے سوال میں جا کر دوسرا سبق اس ایک سال کی مدت میں کیا لائق شاگرد کو یہ جرأت ہوئی کہ استاد سے اپنے ”توضیح اوقات“ کا گلہ کر سکے؟ اور بے التفاتی کا شکوہ زبان پر لاسکے؟ جانتا تھا کہ کامل استاد کی ایک نظر کیا ۱۲ سالوں کی کسر ایک دن میں کال دے گی اور مدتوں کی مسافت گفتگوں میں طے کر دے گی۔

توسید صاحب ہی کو تجربہ ہو گیا۔ اس طرح حضرت خواجہ سرگ کی ستارت کے فوراً بعد عہدہ اتالیقی ولیعہد پر فائز ہوئے اور ترقیوں کا دوارہ کھل گیا۔ جب ولیعہد (عادلہ امراہم حاکم حلی) تخت نشین ہوئے تو سید صاحب صرف طبیب خاص سے ملکر وزیر اعلیٰ کا درجہ بھی نصیب ہوا۔ خاں کے خطاب سے بھی سرور ابر ہوئے۔ جاگیریں گاؤں بھی عطا ہوا۔

سید صاحب کی ستادی صلح مظہر مگر کے قصہ پھلت کے اس شریف گھرانے میں ہوئی جس کا تعلق امام العلماء حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ سے تھا۔ انھیں بی بی صاحبہ سے سب سے پہلے وہ افتاء علم طلوع ہوا جس نے ہند، کابل، بخارا، خیوا، کاشغر وغیرہ کے درات کو روٹیں سو کر دیا اور حاکم کے جیل کر حقیقت میں برکات احمد ہی تاست ہوا۔

استدائی تعلیم کے بعد سید صاحب نے ایسے ایک قدیم دوست اور صوبہ بہار کے مشہور عالم مولانا لطف علی دھرموہوی کو صاحبزادہ کی تعلیم کے لئے ڈاک لالہ محمد اسماعیل دریا ست موصوف ہی سے پڑھیں، مولانا محمد حسن ٹوکی سے ہدایہ ٹرھی استاد کی توجہ اور ذاتی صلاحیت کی ساری طلب علم کا حقیقی حوسن دولولہ پیدا ہوا اور اس کے لئے ٹوکی کا دامن صحرانگ نظر آیا۔ ماب حوائق درید کو بیل بھر کے لئے آنکھوں سے اوٹھل کر ناگوارانہ کرتے تھے اور اسی سار ایک حید عالم کی خدمات حاصل کر رکھی تھیں، بیٹے کے تبتیان

بدرالفضل مولانا حکیم سید برکات احمد ٹونکی

حائمی فروع و اصول جامع منقول و معقول، آیت کردگار، یگانہ روزگار، مولانا حکیم سید برکات احمد بہاری، ٹونکی، ۱۲۸۰ھ میں، ٹونک میں پیدا ہوئے آپ کے والد ماجد مولانا حکیم داکٹر علی طبیب خاص دربار ٹونک، میرنگری ضلع پٹنہ (بہار) کے خاندان سادات کے گرامی قدر فرد تھے۔ آپ نے ابتدائی تعلیم اپنے عزیز، اور بہار کے مشہور فاضل مولانا محمد احسن گیلانی سے حاصل کی، موصوف کے تعارف کے لئے محقق طوسی کی اقلیدس کے پہلے مقالہ کی تصحیح و تخریب کافی ہے۔ گیلانی سے لکھنؤ اور رامپور کے مدارس دیکھتے ہوئے تکمیل علم حدیث مولانا عالم علی مراد آبادی، ٹیگوری سے کی، وہاں سے اجیر ہوتے ہوئے فن طب کی تکمیل کے لئے ٹونک پہنچے۔ طبیب خاص والی ٹونک سو پڑھنا شروع کیا۔ عسرت انتہا کو پہنچی ہوئی تھی کہ ایک شب حضرت سلطان الدیلا خواجہ معین الدین اجمیری رحمۃ اللہ علیہ کی طرف سے بشارت ہوئی کہ

میاں سید گھبراؤ نہیں، خدا تمہاری مشکلات آسان کرے گا۔

نواب محمد علی خاں کل زمانہ تھا انیسویں صدی کے لئے ایک شریف عالم متقی، اور طبیب اتالیق کی ضرورت تھی، ایسی ہمہ صفت موصوف ہستی سید میرنگری ہی کی ہو سکتی تھی۔ چنانچہ مصلح خاص سے جب مشورہ کیا گیا

کے لئے ان کے سپرد کیا حکیم صاحب نے ایسی توجہ میں طلب کی طرف مدد مل گئی
اور اس حامدانی دور تاشی علم کو خاص اہمیت دی رامپور کے بعد کچھ دن تک
کئی جا کر رہے۔ مولانا حکیم سدر کات احمد اور مولانا معین الدین احمدی سے
کئی کچھ بڑھا۔ اور اس وقت تک پہنچے کہ لوگ کو حیران کر دیا کہ کچھ آگے گئے۔
حکیم صاحب نے ایک ستادی حامداں میں کی اس مرحومہ سے اولاد ہیں
ہوئی دو ستادیاں غیر کعبہ میں کیں، دولوں سے اولاد ہے کثرت اولاد اور
ناسارہ گاریں، ماہ کی وجہ سے یریتانی میں زندگی گذرتی ہے یہی وجہ ہے کہ
اولاد نعمت علم سے محروم ہے۔

تلك الامام نكاح اولها میں الناس

صلی اولاد سے علم کا ماتہ ہوا تو کیا ہوا روحانی اولاد کے دیا کویس
سے ایک عالم سیراب ہو رہا ہے یوں تو مذکورہ مالا تلامدہ میں ہر درویشی
نیکر آپ تھا مگر سب سے زیادہ مایس، ایک میرا در حوت صفات ہستی
مولانا سید حکیم برکات احمد کی تھی۔

مولانا اسد الحق کی وفات پر حکیم عابد علی کوثر خیر آبادی مرحوم روالپنہ
حکیم احمد علی خیر آبادی نے قطعہ تاریخ لکھا۔

جیف آں آفتاب فضل و کمال	دفعۂ شد نہاں بنیر نہاں
بود، در فلسفہ و منطق فرد	در اصول و فروع مہر میں
منتخب حدیث و فقہ و ادب	فاتح تفل گنج دین متین
در ریاضی و ہندسہ حکمت	فاضلے در جہاں بنو دجنین
ماہ تابان عتر و مجد و علما	مہر رخشان شوکت و تمکین
دائے در راہ پور گشت خزاں	بلغ شاداب سبز شرع دیں
پس ہما نجا بخاک بسپردند	شد غروب آفتاب علم و یقین
اخت و ام از ملال خاک بسر	ابن و دوجہ لول زار و حزین
اقربا از فراق نالہ زناں	دوستاں در غمش نگار و غمیں
در سہ از غمش خمیدہ پشت	طلبہ از ملال خاک نشین

کوثر زار سال فوتش گفت

اعلم، اکمل، مقیم خلد ہیں

مولانا اسد الحق کے ساتھ اس خاندان خیر آباد سے نسلی طور پر علم کا خاتمہ
بھی ہو گیا۔ مولانا کے بعد نواب صاحب راہپور نے اپنے استاد ہجائی
مولانا عبدالعزیز بہار پوری کو راہپور رکھا۔ مولوی .. ظفر الحق کو ..

پندرہ سال سے لے کر میں سال تک تعلیم میں صرف کئے ہیں۔ اور مدرسہ کا بہترین حصہ استاد کی مارمرداری اور غائب و غصہ کی سردانت میں گذار رہے۔

۱۔ مولانا سید عبدالعزیز سارپوری

۲۔ مولانا والد الدین

۳۔ مولانا ماحد علی جوہری

۴۔ مولانا حکیم برکات احمد بہائی ٹوکی

۵۔ مولانا اسحاق حیر آبادی

۵۔ مولانا طور بخش رامپوری

۶۔ صاحبزادہ مولوی امیر محمد علی خان رامپوری

۷۔ علامہ سعد علی ٹنگرہمی

۸۔ مولانا محمد طیب کٹی

۹۔ مولانا سید احمد شاہی (والد مولوی حکیم محمد احمد شاہی)

فرید سعید مولانا اسدالحق کو فراموش نہ کرنا۔ رامپور سے مولانا کی وفات کے کچھ دن بعد ہی مدرسہ عالیہ رامپور کا یریل مقرر کر دیا۔ موصوف سے ایسی قابلیت سے اس حلقہ کو زیر کیا اور دیائے فیض علمی جاری فرمایا۔ افسوس یہ ہے کہ صرف ایک ہی سال اس عہدہ حلیہ پر فائز رہے تھے کہ بڑھ چکا تھا۔ ۱۳۱۸ھ کو والد ماحد کی وفات کے بعد بڑے ڈھائی سال بعد اس سراڈھانی سے عالم حاد دانی کی طرف رحلت فرمائی اور وہیں کٹرہ ملا محمد حسین بکھوئی میں سپرد خاک ہوئے۔ تالیفات میں رسالہ حمیدیہ دلی مطلق ایادگار ہر اولاد میں مولوی حکیم طہر الحق حیر آبادی تفسیر حیات ہیں، اخیر الحق اور لی فی رقیہ زوجہ حسن صاحبہ یلوی حوار رحمہ خداوندی میں پہنچ چکے۔

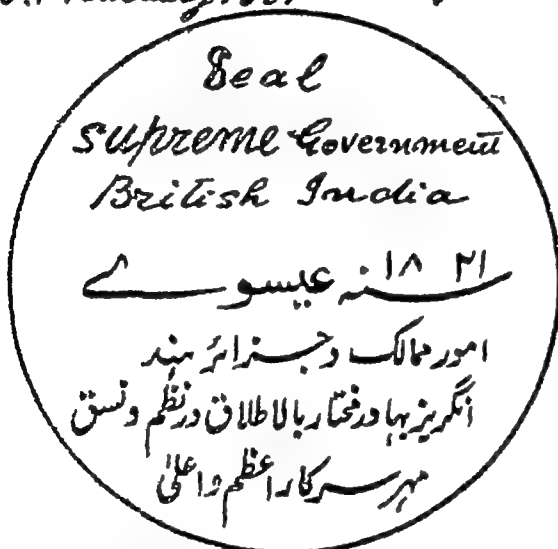
you the title of Shamsul-
Ulama as a personal
distinction.

Dufferin

Viceroy & Governor General
of India

Fort William

The 16th February 1887



مولانا نے دو شادیاں کیں، زوجہ اولیٰ بنت مولوی فضل الرحمن سے
عائشہ بی بی زوجہ محمد حسین بسمل تھیں، زوجہ ثانیہ دختر جناب بوعلی سے مولانا
اسد الحق تھے جو دختر احمد حسین سے شوب تھے۔

مولانا کے ہزاروں تلامذہ ہیں سے نامور شاگرد حسب ذیل ہیں۔ ان میں
سے اول الذکر چار وہ عقیدت مند ہیں جنہوں نے مولانا کے دربار علمی میں

والدہ ماجدہ کی مالیاتیں و تنگیوں محل سراچیروں کے قصبے میں ایسی آنکھوں سے دیکھتے رہے مگر اس خطاب کو واسطہ نہ کر اس کے حصول کی سعی نہ فرمائی کسمیر و رامپور کے دونوں واقعات سے ثابت کر دیا کہ مولانا نے علم کی عرت و ستان کو کیا لہجہ و مالار کھا تھا پہیتان حالی کے ماحود طور رہائش امیراہ رکھا۔ اور تھے بھی درحقیقت امیرس امیر بن امیرس امیر عالم س عالم بن عالم

مولانا کو ملا طلب گورنمنٹ برطانیہ نے ۱۸۸۷ء میں تمس المعمار کا خطاب بھی میں کیا تھا فرمایا کرتے تھے ماپ کو کالے پانی کیا اور میٹو کی خطاب سے اشک ستونی کی۔ حوسد دی گئی تھی اس کی نقل درج کی جاتی ہے۔

Sanad

To,

Maulvi Abdul Haque
of Khairabad in Oudh

I hereby confer upon

مولانا مفتی محمد لطف اللہ علیگندھی کے درس میں ایک بار تشریف لے گئے۔ مفتی صاحب نے حسب عادت درس بند کر کے سر و قد ہو کر بذریعہ فرمائی۔ مزاج پر سی وغیرہ رسمی مراتب گفتگو کے بعد فاضل خیر آبادی نے فرمایا کہ طلبہ کا وقت بہت عزیز ہے حرج نہ فرمائیے۔ قاضی مبارک کا درس ہونے لگا۔ مولانا سنتے رہے ختم ہونے پر طلبہ سے کہا کہ تمہارے استاد کی تقریر ایسی ہے کہ اعتراض خود بخود دفع ہو جاتے ہیں۔

اسی کا نتیجہ تھا کہ جو کتاب بھی تصنیف فرماتے اس کی ایک نقل مفتی صاحب کے پاس بھی بھیجتے۔ موصوف کے کتب خانہ میں شرح ہدایۃ الحکمۃ اور دوسری تصانیف علامہ کی دستخطی اب بھی موجود ہیں۔

مولانا کی سیر چشتی اور استغنا کے ثبوت کے لئے یہ واقعہ بھی کچھ کم اہم نہیں کہ علامہ فضل حق کی ضبط شدہ جائداد میں سے پندرہ سال کے بعد سب خطاۃ شمس العلماء کے ساتھ جب کچھ گاؤں واپس ہوئے۔ تو خیر آباد کا باشندہ سمنی یار علی علامہ کا لڑکا بنکر ان پر قابض ہو گیا۔ اور کچھ دن بعد انھیں بیچ ڈالا۔ مولانا راجپور میں مقیم تھے اعزہ و اجاب کے اصرار کے باوجود اس جھگڑے میں پڑ کر عذر داری تک کرنا گوارا نہ کیا۔ شمس العلماء ہونے کے باوجود کبھی اسو باعثِ فخر نہ سمجھا نہ اس کے ذریعہ کوئی عزت و وقار حاصل کر نیکی کوشش کی۔

۱۷ استاد العلماء صفحہ ۲۸ مولفہ ذاب صدر یار جنگ بہادر۔

مردمِ مدّ ترقیٰ بطور سے بھی حاصل نہیں ہو سکتا تھا، مفردات کی تحقیق اور
مرکبات کی تدقین (و خصوصیات کے لحاظ سے مفردات میں داخل
ہیں) کس تاں سے بیاں کی گئی ہے کہ اردو زبان بھی اس تصنیف کو
دیکھتے ایک علمی زبان معلوم ہوتی ہے اس کتاب کی عظمت اس شخص
پر حجبِ ظاہر ہو سکتی ہے جس نے کبھی اس قسم کی دلع سودی کی ہو۔

ہر چند امیرِ لغات کے مصنف (مولوی سی امیر احمد بیانی، مرحوم) کی
استادی من ساعری اور کمالیت علمی مستم التوت سے لیکن یہ کتاب
میری رائے میں اس عام ادبیاتی تسلیم کے لئے زبانِ قوی ہے اور
ہندستان کو صرف مایہ فخر ہے دعا کرنا چاہئے کہ اہل کمال اس کتاب
کی پوری قدر کریں، اور مصنف اس کو جیسا کہ چاہئے اور جیسا پہلا
ہے اس سے بھی عمدہ حالت پر پورا کر سکے کہ اردو زبان سے محتاجی
اور عدم استعمال کا الزام نہ ہو اور یہ عمدہ یادگار زمانے میں رہ جائے

محمد عبدالحق العمری انجیر آبادی عاملہ اللہ مطلع الباہدی

فی الواقعہ المادی ۱۲۹۹ھ مطابق ۱۸۸۲ء

مولانا کی یہی تحریر علمی اور تمام اصنافِ علم پر قدرتِ تامہ، علماء و عصر
سے فصل و کمال کا لوہا موائے ہوئی تھی و کثرت کا ٹرے سے ٹرا عالم
مولانا کے کلمہ حیر اور تعریف کو اپنے لئے سد سمجھا تھا اُستاد العلماء

لحاظ سے مثل مفردات کے ہیں۔ اسی لئے مطلق زبان کی خصوصیت جو اس کے اجزائے مادی یا ترکیبی سے پیدا ہو، ملحوظ رکھنا لغت کا مقصدِ اعلیٰ اور غایتِ قصویٰ ہے۔

راقم کو اس وقت لغت کے پورے مقاصد کا بتانا اس کے موضوع یا تعریفات سے بحث کرنا منظور نہیں ہے، بلکہ اس وقت صرف یہ بتانا اور ظاہر کر دینا ہے کہ امیر اللغات نے کہاں تک اپنے مقاصد اور اغراض کے پورا کرنے میں کامیابی حاصل کی ہے۔ اور اس کے مصنف نے کہاں تک اس تالیف میں اصلی غرض کا خیال رکھا ہے۔ امیر اللغات کا اگرچہ ابھی ایک ہی حصہ نکلا جس میں البتہ محدود ہے لیکن ان اغراض پر نظر کرنے کے بعد جو لغت کے اہم مسائل ہیں اور امیر اللغات میں تحقیق کے ساتھ لکھے گئے ہیں۔ یہ کہنا ضروری ہے کہ یہ لغت اپنی جامعیت کے لحاظ سے ایک نمونہ ہے، جس نے مصنف کی تدقیق نظر اور کثرت کی جامعیت مسائل کو اس طور پر ظاہر کر دیا ہے جس کو ملک اور قوم فخر اور مباہات کی نظر سے اگر دیکھے تو زیبا ہے اور مجھے معلوم ہوتا ہے کہ ملک نے اس کو قدر کی نگاہ سے دیکھا ہے۔ اردو لغات کا شراک اور منقولات جو اعلیٰ سے اعلیٰ لغت نویس کی نگاہ سے کوسوں دور اور خفی رہ سکتے تھے۔ ایک لغت کے معنوں کا انتہا سے انتہا باریک

لیکن اس کے موضوع کو جو مختلف عقلوں سے مخلوط ہو کر ہر خاص و عام کی زبان پر آتا ہے، اس طور پر مخلوط رکھا کہ خاص و عام اس کے الفاظ اور مستعملات اعلیٰ طے ماگہانی سے الگ ہو کر ممتاز ہیں۔ سیاست کے مقامات اس عوارض سے الگ ہوں جو عوارض ذاتی یا نوع عوارض ذاتی سے جدا اور اعراض عریہ میں داخل یا اس کے میں ہیں، کوئی آسان امر نہیں، کبھی کبھی اس عموم موضوعیت کے علاوہ خاص خاص وہ پہلو بھی محو تہہ ہو جاتے ہیں۔ جو خاص ایک رہاں سے متعلق اور دوسری دہان کے موضوع یا عواو موضوع کے خلاف ہوتے ہیں مثلاً انحصار جملہ حیثیت ترکیبی کی وجہ سے معمرات کے کل ہیں اور معمرات اس کے حرم ہیں، ظاہر موضوع کی نوعیت اور شخصیت سے الگ اور جدا ہوتے ہیں۔ جس سے یہ حسہ ہوتا ہے کہ کیوں یہ عقل بحث اور موضوعیت میں داخل ہیں، لیکن اس مقام پر یہ کھنکھاس رہا ہے کہ معمرات مخلوط عام طور پر الگ معمرات جاتے ہیں اس سے یہ معمرات عام ہیں مثلاً "رید" معمرات پر اور "رید" معمرات ہیں۔ لیکن اس معمرات پر عود کرے والوں کی موت کی نگاہ رکھے والوں کو اس "رید" کو اس وقت میں صبر و صبر معمرات میں داخل کرنا ہوگا جس وقت بصورت مقولہ یا مثل ظاہر ہو جس کا خاص متا یہ ہے کہ مقولے اور امثال بھی اپنے خاص معمرات کے

شعر اس عبارت کے لئے کہنے والے نے کہہ دیا تھا۔

مولانا نے اردو میں زبدۃ الحکمت بھی تحریر فرمائی جسے مولوی امداد حسین کے ذریعہ شائع کیا گیا تھا اب نایاب ہے۔

اس سے مولانا کی اردو دانی اور اردو ادبیت کا اندازہ بھی ہوتا ہے یہ کتاب تو میرے سامنے نہیں ہے جس کا حوالہ دیکھ کر کچھ بتا سکتا۔ البتہ امیر اللغات پر مولانا نے جو تقریظ تحریر فرمائی تھی اسے تاریخ نثر اردو مرتبہ مولانا احسن مارہروی مرحوم سے نقل کرتا ہوں جس سے ۶۰ سال پہلے کی زبان اور مولانا کا حسن بیان دونوں کا پتہ چل جائے گا۔ ساتھ ہی یہ محسوس بھی ہو سکے گا کہ یہ علوم قدیمہ کے ماہر و متبحر علماء علوم و فنون میں کتنا درک رکھتے تھے اور شے کی حقیقت و کُنہ تک کیسے پہنچے ہوئے تھے۔ معلوم ہوتا ہے کہ کسی اردو لغت پر تقریظ نہیں ہو رہی ہے بلکہ کسی مسئلہ فلسفہ و حکمت کو حل کیا جا رہا ہے۔

”ہر زبان جو مافی الضمیر کی ترجمان ہے اپنے خصوصیات میں ضرور امتیاز رکھتی ہے۔ اگرچہ وہی مفردات، وہی مرکبات، وہی کلمات، وہی تہلیل و وہی مقام استعمال، وہی تہلیل، وہی مقولے، ہیں۔ جو لغات میں متعل ہیں لیکن خصوصیات لسانی کا بتانا نہایت مشکل اور کلمہ لایجل ہے۔ یہ مسلم ہے کہ لغت کا موضوع لفظ مفرد ہے مفردات کے اصلی مادے کی جستجو، اشتراک لفظی یا معنوی حقیقت یا مجاز کا بتانا، اس کے عوارض ذاتی اور عمل بحث ہیں۔

راہپور وارنٹ لیکر حاصر ہو گیا واقعہ معلوم ہوئے پر کو تو ال کے ساتھ جواب کی بھی خوب حسرتی کہا سے بھی لے کر آنا حسب مرام معلوم ہوتا کہ طالب علم پر یہ حرأت کیسے کی جاتی ہے۔ کو تو ال طیتس میں بھرا ہوا جواب کے پاس پہنچا اور سارے العاطد بہرا دیئے۔ جواب مولانا کے ماہر بردار اور قدوال تھے لئے کو تو ال پر مارا ص ہوئے۔ مولانا نے میری تو ہیں ہیں کی بلکہ تیلے کی۔ تو ایسے شخص کے پاس کیوں پہنچا جو جواب کو بھی نہ اٹھا کہہ سکتا ہے اس تو ہیں کا صرف تو دہ دہ ہے۔

مولانا کی نصایف داخل دس بھی ہیں اکثر چھپ گئی ہیں۔

ماہیہ قاصی سارک، ماہیہ علامہ سنجی، ماہیہ حمد اللہ، حاشیہ میرزا ہدایت

شروع ہدایۃ الحکمۃ، مترجم مسلم النبی، شرح کامیہ (تہلیل الکامیہ) مترجم

سلاسل الکلام، حواہر عالیہ، رسالہ تمجید تہذیب، مسہور تصنیفات میں

تہلیل الکامیہ اور شروع ہدایۃ الحکمۃ داخل نصاب ہیں مولانا کی تحریر کا کمال

یہ ہے کہ مترجم کو جس سے اس طرح ملاتے ہیں کہ وہ تسلسل میں فرق

ہیں آتا اور یہ معلوم ہوتا ہے کہ خود تاریخ ہی ماقبہ ہے اور یہ کہ متن شروع

ہیں ہے بلکہ مسلسل کتاب ہے۔ بالکل اسی طرح جیسے مولانا الو الکلام آزاد

عربی فارسی اور اردو کے استعار جاسا ہے معاین و مخطوط میں چپاں کرتے

ملے جاتے ہیں یہ محسوس ہوا مشکل ہے کہ عادت متحرک کے لئے لکھی گئی تھی یا

دل رکھتا ہے۔

نفاست پسندی کا یہ عالم تھا کہ ایک روز ٹوکری والے کو حاضر ہوا
 آم بہت عمدہ تھے۔ مگر آپ نے دور سے دیکھ کر ہی واپس کر دیا۔ کسی طالب علم
 نے آم والے سے کہا ان آموں کو دھو کر کپڑے سے پونچھنے کے بعد چھوٹی
 ٹوکری میں رکھ کر کسی دوسرے وقت حاضر خدمت ہو۔ چنانچہ اس نے
 ایسا ہی کیا۔ منہ مانگی قیمت دیکر سب آم لے لئے گئے اور ہر آنے جانے
 والے سے اس کے سلیقہ کی تعریف کی۔

ایک بار کسی نے مجلس میں چچہ کو چچا کہہ دیا۔ مولانا کی طبع نازک پر یہ لفظ
 اتنا گراں گذرا کہ فوراً عقل برخواست کی اور کئی وقت تک اس کا اثر رہا۔

حضرت الاستاذ مولانا معین الدین اجیری مرحوم کا بیان ہے کہ مولانا ٹونک
 میں اپنی قیام گاہ کے بالا خانہ پر تشریف فرما تھے۔ سڑک پر ایک بیل گذرا
 جس کے سینک بہت بڑے اور بے تکے تھے۔ اسے دیکھ کر طبیعت میں تکدر
 پیدا ہوا اور فوراً ملازم سے سامان درست کرنے کو کہا۔ ہر چند تمام
 عقیدتمندوں نے روکنا چاہا لیکن نہ رکے۔ فرمایا جس جگہ ایسے بیل رہتے
 ہوں وہاں عبدالحق کیسے رہ سکتا ہے۔

جرات کا عالم یہ تھا کہ ایک قتل کے سلسلے میں آپ کے شاگرد رشید مولانا
 حکیم برکات احمد ٹونکی پر الزام لگا دیا گیا وہ مولانا کے پاس تھے کہ کو تو وال

کی تھی۔ دکاندار سے کہا کہ تم جاؤ ہم روپیہ بھیج کر الوان منگالیں گے۔ طلسمہ یہ
 مال دیکھ رہے تھے۔ انھیں میں سے حافظ محمد محسن ماں تھے جو کراری
 (لامصافات اگرہ) کے زمیندار کے لڑکے تھے۔ یہ دیہی ہونے کے ساتھ
 ولانا کے محلہ لگے بھی تھے۔ تا حرح چلے لگا تو یہ اس کے ہمراہ ہوئے اور
 ماہر جا کر اس الوان کو چالیں روپیہ میں خرید لائے۔ بعد عصر حب مولانا
 رولق اور ور محسن ہوئے تو الوان لا کر مدد کی ساتھ ہی یہ بھی عرض کر دیا۔
 کہ حضور اچالیں میں خریدی ہے آپ لے اسے الٹا بیٹ کر دیکھا اور
 اٹھا کر پھینک دیا فرمایا یہ وہ تھوڑی سی ہے۔ وقف ہم کو احمق سمجھتا ہے
 اور جو دڑا عقلمند کا بچہ ماہی ہم گرہ کٹوا لیتے اور یہ اس کی گرہ کاٹ لے
 یہ کہہ کر دربار سے نکال دیا پریتاں ہو کر مولانا کے پڑا لے حد تنگ و سسرا تی
 کے پاس پہنچے۔ کچھ رقم دیے کا وعدہ کر کے اسے سفارش پر آمادہ کیا وہ اٹھا
 اور الوان کو درست کر کے وصلی پر لپیٹ کر اور محل کے ٹکڑے میں مالدہ کر
 حاضر خدمت ہوا عرض کیا حضور حافظ حی سے وہ الوان واپس کر کے
 اور چالیں روپیہ خرید دے کر یہ کہہ کر وہ الوان لے آیا۔ مولانا نے الوان
 دیکھ کر فرمایا۔ حافظ حی! دیکھو کتنا فرق ہے یہ دکاندار ہمارا نام سکر آتے
 ہیں منہ مانگے دام۔ پائیں تو کوئی کاہیکو آئے لوگوں میں یہ حیرت تو ہے۔
 کہ الوانوں کی ماسد ایک لوریہ شس ملائے کتنی ایسا ہے کہ امراء کی طرح

اس انداز میں فرماتے کہ حقیقت ظاہر ہونے پر بھی ناگوار نہ گذرے۔

مولانا کو ایسا عارضہ لاحق ہو گیا کہ بگلوں کا شور بہ استعمال کر آیا گیا۔ اس لٹو بطوں کے ساتھ بگلے بھی پالے گئے تھے۔ بیٹریں بھی غذا میں رتی بقیں۔ کسی دن تک دسترخوان پر بیٹری نہ دیکھی تو دریافت کیا۔ بشراتی ملازم نے جواب دیا۔ کہ بگلوں کے ساتھ رات کو بند کر دی جاتی بقیں، وہ کھا گئے۔ خاموشی اختیار فرمائی مگر جو آیا اس سے ذکر کیا کہ ہماری بیٹریں بگلے کھا گئے۔ فرزند سعید مولانا اسد الحق سے بھی یہ ذکر آیا۔ وہ کہنے لگے آبا جان! کیا رستانی شبرانی تکی ہے خود کھا گیا، بگلوں کے سر محفوظ دیا۔ مولانا نے منہ پھیر لیا اور کئی روز بات نہ کی کئی دن کے بعد عفو و تقصیر کے لئے دست بستہ آکھڑے ہوئے تو فرمایا۔ میاں! تم نے ہمیں نادان سمجھا ہے بشراتی آبا صاحب کا پروردہ ہے۔ ہم کیسے اس کو چور بناتے۔ یہ تو تمہارا ہی جگر تھا کہ ہر گلوں کے دیکھنے والے کے لئے ایسے الفاظ استعمال کر بیٹھے۔ میاں! اگر اس نے کھایا بھی تو ہم نے اتنا فیضتہ کر لیا کہ وہ خود نادم نظر آتا ہے۔ زبان سے کہنے کی کیا ضرورت ہے۔ بیٹروں کے لئے بے ادبی کے الفاظ آئندہ استعمال نہ کئے جائیں۔

لکھنؤ کے ایک دکاندار مولانا کے لئے الوانیں لے کر آئے مولانا نے ایک الوان اتنی روپیہ قیمت کی پسند فرمائی۔ قلمدان طلب کیا کچھ رقم کی

لسان الملک حضرت ریاض حیر آبادی مرحوم، نواب شہزادہ فاروقی،
حیر آبادی مرحوم، سدا علق انیس مرحوم رئیس حیر آباد عتی بدر محمد عالی حق
مرحوم، مولوی محمد فاروق تیر مرحوم، مولوی طہیر احمد فاروقی، مفتی اسید محمد انیس،
مولانا حکیم احمد علی، حکیم سید انوار حسین اور مولوی حکیم طہر الحق وغیرہم راوی
ہیں کہ مولانا لے مدعا ست یسدا و سار کہ، مرا ح کتے ٹرے ددہ والے
اور ما وقتا تھے جو کوئی ملے ماما تواضع سے پیش آتے اوقات مقررہ کو ملا وہ
ملے کی اجازت نہ تھی۔ علی در مار میں پودے لاس سے رولت اور رہتے۔
اہل مجلس پر حائے رہتے، کوئی سو روپے نہ کر سکا تھا۔ چچ گریٹ کر یا منو
تھا تست گاہ پر سدا و ترکہ لگا رہتا اور گرد قالیں کچھے رہتے۔ ماہر سے
آئے والے مولانا کے دربار کو امیر کی مجلس سمجھتے دن میں دو تیس مار لاس
تبدیل فرماتے جس کمرہ میں تست ہوتی ہر دروارہ پر جوتا رکھا رہتا جس
طرف سے کمرہ سے ماہر ہوتے ادھر پہنچے کے لئے یا پوس رکھی ملتی۔

لاس عمدہ اور اعلیٰ قسم کا ریختن فرماتے عابھی استعمال کیتے لکھو
کے دکا ماروں کو تشریف آوری حیر آباد کا حال معلوم ہو ماما تو پچاس میل کا
سعر ملے کر کے اجمی جیروں لاسے اور مہما مانگے دام ملتے،

مولا ملازمین کی حال کیوں سے کما حقہ واقف ہونے ہوئے بھی تھا اہل
سے کام لیتے اور اگر۔ میتر جتم پوسی فرماتے دوسروں پر اس کا اظہار

دوسرے روز مجھے معلوم ہوا کہ ہمارا جگنمیر نے افسر اعلیٰ کے ذریعہ سے
گیارہ پارچہ کا خلعت اور نقد دو ہزار روپے معذرت کے ساتھ شمس العلماء
کی خدمت میں بھیجے۔ شمس العلماء نے سبواب کہا مجھے افسوس ہے کہ ہمارا جہ
نے براہِ قدر دانی خلعت و نقد سے عزت افزائی کی مگر میں اس کے قبول
کرنے سے معذور ہوں کیونکہ میں رئیس رامپور کا ملازم ہوں۔

یہ پرچہ ذواب متناقی علی خاں بہادر ولیچند رامپور کو ان کے کیمپ میں
گذرا۔ خلد آشاں فرمانروائے رامپور بیماری کی وجہ سے دہلی آنے اور
دیبا رقیصری میں شرکت سے معذور رہے تھے۔ پرچہ گزرنے پر ولیچند
بہادر نے خلد آشاں کو اس واقعہ کی اطلاع تار پر دی۔ تار ہی پر جواب آیا۔
ہماری طرف سے گیارہ پارچہ کا خلعت اور نقد دو ہزار پیش کر دو۔

شمس العلماء جو کسی بات پر ملا المہام رامپور سے برہم ہو کر دہلی اس غرض
سے آئے تھے کہ واپس نہ جائیں اور کسی ریاست میں ملازمت نہ کریں۔
اس قدر افزائی پر دیبا رقیصری کے بعد رامپور چلے آئے اور پھر کبھی
خلد آشاں سے جدا نہ ہوئے۔

مولانا کو دیکھنے اور برتنے والوں کی ذہنی راقم الحروف نے سینکڑوں
راتے سنے جو مولانا کے فضل و کمال، حسن اخلاق، استغناء، جرات اور
حق گوئی و صداقت شناری پر دلالت کرتے ہیں۔

مولانا عبدالحق صاحب علامہ جیر آبادی کسی قدم سے آ رہے ہیں۔ کتیرے کے ایک اعلیٰ افسر بھی لمحات کہاں ساتھ ہیں۔ مولانا اسی شخص کے ساتھ بیس پر سوار ہو گئے۔ ہم لوگ ایڈی کانگس کے ہمراہ جیسے میں آئے ہر طرف ماموشی تھی۔

سیٹھ صاحب نے حیات کیا کیا واقعہ ہے جواب ملا اس وقت واقعہ یہ پیش آ گیا ہے کہ جس علما کے تشریف لانے کے لئے یہ وقت مقرر کیا گیا تھا۔ جس علما کے تشریف لانے ہمارا صبر و عزم کو تہہ مسد پر لگے دی مربع برسی وراثی۔ ساتھ ہی حکم دیا کہ ولید کے اتالیق کو تکلیف دو، وہ بھی تشریف لائے ہمارا صبر و عزم بھی جس علما کے مقابل گو تہہ مسد پر لگے دی۔ ممکن ہے جس علما کی نازک مراحلیں اسے پسند کیا ہو۔ پھر ہمارا صبر و عزم دے دیا مجھے مدت سے آندو تھی کہ اس کے لئے ہمارے علما کا کسی مسئلہ پر مناظرہ دیکھوں، یہ سب ہی جس علما کے برابر جنگی کے ساتھ تھا۔

ہمارا صبر و عزم اور ہٹیر کی یا لیاں دیکھی ہوں گی علماء کی یہ تان نہیں ہے

ساتھ ہی اٹھ کھڑے ہوئے ہمارا صبر و عزم کو عرق آ گیا، اس میں ناگوار واقعہ کا زیادہ اثر تھا ہم لوگ بھی غیر ملاقات واپس آ گئے۔

میں تھا۔ مولانا مرحوم کے بڑے صاحبزادے خان بہادر سید ناصر علی صاحب
 غالباً موجود نہ تھے بعد کو آگئے۔ آپ کے چھوٹے بھائی سید نصرت علی صاحب
 مالک نصرت الاخبار دہلی کا زیادہ ساتھ رہتا۔ دن تو دلیان ملک کے
 عالیشان پر فضا فردوسی کیمپوں میں گزرنا جو دہلی کے باہر کوسوں تک پھیلے
 ہوئے تھے۔ ہر طرف ہلہلتے ہوئے جن زائے سچے ہوئے بازاران کی
 دھن و قطع، ان کی آراستگی، یہ بھولا ہوا خواب کہاں تک بیان کر سکتا
 ہوں۔ اسی گلشت میں ظہیر والنور سے بھی شرف نیاز حاصل ہوا۔ میری
 باریابی نواب مردان علی خاں صاحب بہادر خیر پور سندھ کے حضور
 میں بہ امتیاز خاص ہوئی تھی۔ حضور نواب صاحب اور تمام دربار فارسی
 زبان کا استعمال کرتے تھے۔ مجھے ہمارا جہ کشمیر کے کیمپ میں بھی جانے کا
 اتفاق ہوا تھا اس بنا پر کہ ہمارا جہ اس سے پیشتر رونق افروز لکھنؤ تھے
 تو سیٹھ سیتا رام صاحب تعلقہ دارسوان جن کے روابط ہمارا جہ سے تھے
 مجھے بھی اپنے ہمراہ لے گئے تھے مگر اس وقت ہمارا جہ بعزم واپسی
 سوار ہو رہے تھے۔ سرسری شرف تعارف حاصل ہو سکا۔ دربار دہلی کی
 تقریب میں سیٹھ صاحب موصوف بھی تشریف لائے تھے۔ مجھے بھی ہمارا
 کیمپ میں ہمراہ لے گئے۔

دربار کیمپ کے قریب ہینچکریم نے دیکھا کہ درباری کیمپ سے شمس العلما

عی یا تھا ہے کہ ریاض ہی کے قلم سے مولانا کے استغناء حرأت، اور
دقار علی کا ایک منظر میں کرتا جلوں۔ دربار قیصری کے رہبر عواں ریاض
آپ ایسے آئیے میں کے سلسلہ مصالیں نگار میں لکھتے ہیں۔

دربار قیصری

حس رامہ میں ریاض الاحار جمعہ دارادہ گلگدہ ریاض مہوار جبرگاد
سے سلسلہ ہوتا تھا (حس کے مطبع کا تاریخی نام چلچہ رچتاں تھا)

اعلیٰ حضرت نواب کتب علی مال بہادر طلا تیاں لے مجھے میرے
استاد حضرت امیر بیانی مرحوم دمعور کے درجہ سے یاد فرمایا میں اس
وقت دسار قیصری میں حرکت کے لئے دہلی ملے کو شدت کی تیاں تھا
اس سے پہلے دسار قیصری میں تمام احار نویں سروے سے بڑھتے
ان کا کیمب خاص تھا جیسے۔ کمال تر میں و تکلف نصب تھے۔ دوا بیڈیو
کے لئے ایک عیمہ مردی فرجیر واساب آرام کے ساتھ مخصوص تھا۔
کھلے اور مانتے کے لئے خاص سرکاری اہتمام تھا یہ تکلف جابر ہرقت
تیار رہتی تھی جس سدیاں اعلیٰ پیارہ پر تادہ نظر ہر طرف تھیں۔ میں
مع نظام احمد مرحوم لک ریاض الاحار دہلی گیا، کیمب کے سوا مولانا
ابوالمصور مرحوم امام میں مناظر کے دولت حارہ برماں مناظر اس
گداری کا اتفاق دیں ہوتا۔ کیمب میں سخانی احار کا عیمہ ہماری شرکت

شمس العلماء مولوی عبدالحق کے ساتھ تمام زندہ نام علماء آج تہ خاک ہو گئے
ایک ذاتِ واحد میں ایسے کمالاتِ غریبہ اور اوصافِ عجیبہ کا جمع ہونا
مرحوم مولانا کی ذاتِ بابرکات کے ساتھ گیا۔

زمانہ تو صرف صورتِ ظاہری کا معاوضہ بھی نہیں کر سکتا۔ وہ نوزائے چہرہ
وہ خندہ روی، وہ زندہ دلی، وہ سراپا علم، وہ رعب کمال، وہ شانِ ادب
وہ فضل و جلال۔

دیکھنے والے کے لئے صورتِ ہی پکاراٹھتی تھی کہ دنیائے اسلام کو
فخر و ناز آج اسی قدسی صفاتِ بزرگ پر ہے۔

شمس العلماء کا بہت بڑا احسان دنیا پر یہ ہے کہ وہ دولتِ علم و کمال
کو خاندانی اختصاص کے ساتھ بہت ہی محفوظ طور پر منتقل فرما کر ایک ایسے
سینہ گو گنجینہٴ علوم بنا گئے جو سلسلہٴ فیض و برکت کے عدم انقطاع کا بہت ہی
بااعتبار ضامن ہے۔

ہم امید کرتے ہیں کہ ہر مائتس فرمانروائے راجپوت اور اعلیٰ گورنمنٹ
نظام شمس العلماء مرحوم کے وظائف ان کے صاحبزادہ مولانا اسدالحق صاحب
کے نام منتقل فرمادیں گے کہ مقامات مختلفہ و ممالک دور دراز کے طلباء
بے آس نہ ہوں اور دارالعلوم خیر آباد دارالعلوم بنارس ہے، یہ

حدائے محسن مستی امیر احمد امیر میانی لے مار چکے تھے۔

تمس العلماء و طلبت دہر چوں تیر را سیرہ بر دست
 سر لوح مرارہ امیر سویش آسا گئے امام وقت است
 مولانا کے اس حادثہ رطبت پرہ صرف مدارس ہمدستان میں ماتم کیا گیا
 ملک بیروں سے بھی علماء و اعیان نے سوگ سایا جلیقہ السلیس سلطان ترکی
 نے بھی ایک ہفتہ تک مدرسہ اظہریہ میں تعطیل رکھی۔ ملکی اور غیر ملکی حرائک
 مقالات لکھے

امیر میانی کے شاگرد رشید لسان الملک ریاض حیر آبادی نے اپنے
 احار ریاض الاخبار میں آج سے ۸۴ سال قبل جو کچھ لکھا تھا اسے درج کیا
 جاتا ہے۔

علم و فصل کا گھر لے جیر آباد ہوا

”حاج تمس العلماء مولانا عبدالحق صاحب قلعہ کے انتقال کا صدر ایسا
 ہیں ہے کہ ملک قوم اس کو سلا کے اس حادثہ سے صرف حیر آباد ہی
 دلا علم رہا بلکہ ہمدستان ہی سے یہ عمر معدوم ہو گیا اور ہمدستان کے
 ساتھ عرب و عجم سے بھی کچھ شک میں ایسے آفتاب علم و صل کے یہاں
 ہوتے سے دیلے اسلام تاریک ہو گئی

مولانا ظہار کا ہما سلام کے غم قابل قدیا دگار تھے سچ یو جیسے تو

یہ بھی نا کافی ہوتے، نواب خلد آئیاں کی رحلت کے بعد خیر آباد چلے آئے۔
 کچھ دن بعد آصف جاہ نظام حیدر آباد نے بلا بھیجا۔ حیدر آباد پہنچنے پر امراء و
 اراکین دولت نے استقبال کیا۔ وثیقہ جاری کیا گیا۔ تھوڑے دن قیام فرما کر
 وطن واپس ہوئے تین سال کے بعد نواب حامد علی خاں نے رامپور میں
 قیام پذیر ہونے کی درخواست کی۔ ایک سال نواب کی خاطر سے گزار کر
 خیر آباد آگئے۔ یہاں ورم جگر، استسقاء اور ضیق نفس میں مبتلا ہو گئے۔
 زبان و قلب سے ذکر الہی میں مشغول رہتے۔ حضرت شاہ انس بخش تونسوی
 سے سلسلہ چشتیہ میں بیعت تھے۔ آخر عمر میں والد ماجد کی طرح تصوف کی
 طرف پوری توجہ مرکوز ہو گئی تھی۔

خلف الرشید صاحبزادہ مولانا اسد الحق نے حالت متغیر ہونے پر ہدایا
 طلب کیں۔ ارشاد ہوا۔

دنیا سے احتراز، دیراہم و دنیا نیر سے اجتناب، حب مال تمام برائیوں
 کی جڑ ہے مسلمان کے لئے مال و دولت کی خواہش نازیبا اور اسکی ہوس
 بدترین گناہ ہے۔

اسی شب (۲۳ شوال المکرم ۱۳۱۶ھ) میں عالم جاودانی کو رونق بخشی،
 احاطہ درگاہ مخدوم شیخ سعدیہ اپنے دادا مولانا فضل امام اور ان کے
 استاذ الاستاذ ملا اعلم ندیلوی کے پاس مدفون ہوئے۔

ابھیں ماکمال استادہ کا ڈھکاج رہا تھا یا رول طرف علم و ادب کے
چرچے تھے۔

والد گرامی نے تربیت کے ساتھ ساتھ تدریس و تعلیم کا سلسلہ بھی شروع
کیا ہاتھی اور پانکی پر درسا کرتے ملتے وقت درس دیتے، یٹر ملتے ملکہ
گھٹاتے ۱۶ سال کی عمر میں تمام درسیات مقول و معقول سے فارغ کر دیا۔
مولانا کا آٹائی و طس جیر آباد بھی علم و ادب کا گہوارہ تھا تا ہی دہلے
میں کٹری رہ چکا تھا ٹرے ٹرے علماء و مشائخ صاحب کمال اور اہل
فن افراد ہر دور میں ہوتے رہے ہیں۔ ہمدستان کے مردم جیر قصوں کے
صف اول میں اس کا شمار رہا ہے۔

۱۵۰۰ میں کما مانا ہے کہ گیا دھویں صدی عیسوی میں کھیرا ہی ماہی ایک شخص نے اس کی مباد
ڈالائی تھی بعد میں ایک کا ساتھ فائدان اس پر قائل ہوا اسلامی دور سلطنت میں کھیر کا تیر حکم
جیر آباد ہو گیا۔

ہندوگری میں سرکاری کٹری مایا گیا ہاں ماس ہو۔ دہریا نام رکھتا تھا حدود علاقہ
ریہ حکومت کو سرکار کہتے تھے۔ ماس کے ماس کی ماس نام رکھتا تھا ہاں کہتے تھے۔ اس کے یوگو
علاقہ کو چکلا کہا ماس اس مقام حکومت میں بائیس مال یا ماس کے متعلق تھے جن میں سے تعداد مال
اسی کھیرا دھویں میں واقع تھا ماس اور مال ماس پر گر جی حرا اور حرا میں ۱۵۰۰ ہاں
قیام دھویں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں
کے لیے ماس رکھتے تھے۔ استادہ دھویں اور ماس سے انکی آبادی میں کھیرا ہی ہے ۱۵۰۰ ہاں
ہاں مردم ماسی ماسی تو ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں ۱۵۰۰ ہاں

مولانا محمد عبدالحق خیر آبادی دہلی میں ۱۲۴۴ھ میں پیدا ہوئے۔ والد ماجد علامہ فضل حق خیر آبادی دہلی میں سرشتہ دار ریزنڈنٹ عوام و رعایا میں ہر دلعزیز اور حکام و دربار شاہی میں معزز و با اقتدار تھے۔ فرزند دلبند کے تولد پر ہدایا و تحائف کے ڈھیر لگ گئے۔ لاکھوں روپیہ نذرانے میں پیش ہوا۔ خوش بخت و بلند طالع مشہور ہوئے۔ زمانہ قیام خیر آباد میں رویت ہلال کے بعد فال نیک کے طور پر لوگ چہرہ آ آ کر دیکھا کرتے تھے یہ ہوش نبھالا تو باپ کی علی مجلسوں کا رنگ دیکھا مفتی صدر الدین خاں آزرہ صدر الصدور کا دربار علی نظر سے گذرا۔

علماء میں، مولانا رشید الدین خاں، مولوی مخصوص الدین مولانا شاہ فیح الدین مولانا قطب الدین خاں، مولوی کریم اللہ، مولوی سید محبوب علی، مولوی نصیر الدین شافعی، مولانا محمد نور احسن، مولانا ملوک علی، سراج العلماء مفتی سید رفعت علی، آخون شیر محمد افغانی، مولوی سید مان علی، مولانا شاہ محمد اسحاق محدث، مثل تھیں، مولانا شاہ غلام علی، مولانا شاہ ابوسعید، حضرت شاہ محمد آفاق مجددی، حضرت شاہ غلام نصیر الدین عرف کالے صاحب، خواجہ محمد نصیر شعرا میں، مرزا اسد اللہ خاں غالب، امام بخش صہبائی، حکیم مومن خاں مومن، وغیرہم

ضمیمہ

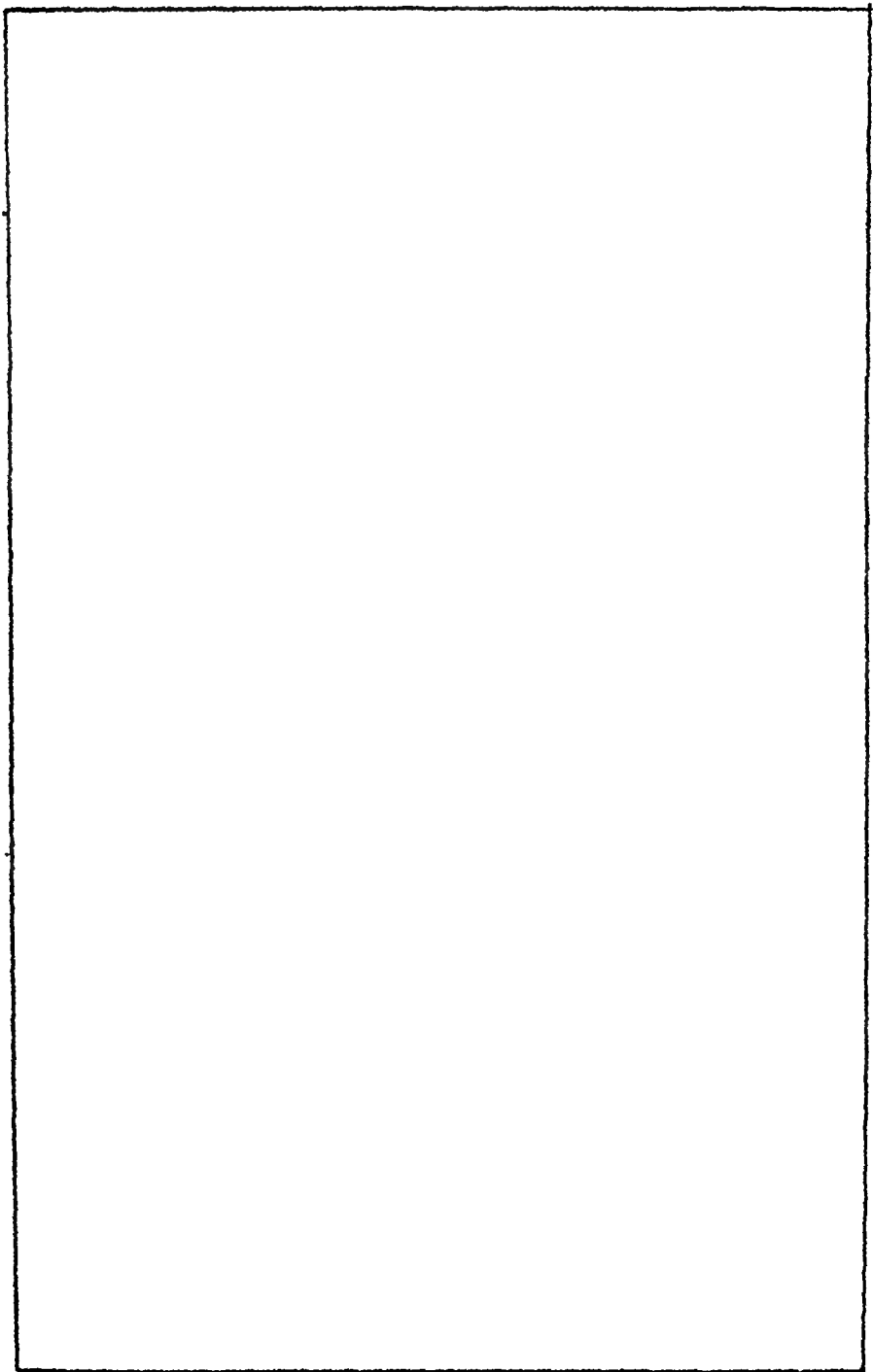
سلسلہ تلامذہ

جیسا کہ گذر چکا ہے کہ علامہ کا سلسلہ تلامذہ نہ صرف ہندوستان ملک
 یوں ہند، عجم، تھار، افغانستان، اور دوسرے دور دراز ممالک تک
 پھیلا ہوا ہے ہندوستان کے اکابر متاہیر امام الہد مولانا ابوالکلام آزاد علامہ
 سید سلیمان ندوی، وغیرہ اسی درجے کے دیوانے سے سیراب ہوئے ہیں
 تلامذہ اور تلامذۃ التلامذہ کی فہرستیں اسے ایسے مامود اور اہل فضل
 کمال افراد گدے ہیں کہ مستقل کتاب ال کے حالات میں مرتب ہو سکتی
 ہے اس لحاظ سے اس کے تفصیلی ذکر کا یہ موقع ہے اور یہ گنجائش صرف علامہ
 سے لیکر محمد امجدیٰ تک اکابر سلسلہ کا مختصر تذکرہ درج کر کے یہ اکتفا
 کیا جاتا ہے۔

شمس العلماء مولانا محمد عبدالحق خبر آبادی

محقق طویل مدتی میل سر جیل فصلا و عصر سر آمد کلام ۶ دہر، شمس العلماء

۱۷ شہرہ روزیہ مولانا عیسیٰ عیسیٰ لدھیانوی بھی مولانا عبدالحق خبر آبادی کے تلامذہ ہیں مولانا محمد عبدالحق خبر آبادی کے
 شاگرد ہیں مولانا عبدالحق خبر آبادی کے ساتھ چاب گئے تھے تو مولوی عبدالحق خبر کو بہن میں لکھا تھا کہ مولانا
 کے صاحبزادے مولانا مدنیہ قلم کے لئے جو مامور ہوئے تھے ان کی نظری میں چاب لیا اور شریک درس کر لیا ۱۲



مٹے نامیوں کے ساں کیسے کیسے
 ریں کھا گئی آسماں کیسے کیسے

اور پھر تاتا یہ ہے کہ حوالتا ہے بھر مڑ کے ہیں دیکھتا اوطالب کلیم بہاری
 ملک التعمار و دمار شاہجاں لے اسی کی طرف اتارہ کیا ہے۔

دفعہ رماہ قائل ویدیں دو ہارہ میست
 رُوپس نہ کرو ہر کہ اریں خاکدہاں گدشت

- ۵۔ مولانا سلطان احمد بریلوی
 - ۶۔ مولانا عبداللہ بلگرامی۔
 - ۷۔ مولانا عبدالقادر بدایونی۔
 - ۸۔ مولانا شاہ عبدالحق کانپوری
 - ۹۔ مولانا ہدایت علی بریلوی راسخا مولانا فضل حق رامپوری مرحوم)
 - ۱۰۔ مولانا غلام قادر گویا محوی (سبط مولانا فضل امام) ناظر سرشتہ دار عدالت دیوانی و تحصیلدار گورگاوڑ
 - ۱۱۔ مولانا خیر الدین دہلوی (والد امام الہند مولانا ابوالکلام آزاد)
- مولانا عبدالحق کے نامور تلامذہ میں سے مولانا حکیم سید پرکاش احمد بہاری
 ٹوٹکی المتوفی ۱۳۴۷ھ تھے، موصوف سے علامتہ الہند مولانا معین الدین اجمیری
 المتوفی ۱۳۵۹ھ نے کسب فیض کیا۔ اور مولانا اجمیری کے تلمیذ مبارکین اٹھائے
 کارا قلم السطور کو بھی فخر حاصل ہے۔

پہنچا کہاں سو ہے کہاں سلسلہ دراز علم

تیرھویں اور چودھویں صدی کے اکثر فضلاء ہند خیر آبادی شجر علم کے
 خوشہ چیں ہوئے ہیں۔ موجودہ دور کے صفِ اول کے مشاہیر امام الہند
 مولانا ابوالکلام آزاد، ڈاکٹر علامہ سید سلیمان ندوی وغیرہما کو بھی نسبت تلمذ
 علامہ کے تلامذہ سے حاصل ہے۔ دنیا میں اہل کمال بھی زوال سے نہیں
 بچے، عالم کی ہر چیز کو فنا ہے۔

صدقہ عاریہ میں علم مانع بھی ہے تلامذہ و تعاصیف یہی دو دریغے
نقار و احراء علم کے ہیں تلامذہ کا شمار اتنے عرصہ کے بعد ممکن نہیں۔ حکومتی
دریاستی عہد کے کبھی متعلقہ درس میں خارج نہ ہوئے ۱۸۵۹ء سے ۱۸۵۵ء
تک مسلسل بیاس برس درس دیا عرب، ایران، بحارا، افغانستاں، اور
دوسرے دور دراز ملکوں سے تالیقین علم آکر تریک حلقہ تدریس آتے
تھے دہلی دارالسلطنت تھا، معولات میں ولی الہی مدرسہ اور معولات
میں حیرآمدی مکتب کا سکھ چل رہا تھا اس لئے مشتاقان علم و من یزاد فار
دونوں تہمعوں پر گمراہ ہے۔

کاش کوئی قریب تر ملے میں علامہ کے تلامذہ کی جہرست مرتب کر لیں۔
ہزاروں شاگردوں میں سے چند مسطور تلامذہ حواپے وقت کے امام اعلیٰ
سمجھے ملتے تھے حسب ذیل ہیں۔

۱۔ سمس العلماء مولانا محمد عبدالحق حیرآمدی۔

۲ مولانا ہدایت اللہ ماں حویوری (استاد مولانا سید سلیمان امترف
مرحوم سالق صدر دیبا سلم یومیورشی علیگڑھ و مولانا احمد علی اعظمی صاحب
بہار تشریعت)

۳ ادیس بلیل مولانا ایض آکس سہاریوری (استاد علامہ شلی نعمانی)

۴ مولانا علیل احمد۔

اسد الحق، ربیع الثانی ۱۳۱۵ھ کو راہی ملک بقا ہوئے۔ اب صرف مولوی حکیم ظفر الحق خیر آبادی بن مولانا اسد الحق اس دو دماں عالی کے تنہا چشم و چراغ ہیں جو عمر کی تقریباً ساٹھ منزلیں طے کر چکے ہیں۔ اطباء خیر آباد کی صفِ اول میں آپ کا شمار ہے۔

علامہ کی دوسری اہلیہ دہلی کی تھیں۔ یہ شادی غیر کفو میں کی تھی۔ ان سے دو صاحبزادے مولوی شمس الحق اور مولوی علاء الحق ہوئے۔

اول الذکر کی دختری اولاد دہلی میں موجود ہے۔ مولوی علاء الحق سے مولوی ضمیر الحق اُن سے مولوی فیض الحق موجودہ ممبر مال ریاست بھوپال ہیں۔

علامہ

سچ پوچھئے تو اصلی اولاد روحانی اولاد ہے اسی لئے علماء کرام نے ہر نیک اعمال اور متبع سنت مسلمان کو سرور کائنات علیہ السلام والہیات کی آل میں شامل مانا ہے۔ یہی وجہ ہے کہ درود میں آل کے ساتھ اصحاب کا لفظ نہ بھی آئے جب بھی صحابہ کرام داخل ہو جاتے ہیں۔

حضرت ابو عبد اللہ شرف بن مصلح ستدی شیرازی نے خوب کہا ہے۔
 پسر فوج یا بدال نبشت
 خاندان نبوتش گم شد
 سب اصحاب کف رونے چند
 پے نیکاں گرفت مردم شد

”ہم نے علماء کے وقار کو ختم کر دیا ہے“

وہ یہ سمجھا کہ پھوکوں سے یہ جیراع کھایا رہا ہے گا

اس نے ”یورپوں لیطفئوا و اوس اللہ با و اوس اللہ“

تائید یہ آیت نہیں سی تھی۔

اے کاتق مسلمان قوم سوچتی کہ وہ انگریز کی صد سالہ ایکم کو اس پیرے
میں علی عامہ پہاڑی سے وہ اپنے معاہدیں و سرور و ق علماء کی تو ہیں و
تدلیل ان سرکاری ایجنٹوں کے تاؤں پیمانہ دہشتی سے نہیں کہہ ہی ہو ملک ایسے
یاؤں میں اپنے ہی ہاتھوں سے کھارڈی مار رہی ہے۔

وہ وقت دور ہیں جب افق مہدستاں پر آفتاب آرا دی طلوع ہوگا
اس وقت اس ماسمجھ قوم کو بچھتا نا اور کف افسوس ملایڈے گا۔ ہمیں
فخر سے کہ آج بھی مہدستاں کی سیاست کے آسمان پر سب سے بلند مقام
اسی طبقہ علماء کے ایک مرد امام الہد مولانا ابوالکلام آزاد کا ہے یہ سال
صدارت مجلس وطنی کے تاساک و درختاں دورے تا ست کر دیا کہ کستی
آرا دی کو شامل مقصود تک یہ یاد رہا اسی جیسے ماکمال ماحد اکاکام
ہو سکتا تھا۔

ہیں یک ٹنگوں مت المقدس یرقصہ نصاریٰ سے قسار ۱۹۹۱ء
سے ۱۹۸۸ء تک ۸۸ سال تسلط رہا جس میں ظلم و تعدی کی انتہا ہو چکی تھی

مولانا مفتی لطف اللہ علیگندھی سرشتہ دار صدر امین بریلی علامہ فضل حق خیر آباد
 سرشتہ دار برینڈیسی دہلی و صدر الصدور لکھنؤ و مہتمم حضور تحصیل اودھ مولوی
 غلام قادر گویا مولوی ناظر سرشتہ دار عدالت دیوانی و تحصیلدار گونڈ گاؤں مولوی
 قاضی فیض اللہ کشمیری سرشتہ دار صدر الصدور دہلی وغیرہم یہ سب اپنے
 وقت کے بے نظیر و عظیم المثال اکابر علماء تھے حکومت کی باگ ڈور انھیں
 کے ہاتھ میں تھی مسلمانوں کی سلطنت کی بربادی ان کے لئے ناقابلِ برداشت
 تھی۔ موقعہ کا انتظار نہ کیا ۱۸۵۷ء کا وقت آیا تو سب میں پیش پیش یہی حضرات
 تھے۔ والیان ریاست اور اراکین دولت میں ناقوسِ حریت بھونکنے والے
 یہی تھے۔ عوام کو ابھارنا اور فتویٰ جہاد جاری کرنا انھیں کا کام تھا۔ اور
 انقلاب ۱۸۵۷ء کے بعد سب سے زیادہ مصائب اٹھانے اور آتشِ حریت
 میں جلنے والے یہی شمعِ شبستانِ آزادی کے پروانے تھے۔ انگریزوں نے
 ان کو جانا اور پہچانا۔ ایک ایک کر کے تمام عہدوں سے اس طبقہ کو سبکدوش
 اور اس گروہ کے خلاف پورا محاذ قائم کیا۔ اپنی ایک مخصوص جماعت چھوڑی
 جس کا سب سے بڑا مقصد علماء کی تذلیل و توہین ان کو سیاست سے نااہل
 بتا کر اور دنیا و سبت کا الزام لگا کر قوم کی زمامِ قیادت پر قبضہ کرنا تھا۔
 یہی روح کار فرما تھی جبکہ اسی قسم کے ایک سمیرا عظیم نے ۱۹۴۷ء میں
 کلکتہ سے فخریہ انداز میں اعلان کیا کہ

دشوار کسبِ قول کی دکانوں سے لیے میں عرتِ دآتر و اور دہتِ عریہ کی
سربادی 'تہرہیں در اسی گڑھِ طیر دکانوں اور گوداموں کی قفلِ سدی 'ان
سب مصیبتوں کا مستقل بہرہ دہ کو ساما رہا ہے۔

الرحمانی ۱۹۳۳ء سے یونیسیوں اور کم تحواہ ولے ملا میں پوسٹ آفس
کی مائراحتجاجی ٹہر تال ہدراش کی سہولیتیں جھیں لیے کی 'مرکزی حکومت
کی طرف سے دھکی لے علامہ کے بیان کو مائل سچ کر دکھایا۔
کیا سیا ارتادہ ہے سرکارِ دو عالم صلی اللہ علیہ وسلم کا۔

اتَّقُوا احْلَامَةَ الْمُؤْمِنِ فَاَنْدِيْظُرْ سُوْرَةَ اللّٰهِ

مومن کی راست کوٹھتے رہو یہ اللہ کے نور سے کچھ دیکھو اور سمجھ لیا

کہاں ہیں اس قول کے قائل کہ مولوی کو سیاست نہیں آتی 'آئیں اور
رسالہ التورۃ الہدیہ پڑھیں مولوی کی سیاست علامہ دماغ میں سمجھ سکتا۔
اگر یہ سمجھتا ہے سو جو اور عود کرو۔ ۹ سال قتل سارے دفاتر پر اسی طبقہ کا
نقصہ تھا علما، مشاہیر وقت سرکاری و شاہی محکموں پر قاص تھے۔

مولانا فضل امام حیر آبادی صدر الصدور دہلی 'معنی صدر الدین حسان
آرہ دہ صدر الصدور دہلی 'معنی عنایت احمد کا گوری مصنف و صدر میں
کول دیریلی 'مولوی فضل رسول بدایونی سررشتہ دار کلکٹری صدر دہشتہ
سہ سوال 'معنی الحام اللہ گویا مولوی قاضی دہلی و سرکاری وکیل الہ آباد

کی تلقین کے لئے شہروں اور دیہات میں مدرسے قائم کئے۔ پچھلے زمانے کے علوم و معارف اور مدارس و مکاتب کے مٹانے کی پوری کوشش کی۔ ”دوسری ترکیب یہ سوچی کہ مختلف طبقات پر قابو اس طرح حاصل کیا جائے کہ زمین ہند کے غلہ کی پیداوار کا شتکاروں سے لیکر نقد دام ادا کئے جائیں۔ اور ان غریبوں کو خرید و فروخت کا کوئی اختیار نہ چھوڑا جائے۔ اس طرح نرخ کے گھٹانے اور منڈیوں تک اجناس پہنچانے اور نہ پہنچانے کے خود ہی ذمہ دار بن بیٹھیں۔ اس کا مقصد اس کے سوا کچھ نہیں کہ خدا کی مخلوق، مجبور و معذور ہو مگر ان کے قدموں میں آپٹے اور خوراک وغیرہ نہ ملنے پر ان کے ہر حکم کی تعمیل اور ہر مقصد کی تکمیل کرے۔“

پہلی ایکم کے متعلق لارڈ میکالے کے یہ جملے کافی سند ہیں۔
 ”وہیں ایک ایسی جماعت بنائی چاہئے جو ہم میں اور ہماری کروڑوں رعایا کے درمیان مترجم ہو اور یہ ایسی جماعت ہونی چاہئے جو خون اور رنگ کے اعتبار سے تو ہندوستانی ہو مگر مذاق اور رائے زبان اور سمجھ کے اعتبار سے انگریز ہو۔“

دوسری ایکم پر جب عمل ہوا ہوا یا نہ ہوا ہو لیکن اس چار سالہ زمانہ جنگ کے کنٹرولی عملد رآمد نے باشندگان ہند کی آنکھیں کھول دی ہیں۔ غلہ کا ملنا

عداراں ارلی اور مدہب و ملت کے مافقاًں سرمدی ہیں۔

من حشر المحترِبِ حَلَّتْ بِالدَّامَةِ

آرمے سے کو آرمے یا آخر میں سرمدی اٹھنا پڑتی ہو

علامہ کی سیاسی نصیر اور خطری ہم و فرست کا اندازہ سالہ التورۃ البدر
کی تہید عمارت کے عدائے والی عمارت سے لگا کر حکمی امتداد میں قصہ ہا
کے حملے سے ہوتی ہے۔ علامہ نے اس میں بتایا ہے کہ ہندوستان پر تسلط کے
عدا گمیریہ نقار سلطنت کے لئے دو آپیکھوں پر عمل کرے کی تدبیریں صوح
رہا تھا۔

اول یہ کہ پچھلے زمانہ کے علوم و معارف اور مدارس و مکات مثلے
کے عدا سکولوں کی یکساں تعلیم کا روح جس سے ہر مدہب و ملت کے افراد
ایک ہی رنگ میں رنگ جائیں۔ دوم یہ کہ علم پر کنٹرول کر کے خدا کی
مخلوق کو سرحد تک لے کر دیا جائے علامہ لکھتے ہیں۔

اگرچہ یہ دے اچھی طرح سمجھ لیا تھا کہ مذہبی مبادی و فرقوں کا اختلاف

تسلط و قصص کی راہ میں سنگ گراں بابت ہوگا اور سلطنت میں اعتدال

میدار کر دے گا اس لئے یورپی مدہبی اور مانعانی کے ساتھ مدہب و

ملت کے مثلے کے لئے طرح طرح کے کمر و جیل سے کام لیا شروع کیا

انہوں نے تجلہ اور ماتحتوں کی تعلیم اور ایسی زبان و مدہب کی

وجاہ پندرہ طبقہ امرا و خواب راحت میں سوتا رہا۔ سوتا ہی رہتا تو بہی زیادہ شکوہ نہ تھا۔ جاگا اور مسلمانان ہندو مقامات مقدسہ کے سینوں کو چھلنی کرانے کے لئے رنگروٹوں کی بھرتی کرائی۔ حیثیت سے زیادہ چندے دیئے۔ وفاداری کا پورا پورا مظاہرہ کیا۔ بڑے بڑے عہدے اور خطابات حاصل کئے۔ انعامی جاگیریں پائیں۔ مختصر یہ کہ وہ سب کچھ کیا جو نہ کرنا چاہو تھا اور وہ کچھ نہ کیا جو کرنا چاہئے تھا۔

علماء و مجاہدین ہند نے اپنی طرف پکارا تو غیروں سے پہلے یہ اپنے ہی درپے آنا شروع کئے۔ تقریروں میں کنستریٹوائے۔ مقبوضہ دیہات میں تالیاں پٹوائیں۔ پتھر و اسٹیل کے جلسوں میں شور و ہنگامہ کرایا۔ اور آخری حربہ یہ کہ جھوٹی شہادتیں دینا کہ حکومت وقت کی خوشنودی کے لئے گرفتار کر کے لمبی لمبی سزائیں کرائیں۔

آج جبکہ حکومت برطانیہ کا رخت سفر بندہ چکا۔ پر پر واز تل چکے۔ بین الاقوامی حالات اور ملکی تحریکات نے اسے سب کچھ چھوڑنے پر مجبور کر دیا تو اس درندہ صفت انسان نما گروہ نے بھاگتے بھوت کی لنگوٹی یعنی خطابات کی واپسی کو جہاد سے تعبیر کرنا شروع کیا۔ اور غلبے بجا بجا کر اپنی بہادری کا ڈمکا پیٹنے لگے۔ حالانکہ دنیا جانتی ہے کہ یہ انسانی لباس میں درندے اور بھیڑ کی کھال میں بھیڑے ہیں۔ ملک قوم کے

کے مکاں میں ایک ہے اگر وہ دیر سے بیٹھ نہ گئے تھے۔ تقریباً بیس سال ہوئے جب یہ مکاں کھدوایا گیا تھا۔ دودارے پر ہاتھی بھی محسوس ہے تھے وہ بھی یسلائے حریت پر بچاؤ ہو گئے۔ مولانا حکیم احمد علی صاحب خیر آبادی فرماتے ہیں کہ علامہ کا کتب خانہ بھی ضبط کر لیا گیا تھا۔

جب حلف الرشید مولانا عبدالحق خیر آبادی کو دلداری کے میٹھ لٹھ ۱۶ فروری ۱۸۸۷ء میں لاہور ڈورن گورنر جنرل مہند کے دستخط سے سد خطاب شمس العلماء ملک کی طلب و کوشش کے علی تو علامہ کے ضبط شدہ دیہات میں سے کچھ دیہات بھی واپس دیئے جانے کا حکم دیا گیا۔ مولانا فرما کر تے تھے ماب کو کالایا ہی کیا اور بیٹے کی خطاب سے اشک تنوئی کی ا

مولانا عبدالحق رامپور میں تھے۔ خیر آباد کے ایک استاد نے یاد علی نے علامہ فصل حق کا بیٹاں کر وہ دیہات قصبے میں لے لئے۔ ادھر گمری چوہدری کی مثال اس سے بڑھ کر اور کیا مل سکے گی مولانا عبدالحق نے دودارہ فی خیر کسرتاں سمکھ کر خاموشی اختیار فرما دیں یاد علی نے مصیبتاً یہ دیہات سبج ڈالے۔

ال میں سے ایک موضع دین پور سے محض مولانا سید محمد اسلم خیر آبادی رحمۃ اللہ علیہ سجادہ بیس آستانہ عظیمۃ المتوفی ۱۳۲۲ھ نے ایک بار میں حیدر کرپے پیرو مرتد حافظ سید محمد علی شاہ علیہ محضرت سید محمد سلیمان

رئیس کمال پور ضلع بیتا پور راجہ جواہر سنگھ کے ہاتھ پانچ سات ہزار میں
کوڑیوں کے مول فروخت کر ڈالے۔ عرصہ دراز تک راجہ جواہر سنگھ اور ان کے
بعد ان کے بیٹے راجہ سورج بخش سنگھ نے اپنی جگہ پر قائم رکھے۔ مولوی
حکیم ظفر الحق بن مولانا سید الحق بن مولانا عبد الحق فرماتے ہیں کہ خود راجہ
مذکور نے مجھ سے کہا کہ صرف علامہ کی یادگار میں بیٹے اسے محفوظ رکھا ہو گا۔
جب بارش کی کثرت اور غیر آبادی حالت میں پڑے رہنے سے آنا نہ نکست
ریخت نمودار ہونے لگے تو ایک انجینئر کو درستی کے لئے بھیجا۔ انجینئر درستی
تیس پینتیس ہزار روپیہ بتایا گیا تو راجہ نے مجددی پتھر کھدوا کر کمال پور
منگو اس لئے۔ اور کچھ سامان حکیم سید انوار حسین خیر آبادی مشہور طبیب معالج
خاص تعلقداران او دھکو دیدیا۔ دروازہ بطور یادگار باقی رہنے دیا۔
جو آج بھی صاحب مکان کی عظمت و جلالت کا مرثیہ زبان حال سے پڑھ رہا
ہے۔ اور دیکھنے والوں کے لئے عبرت و موظنت کا سامان جیسا کہ رہا ہے۔

دیکھو مجھے جو دیدہ عبرت نگاہ ہو

میری منو جو گوش نصیحت نبوش ہے

یہ مکان موسومہ ”نیاحل“ منشی نیاز احمد فاروقی بانی مدرسہ نیاز پور میں خیر آباد
کے مکان کی نقل تھی۔ فرق اتنا تھا کہ اس میں دو تہ خانے تھے اور منشی صاحب

لے دروازہ کا اندرونی اور بیرونی منظر کا فوٹو لے لیا گیا ہے جو شامل کتاب ہے۔

یشایوں کا سامرا ہر سب سے بڑی مصیبت صلیٰ حامداً و ملکاً کی
 ی۔ علامہ بڑے امیر کیر تھے دولت دیا دیں دونوں سے ہر وہ
 صاحبِ عرو و قار تھے حکام وقت 'تاہر ادگاں عالی تار اہر و
 ساز اور ملار و صلیٰ عرت کرتے تھے تاہر دمگی گداری ہاتھی
 وڑے، یا لکی بیس اور دوسری تان و توکت کی سواریاں ہر وقت
 رہا رہے ہر موجود رہتیں حب مولانا عبدالحق پیدا ہوئے تو دہلی کے
 اص و عوام اور سرداراں و طرے بھی بطور اطار جوتی مدراسے اور
 فے لاکھوں روپیہ کے بیت کئے۔

تمدیث بالعمتہ کے طور پر جو علامہ نے قصیدہ ہمریہ میں اپنی ترجمہ و
 اعت کا ذکر فرمایا ہے۔

کانت بفضل الحق فصل متالہ مہا علی الامتال لی استعلا

ووحاۃ بین الحولا وحاۃ تحولہا الامیان والروماء

وبراعت ورفاۃ ورفاۃ وبراعت ورفاۃ وعلو

حرم عادت تات ہو ملے پر حیر آمار کا سگیں و عالیتاں دیو اسکا۔

در محل سرا صلا کر کے۔ صلہ حیر جا ہی سردار محمد ہاشم شیعہ سیتا پوری
 مورثا علی آغا فتح شاہ متہور پٹیر سیتا پور کو دیدیئے گئے انھوں

اے مرۃ اللہ، روناہ شمس اللہ، مولود مولانا حکیم رکات احمد لکھی

ملکوتیہ، کان یوی الطالبین نظریاتہما، بیان الصافی کا محسوس
المرئیتہ، واما ارتجالہ بالخطیب والاشعار العربیۃ مع التجنیس
والاشتقاق وحسن البراعت والطباق وغیرہا من الصنائع
الادبیۃ، فلم یخلق مثله فی البلاد، ولم یأت عدیلہ فیما
افاد واجاد

ترجمہ :- علوم عقلیہ و نقلیہ کے متبحر اور ماہرین کا ملین پر نفس قدسیہ کے باعث
فائق تھے، آپ کے کمال کی شہرت سارے زمانے میں پہنچی ہوئی تھی۔
اور آپ کے فضل و جلال سے سارا آفاق گونج رہا تھا علوم میں فن معقول کا
غلبہ تھا اور منقولات میں ادب، کلام، اور اصول پر توجہ خاص تھی معقولات
میں نفس قدسیہ اور ملکہ ملکوتیہ کو درج فرمایا۔ طلبہ ان کے بیان صافی کی
وجہ سے نظریات معقولات کو بالکل محسوس و مرئی پاتے تھے خطبات
و اشعار میں البندیدہ فرماتے تھے۔ تمام صنائع ادبیہ، تجنیس، اشتقاق، حسن
براعت اور صنعت طباق کا ارتجال کے باوجود پورا پورا مظاہرہ ہوتا
تھا۔ انہیں کمالات کے پیش نظر اپنے علم و فضل میں بے نظیر اور افادہ و
تلقین میں بے عدیل تھے۔

مصائب کا خاتمہ علامہ کی ذات ہی پر نہیں ہو جاتا۔ اولاد و احفاد کو بھی

واپس لوٹے۔

قیمت کی بھسی اکساں ٹوٹی ہے کسد

دوچار ہاتھ حکم لب مام رہ گیا

اسوں اہیتہ کے لئے یہ آفتاب علم و عمل دیار عرمت میں عروب ہو گیا

اب تک مراد مرجع امام اور زیار گاہ عاص و فام ہے ساد کج

بھی قبر براں حال کہہ رہی ہے

تلك آمارنا تدل علیا فاطمہ والعدا ما الی الآثار

مولانا عدا شد بلکہ امی کہتے ہیں۔

”فادرہ الفصل فی امانا کفانہ“ ودف العلم نالفا نہ

نصل ہاں کے کس میں کموں، اور علم ہاں کے ساتھ نہ ہوں ہو گیا

دوسری جگہ کہتے ہیں۔

تفخر فی العلوم العقلیۃ والنقلیۃ واما علی المہمۃ الکملۃ

نالمفس القداسۃ حتی امتلاّت الآفاق بصیت کمالہ

وسمحت الاقطار بفصلہ وحلالہ وکان العالم ساعلیہ من

العلوم المعقولۃ ومن المقولات العلوم الادبیۃ والکلام

والاصول اما المقولات فہرق دینہا لہما قداسۃ ومملکۃ

۱۷۷ حضرت یہ سعید یہ۔

کر کے حاشیہ پر بہت سی کتب کے حوالے لکھ دیئے۔ جب یہ کتاب مولوی صاحب سپرنٹنڈنٹ کے پاس لے گئے وہ دیکھ کر حیران و ششدر رہ گیا کہنے لگا مولوی صاحب! ”تم بڑا لائق آدمی ہے مگر جن کتابوں کے حوالے ہیں اور ان کی جو عبارتیں نقل ہیں یہاں کہاں ہیں“

مولوی صاحب مسکرائے اور اصل واقعہ علامہ کا کہہ سنایا۔ وہ اسی وقت مولوی صاحب کو لے کر بارک میں آیا۔ علامہ موجود نہ تھے۔ کچھ دیر انتظار کے بعد دیکھا کہ ٹوکر اہل میں دبائے چلے آ رہے ہیں۔ وہ یہ ہیئت دیکھ کر آنکھوں میں آنسو بھر لایا۔ معذرت کے بعد کمر کی میں لے لیا۔ گورنمنٹ میں سفارش بھی کی۔ ادھر علامہ کے صاحبزادے مولوی شمس الحق اور خواجہ غلام غوث بے خبر میرٹھی لفٹیننٹ مغربی و شمالی صوبہ اودھ سرگرم سعی تھے۔ پروانہ رہائی حاصل کر کے مولوی شمس الحق انڈمان روانہ ہو گئے۔ وہاں جہاز سے اتر کے شہر میں گئے تو ایک جنازہ نظر پڑا۔ اس کے ساتھ بڑا اثر دہام تھا۔

عاشق کا جنازہ، ذرا دھوم سے نکلتے

دریافت کرنے پر معلوم ہوا کہ کل ۱۲ صفر ۱۳۷۸ھ مطابق ۱۸۶۱ء کو علامہ فضل حق خیر آبادی کا انتقال ہو گیا ہے۔ اب سپرد خاک کرنے جا رہے ہیں۔ یہ بھی بصد حسرت و یاس شریک دفن ہوئے۔ اور بے نیل مرام

مختلف پر پڑے تھے جس کو کئی بار یہ کی محنت کے بعد درجیت و مرتب کر ہوا تھا۔

الحمد لله عظیم الرحاء، للہ بحاء، من دون الامحاء،
 من السوی والی واللہ والاملا وحسن الملا، نایتاء الا لاء،
 لمن دعا ما سی الاسماء، لا صیبا لمن طلعا واصطر
 عدا الامتلاء، ما لا منواء والادواء،
 مالح اصافی ومان اسمان الا وشیع استحانی واستحانی

عوودی عودی مرہیادانہ عادی امتی علی الخیر حق عادی العادی
 دانی عصا ولا یحلی لعانی عود الداء لعود الداء عواد

علامہ اوراں کے ساتھیوں کو کیا کیا کیف اٹھانا پڑیں اور انہماں
 میں کیسے دل آ میر برتاؤ سے ساقہ رہا۔ رسالہ و قصائد میں اس کا فصل
 ذکر موجود ہے سیرٹڈٹ ایک شریف اگر یہ تمام ترقی علوم سے
 واقف اور بن سیت کا ٹرما ہر تھا اس کی چیتی میں ایک مرایادہ مولوی بھی تھوایں
 ایک ماری کی کتاب ہئیہ ان کو دی کہ اسکی عمارت صحیح و درست کر دیں۔
 مولوی صاحب سے تو کام چلا ہیں علامہ نے سئے گئے تھے، ایک
 سال ہی گدرا بھاہاں کی حد میں وہ کتاب میں لکے تفہیم کی گدانت
 کی علامہ نے صرف عمارت درست کی بلکہ صاحب میں بہت کچھ اضافہ

واپسی ہندستان پر شاگرد شیر مفتی لطف اللہ علیگڑھی نے تاریخ نکلے پیش کی
 جو بفضل خالق ارض و سما اوستا دم شدہ قیدِ غم رہا
 بہر تاریخ غلامِ آفتاب بر نوشتہ "ان استاذی نجات
 مفتی مظہر کریم نے میجر جان ہاٹن بہادر کشر جزائر دریائے شورگی فرمائش
 پر مرصداطلاع کا ترجمہ کیا۔ سید اسماعیل حسین منیر شکوہ آبادی نے ۵ اشعار
 میں تاریخ لکھی۔ آخری شعر یہ ہے۔

منیر اسکی کہی تاریخ یوں سالِ مسیحی میں
 یہی سیر جدید ہندستان مفت کشور ہے

علامہ نے بھی کئی مفید تصانیف لکھیں۔ انھیں میں سے رسالہ الثورة الهندیہ
 اور قصائد فتنۃ الهند ہیں۔ یہ رسالہ اور قصائد جہاں تاریخ ہیں۔ عربی ادبیت
 کے بھی شاہکار ہیں۔ علامہ کا کمال یہ ہے کہ اشعار اور جملوں میں ایک مادہ
 کے مختلف صیغے متعدد معنوں میں بے تحلف استعمال کرتے چلے جاتے ہیں
 نظم و نثر دونوں اصناف میں اس کا طور برابر نظر آتا ہے مثال کے لئے
 حسب ذیل عبارت و اشعار کافی ہیں۔ یہ رسالہ مع قصائد علامہ نے مفتی
 عنایت احمد کاکوروی کے ذریعہ ۱۲۷۷ھ میں خلف الصدق مولانا عبدالحق
 کے پاس بھیجا تھا کہ آپن میاں کو جا کر یہ تحفہ دیدینا۔ فہل اور کوئٹہ سے لکھے ہوئے

۱۷ استاذ العلماء مولفہ نواب صدیقہ بیگم بہادر ۱۲۷۷ء کلیات منیر شکوہ آبادی۔

ہاں مال صاحب آپ کو ملکتے پہنچے ہوا اور سب ماحول سے ملے ہوئے
تو مولوی محل حق کا حال اتنی طرح دریافت کر کے ٹھکڑو لکھو کہ اس نے
رہائی کیوں نہ پائی وہاں حیرہ میں اس کا کیا حال سے گدارہ کس طرح
ہوتا ہے۔

علامہ حیرہ اندھاں پہنچے مفتی حمایت احمد کا کو رومی صدر میں برپائی کوں
مفتی مسلم کریم دریا ماویٰ اور دوسرے محابہ علماء وہاں پہلے پہنچ چکے تھے۔
ان علماء کی شرکت سے یہ مدام حیرہ دارالعلوم بن گیا۔ ان حضرات نے
تصنیف و تالیف کا سلسلہ وہاں بھی قائم رکھا جزائی آب و ہوا کا کیفیات
اور درمائی آثار و اغڑہ کے ماحول میں مسافری رہے۔ مفتی صاحب
نے علم الصیغہ میں صرف کی معد کتاب جو خشک و اصل بصاب ہو ہیں
لکھی سرکاری ڈاکٹر حکیم امیر خاں کی فرمائش سے تواریخ صیغہ الہی تالیف
کی (یہ تاریخی نام بھی ہے)

ان دونوں کتابوں کے دیکھے سے تیرہ جلد ہے کہ ان حضرات کے سب سے
علم کے سب سے گئے تھے۔ تاریخی یادداشت ترتیب و احاطت قواعد و اصول
صوالب علوم سہمی حیرت ایگر کرشمے دکھا رہے ہیں۔ ایک انگریز کی روایت
پر تقویم السداں کا ترجمہ کیا جو دوسریں میں ختم ہوا اور وہی رہائی کا سب سے

تھک تھک کے ہر مقام پہ دو چار گھو
تیرا پتہ نہ پائیں تو ناچار کیا کریں
بلن ہستی کی سعادت ہر شخص کے حصے میں نہیں آیا کرتی۔
نہ ہر درخت تحمل کند جفائے خزاں

غلامِ ہمت سرورم کہ اپنی فخرم دارد
آخر شجیرہ اندمان روانہ کر دیئے گئے۔ ادھر مولانا عبدالحق اور
مولوی شمس الحق نے علامہ کے قریبی عزیز خان بہادر مفتی انعام اللہ خاں
شہابی گویا موی کے داماد خواجہ غلام غوث خاں بہادر ذوالقدر میرمنشی
لفٹیننٹ مغربی و شمالی کی معاونت سے اپیل دائر کر دی۔

مرزا غالب، یوسف مرزا کو لکھتے ہیں۔
”مولانا فضل حق کا حال کچھ تم سے مجھ کو معلوم ہوا، کچھ مجھ سے
تم معلوم کرو، مرافعہ حکم درام جس جمال رہا بلکہ تاکید کی گئی کہ جلد
دریائے شور کی طرف روانہ کرو چنانچہ تم کو معلوم ہو جائے گا۔ ان کا
بیٹا ولایت میں اپیل کیا چاہتا ہے کیا ہوتا ہے۔ جو ہونا تھا وہ ہو چکا۔

انا للہ وانا الیہ راجعون!
میاں داو خاں سیاح سیر کرتے ہوئے کلمتہ پہنچے تو مرزا غالب نے
انہیں لکھا۔

”مشرک کی ایک روزہ سدگی گیند کی صد سالہ سدگی سے بہتر ہے۔“
 علامہ کے اقرار و توثیق کے بعد گنہایت ہی کیا مافی رہ گئی تھی۔ یہودی کے
 ساتھ ”عدالت“ میں دوام تصور دیرپائے تور کا حکم سایا۔ آپ نے
 کمالی مسرت اور حمد یتانی سے ”ساحطہ کور میں اس کا ذکر اس طرح ہے۔“
 ”میرا میں تا وہ عترو نسب عدم بہم سری حامل ہیں لعادہ افتادہ ماندہ
 عالیہ آدمی حاص مقرو کردہ فرستادہ ہی سدکہ جواب سانی یابد و حال
 پر بلاں حاص مولوی (مصلحق) صاحب الذکثو دیں عرصہ نوشتہ آمد
 لائق گریست و فادیلہ کردل است ایسی میں دوام ادیشکادہ حکم صدر
 یاست فادیلہ و احسرتا۔ او تعالیٰ رحم فرماید۔“

محبہ ستم دردی مطابق، ۱۲۷۹ھ

علامہ کے استاد بھائی اور رفیق حاص مفتی صدر الدین خاں آذر و
 صدر الصدور دہلی نے بھی علامہ کی خاطر سے فتوے پر شہادت ہاتھ لکھ کر
 دستخط کر دیئے تھے۔ گرفتاری کے بعد مفتی صاحب نے بتایا کہ میں نے
 پہلے ہی لکھ دیا تھا کہ حرا دستخط کرنا پڑ رہے ہیں۔ تا ححر پر نقطہ لگاؤ
 تھے ملّا وقت لے اسے تا لجر بیڑھا اور مفتی صاحب نے ”تا لجر متا کر
 ماں جیٹرائی اللہ حانداد و الماک کا کافی حصہ صسط کر لیا گیا۔“

بیان کی تصدیق و توثیق کی۔ فرمایا۔

”پہلے اس گواہ نے سچ کہا تھا اور رپورٹ بالکل صحیح لکھوائی تھی۔

اب عدالت میں میری صورت دیکھ کر مرعوب ہو گیا اور جھوٹ بولا۔

وہ فتویٰ صحیح ہے میرا لکھا ہوا ہے۔ اور آج اس وقت بھی میری دہی رائے
ہے۔“

جج بار بار علامہ کو روکنا تھا کہ آپ کیا کہہ رہے ہیں۔ مجھ نے عدالت
کا رخ اور علامہ کی بارعب و پیر و قار شکل دیکھ کر شناخت کرنے سے گریز
کرتے ہوئے کہہ ہی دیا تھا کہ یہ وہ مولانا فضل حق نہیں وہ دوسری تھے۔
گواہ حسن صورت اور پاکیزگی سیرت سے بے انتہا متاثر ہو چکا تھا مگر
علامہ کی شان استقلال کے قربان جانے۔

خدا کا شیر گرج کر کہتا ہے۔

”وہ فتویٰ صحیح ہے۔ میرا لکھا ہوا ہے۔ اور آج اس وقت بھی میری

دہی رائے ہے۔“

نالہ از بہر رہائی نہ کن در مرغ اسیر

خورد افسوس زمانے کہ گرفتار نہ بود

شیر سیور سلطان پیپو کے رزمگاہ شہادت کا یہ آخری فقرہ کبھی نہیں

بھلایا جاسکتا۔

ظاہر یہ ہو رہا تھا کہ مولانا سری ہو جائیں گے سرکاری وکیل لاہور
تھے چنانچہ پیر و کار مقدمہ متی کرم احمد حیر آبادی کے لکھنؤ سے سید عظیم
کے نام حیر آبادیہ خط لکھا۔

”نیت یک دہرہ راست کہ حاج محمد دم والا احاطہ محبت
تقدیر شائستہ جس سندہ اریسیا پورہ لکھنؤ برائے ردکاری صفائی
رواہ کردہ سندہ اند رمانی آئیدہ ہر گاہی ہم ارتخیر اس آسما ہرودہ
مسکف میتود کہ امر در دراصلہ تعالیٰ رہائی خواہد رسد روز مار
ادلے تہاد صفائی، مولوی صاحب کرم مولوی بی بخش صاحب
سعی مولوی قادر بخش صاحب در جہاد مولوی سید صاحب جنس،
موجب در حاجت مولوی عبد الحق (حلف ملا سہ) بمعیت ایساں
رواہ لکھنؤ سندہ اند۔ و ہمگیاں را امید از حدائے کریم است دیگر
روز مالصروفہ مخلص یافتہ، وارد دولہاء خواہد رسد او تعالیٰ ہم ہیں
کہ ہمہ ہار غور و کلاں و ذکر و امانت ہم راہ انتظار کسادہ
مسامدہ درع و تلقے عظیم دارد ایرد حق و علاء جمع کساں
معم خود در اسد“

دوسرا دل آخری دل تھا۔ مولانا نے ایسے اوپر جس قدر آرام لئے تھے
ایک ایک کر کے سب رد کر دیئے جس عمر بے موتے کی حرکی تھی اسکے

اکابر کو بڑی دشواریوں کے بعد نجات مل سکی۔ پٹنوں اور جاگیروں پر زور پھیر بھی باقی رہی۔

سید اسماعیل حسین منیر شکوہ آبادی، مولانا مفتی عنایت احمد کا کوروی، مفتی مظہر کریم دریا آبادی وغیرہم کو مجرم بغاوت کا لے پانی کی سزا ہوئی۔ علامہ فضل حق کو بھی "باغی" قرار دیا گیا۔ اسیر فرنگ ہو کر بند ہوئے۔ ۱۲۷۵ھ مطابق ۱۸۵۹ء میں لکھنؤ میں مقدمہ چلا۔ علامہ کے ثبات استقلال صداقت، حقانیت اور بلند ہمتی و شیر دلی کے لئے سیر العلماء کی یہ عبارت کافی ہے۔

"۱۸۵۹ء میں سلطنت مغلیہ کی وفاداری، یا فتوے چاد کی پاداش، یا جرم بغاوت میں مولانا خود ہو کر سیتا پور سے لکھنؤ لائے گئے۔ مقدمہ چلا مولانا موصوف کے فیصلہ کے لئے جیوری بیٹھی، ایک اسیر نے واقعات سن کر بالکل چھوڑنے کا فیصلہ کیا، سرکاری وکیل کے مقابل خود مولانا بحث کرتے تھے۔ بلکہ لطف یہ تھا کہ چند الزام اپنے اوپر خود قائم کئے اور پھر خود ہی شہنشاہِ عکبوت عقلی و قانونی ادراک سے توڑ دیئے۔ سچ یہ رنگ دیکھ کر پریشان تھا اور ان سے ہمدردی بھی تھی سچ نے صدر الصدوری کے عہد میں مولانا سے کچھ عرصہ کام بھی سیکھا تھا۔ وہ مولانا کی عظمت و تجربہ سے بھی واقف تھا۔ وہ دل سے چاہتا تھا کہ مولانا بری ہو جائیں، کہے تو کیا کر

۱۱۔ مرزا معین الدین خاں

تقایدار پہاڑی گچ

۱۲۔ محمد حسین خاں تقایدار پدیور

۱۳۔ لالہ راجیداس گڑوالے

۱۴۔ صیالندولہ مہتمم رکن مغل

۱۵۔ موسیٰ خاں ماقظا عبدالرحمن

خاں مختار مرانیلی۔

۱۶۔ عبدالصمد خاں حسرتیاب محمد

۱۷۔ حکیم امام الدین خاں حکیم

علامہ رضا خاں

۱۸۔ نواب حسن علی خاں مرادپور محمد

۱۹۔ سعادت علی خاں مہتمم علی

۲۰۔ میر نواب ماسک کپتان

۲۱۔ نواب عبدالرحمن خاں

۲۲۔ نواب علی محمد خاں عثم

والی محمد

۲۳۔ راجہ اجیت سنگھ عم راجہ برہم سنگھ

رئیس پٹیالہ

۲۴۔ علامہ محمد الدین خاں

تخصیصدار کوٹ قاسم

ان کے علاوہ حیدر خاں اور اشرف خاں محراں نے ایک موسسات بنوائے
کو الوری سے گرفتار کر کے دہلی بھیجا آدمے گورنگاؤں میں قتل کر دیئے گئے
باقی کو دہلی میں بھائی دی گئی۔ اسی طرح کے بیسیوں حادثات ہیں کہاں
تک کہ بیان کئے جائیں

مفتی صدر الدین خاں آبدہ صدر الصدور، مرزا اسد اللہ خاں غالب
اور نواب مصطفیٰ حسن خاں تیغہ وغیرہم بھی دھرائے گئے ال

۸۔ حکیم عبدالحق بن حکیم بخش

۹۔ قاضی فیض اللہ کشمیری سرشتہ دار

صدر الصدور۔

۱۰۔ میر پنجہ کش مشہور خوشنویس

۱۱۔ مشہور شاعر مولوی امام بخش

صہبائی

۱۲۔ نواب احمد قلی خاں

(جل میں موت واقع ہو گئی)

۱۳۔ نواب محمد حسین خاں۔

۱۴۔ نظام الدین خاں بن حکیم شرف الدین خاں

۱۵۔ خلیفہ اسماعیل خلت استاد ذوق۔

۱۶۔ محمد علی خاں خلت نواب شیر خاں

۱۷۔ عبدالصمد خاں بن علی محمد خاں

رسالدار شاہی فوج۔

۱۸۔ ولد علی خاں کپتان۔

۱۹۔ میاں حسن عسکری صوفی۔

۲۰۔ غلام محمد خاں عم نواب احمد علی

خاں۔ میس فرخ نگر۔

دہلی چھوڑ کر غریب الوطنی کی زندگی بسر کرنے والے

۱۔ مرزا فاضل بیگ

۲۔ عبدعلیم خاں نائب کوئٹہ

(مع صبطی جہاد)

۸۔ منشی آغا جان محرر ایجنسی

۹۔ صفدر سلطان بخشی۔

۱۰۔ نواب سید حامد علی خاں میس برست

۱۔ میاں غلام نظام الدین۔

۲۔ نواب غلام محی الدین خاں نیشن دار

۳۔ حکیم محمود خاں والد مسیح الملک

حکیم اجل خاں۔

۴۔ حکیم مرتضیٰ خاں

۵۔ نواب یعقوب علی خاں

(گہروں نے بوٹ کر قتل کر ڈالا)

تھے تو وہاں مروے پڑے اور جاں بہ لب زخمی لوٹتے تھے۔ جبکہ
بے گناہ اور لاپرواہ مسلمانوں کو ان صلیبیوں نے سخت اذیتیں دیکر
مارا تھا اور زندہ آدمیوں کو جلایا تھا۔ جہاں قدس کی چھتوں اور برہوں
پر جو مسلمان پناہ لینے چڑھے تھے وہیں ان صلیبیوں نے اپنے تیروں
سے چھید کر گرایا تھا۔ ۱۵

۹۰ برس کے بعد ۲۶ ستمبر ۱۱۸۷ء مطابق ۲۷ رجب ۵۸۳ھ کو سلطان
نے فوج کشی کر کے اور شاہ رچرڈ وغیرہ سے لڑائیاں لڑ کر فلسطین پر علم
اسلام لہرا دیا۔ مدتوں کی جنگ کے بعد اس عظیم الشان فتح پر اعلان عام کر دیا
کہ دس اشرفی زبردیہ دیکر ہر عیسائی اپنا ساز و سامان لے کر امن و امان
کے ساتھ شہر چھوڑ سکتا ہے۔ چالینس دن کی مہلت بھی دی گئی۔

جو لوگ غریب تھے ان میں سے سات ہزار کو شاہ انگلستان کی رقم
سے فدیہ ادا کر کے رہا کرایا گیا۔ کوکبری نے شہر الہا کے ایک ہزار آرمینیوں
کو فدیہ دیکر آزاد کرایا۔ برادر سلطان ملک العادل نے شاہ رچرڈ کی دوستی کی
بنیاد پر سلطان سے ایک ہزار غلام مانگ کر اپنی طرف سے آزاد کر دیئے۔
بطریق اعظم اور بلیان سفیر نے بھی جرأت کر کے سلطان سے ملک العادل کے
برابر غلام مانگے جو اجازت ملنے پر آزاد کر دیئے گئے۔ باقی ماندہ عیسائیوں کو

۱۵ اردو ترجمہ سلطان صلاح الدین ایوبی صفحہ ۳۰۲ مصنفہ انگریز مورخ شینلے لین پول

تھا گردن میں یاد رکھنا پھر ڈال کر کھینچا تھا قتل کے منصوبے ماہر تھے اور سب سے آخر یہ کہ وطن سے نکال کر لے گھر اگلے دسایا تھا اس ستارہ دو جہاں لے مع کے بعد اعلان کیا جو ہتھیار رکھ دے اسے اماں جو معاہدہ میں مشغول عادت ہو وہ معصوم جو اوس سال کے گھر میں داخل ہوا وہ ماموں محب دشمنوں کا ساما ہوتا ہے دنیا مت درماتے ہیں مجھے کیا توقع رکھتے ہوا

ایک دماں ہو کر کہتے ہیں تشریف بھائی اور تشریف بھتیجے سے جو توقع ہو سکتی ہے وہی ہم بھی رکھتے ہیں۔

جواب ملتا ہے اچاؤ تم سب اکا د ہو۔

کئی سو سال کے بعد اسی قسم کا واقعہ اس ستارہ دوسرے ادنیٰ اسلام سلطان صلاح الدین ایوبی کو مست المقدس میں پیش آ رہا ہے۔ اس خطہ پاک فلسطین، ایرطیہ دوم حضرت امیر المؤمنین سیدنا عمر فاروق رضی اللہ عنہ لے جو وہ پس یس صلح و آستی کے ساتھ قصہ دریا یا تھا اس وقت سے تقریباً ساڑھے چار سو سال تک یرجم اسلام لہرا تا رہا ۹۹۹ عیسوی میں عسائیوں نے اس پر تسلط قائم کر لیا مگر کس شاں سے ایک انگریز موصیٰ ہی کے قلم کے رتحات دیکھئے۔

”جس کو ڈفرے اور تکرور یرد تلم کے کوہ و مارا میں گدھے

سکھ رجسٹری سے علی روس الا شہادہ اعلام کرانا، فچیوری مسجد سے قلعہ کے دروازے تک درختوں کی شاخوں پر مسلمانوں کی لاشوں کا لٹکانا، مساجد کی بے حرمتی خصوصاً شاہجہانی جامع مسجد دہلی کے حجروں میں گھوڑوں کا باندھنا عبادت کی جگہ دفاتر قائم کرنا اور عرض میں وضو کے پانی کی جگہ گھوڑوں کی لید ڈالنا، ناقابل معافی اور غیر ممکن التلافی جرم ہے۔

منصف مزاج انگریز بھی اس کی مذمت کئے بغیر نہ رہ سکے تفصیل کے لئے دیکھئے ”انقلابِ شہ“ کا دوسرا رخ ”مرتبہ شیخ حسام الدین بی، اے امرتسری سابق صدر مجلس احرار اسلام ہند۔

تاریخ عالم شاہد ہے کہ مسلمان قوم کو بھی فتح و ظفر کے ایسے مواقع پیش آئے ہیں لیکن ان کا دشمنوں کے ساتھ کیا سلوک رہا۔ اپنوں کا نہیں غیروں کا بیان سنئے، دوستوں کی نہیں دشمنوں کی تحریریں دیکھئے۔

کون نہیں جانتا کہ چودہ سو سال قبل شہ میں جب مکہ فتح ہوا تو خدا کے آخری برگزیدہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے ان دشمنوں کے ساتھ کیا طرز عمل اختیار فرمایا جنھوں نے ذلت و رسوائی اور مصائب و آلام پہنچانے میں کوئی کسر نہ اٹھا رکھی تھی۔ تالیاں بجائی تھیں، پتھر مارے تھے، زھول اڑائی تھی، آوازے کسے تھے، سڑی، سودائی، جتوں اور دیوانہ خطاب دیئے تھے۔ راستے میں کانٹے بچھائے تھے، پشت پر اونٹ کا اوجھ لادا

مذہبی حوت اور ملکی حدے میں محسوس کر رہی ہے حالت و حماقت سے کچھ
 پور میں بچوں اور عورتوں کو قتل کر ڈالا تھا تو یہ کوئی نئی چیز تھی۔ عوام
 حوت میں آکر ہیئتہ اسی قسم کی حرکتیں کرتے رہے ہیں۔

۱۶ اگست ۱۹۴۶ء کو مسلم لیگ کی عاص سے ڈائریکٹ ایکشن
 (راہ راست اقدام) کا دل ملے پر کلکتہ میں کیا کچھ ہوا۔ مسلم لیگی وزارت
 کے ہوتے ہوئے ہزار ہا مسلمان ماسی جنگ و جدال کی بدر ہو گئے۔
 سیکڑوں عورتیں اور بچے سڑکوں پر اعصابیدہ پڑے ملے وحت و
 مریت، دہمگی و تبیطت کا وہ کو سامنا ہوا تھا جو کیا گیا۔ ایک
 سہتہ تک اندر مچا رہا۔ مقتولین و محرومین کی تعداد جو پچاس لاکھ سے متجاوز
 ہو گئی یہی ”ہمد“ ملکوں میں بھی ایسے ہنگامی مولع ہو نا رہا ہے۔
 ۱۸۵۷ء میں انگریز صی و عویدار متدن و تہدیب قوم لے یہ ترساک اور
 اسایت سور حرکات حوت میں ہیں، ہوت میں کیں، علامی کی لعت سے
 متاثر ہو کر ہیں، فاتح و قاص ہوئے کے بعد کیں، حالت و حماقت کو ہیں،
 برعم حود و الشمدی و فراگی کے ماتحت کیں، عقلت و مادانگی سے ہیں
 ملکہ قصداً اور داستہ کیں، خصوصیت سے مسلمانوں کے ساتھ حودت امیر
 اور عکر حرات برتاؤ کا وہ بیاں سے ماہر ہے۔

مدہ مسلمانوں کو سور کی کھال میں سلوا کر گرم تیل کے کرھاؤ میں ڈالنا،

لے کلکتہ کے لہو کھالی (بھال) منڈہ، گھیسر (دوپی) اور چٹہ سور (دھار) میں جو کہ ہوا اس درملی و ہریت

گدڑی تھی مگر ایسے مطالب

ملاعین سادات و لادق سمعت ولا محط علی قلب متراہ سکھوں
لے دیکھے نہ کالوں لے سے، نہ اسال کے دل میں کمی ال کا حطرہ بھی
گدرا۔ الامان والحفیظ

۱۵ دہائی میں دہلی کے حصرت امیر خسرو نے ایک شعر میں اعلیٰ الدین فیروز شاہ کو سکا رکھا
میں غائب کیے تھے کھا تھا

یا کہ آپ ہم تخت یا را حرد نیرا دستگیر یا عرواں وہ کہ گردوں بیم و دلوروم
سے سے پہلے اس شعر کو راہ مدہ ہتھ لے سلق م کما دیا اور قدرت کے نام سے شہرت
دی اب اس کے آثار بھی محفوظ ہو چکے ہیں جاں شہر تھا اب کا قتلہ موتی ہے شہر قیسم
راہ قلعہ دہلی نام لے اور سر نو شہر آباد کیے اپنے نام سے مشہور کیا، شہر میں راہ کپال سور
لے قلعہ تعمیر کرایا جو دہلی سے حاسب حوت پرانا قلعہ کے نام سے مشہور ہے۔ لہا ہیل بادشاہ
شہر میں اس کی مرمت کی کہ شہر میں پایہ نام رکھا اور سیر شاہ لے اپنے دل میں اکی تریم
کہہ کے شہر کو نام رکھ دیا راہ راے پھر لے شہر میں بادشاہ کا قلعہ مایا ایک نظارہ
کا نام دروہہ عزتی تھا قطب الدین ایک نے شہر میں اس قلعہ میں قصر پیدا اور قیاس الدین
اس نے شہر میں لال محل مویا اسی بادشاہ نے ایک قلعہ مامام کا نام عیات پور کھا جہاں
آکل سلطان السارح حصرت نظام الدین صوبہ الہی اسودہ حاسب میں سلطان معز الدین کی قلعہ
شہر میں کیلو کھری دسے قصر معری بھی کہتے تھے اور اس میں عکہ معروہ ہایوں ہے اکی سیا دڈالی
علا الدین فیروز شاہ ظہری نے شہر میں لال محل اڈاس میں سرسکاں مویا جسے یا شہر کیا ملے
گھا عمار الدین ظہری نے شہر میں دہلی علاقہ علاقہ کو شک سری اور قصر ہاستون مویا
عیات الدین سلق شاہ نے شہر میں قلعہ آباد کیا اور محمد عادل سلق نے (باقی حاسب معروہ)

دیکھنا پڑا اور یہ سب لوگ نیپال چلے گئے۔ دلاور جنگ کو راجہ پوائیں بلدیو سنگھ نے دعوت کے بہانے سے بلا کر دھوکہ سے ۱۵ جون ۱۸۵۸ء مطابق ۲ ذیقعدہ ۱۲۷۴ھ کو شہید کر دیا۔ دریا پار محلہ جہان آباد متصل احمد پورہ مسجد کے پہلو میں مدفون ہوا۔ علامہ دہلی سے ۲۴ ستمبر کو روانہ ہو گئے تھے جس طرح ۱۵۷۷ء کی جنگ پلاسی اور ۱۷۹۷ء کی جنگ میسور کی طرح ۱۸۵۷ء کی یہ جنگ آزادی بھی سندھیوں کی شکست اور انگریزوں کی فتح پر ختم ہوئی۔

شکست و فتح نصیبوں سے بڑے اے تیر مقابلہ تو دل ناتواں نے خوب کیا ۱۹ ستمبر کے بعد ہندوستانیوں پر جو مصائب کے پہاڑ ٹوٹے اسکی نظیر تاریخ میں مشکل سو ملے گی۔ یوں تو دہلی نے بہت سی جنگاں دیکھی تھیں۔ نادر شاہ درانی کا ایام عید الاضحیٰ میں قربانی کے جانوروں کی جگہ انسانوں کا ذبح عام اور شہر کی لیلیوں میں پانی کے بجائے خون کی روانی دیکھی تھی۔ ”ہر کہ آمد عمارت نو ساخت کے مطابق شہر کا اجڑنا اور دوسری جگہ آباد ہونا دار السلطنت پر حملہ آوری اور ”إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذَنًا“ کو بموجب فارسی لٹ خوری بھی نظر

۱۷ علامہ نے رسالہ ثورة الهندیہ میں لکھا ہے کہ انگریزوں کے قبضے کے بعد باغیوں کو ایک بھوکے پیاسا مکان کے اندر بند کر دیا پانچویں روز زایل و عیال اور ضروری سامان بکری شب میں چھیکر بکھے، دریا پور کے ”میدان قطع کو“ نواب صدر یا جنگ ہار دیا یا ہے کہ علامہ مع متغلبین بمیکن پور متعلق علیگڑھ آکر ۸ روز رہے، صاحبزادہ مولانا عبدالحق بھی ساتھ تھے۔ ۱۸ یوم کے بعد موصوف کے عم محترم نواب عبدالغفور خاں بمیکن پور کے سامکرہ کے گھاٹ سے جہلمین پور سے میل کو اور موصوف اور لکھنے عزیزوں کی علمداری میں اتفاق تھا اور اب بھی اپنے انتظام سے بدلوں اور بریل کی طرف اتر دیا تھا، نواب صدر یا جنگ ہار دے مجھے وہ کہہ بھی بتایا جس میں علامہ فروکش ہو چکے تھے، بمیکن پور کی گڑھی میں برج پر جانب شرق واقع نواب مشرعب الدین خاں شروانی نے اے علیگ کے تصرف میں ہو۔ نواب صدر یا جنگ لکھنے میں پیدا ہوئے، علامہ کے درو اور ہنگامہ کش تھے ۹ سال بعد بمیکن میں والد ماجد اور عم محترم کو یہ واقعات سنا۔ اور حضرت تعداد کی نیلہ ۲

۱۲ انہیں یاد رکھا موصوف نے یہ بھی بیان کیا کہ والد ماجد (محمد تقی خاں) اور مولانا عبدالحق میں کافی تعلق بھی ہوئے جو بعد میں خط و کتابت کی شکل میں جاری رہے موصوف ہی کی یہ بھی روایت ہے کہ علامہ صاحبزادہ کو بقی بھی پڑھاتے تھے۔

مرزا معل کی وجہ سے فوج میں پھوٹ پڑ گئی۔ حیرل سخت حاکم لوگ
نگر لگئے کیسی کی فوج لے کر ۱۲ ستمبر ۱۸۵۷ء کو سہرہ دہلی پر حملہ کر دیا اور ۱۹ ستمبر
کو مکمل طور پر انگریز قلعہ ہو گئے۔

مادتاہ حاکم دریاں میں قلعہ سے نکل کر مقعرہ ہمایوں میں پناہ گزین چکے
تھے مع متعلقین گرفتار کر کے قلعہ میں نظر بند کر دیئے گئے تین شاہزادوں
کو قلعہ میں داخل ہوتے ہی گولی کا تباہ سایا گیا اور ان کے سردوں کو
حاکم یوت سے ڈھک کر حاکم سے لگا کر مادتاہ کے سامنے بطور تحفہ
پیش کیا گیا انہیں میں مرزا معل بھی تھے حیرل سخت حاکم ایسی فوج اور
توپ مارہ کو نکال لے گئے مادتاہ سے کہا آپ بھی میرے ساتھ چلیں
مگر وہ رستہ معل اور مرزا ابی بخش کے ہاتھ میں کھلواماس چکے تھے،
آبادہ ہوئے۔ حیرل سخت حاکم، ڈاکٹر ویر حاکم، مولوی فیض احمد
وغیر ہم سب کھنڈ چلے گئے۔

یہ سب لوگ کھنڈ ہو کر احمد شاہ دلاور خٹک کے حملہ کے کیے
جمع ہو گئے خوب خوب معاملے رہے بالآخر شکست کھا کر شاہجہانپور آ
ہو گئے محمدی پور میں اسلامی حکومت قائم کر لی گئی نانا صاحب میتوا،
مولوی غلام احمد کاپوری، سہراہ دیرور شاہ وغیر ہم سب ہیں جمع ہو گئے
آخری خٹک انگریزوں سے شاہجہانپور میں ہوئی۔ یہاں بھی شکست کا

اس روز ناچہ سے علامہ کی باجری اور انقلابی سرگرمیوں کا اندازہ ہوتا ہے۔ موجودہ صورت حالات کے متعلق بادشاہ سے گفتگو کی۔ بادشاہ سراپہ تھے۔ شہزادوں کی لوٹ کھسوٹ اور تخت شاہی کی تباہی نے باہمی رقابت کا میدان گرم کر رکھا تھا۔ عمائد شہریں دو گروہ تھے، ایک بادشاہ کا ہمنوا اور دوسرا حکومت کمپنی کا۔ ہی خواہ، فوجوں میں طبع اور لالچ نے گھر کر لیا تھا۔ دو ایک جماعتیں مقصد اعلیٰ کو سامنے رکھے ہوئے تھیں۔ ایک جماعت مجاہدین کی تھی۔ دوسری روہیلوں کی۔ یہ جنرل بخت خاں کی سرداری میں داؤد شجاعت دے رہی تھی۔ علامہ سے جنرل بخت خاں ملنے پہنچے۔ مشورہ کے بعد علامہ نے آخری تیر ترکش سے نکالا۔ بعد نماز جمعہ جامع مسجد میں علماء کے سامنے تقریر کی۔ استقفا پیش کیا۔ مفتی صدر الدین خاں آرزو صدر الصدور دہلی، مولوی عبدالقادر، قاضی فیض اللہ دہلوی، مولانا فیض احمد بابر پوری، ڈاکٹر مولوی وزیر خاں اکبر آبادی، سید مبارک شاہ دامپوری نے دستخط کر دیئے۔ اس فتوے کے شائع ہوتے ہی ملک میں عام شورش بڑھ گئی۔ دہلی میں نوے ہزار سپاہ جمع ہو گئی تھی۔

جنرل بخت خاں کی ایکہوں میں مرزا مغل آڑے آتے تھے مرزا ابوالفتح نے بادشاہ سے سرکار میں معافی کا خط بھی بھجوا دیا تھا۔ کوئی سنوائی نہ ہوئی۔

ہوئے۔ راہ میں زمینداروں کو تلقین کرتے ہوئے چلے۔ اس سے قبل مولوی احمد اللہ شاہ دلا درجنگ مدراسی سے سرگوشیاں ہو چکی تھیں، دلا درجنگ فیض آباد چلے گئے تھے۔ اور ہنگامہ ہوتے ہی لکھنؤ پر آ کر قابض ہو گئے۔ شاہ اودھ کی معزولی، بادشاہ دہلی کی نام نہاد خطابات سے منصوبہ محرومی اور مذہب عیسوی کی بہ جبر نشر و اشاعت نے فرنگیوں کو بالکل بے نقاب کر دیا تھا۔

کارہنوں کی چربی سے دل کا غبار، آتش فشاں بن کر پھوٹ پڑا۔ اس نے بارود پر فلیتہ کا کام دیا۔ لکھنؤ میں ۱۲ رذیقہ ۱۲۷۳ھ مطابق ۵ جولائی ۱۸۵۷ء بروز یکشنبہ مرزا رمضان علی عرف برہمچس قدربن واجد علی شاہ کو حضرت محل کی منظوری سے عموخاں کی سرکردگی میں فوجی سالاروں نے باقاعدہ تخت نشین کر دیا۔ احمد اللہ شاہ (دلا درجنگ) پہلے قابض ہو کر شہر کا بندوبست کر چکے تھے۔ اب تنگے جا بجا متعین ہوئے۔ شاہ جی سخت سست کہہ کر چپ ہو گئے۔ بلی گار دہ پراگمہ یروں سے چھ روز تک لڑائی ہوتی رہی۔ ۱۰ جولائی کی شام کو جمعہ کے دن پسا ہو کر ہٹ آئے۔

علامہ الور سے نشر و اشاعت کرتے ہوئے اگست ۱۸۵۷ء میں

سر سید احمد ماں، اساتذہ سرکشی ہمدستاں میں لکھے ہیں۔
 ۱۸۵۵ء میں کلکتہ سے یادری صاحبان ای ایڈمنڈسے تمام سرکاری
 ہمدستانی عہدیداروں کے نام گستی جٹھی بھیجی تھی کہ

”میں نے مطلع میں تمام ہمدستاں میں ایک عہدیداری ہو گئی ہے،
 تار رتی سے سب عہدہ کی حیرت انگیز ہو گئی، سب عہدہ سب
 عہدہ کی آمدورفت ایک ہو گئی۔ مدد سبھی ایک جگہ سے ہونے لگے
 سب سب سے کہ تم لوگ بھی جیسا ہی ایک مدد ہو جاؤ“

علامہ کاظمی، حاکمی، اور کبوت دہلی میں گدرے، آخر میں لکھنؤ پہنچے
 ہاں کی حالت دہلی سے بھی بدتر پائی، ”مادستادہ دہلی اور والی اودھ سرکار
 نام حکمران تھے آخر الد کیے تو لیشا ہی ڈوڈی تھی۔ مسعود ہواں گڑھی شہید
 ہوئی، مسلمان محامدیں کھانہ کے ہاتھوں ماک و حل میں لکھنؤ، امیر علی شاہ
 توپ و دم ہو کر محامدیں سرکاری صبح کے ہاتھوں کتہ ہوئے، ماموں اسلام کی دعوتی
 اور اسلامی تنازع کی ہمدادی پر بھی واحد علی شاہ کو عیش و عشرت کی پٹری
 بھی علامہ صدر الصدور تھے، ماں واقعات سے متاثر ہو کر لکھنؤ چھوڑ کر
 ۱۸۵۶ء میں الود چلے گئے مگر دل لے میں رہا کرتے ہیں کچھ سورت لکھتی
 نظر آئی، دمدار دہلی سے راجاؤں کے مام حلوٹ بھی روانہ ہوئے، علامہ
 لے راجہ الود سے بھی گفتگو میں کہیں وہ رام۔ ہوا۔ وہاں سے چل کھڑے

علامہ نے حادثہ بالاکوٹ، اور واقعہ ہنومان گڑھی، دیدہ عبرت سے دیکھا۔ اکبر شاہ ثانی اور بہادر شاہ ظفر کی بے بسی اور واجد علی شاہ اختر والی اودھ کی معزولی وجہ کسی کی علت پر نظر جمائی۔ دہلی اور لکھنؤ کے ان حالات سے ایک حق آگاہ و حساس انسان کو اثر پذیر ہونا ہی چاہئے تھا۔

دوسری طرف عمال حکومت ہندوستانی تہذیب و کلچر اور ہندوستانیوں کے مذہب کو تباہ کرنے پر تلے ہوئے تھے تبلیغ عیسویت کا ڈنکا بجنے لگا تھا۔ عیسائی مشنریاں، مدارس، ہسپتال اور دوسرے پبلک اداروں سے مذہبی اشاعت اپنا فرض منصبی سمجھ رہی تھیں۔ ان کی دریدہ دہنی کاشتکار مقامی مذاہب میں رہے تھے۔ مذہب اسلام پر خصوصیت سے نظر توجہ تھی۔ پادری فنڈرا اور مولوی رحمت اللہ کیرانوی اور ڈاکٹر وزیر حسان اکبر آبادی وغیرہم کے مناظروں سے ہل چل مچی ہوئی تھی۔ عوام کو خیال ہونے لگا تھا کہ حکومت تو گئی ہے اب مذہب پر بھی ہاتھ صاف کیا جا رہا ہے۔ ہندوستانیوں کی اصل متلع مذہب ہی ہے یہ تمام نقصان اور مصیبتیں برداشت کر سکتا ہے لیکن مذہب پر آنچ نہیں آنے دیتا۔ صحیح مذہبی حمایت تو علحدہ رہی غلط جوش مذہبی پر بھی جان دیدیتا ہے۔ چنانچہ آج بھی اس کی ہزاروں مثالیں ہمارے سامنے آتی رہتی ہیں۔

میں تو بھیسیں۔

عملت کی بہی سے آہ کھرا اچھا افعال مصر سے کچھ نہ کرنا اچھا
 اگر سنتا ہے اہل غیر سے یہی "جیسا" دلت سے ہو نو مرنا اچھا
 یہ بھی غیب اتفاق ہے کہ ہر صدی میں محدود عداری پیدا ہوئے ہیں۔
 اٹھارہویں صدی عیسوی کے آخر میں میر جعفر و میر صادق سو دار ہوئے۔
 اسیویں صدی عیسوی کے نصف آخر میں میر علی نقی اور اسیویں صدی
 میں میر معربی "معدو اعظم" ملوہ گر ہیں دیکھئے مسلمانوں کا وجود بھی ہدایت
 میں باقی رہتا ہے یا نہیں مسلمانوں کی رہی بھی عرت تو درماتنی مس کے
 ۱۶ مئی ۱۹۲۶ء کے اس اعلان کے بعد عزم ہی ہوگئی کہ دس کروڑ تعداد کی یہ
 بد نصیب قوم ۳ کروڑ کی اکثریت سے اس قدر غافل ہے کہ اگر بری
 حکومت اس کی حفاظت کی دہ داری نہ لے تو اس کا وجود فنا ہو جائیگا۔
 حکمرانی ملک میں صرف ۴ لاکھ سکھ اور چند لاکھ عیسائی اور پارسی
 ہے آپ کو معلوم بھی سمجھتے ہوں اور کسی قسم کی کوئی حفاظت نہ چاہتے
 ہوں تو یہ رسوائی دولت اور بھی بڑھ جاتی جو خصوصاً ان کے قوم کا ہی
 اس قدر سامدار ہو کہ اسی ملک میں ہر سال تک حکومت بھی کی
 ہو اور ساری دیباہیں اپنے دہرہ اور ہیبت کی دھاک بھی بٹھا چکی ہو۔
 حالانکہ اس وقت ہزاروں اور لاکھوں سے تعداد متجاوز نہ تھی۔

دائمی پٹہ انگریزوں کو لکھ دیا۔

جعفر ازبکال و صادق ازدکن

ننگ آدم، ننگ دیں، ننگ وطن

خدا جانے میر علی نقی کو حکیم مشرق اقبال مرحوم اس موقعہ پر کیوں بھول گئے
مسلمان مدت ہوئی سلطنت و حکومت سے محروم ہو چکے تھے ان کا
وجود ”نامسعود“ ہندستان میں ضرور باقی رہ گیا تھا۔ اس کا بھی خدا حافظ ہو۔
کیونکہ پھر اسی قوم کے ایک ”میر“ کے ہاتھ میں مسلمانوں کے گلے کی رستی
پڑ گئی ہے تین ”میروں“ کا تجربہ ہو چکا۔ اب چوتھے کی باری ہے۔ بد قسمتی
سے تینوں ”میروں“ نے مسلمانوں سے غداری کر کے انگریزوں سے وفاداری
برتی۔ یہی مرحلہ اب بھی درمیش ہے۔ اس وقت انگریزوں کو مسلط کیا گیا
تھا اور اب مختلف تر کیوں سے مسلط رکھا جا رہا ہے۔

قومی وزارتوں کے ۱۹۳۹ء میں جنگی مسائل کی بنا پر ہٹنے اور دفعہ ۹۳
کے ماتحت صوبوں پر خالص گورنری (انگریزی) راج ہونے پر خوشی کا
”یوم نجات“ اور ۲ ستمبر ۱۹۳۷ء کو عارضی قومی گورنمنٹ بننے پر غم کا ”یوم
ماتم“ منایا جانا اس کی سب سے بڑی شہادت ہے۔

کاش خدا مسلمانوں کو سابق تجربات کی بنا پر فہم و فراست عطا کرے
کہ مشرقی تین ”میروں“ سے اگر نہ بچ سکے تھے تو اس مغربی ”میر“ کے جال

میں قہقہہ میں سبیل اللہ اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون ۵۔

سلطنت او وہ کی سرمدی میں سب سے بڑا ہاتھ لیا میر علی نقی
 وریہ اعظم سلطنت اور حسرت بادشاہ کا تھا۔ میر جو غفر اور میر صادق کی طرح
 انگریزوں سے ساز باز کہہ کر مسلمانوں کی حکومت کو تباہ کرنے کی مسلسل
 سازش جاری رکھی۔ یہ ایسے والدوں کی معرولی کے بعد ۱۹۲۳ء
 مطابق ۹ جولائی ۱۸۴۴ء کو در عظم سایا گیا تھا۔ اس کی اندوختی سارن
 ہی کی سا پر واحد علی شاہ کو یہ روئے دیکھا پڑا ریرید شائے ملا کر اس
 سے کہا کہ بادشاہ سے عہد نامہ پر دستخط کرادے تو قصہ چھپرہ سلا
 بعد پل تھارے حوالہ کر دیا جائے گا اس کے علاوہ العام واکرام کے
 علیحدہ مستحق ہو گئے در۔ سرکاری محرم قرار دیئے جاؤ گئے ویرہ ماتریر
 لے لاکھوں قس کے نکس بادشاہ ای صدیراڑے رہے اس طرح
 دونوں طرف سے سمجھ کا لا ہوا یہ بھی غیب اتفاق ہے کہ مہدستان کی
 اسلامی سلطنتوں کی تباہی انیسویں کی بدولت ہوئی ہے جگ
 پلاسی ۱۸۵۷ء کے بعد میر جو غفر نے شاہ عالم کے ساتھ یہی ڈرامہ کھیلا تھا
 اور اس طرح صوبہ ننگال ہاتھ سے نکلا دس میں میر صادق نے ۱۸۷۷ء
 میں تیریسور سلطان ٹیپو کو وعا دیکر تہید کرایا اور مہدستان کی علامی کا

حادثہ شہادت سے تین ماہ کے اندر ہی "ان بطش ربك لشدیدا" کا منظر سامنے آگیا۔ دیوانِ حافظ سے قال نکالی گئی تو یہ شعر نکلا۔

دیدي کہ خون ناحق پر داندہ شمع را
چندال اماں نداد کہ شب را سحر کند

یہ بھی روایت ہے کہ جس دن واقعہ شہادت ہوا ہے اسی دن پارلیمنٹ لندن میں شاہِ اودھ کی معزولی کے فرمان پر دستخط ہوئے تھے۔ سچ ہی خدا کی لاکھی بے آواز ہے۔ اس طرح وایانِ اودھ کی مدت وزارت ۴۳ سال ۳ ماہ ۲۴ دن اور مدتِ بادشاہت ۴۱ سال رہی۔ اور اپنے پیچھے ہزاروں عیش پرستیوں کی داستانیں چھوڑ گئی۔

سید کمال الدین حیدر حسینی عرف میرزا نے فیصل التواریخ جلد دوم میں چشمِ دیدِ رادیوں کے حوالہ سے لکھا ہے کہ کئی دن تک شہدار کے لاشے یوں نہیں پڑے رہے لیکن نہ پرندوں نے ان کو چھوئے نہ درندوں نے۔ بجلاً اس کے دوسرے مقتولین کے جسموں کو جانوروں نے کھا لیا تھا۔ گنے کے کھیت کو وہاں کے زمیندار نے دو ماہ کے بعد کٹوایا تو ایک مجاہد تمام ہتھیار لگائے بدوق ہاتھ میں لئے بیٹھا نظر آیا قریب جا کر دیکھا تو گولی سے جاں بحق ہو چکا تھا۔ اس کے دیکھنے کے لئے میلہ لگ گیا۔ بعد میں انہیں دفن کر دیا گیا۔ اس دو ماہ میں جسم ذرا بھی خراب نہ ہوا تھا۔ ولا تقولوا

آسمانِ دحق بود گرجوں سار دہر نہ میں

آسمان بھڑا اٹھا زمین کو لرلہ آگیا خدا کا قہر لارڈ ڈکھوری گور بر جبرل
مہد کی شکل میں نمودار ہوا۔

دوشنبہ ۲۴ فروری ۱۹۵۸ء کو حبلِ اودھم ریر یڈسٹ، کیساں ہیز اور
حبلِ ویلا کماں افسر فوج، گور بر جبرل کا عہد نامہ لے کر بادشاہ اودھ
وامد علی شاہ اختر کے پاس آئے اور معروفی کا حکم سا کر عہد نامہ پر دستخط
کر لے کا حکم دیا۔ اس عہد نامہ میں سلطنتِ اودھ عہدِ محسوس سے انکار کرتے ہوئے ہر
کردیے کا ذکر تھا ماد شاہ لے دستخط کر لے سے انکار کرتے ہوئے ہر
مست ساحت کی ایک مین نہ گئی۔ بدل تک کوستیں کیں سے لے
تات ہوئیں۔ کلکتہ لیجا کر مناسر ح میں نظر سد کر دیا گیا۔ لکھنؤ تدرجاً
تاریخ لکالی گئی۔ رائے پورل چند عاخرے ۲۹ اشعار قطعہ تاریخ کے لکھے۔
آخری دو شعر یہ ہیں۔

دل عاخرے تدرجے ماگماں	ر و س ر ط الم بود عوفا کماں
جوار دست تدرجے تلح دکلاہ	نگعم تدرجے مقسوع ملک تہاہ
پانچ اشار میں تاریخ عیسوی لکھی۔	
رقم نمود عاخرے عیسوی سال	سعادت رفتہ ارم سعادت

بذکر حق سراپا گوش دارم
مے حب علی در جوش دارم
شد تاریخ او قبل شہادت
سر میداں کفن بردوش دارم
رسولی کے ایک مجذوب نے "واند علی ذالک لشہید" سے تاریخ نکالی۔
مولوی امام بخش صہبائی شہید نے ۱۸ اشعار میں تاریخ لکھی، آخری شعر

یہ ہیں۔
چوں ز قتل سید کین خلدش باد جائے
شد لکد کو ب مطاعن اعتبار لکھنؤ
از پئے نفرین و ہاتف ز رو کو درد دل
گفتہ باد اقلنتہ مقدر بادیاں لکھنؤ
انچہ در ادنیٰ شراک کل صہبائی فگند
تا ابد مثلش نیابی در دیار لکھنؤ
کپتان بارکوا اور مرزا شیخ حسین علی کیدان بالین گلانی کی فوجوں نے
مقابلہ کیا۔ فوج سلطانی کے ۱۲۵ آدمی مقتول و مجروح ہوئے۔ یہ مرزا حسین
شاہ صاحب کے سالے تھے۔ ایک صاحب نے تاریخ کہی۔
گفت از روئے ہمت ازلی
دوسری تاریخ یوں نکالی۔
"سربجاؤتش بجائے دگر" ۳

"اسلامی" حکومت میں خالص اسلامی مسئلہ پر مسلمانوں کی اس بیدردی
سے خوں ریزی!

۱۵ قیصر التواریخ جلد دوم صفحہ ۱۲۵ تا ۱۲۸۔ ۱۶ تاریخ اودھ حصہ پنجم صفحہ ۲۳۳ تا ۲۳۵ ایضاً صفحہ ۲۳۵

صدر مہتمم علامہ فضل حق سائے گئے تھے حکام کے مظالم اور رعایا کی انگری
 کی ویسے ہی شکایت تھی۔ اس عزم جہاد اور شاہ صاحب کے اعلان میلان کو
 کے حق و حقوق نے، ہوتے و حواس گم کر دیئے شاہ صاحب کے سمجھنے
 کے لئے علماء و امراء کو بھیجا علامہ نے بھی عہدے کی ذمہ داری اور سہولت
 مطلب براری کی ساری گفتگو میں حصہ لیا، تحقیقات و ساز و سود کا وعدہ بھی کیا
 لیکن شاہ صاحب نے ایسا وعدہ مادشاہ پر بھروسہ کرتے ہوئے صاف
 انکار کر دیا اور کئی ہزار کی قیمت لے کر ہستوں کی سرکونی کے لئے نکل کھڑی
 ہوئے ردولی جاتے ہوئے راہ میں ۲۶ صفر ۱۲۷۲ھ مطابق ۱۷ نومبر ۱۸۵۵ء
 بروز چار شنبہ نوابی فتح اور گوروں کی پٹش لے گھیر کر مار طبر با حاضرت ادا
 کر لے میں توپ کے گولوں سے ۱۸-۱۹ افراد کو تہید کر دیا حتیٰ کہ رہے تھے
 ان کا تعاقب راہ تیر ہا در سگھ کے آدمیوں نے دس مارہ کوں تک کر کے
 مار لو صاحب کے حکم سے ۶ آدمیوں کا سراٹا دیا صرف ایک میر عباس
 کو تو ال لشکر بہار جرائی اپنے گھر حکمران بھیجے۔ لڑائی سے چار گھنٹے پتیر شاہ صاحب
 یہ مصرعہ مار مار پٹھتے تھے۔

سر میدان کھن سردوست دارم
 تہادس کے بعد حساب لگایا گیا تو یہی مادہ تاریخ تھا کسی نے تیں
 مصرعے لگا کر قطعہ کر دیا

مسجد میں جا نکلتا اور وقت ہونے پر اذان دے دیتا تو مار پیٹ کر نکال دیا جاتا۔
منہوان گڑھی لکھنؤ سے تھوڑے فاصلہ پر واقع تھی۔ نوابی میں اطماعین
پنپانی گئیں مگر صدائے بر نہ خاست۔

۱۲۵۵ء مطابق جولائی ۱۸۵۵ء شاہ غلام حسین اور مولوی
۱۳ ذیقعدہ ۱۲۵۵ء مطابق جولائی ۱۸۵۵ء شاہ غلام حسین اور مولوی
محمد صالح، اعلیٰ کلمۃ اللہ کی خاطر جہاد پر آمادہ ہو کر ایک جمعیت کے ساتھ
منہوان گڑھی پہنچے۔ یہاں کیوں سے مقابلہ ہوا۔ مسجد ہی میں سب کے سب
فتح کر دیئے گئے۔ قرآن شریف پرزہ پرزہ کر کے پاؤں سے مسلا گیا
جو تھے پہنکر داخل مسجد ہو کر شکہ بجائے گئے ۲۶۹ مسلمان شہید ہوئے۔
کسی نے تاریخ لکھی۔

یہ سالش کمرچوں ہمت بست

بلہم غیب گفت "یافت شکست"

اس فحش حادثہ اور شک ناموس اسلام کے بعد مولانا شاہ امیر علی
ساکن ایٹھی سے نہ رہا گیا۔ تقریریں کر کے مسلمانوں کو جہاد پر آمادہ کیا جبکہ
قوم میں مہمان پیدا ہوا اور پانی سر سے اونچا نکل چکا تب واجد علی شاہ و
لکھنؤ کو ہوش آیا۔ ۱۸۴۲ء میں عنان حکومت سنبھالی تھی۔ ۱۸۴۸ء میں لاہور
ہارڈنگ گورنر جنرل ہند کی تنبیہ پر حضور کنسل قائم کی گئی تھی۔ جس

ررگوں نے عام شہادت لوق کیا۔ انا للہ وانا الیہ راجعون ۛ

ساگر و درجہ حق رسے خاکِ حوں عظیموں

مدارِ حمت کداسِ تنقاں یا کبلیست را

کسی نے کیا جواب کہا ہے

اک جو بچکاں کھس میں ہزاروں ساؤ ہیں

یڑتی ہوا کھ تیرے شہیدوں پہ حور کی

یہ تو گد رہی چکا ہے کہ علامہ دہلی سے مدد مل ہو کر حرم، الور، ٹوٹک،

سہارنپور اور رامپور میں ماعت عہدے سمعالتے ہوئے ۱۸۴۸ء میں نکسوں

میں حضورِ قسیل کے ہتم و صدر الصدور و گئے تھے۔ بالاکوٹ کے حادثہ

نے قلب و دماغ پر بڑا اثر ڈالا تھا اور مسلمانوں کے اعطاط و لے سی پر

آسو ہا مایر رہے تھے ساری رہاستوں میں والیاں ریاس کو اصرار

پر پہچنے سے بھی عرص ہی تھی کہ ان لہاں اور ہندو والوں کی مصوں

کی حمارت کو ٹولیں۔ انھیں تار یک مستقل اور بھیامک ظلمت کو صبح

ادارہ کرائیں۔

نکسوں پہنچتے یر کچھ دن کے بعد ہی ہوا میں گر طعی (منقل احو و صا

ریص آماد) کا حادثہ فاحہ میں آ گیا۔ وہاں کے ہستوں نے مسجد میں ادرا

دیار و کدیہ مسجد کے ایک جھتے کو نقصاں بھی پہچایا۔ کوئی بھولا بھلا مسلمان

واقعہ شہادتِ شہیدین (مولانا شاہ سید احمد بریلوی و شاہ اسماعیل دہلوی) یوں ہے کہ پنجاب و سرحد میں بحیثیت سنگھ نے زماں شاہ ابدالی کے احساں (گورنری پنجاب) کا یہ بدلا دیا کہ مسلمان علماء کی دارتھیاں منڈوا لیں، منہدم کیں، آواز سے اذان دینا قلمروے سلطنت میں ممنوع قرار دیا، و ملت کے پیشوں کو مسلمانوں کے ساتھ مخصوص کیا۔

مولانا سید احمد بریلوی اور شاہ اسماعیل دہلوی پنجاب و سرحد کی ان متواتر اطلاعات سے تڑپ اٹھے۔ اعلانِ جہاد کے ساتھ، خدا کا نام لیکر پے سر سامانی کی حالت میں نکل کھڑے ہوئے۔ جم غفیر ساتھ ہو لیا۔ انگریز نے اپنی بلا دوسرے کے سر پڑتی دیکھ کر اطمینان کا سانس لیا۔ کوئی روک ٹوک غیر ملکی حکومت کی طرف سے نہ ہوئی۔ ادھر ان بزرگوں کا مقصد بھی یہی تھا کہ پہلے چھوٹی طاقت سے نبٹ کر اپنی قوت کا اندازہ اور میدانِ کارزار کا تجربہ حاصل کر لیں پھر بڑی طاقت سے نبرد آزما ہوں۔ حکومت نے اپنے مفاد کے پیش نظر ان مجاہدین کے لئے کچھ سہولتیں بھی پہنچائیں۔ موقعہ جہاد پر پہنچتے پہنچتے تقریباً ایک لاکھ مسلمانوں کی فوج ظفر میں تیار ہو گئی۔ مقابلہ ہوا اور خوب ہوا۔ کچھ مسلمان سرحدی سرداروں نے وقت پر دھوکا دیا۔ بالآخر ۲۴ ذی قعدہ ۱۲۴۶ھ مطابق ۶ مئی ۱۸۳۱ء کو جمعہ، بالاکوٹ کے مقام پر نہاروں جاں نثاروں کے ساتھ دونوں

شان کو چار جا بد لگائے۔

مٹا دے ایسی ہستی کو اگر کچھ مرتبہ جاسے
کہ دانا خاک میں ملکر گول گھرا رہے

بہرستان کی سیاست میں علماء اسلام کا ہمیشہ سب سے بڑا بامعہ رہا ہے
آخر دور میں محدث الف تانی سے لے کر امام الہد مولانا ابوالکلام آزاد اور
شیخ الاسلام مولانا محسن احمد دینی تک آگے آگے یہی محابیر ملت اور
سرفروشاں ام رہے ہیں۔ اس میں سوئیں صدی میں شاہ شہید کی امت
شیخ الہد مولانا محمود حسن شیخ الاسلام مولانا محسن احمد معنی اعظم مولانا
کفایت اللہ سحال الہد مولانا احمد سعید، امیر شریعت سعد عطار و شہ
سحاری اور محابرت مولانا حط الرحمن سیو ہاروی دیریم ادا کر رہے ہیں
علامہ حیر آبادی کے نقش قدم پر طبعی والوں میں امیر شریعت راجو تانہ
علامہ الہد مولانا محمد معین الدین الاحمیری مرحوم سائق صدر جمعیتہ العلماء
سدکا نام نامی تارک جہاد ہد میں بیٹہ سہری حروں سے لکھا حاتمہ جہاد
علامہ احمری ہی کی نسبت سے ہم حوسہ چیاں گلتن حیر آباد اور کو حیر
نوردان راہ غیر جار جہاد حیرہ اندار میں یہ حیر بڑھ سکتے ہیں۔

گر حیرہ حیرہ دیم سٹے است بررگ

درہ آفتاب تانہ ایم

حاکم باشند، آری اگر بعض احکام اسلام را مثل جمعہ وعیدین و اذان و ذبح بقر تعرض نہ کنند، نکرده باشند لیکن اصل الاصول این چنینہا نزد ایشان ہمارو ہر راست، زیرا کہ مساجد را بے تکلف ہدم مینمایند و بیچ مسلمان یا ذمی بغیر ایستادن ایشان دریں شہر و در نواح آں نمی تواند آمد۔ برائے منفعت خود از واردین و مسافرین و تجارت خانہ لغت نمی نمایند اعیان دیگر مثل شجاع الملک و ولایتی بیگم بغیر حکم ایشان دریں بلاد داخل نمی تواند شد، و ازین شہر تا کلکتہ عمل نصاری جاری است۔

اس فتوے کے بعد دو ہی چارہ کار تھے۔ یا تو جہاد کیا جائے، یا بصوت عدم قدرت ہجرت اختیار کی جائے۔

مولانا سید احمد بریلوی، مولانا اسماعیل، مولانا عبدالحی جیسے شاگردان رشید نے پہلے فرض پر عمل کیا۔ ان کی شہادت کے بعد مولانا شاہ محمد اسحاق محدث مولانا محمد یعقوب وغیرہا دوسرے فرض پر عمل پیرا ہوئے یعنی ۱۲۶۵ھ میں ہجرت کر گئے۔ جہاد کی ایک دوسری صورت، "افضل الجہاد کلکتہ حتی عند سلطان جائز" رہ گئی تھی اس کی تکمیل تلمیذ سعید علامہ فضل حق خیر آبادی نے کر دی۔ غرض یہ ہے کہ حلقہ بلوستان دائرہ ولی الہی پر سیاست کی چٹکی گھومتی رہی۔ اور ان بہادر سپہوؤں نے اپنی ہستیاں مناکر علماء ہندوستان کی

کی شہادت سے مسلمانوں کا حوصلہ لیت کر دیا تھا۔ ۱۳۸۰ء میں فتح دہلی کے موقع پر لارڈ کیک کے معاہدہ سے اس کے حاتمہ کی بوبت آہی چکی تھی۔ یہی بھی مثالِ عزت ۱۳۸۰ء میں اگر شاہ تانی کی برائے امامِ مہت لٹیری برحاتی رہی علمِ دلاویز اسلام، اسی روحانیت اور علم و عمل کے دلیعہ اسکا حکامِ سلطنت اور قلع صلاحت و عوایت میں ہمیشہ پیش میں رہے تھے۔ اس وقت سربراہِ سلطنت علمِ حادداں دلی الہی تھا۔ نہ صرف مہدساں ملکہ بیڑی مہد بھی اس کا سکھ چل رہا تھا جس سے اس حادداں کی مہر تصدیق تہت ہوتی تھی وہ رما دہ ما وقت نہ سمجھا جاتا تھا اور تہت حکومت میں چور انگریزوں کی قومِ معرور مسلمانوں کی تباہی دے عرتی پر تلی ہوئی تھی سلبِ اختیارا تبادشاہ، اہدام مساحد اور تدلیل و تحقیر مسلماناں اس کا محبوب متعلہ تھا حضرت تہا عبد العزیز مس تہا دلی اللہ محدث دہلوی جو علامہ اور تہیدیں کے استاد بھی تھے، انھیں حالاب کی سائر مہدساں کو دارا حرب قرار دے چکے تھے۔ یورامتوی دسح دیل ہے۔

”دیں سر حکم امام المسلمین اصلا عاری نیست و حکم رؤسا رعایا لے دہد عاری است و مراد ارا حرا و احکام کفر ایں است کہ و مقدمہ ملک داری و سد دوست رعایا و اصر جرح و عور اموال تجارت و بیست قلع الطریق و سراق و وصل حصوات و سرائے حایات کفار لظہر“

مقرر فرمایا تھا اتہداء نواب فردوس مکان (نواب یوسف علی خاں) وقتی
عطیات سے میرزا صاحب کی امداد فرماتے رہتے تھے۔ لیکن قدر کے
بعد ان کی پیش بند ہو گئی تو نواب صاحب نے جولائی ۱۸۵۹ء سے سولہ تو
ماہوار تنخواہ جاری فرمادی تھی جو ان کے انتقال کے بعد نواب خلد آشاں
کے خزانہ سے ملتی رہی۔ اور مرزا صاحب کی وفات پر ان کے متبنی
حسین علی خاں شاہاں کے وظیفہ کی شکل میں تبدیل ہو گئی۔

سیاست

رگ پے میں جب اتر کر غم تب دیکھو کیا ہو
ابھی تو تلخی کام و جگر کی آزمائش ہے

یہ تو مختصر اگزرہی چکا ہے کہ علامہ کا دور مسلمانوں کے لئے پرفتن دور
تھا۔ سات سو سال سے ہندستان جنت نشان پر مسلمان ایک فاتح قوم
کی حیثیت سے مستقلاً حکمرانی کرتے آ رہے تھے۔ تین سو سال سے سلاطین مغلیہ
کا ڈنکان بچ رہا تھا۔ مسلمانوں کی آنکھوں دیکھتے یہ تقریباً ہزار سالہ پُرشان
شکوہ سلطنت کئی طور پر نذر اغیار ہو رہی تھی۔ ۱۷۵۷ء کی جنگ پلاسی
کے بعد سے اُسے گھن لگ چکا تھا۔ ۱۷۵۹ء میں جنگ میسور اور سلطان سیو

۱۔ دیباچہ مکاتیب غالب صفحہ ۸۔

آگے چکر علامہ کے متعلق لکھتے ہیں۔

توقع فصل حق آں میں معنی کہ آمادہ روئے فراواں درستم
گذشت اندر ادیتہ کر عامہ متع بدل ظہر معنی احساں درستم

دو ہفتہ تک ڈاک سے جواب نہ ملنے پر ۱۱ فروری کو ایک عریضہ اور
ارسال کیا اسی روز تمام کو لو اب صاحب کا گرامی مامہ مع دو سو پچاس
روپیہ برائے تیسری مطاق دستور شاگردی ملا ۱۲ فروری کو دوسرا خط
لکھتے ہیں۔

سہ شعبہ ۲۴ جنوری ماہ مولانا مدام الفضل اولنا علامہ فضل حق

میں رسید چار شعبہ ۲۸ جنوری عرضداشت رداں دانتہم ۵۱۵
علامہ کی تعریف و توصیف کا نتیجہ یہ نکلا کہ میرا صاحب سے ریاست کے
پشتیبانی تعلقات قائم ہو گئے۔ رتیر حسین زیدی چیف مسٹر ریاست رامپور
دریافتہ مکاتیب غالب میں لکھتے ہیں

” حکم الدولہ دیر الملک میرا اسد اللہ حال ہا در غالب دہلوی

کو یہ خصوصیت حاصل تھی کہ آثار ۱۵۵۸ء میں مولانا فضل حق حیر آبادی
کی دسالت سے لو اب مردوں مکاں لے آئیں جس میں اپنا میرا

مبتکرہ، و سر الفاظ فصیحہ و تراکیب بلیغہ، بحسب اوزان عروض و نبت
بعلو طبع اقدس و لمبندی افکار صائبہ، از ادنیٰ مراتب است۔

مرزا صاحب ازین حال لاعلم اند، طبع عالی و فکر صائب دردقائق
حکیمہ و معضلات فلسفیہ بجائے میرسد کہ رسیدن اقسام اعلام اعلام
تا آل مقام معلوم الاتفا است، درین سخن بیخ مبالغہ و اغراق نیست
حضور لامع النور بنفس نفیس امتحانات فرمودہ اند، و تکریر امتحان ہم سہل است۔
و نظر بہمت و الادا در جود و سخا بذل آلا الف الوف را اقل قلیل توالت پند
مرزا صاحب حق سپاس گذاری ادا کردہ اند، نظم قصیدہ مدحیہ در غایت
بلاغت و السجام است، غالباً شرف اندوز ملاحظہ والا شدہ باشد۔

مولانا کی اس تحریر نے مرزا صاحب کے سابقہ تعلقات از سر نو ستوار
کر دیئے۔ اور ایک مخلص دوست کی کوشش سے میرزا صاحب کی یہ
تجویز کہ ”آئندہ ریاستوں میں پیر یا استاد بنکر سوخ حاصل کرنا چاہئے“
ریاست رامپور میں کامیاب ہو گئی۔

جس قصیدہ میمبہ کا علامہ نے اپنے خط میں ذکر کیا ہے اس کا مطلع یہ ہے
اس قصیدہ میں ۴۱ اشعار ہیں۔

ہما اگر گویہ جہاں فرستم بہ نواب یوسف علی خاں فرستم

لہ دیا چہ مکاتیب غالب ص ۶۲ و ۶۳۔

ہم اتفاق شدہ بود لیکن محض بہمت سماعت کلام سامی بہانی
مولوی صاحب صدرا لوصف دلم جو است کہ طریقہ نیل درائل
مارئی شود

اس فرماں لے میرا صاحب میں یا دولولہ پیدا کیا اور انھوں نے ہر روز
کو سرکار کی مدح میں قصیدہ مدحیہ نظم کر کے مدلیہ ڈاک ارسال کیا ہیں کی
ایک نقل میرا صاحب لے مولا مائی خدمت میں بھیجی تھی جو انھیں الود
میں موصول ہوئی وہاں سے اماہ ایریل کو مولا مائے سرکار کو بخریر کیا۔

”نعر عرض میرا صاحب کہ حیرنگال ماہصال ابرو بہمال نصحت و

اعتدال“ مالور سیدہ طاہرہ مرزا صاحب شفق، عم الدولہ مرزا اسد اللہ
خان صاحب مخلص لغالب مع قصیدہ میمبیہ کہ در مدح حضور فص
معمور مظلوم کرد انداز ڈانگاہ یافت، مرزا صاحب موصوف درسا
و سائنس موردی طبع اقدس و توصیف عربائے کہ بر دستاں سر
ارسال یافتہ بود و ”شکر و سپاس عطائے مطلع یا صدر رویہ کہ بدو

مرزا صاحب موصوف عنایت شدہ اسباب در تحریر فرمودہ اند
حالانکہ طبع اقدس در علوم عقلیہ و فوہ حکمیہ آسمان دقیقہ رس کہ عد
آن در ملک مہدستاں کہ حال علمائے آن تعصیلاً معلوم است
کتر بکہ معدوم است نظم شعرو ہم آں و ابداع معانی مارہ و معانی

غالب نوازی کا حال لکھتے ہیں۔

”جن اتفاق سے مولانا فضل حق خیر آبادی، رامپور میں فروکش تھے انھوں نے حق دوستی ادا کیا اور وقتاً فوقتاً سرکار نواب سید یوسف علی خاں والئی رامپور کے روبرو میرزا صاحب کی اس قدر تعریف تو صیغہ کی کہ سرکار ان کے کلام کے مشتاق ہو گئے۔ جب حالات سازگار نظر آئے تو مولانا نے میرزا صاحب کو لکھا کہ سرکار کی خدمت مبارک میں ”نامہ بندگی“ اور قصیدہ مدحیہ ارسال کریں۔ مولانا کا نامہ گہرا میسرز صاحب کو ۲۷ جنوری ۱۸۵۷ء کو موصول ہوا۔ ۲۸ جنوری کو انھوں نے بہ تعمیل ارشاد نواب فردوس مکان کی خدمت میں پہلا عریضہ ارسال کیا۔ اس کے جواب میں سرکار نے ۵ فروری کو اپنے کچھ اشعار بغرض اصلاح بھیجو ادران کے ساتھ تحریر فرمایا۔

”نیقہ ابقہ بلاغت آگین مشعر سید خط مولوی صاحب مخدوم محمد فضل حق صاحب با دیگر مراتب محبت و اشتاق، عبارت رنگین و دقیق، درعین انتظار سرمہ کش عیون، وصول نشاط شمول گہر دیدہ، باطلاع خیریتہا سرمایہ سرور نامہ محصور افزودہ، از مزید شفقت و استلاف قلبی، تصور شد۔

شفقا! ہر چند کہ کاتب را اتفاق موزونیت یک مصرعہ

اخلاق و عادات

علامہ ٹیڑے قیام اور رحمدل واقع ہوئے تھے دوسروں کی تکلیف دیکھ نہ سکتے تھے داود دہش کا سلسلہ ہمیتہ جاری رہتا۔ دوستوں اور ساتھیوں کے ساتھ حسن سلوک آپ کا طرہ امتیاز تھا۔ ایک بار حکیم موسیٰ حاکم موسیٰ شطرنج کھیلنے سے کسی مات پر ماحوش ہو کر اٹھ کر چلے گئے تو دوسری وقت اس کے یہاں حاکم ابھیں سالائے ۱۰

شاہ غوث علی صاحب شاگرد مولانا فضل امام حیر آبادی ایک مرتبہ دوران قیام رامپور میں نظر پڑ گئے سرائے میں قیام تھا علامہ نے اہتمام سے اسے پاس ٹھہرایا یہی کوشش کی لیکں شاہ صاحب کو اکثر متعلق میں رہتے تھے اور تعلیم کے جوگر تھے آمادہ ہوئے تو مالک سرائے سے کھلا بھیجا کہ شاہ صاحب کے نام مصارف کامل ہمارے پاس آئے اور جس قدر بھی حرج ہواں سے کچھ طلب کیا جائے۔

علامہ دوستوں کے فائدے کی ہی نئی صورت میں پیدا کیا کرتے مخلص صاحب میں مرزا اسد اللہ خاں غالب سب سے زیادہ ضرورت مند تھے مولوی امتیاز علی خاں عرشی رامپوری ناظم کتب خانہ ریاست، مکاتیب غالب میں

فی المکتوبات، وکان رحمہ اللہ رؤفاً بالطلاب، حریصاً علی
تدریس اولی الافہام والالباب، کان دیناً لافہام
بالفاظ سہلۃ الافہام ولا یستفہم مہملاً یستفہم عن
التفہیم، ولیسوی بین ولداً و فلاناً کبدلہ و بین احداً
من الطلبة فی الاسناد والتعلیم^۱

”اللہ کے دیئے ہوئے ہاتھی، اونٹ اور عمدہ قسم کے گھوڑے
اور ونواہی میں اطاعت خداوندی سے نہ روکتے تھے۔ آپ ان میں
سے تھے کہ تجارت اور خرید و فروخت اللہ کے ذکر میں حارج نہ ہو سکتی
تھی۔ ہر ہفتہ ختم قرآن پاک فرماتے تہجد کی نماز کی پابندی فرماتے،
جو نوافل پر اس درجہ مواظبت کرتا ہوا اس کے فرائض کا حال خود
سمجھ میں آتا ہے۔ طلبہ پر شفیق، اور ذہین تلامذہ کے پڑھانے پر حریص
تھے۔ آسان اور سہل الفاظ میں سمجھاتے، کسی کے سمجھانے کی بات
نہ سمجھتے بلکہ خود تک پہنچتے تعلیم و تدریس میں اپنے جگر گوشہ اور
عام طالب علم میں فرقہ برابر فرق نہ کرتے“

رصدی حیرآبادی میں موجود ہے اس میں تقاعد و امتنع بطریق بحث
ہے یہ پہلی تحریر ہے اور رسالہ امتنع الطیر و اب الجہاد سے سلسلہ فالیم
جنتیہ میں حضرت مولانا تاج دھوم دہلوی سے معیت ہوئے۔ مرید تاج
دھوم دہلوی نوادہ۔

مولوی فیض الحسن کہتے تھے کہ میرے استاد مولوی فضل حق رامپوری
کا یاں سے کہ علامہ فرماتے تھے کہ میں حضرت محمد صاحب کے سلسلے کا
زیادہ معتقد تھا لیکن جس سے میں نے تاج عبدالقادر صاحب کو دیکھا
اس سلسلہ کا بہت معتقد ہو گیا کیونکہ اگر وہ سلسلہ فی الواقع ناقص ہوتا تو
یسے لوگ اس سلسلے میں داخل نہ ہوتے تھے

علامہ مائیں ہمہ علم و فضل و ریاست و امارت 'تربیع و طریقت
پر کس درجہ عمل پیرا تھے مولانا عبدالسند بلگرامی کے الفاظ میں سے۔

”ولا تشعلہ نارہ قد اللہ من الایمال والملاحم والصائمات

من الحیاد عن طاعة اللہ فیما امر و مہاک فکان من رجال لا
تلہیہم عن حق ولا یبع عن ذکر اللہ وکان مواظبا علی حتم القرآن

من کل اسوع من الایام والصلوة الساعلة فی خوف اللیل
والناس میام من کان مواظبا علی المتطوعات فما طابک نہ

علامہ جب لکھنؤ میں صدر الصدوری کے فرائض انجام دے رہے تھے تو منشی نوکثور نے بکمال ادب عرض کیا کہ اوقات فرصت میں عربی کتب کی کاپی ملاحظہ فرما کر مطبع کی عزت دو بالا فرمائیں۔ تو عین بندہ نوازی ہو گئی۔ ازراہ اخلاق منظور کرنا پڑا۔ مجتہد العصر کی ایک کتاب مناظرہ مطبع میں طبع ہونے آئی۔ اس کی کاپیاں ملاحظہ کے لئے آپ کی خدمت میں بھیجی گئیں۔ آپ تصحیح عبارت کے ساتھ ہی ساتھ حاشیہ پر اعتراضات کے جوابات بھی لکھتے جاتے تھے۔ جب کتاب چھپکر ان مجتہد صاحب کے پاس پہنچی تو اسے دیکھ کر سر پیٹ لیا کہ تمام عمر کی محنت برباد گئی۔ دریافت پر منشی نوکثور نے اصل حقیقت ظاہر کر دی۔ آخرش کتابوں کے انبار میں آگ لگوادی گئی یہ

میت

علامہ عقیدۂ سنی حنفی ماتریدی تھے یہی وجہ تھی کہ مولانا اسماعیل شہید سے ”رفح یدین“ اور ”آمین بالجہر“ امکان نظیر و انتلّع نظیر“ پر مناظرہ چھڑ گیا تھا جو عرصہ تک جاری رہا۔ دونوں طرف سے تحریروں کا سلسلہ چلتا رہا۔ تحقیق الفتویٰ فی ابطال الطغویٰ۔ کتب خانہ مولوی سید نجم الحسن

یہ تھے اس دہائیوں سرگرمیوں کے کارنامے، اختلاف کس میں ہیں؟
 صحابہ کرام، محدثین، عظام علماء و اولیاء دوی الاحترام، کس اس کو معذور
 رہے۔ یہ اختلاف تو باعث رحم ہے اختلاف امتی رحمت
 ایسے ہی اختلاف کو کہا گیا ہے۔

گھٹنے رنگ رنگ ہے ریت جس
 اے ذوق اس جہاں کو، ریت، اختلاف کو

۱ اردو جانی وحشی معراج، قرۃ طلع الامام، وحدة الوجود
 وحدة التہود، اوداسی قسم کے صدہا مسائل زیر بحث رہے ہیں۔
 دہائیوں طرف اکا سر و اعظم حضرات نظر آتے ہیں۔ ہمارے لئے
 سمعی قابل احترام ہیں یہ اور بات ہے کہ ہماری رائے کسی ایک
 طرف ہو اسی طرح امکان بطور امتناع بطور میں بھی اختلاف ہو سکا
 ہے علمی مسئلہ سے فلسفیانہ نکات و حقائق کا حامل ہے۔ حواس کے
 سوا عوام سے اس کا تعلق کیا بھیر بھی ہو کس و ناکس اس پر طبع آزمائی
 کرتے بیٹھے، انا ہے جو لوگ امکان کے معنی اوداس کی اصطلاحی
 تقسیم و تعریف سے بھی لے بہرہ ہیں وہ بھی اس پر قلم اٹھا رہے ہیں۔
 اللهم اعطنا من مشروبا یقضی الفسأ۔

علامہ کے رد و مسطرہ کی مہارت کا اس واقعہ سے پتہ چلتا ہے کہ

لو اسعۃ رحمة الضیق والضناک، ووقفنا لصالح الاحمال
وجمیل الفعال توفیقاً، وجعلنا مع الذین انعم علیہم
من البنین والصلیقین والشہداء والصلحاء، و
حسن اولئک رفیقاً

اس کا لفظ لفظاً اعتراف قصور اور خستیت رب غفور پر دلالت کرتا ہے۔
فرماتے ہیں۔

”بہترین وصیت یہی ہو سکتی ہے کہ خدا سے ظاہر و باطن دونوں
حالتوں میں ڈرتا رہے اگرچہ میں ان لوگوں میں سے ہوں جو اپنے
آپ کو بھول کر دوسروں کو نیکی کی ہدایت کرتا ہے۔“

کس قدر افسوس ہے کہ میں اپنی عمر خواہشات میں برباد اور اپنی
زندگی بد اعمالی میں تباہ کرتا رہا۔ اپنی عزت و توقیر و اہیات باتوں
کی وجہ سے گماتا اور اپنی پونجی کی بڑی مقدار مٹاتا رہا۔ جیات کے
خوشگوار دن انہماک میں اور بہترین ایام ہلو و لعب میں گزارتا
رہا۔ خدا مجھے اور تمہیں معاف کرے اور اپنی رحمت کا ملہ سے ان
لغزشوں سے درگزر کرے۔ ہم سب کو اعمال نیک کی توفیق دے۔
اور اپنے مقبول بندوں، انبیاء، صدیقین، شہداء اور صالحین کا
رفیق بنائے۔“

حلقہ مگویشاں اسلام کی بڑھی خدمت انجام دے رہا ہے تو دوسرا رسول اللہ
 فی تحقیق وحدۃ الوجود تصف کر کے اہل عرفاں کے ایماں وایقان کو
 مستحکم ساز رہا ہے۔ اور مد ہا فصائد نعیمہ را در راہ آخرت اور توتہ حادثہ
 طاقت میں رہے ہیں۔

امام الہد مولانا ابوالکلام مدظلہ ۳۷ ارجوں ۱۹۳۶ء کی صبح کو بوقت
 ملاقات ایسے استاد مکرم مولانا نظیر الحسن سیٹھوی رحمہ اللہ مولانا محمد عبد الحق
 حیر آبادی کی دست سے یہ روایت یاں کی کہ علامہ نے وحدۃ الوجود پر
 حسب رسالہ لکھا تو اہل علم و صاحب عرفاں حضرات شہر حال کر کے علامہ
 کی رہاں سے اس کو سنے کے لئے حاضر خدمت ہوئے تھے۔ اور اس
 معرکہ الآراء کے حقائق و دقائق سُکراں پر وحدانی کیفیت طاری ہو جاتی تھی۔
 اس سال کے آخر میں جو توصیت فرمائی جو اس شخصیت ماری اور قلبی کیفیت کا اندازہ ہوتا ہے

”ان حیر ما یتوا صی بہ ان یتقی اللہ فی العلانیۃ والستر“

وان کشت فی ہذا التوصیۃ میں اسی نفسہ و امر عیرہ

بالترویا لہی علی امر اقلقتہ ورم فی العوی اسلمتہ

وسوء عمل احلفتہ و قد اسرنا لحلاقتہ وصعتر و قد اسرنا

من الصاعۃ اصعتر ورا یعان فی الرہوقصۃ وعیش

لما سب فی اللہ و امصیتہ عما اللہ ہی و ہما و ادھب عما

علامہ و مولانا شہید کا بھی کچھ ایسا ہی معاملہ آپڑا ہے۔ جو لوگ دونوں کے فضل و کمال اور مہارتِ علوم و فنون سے ناواقف محض ہیں۔ انہوں نے بھی اس موضوع پر قلم اٹھا کر تفصیل و تمقیص کے ساتھ موازنہ شروع کر دیا۔ کاش وہ دونوں کے مرتبے کو پہچانتے اور دونوں کی صدق دلی اور حق گوئی کے انجام کو دیکھتے۔ انما العبرة بالخواتیم اور انما الایمان بالنیات کو ملحوظ رکھتے۔

ایک (مولانا شہید) نے جہادِ بالسیف کر کے بالاکوٹ کے مقام پر ۱۳۴۶ھ میں شہادتِ جہری حاصل کی تو دوسرے (علامہ فضل حق) نے ”افضل الجہاد کلمۃ حق عند سلطان جائز“ پر عمل پیرا ہو کر فتویٰ دیکر جہادِ لسانی و قلبی کرتے ہوئے ۱۳۷۷ھ میں جزیرہ اندمان میں بہ حیثیت اسیرِ فرنگ، مرتبہ شہادتِ بتری پایا۔

ہرگز نہ میرا نکہ دلش زندہ شد بعشق

ثبت است بر جریدہ عالمِ دوام ما

دوسری طرف دیکھئے تو ایک مجاہدِ اعظم وقتِ سید احمد شہید پر بلوی کا دامنِ عقیدت تھامے ہوئے نظر آ رہا ہے تو دوسرا سرا ابد اولیا، عہدِ حضرت دھومن شاہ دہلوی کا خرقہٴ ارادتِ زیب تن کئے ہوئے جلوہ آ رہا ہے۔ ایک اگر تقویۃ الایمان اور صراطِ مستقیم لکھ کر اپنے خیال کے مطابق

سمجھی ہے فلاسفہ شکی مرحوم کے ساتھ امام اعظم کو بھی نہیں سمجھا گیا ہے
 پھر شیر آبادی نزدیکی کرام پر طبع آزمائی کا شکوہ کیوں ہو؟
 مردہ قوموں اور مدینت گردوں کا خاصہ یہ بھی رہا ہے کہ اسلاف
 پر کلمہ جیسی اوجہ بہتان تراشی شمار بایا گیا ہے علماء و ماسدیں میں کیسا
 خلوص و اتحاد تھا تاریخی واقعات اس کے شاہد اور سیرگی روایات
 اس یرگواہ ہیں صحابہ کرام میں ماہمی احلاس و محنت صرف امتل تھا۔
 حضرت امیر معاویہ کا جنگ صفین کے موقعہ پر بادشاہ روم کو جواب دہتی
 دینا تک سہرے حروفوں سے لکھا جائے گا حضرت علی کرم اللہ وجہہ
 کی جنگ حل میں ام المؤمنین عائشہ صدیقہ کے ادب اور ہودج کی
 حفاظت و نگہداشت کہی۔ محولے والا واقعہ ہے ان حضرات کا اختلاف
 بھی ذاتی مخالفت سے بالاتر ہوتا تھا۔ ایک دوسرے کا ادب و احترام
 پورا ملحوظ رکھتا تھا۔

اس کے باوجود بھی تیرہ سو سال سے روافض و عارض ماہم دست و
 گریباں ہیں و دو کوسا الرام ہے جو ایک گروہ دوسرے کے سرگول
 پر نہیں لگاتا اور وہ کوسا بہتان و افتراء ہے حوالہ صدقار رسول کہ
 ہیں تراستا حاتا العیاد ما للہ

تو یہ دانی ستر حق لے ماہلی تو گرتا ر الوکر و علی

فآخر اپوری وغیرہم کو تالیف و ترجمہ کتب پر مامور فرمایا لیکن یہ پودا
پر دان نہ چڑھنے پایا تھا کہ ۱۲۷۱ھ مطابق ۱۸۵۵ء میں نواب جنت
آرام گاہ نے وفات پائی۔

ان مشہور نمونہ از خروارے، اکابر معاصرین کی شہادتوں کے بعد مرزا
حیرت کی جرأت و جسارت پر حیرت ہوتی ہے۔ اور غور کیجئے تو حیرت
کی کوئی بات بھی نہیں جو واقعہ کربلا اور حادثہ شہادتِ امام حسین رضی اللہ
عنه سے انکاری ہو وہ فضل و کمال فضل حق کا منکر بن جائے تو حیرت کیوں
ہو۔ کیا شہرتِ خانہ خدا میں پہنچکر داد و دہشِ خیرات و مبرات سے ہی حاصل
ہوتی ہے؟ چاہے زمزم میں نجاست ڈالنے سے مشہور نہیں ہو سکتا؟
مرزا حیرت کی علمی قابلیت کا اندازہ اسی سے ہوتا ہے کہ علامہ شبلی
مروم نے سیرۃ النعمان صفحہ ۴۶ و ۴۷ و ۵۰ پر امام اعظم ابو حنیفہ کی فوقیت
دوسرے ائمہ مجتہدین پر ثابت کرتے ہوئے کچھ اختلافی مسائل نقل کئے
ہیں جن سے امام اعظم کی ذہنی رسائی اور ارتقاءِ دماغی کا اچھی طرح
حال معلوم ہوتا ہے۔ انہیں میں سے مسائل نصابِ سرکہ اور عدم قطع
یہ نباش بھی ہیں۔ مرزا جی نے حیوۃ طیبہ (سیرت مولانا شبیر) میں اس
بحث کو چھیڑ کر ان دونوں مسئلوں پر بلا ضرورت خامہ فرسائی بھی ضروری

لے دیا۔ مکاتیب غالب صفحہ ۷ از شبیر حسین زیدی۔

کو بھی آپ سے قلمذ رہا ہے اور مددگاروں (نواب علیا شیاں)
 نے بھی کچھ بڑھ چاہے تاکہ برس بہت اعزاز و اکرام کے ساتھ رہے
 پھر یہاں سے تشریف لے گئے۔

سقی النعام اللہ تعالیٰ بہادر تہائی گوپا موی سرستہ دار سر ایڈوڈ کو کرک
 ریہرڈ سٹ ڈپٹی مٹونی ملک ۱۲۷۱ھ لکھتے ہیں۔

”برادر م موی مصل حق حیر آبادی اور محول ملکے ماں دیگا۔ دند
 اس خصوصاً علوم عقلیہ گوئے سفت رلودہ و لودہ علم و دانش
 در اطراف عالم لغات دیدیں وقت مسودہ است۔“

مولوی اکرام اللہ شہانی گوپا موی لے شمس العلماء مولانا عبدالحق
 حیر آبادی سے لوجیا مھائی صاحب ادیب میں حکیم کا اطلاق کس کس پر ہے
 مولانا کہے لگے بھیا اسارے میں حکیم دیا میں ہیں۔

ایک معلم اول ارسطو، دوسرے معلم تانی فاطمی، تیسرے والد ماجد
 مولانا فضل حق اور نصف سہ۔

۱۲۵۶ھ مطابق ۱۸۴۷ء میں نواب سید محمد سعید جاں بہادر مسدیس
 ریاست شکر نظامی امور سے فارغ ہوئے اور سرسرتی علم فادب کی طرح
 قدم اٹھایا تو مولانا مصل حق حیر آبادی ملک السحرار کی مراد آبادی حکیم احمد فا

۱۵۱۱ھ یا ۱۵۹۱ھ ۲۹۱ھ حررہ الاولیاء ۱۵۱۵ھ ذکر ملا مولوی اکرام اللہ شہانی (قلمی)

رنگ گوہر خوش آب، اور معانی رنگیں ان کے غیرت لعل ناب، سحران
کی سطور عبارت کے آگے پاہ گلی، اور گل ان کی عبارت رنگین کے
سامنے نخل،
مولوی رحمن علی لکھتے ہیں۔

”در علوم منطق و حکمت و فلسفہ و ادب و کلام و اصول و شعر
فائق الاقران و استحضارے فوق البیان داشت“
منشی امیر احمد مینائی انتخاب یادگار میں تحریر فرماتے ہیں۔
افضل الفضلاء، اکمل الکملاء، فضائل و سنگاہ، فواہل پناہ جناب
مولانا مولوی فضل حق صاحب فاروقی برہ دادند مضجعہ، فنون حکمیہ میں مرتبہ
اجتہاد، بڑے ادیب، بڑے منطقی، نہایت ذہین، نہایت ذکی، طلیق و
ذلیق، انتہا کے صاحب تدقیق و تحقیق جس شہر میں آپ رونق افروز
ہو کر صد آدی بہر اندر ہو شاہجاں آباد میں اگرچہ عدالتین کے سرشتہ دار تھے
مگر بڑے ذی اقتدار اور صاحب اختیار تھے، سمجھ میں مشاہیرہ جلیلہ پر
نہ کمر رہے۔ الور اور سہارنپور اور ٹونک سب جگہ مؤقر و معزز رہے،
لکھنؤ میں صدر الصدور تھے اور اس دار التریاست رامپور میں پہلے حکمران تھے
اور پھر مراد علیہ عدالتین پر مامور تھے، جناب مستطاب ثواب فردوس مرگان

لے تذکرہ علماء ہند۔

صافی ضمیری ثالث اشیں مدنی و حریری، المعنی وقت و لوری ہاوی
 فرودق عہد ولید و دواں، سطل مائل و حق حق، مولانا محمد فصل حق
 یہ حضرت علف الرشید ہیں حاس مستطاب مولانا فصل امام عصرہ رشید
 لہ المعام کے اور تحصیل علوم عقلیہ اور نقلیہ کی ایسے والدہ اعلیٰ خدمت
 ماریت میں کی ہے مذہبان ظلم نے ان کے کمالات پر نظر کر کے محرمات
 لکھا، اور فکر دقیق نے جب ترکار کو دریافت کیا مگر جہاں پایا۔

جمع علوم و معارف میں بیکتنائے روزگار ہیں اور منطق و حکمت کی نوگویا
 انہیں کی فکر عالی نے ساڈالی ہے، علمائے عصر مل مصلائے دہر کو کیا
 طاقت ہے کہ اس سرگروہ الہی کمال کے حدود میں ساط ماطرہ آہستہ
 کر سکیں، مار با دیکھا گیا کہ حلوگ آپ کو بچا، من سمجھتے تھے حساب کی
 زمان سے یک حرف سا، دحوائے کمال کو فراموش کر کے نسبت گرد
 کو اس مخرمجھے مایں ہمہ کمالات علم ادب میں ایسا علم سراواری ملد
 کیا ہے کہ صاحت کے واسطے ان کی عبارت مستہ محصر عروج معارف
 ہے اور ملا عس کے واسطے ان کی طبع رسا دست آویر ملدی مداح
 ہے۔

سمان کو ان کی صاحت سے سرمایہ خوش یابی اور امر القیس کو
 ان کے افکار ملد سے دستگاہ عروج معالی، العاط پاکیرہ ان کے

ہر جگہ یہی جذبہ کار فرما دیکھا۔

چوں ندیدند حقیقتِ رہِ افسانہ زندہ

میرزا حیرت دہلوی، صاحبِ حیوۃ طیبہ نے تو محو حیرت ہی بنا دیا۔ نہ صرف علامہ بلکہ علامہ کے والد ماجد مولانا فضل امام کو بھی پڑھا لکھا ماننے میں تامل کیا ہے جن کے تلامذہ میں علامہ علامہ کو مفتی صدیق الدین خاں آنرہ صدر الصدور دہلی وغیرہ جیسے گرامی قدر فضلاء عہد بھی موجود ہوں کہ جن کے ادنیٰ حلقہ بگوش و شاگرد، نواب صدیق حسن خاں قنوجی بھوپالی اور سر سید احمد خاں بانی مسلم یونیورسٹی علیگڑھ جیسے اکابر و مشاہیر وقت نظر آتے ہوں۔ حیرت ہوتی ہے کہ انسان معاندانہ ترش اختیار کرتے وقت نابینا کیوں ہو جاتا ہے۔

سر سید احمد خاں مرحوم نے مولانا فضل امام کے متعلق جن تاثرات کا اظہار آثار الصنادید میں کیا ہے وہ مولانا کے حالات میں پیچھے گزر چکا ہو علامہ کے متعلق بھی چند سطر میں ملاحظہ کرتے چلئے۔

”مستجمع کلمات صوری و معنوی، جامع فضائل ظاہری و باطنی، بتا رہا،

فضل و انضال، بہارِ آراء چمنِ کمال، متکئی اراکس اصابت رائے

مسند نشین دیوان افکارِ رسائے صاحبِ خلقِ محمدی، موردِ سعادت ازلی

داعی، حاکم محاکم مناظرات، فرماں روائے کشورِ محاکمات، عکسِ آئینہ

ہیں عقیدت سرگردم والسلام

نامہ را درمی لوردم والسلام

عالم لے ان اسرار میں سے اسدائی یا بیچ شعروں میں اپنی قابلیت سے
ایک مل نکالے کی کوشش کی جس میں دونوں اکا سر کی بات رہ جاتی تھی اور
وہ یہ کہ عالم السیرین، اللہ مل تا سے اس عالم کے لئے سایا ہے
اس عالم میں تو محمد صلی اللہ علیہ وسلم
کی بطیر پیدا ہوا محال اور متع بالذات ہے لیکن خدا دوسرا عالم بنا کر آدم
سے عیسیٰ تک اس عالم کے لئے بعمر پیدا کر کے آخر میں محمد رسول اللہ علی
ہیمنہ علیہم الصلوٰۃ والسلام کو قائم السیرین بنا سکتا ہے اس طرح امکان
نظر کی صورت مکمل ہو سکتی ہے۔ آخری چھ استعارہ میں اس خیال کو رد
کرتے ہوئے علامہ کی رائے سے اتفاق کرنا چاہیے۔ اور اسی رائے
سے ایسی موافقت ظاہر کرتے ہوئے جس قدر طریقہ پر لے تاست کیا ہی
یہ عالم ہی کا حصہ ہے۔

سوارح نگاروں نے ہی مادانی اور ماسداری کی سائر تہی سی بات
کو اسامہ سادیا ان علمی محنتوں کو ماسیں کے رشک و حسد کا نتیجہ قرار دیا۔
دولوں کے معتقدین نے دونوں با کمال سرگوں کی مقیص کرے میں
کسر ہیں اعمشا رکھی۔ ہر لے دولوں گروہوں کے مصامیں سر

لیس للہ بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد
 یہ تو پہلے گزر ہی چکا ہے کہ مرزا اسد اللہ خاں غالب سے علامہ
 کے بڑے گہرے تعلقات تھے۔ علامہ کا رجحان طبع و بکیمہ کر اسی موضوع
 پر ایکثنوی لکھ ڈالی جو کلیات غالب میںثنویات کے سلسلے میں چھٹی
 مثنوی ہے۔ غالب کے انداز بیان کا یہ کچھ کم کمال نہیں کہ ایسے مشکل مسئلہ کو
 ایسی روانی اور خوبی سے سمجھا دیا۔ علامہ اور دوسرے اہل فضل و کمال
 کی صحبت نے غالب کو فی الواقع غالب بنا دیا تھا۔ لکھتے ہیں۔

یک جہاں تاہست یک خاتم بس است قدرت حق را نہ یک عالم بس است
 خواہد از ہر ذرہ آرد عالمے ہم بود ہر عالمے را خاتمے
 ہر کجا نہنگامہ عالم بود رحمتہ للعالمین ہم بود
 کثرت ابدار عالم خوب تر یا یک عالم دو خاتم خوب تر
 در یکے عالم دو تا خاتم جوئے صد ہزاراں عالم دو خاتم جوئے
 غالب این اندیشہ پندیرم ہی خردہ ہم بر خویش می گیرم ہی
 اے کہ ختم المرسلینش خواندہ دائم از روئے یقینش خواندہ
 این الف لامے کہ متغراق راست حکم ناطق معنی اطلاق راست
 منش را ایجاد ہر عالم یکے است گرد و صد عالم بود خاتم یکے است
 منفرد اندر کمال ذاتی است لاجرم مثلش "محال ذاتی" است

حدۂ اعلیٰ و حریت میں لے ویل و ہیئتال، میدان قرطاس پر اٹھیاں
 قلم نے دوڑا متروع کیا۔ سمد ہائے خامہ لے وہ وہ حوایاں کھائیں
 کہ مخالف و موافق سہی دادروانی دیئے بجیرہ رہ سکے علی ہوشگاریاں
 نئی مارکیاں، مقصد شہود و رطلوہ گر ہوئے لگیں سبب یدریں، آئیں مالہر
 و غیر ہما پر عامہ و رسائی ہوئے لگی۔ موافق و مخالف علماء بھی میدان میں اتر
 آئے، مڑا مسئلہ امکان لطیف اور امتنع بطیر کا چھڑ گیا۔

اس مسئلہ میں ستاہ صاحب کی یہ رائے بھی کہ قائم انیسیں کا متل
 مکس مالدات اور تمتع مالیر ہے علامہ تمتع مالدات ملتے تھے ملاں
 مسئلہ یر علامہ کی مستقل کتاب ملاحظہ امداد پر امتنع النطیر کے نام
 سے ۱۹ء میں موصوف کے تلمیذ التکید مولانا سید سلیمان اشرف ہاری
 مرحوم سابق صدر دییات مسلم یونیورسٹی علی گڑھ کے ریڈا ہتام تانے ہو چکی
 ہے، علامہ کے ہاتھ کا لکھا ہوا اصلی مسودہ کتاب صیغہ میں موجود
 ہے اس کتاب میں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی بطیر کے تمتع مالدات
 ہوئے پر جو دلائل و براہین قائم کئے ہیں انھیں دیکھ کر بے مباحثہ مرحسا
 راحت رہاں پر آتا ہے۔ علی وقی حقیقت سے وہ وہ گنگاریاں کی
 ہیں کہ صفحات کتاب عتہ جہتاں میں لگتے ہیں۔ اسی ایک کتاب یر کیا
 مودوف ہے نام مصعب کو دیکھ کر یہی کہا میڑتا ہے۔

نہ رہ سکے۔ انہیں میں سے علامہ فضل حق خیر آبادی بھی تھے۔ علامہ کی دور بین نگاہوں نے تاثر دیا تھا کہ یہ تو آسمان سے گر کر کھجور پر اگنا ہوا تفریط گئی تو افراط پیدا ہو کر رہے گا۔ ایسے مواقع پر پہلو تھی اور خاموشی گناہِ عظیم ہے۔

علامہ رینہ پڈنسی میں سرشتہ دار تھے۔ اپنے استاد بھائی مفتی صد الدین خاں آزادہ صدر الصدور کی طرح حکام و رعایا میں مقبول خاص عام اور ڈپٹی کمشنر کے برابر با اقتدار تھے۔ قلعہ معلیٰ میں بھی بادشاہ شاہزادہ کی نظر میں با وقعت تھے (جب کا مختصر حال اوپر گزر چکا ہے) علامہ نے پہلے تو یہی کوشش کی کہ دونوں طرف کے اس شہگامہ اور مسلمانوں کی باہم جنگ و جدال کو قانونی طور پر روک دیا جائے تاکہ ایک طرف عوام بھی مطمئن ہو جائیں اور دوسری جانب شاہ صاحب کے لئے بھی بارِ خاطر نہ ہو۔ اس میں مستقل طور پر کامیابی ہو سکی تو ایسے اخلاقی مسائل کو علیٰ طریقہ پر یا بھی طے کرنا مناسب سمجھا تاکہ عوام میں علیٰ مسائل کو حل کرنا یا نہ کرنا سبب نہ بنیں۔ اور جس طرح مولانا شہید نیک سے زلۃ العالم کو برداشت نہ کر سکتے تھے۔ علامہ زلۃ العالم کو برداشت نہ کر سکتے تھے۔ اخلاص گوارا نہ کر سکتے تھے۔ اشتراک اساتذہ کے فیض صحبت و دوستی ہی کو حق گو اور صداقت شعار بنا دیا تھا۔ علم و فضل میں دونوں با

ارادہ کیا تو ایسے سیر و مرتد سید احمد مرلیویؒ مولانا عبدالحیؒ مولانا ستارہ
محمد اسحقؒ مولانا محمد یعقوبؒ حکیم مومن خاں مومن مولوی فرید الدین مراد آبادیؒ
مولانا عبداللہ خاں علویؒ راسخ و امام حسن صہبائیؒ شہید کو جمع کر کے ایک
مسطح تقریر کی آیے کہا۔

میں مانتا ہوں کہ اس (تقویۃ اللہ) میں بھٹکے بغیر العاطفی
آگے ہیں اور بھٹکے بغیر دھمکی ہو گیا ہے۔ مثلاً ان امور کو ترک ہی
ہیں ترک علی نکمہ یا گیا ہے ان وجوہ سے مجھے اندیشہ ہے کہ سودا
صورت پھیلے گی۔

اس تہذیب کے بعد اس مقتدر کمیٹی سے ترمیم و اصلاح کی درخواست کی
حکیم مومن خاں عبداللہ خاں علویؒ اور بعض دوسرے احباب نے مولانا کی
دلداری کے لحاظ سے ترمیم کی مخالفت کی اور کتاب اصلی حالت برہنہ و دی
گئی۔ کتاب کا پیرا مائڈریش کہیں دستیاب ہو تو تمام حد ہاتھ عقیدت
و لغت سے بالاتر ہو کر پڑھے سے ہر انصاف پسند مسلمان ادارہ لگا کے
کہ العاطف و عمارت لے نامناسب و لہذا اختیار کیا ہے یا نہیں (۹)

اس ادراک علو کا نتیجہ یہ ہوا کہ مولانا کے حدیث اصلاح اور وعظ و ارشاد
کی مدد کر کے والے اور پرائے ساتھی بھی مولانا کی مخالفت کئے بغیر

شاہ عبدالقادر دہلویؒ کے بعد ۱۸۱۷ء میں ان کی جگہ سنبھالی۔ جامع مسجد کو
 مرکزِ رشد و ہدایت بنایا۔ پہلا وعظ و صdanیت باری تعالیٰ اور دوسرا فقر و
 تصوف پر کیا۔ ان دونوں وعظوں کو منشی ہیرالال نے بحسبہ نقل کیا جو
 حیاتِ طیبہ میں مفصل درج ہیں۔ "الحق مر و لو کان دس" کے مطابق جو
 تمام مصلحین کے ساتھ بھی ہوا۔ جذبات و خواہشات کے خلاف اٹھائی ہوئی
 آواز کی مخالفت ہوئی اور پوری طاقت سے ہوئی۔ لوگوں نے غلط فہمیاں
 پھیلانا شروع کیں، الزامات تراشنا اور بہتان باندھنا اپنا شعار بنالیا۔ خدا
 کے پیغام پر عمل کرنے کو کہا جاتا تھا تو آبا کی رسم و رواج کا حوالہ دیکر کہتی
 تھیں۔ "وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا آَلَيْنَا عَلَيْهِ
 آبَاءَنَا" کے سرتاسر مصداق بن گئے تھے۔
 مسلمانوں کی شدتِ مخالفت کی بنا پر قدرتی طور پر شاہ صاحب کا جذبہ
 اصلاح بھی غلو کی شکل اختیار کر گیا۔ ایک طرف تفریط تھی تو دوسری جانب
 افراط شاہ صاحب نے مسلمانوں کی ہر غلط روی کو شرک سے تعبیر کرنا شروع
 کیا۔ مقصد نیک اندیشیت بخیر تھی۔ مگر گش بگیر تا بہ نپ راضی آید کے اصول پر
 ابتہام کا رہنا۔ وعظ و تبلیغ کے ساتھ تصنیف و تالیف کا سلسلہ بھی شروع
 ہوا۔ پہلے عربی میں پھر اردو میں تقویۃ الایمان لکھی۔ اس میں خدا خذالہ
 سے تباہ کر دیا گیا اس کا غور مصنف کو بھی احساس تھا۔ جب سچ کو جانے

۴ روال پدید اور مرقدہ اقوام میں عزم و جہاد کی جگہ انگوشتہ نشی و سردی
لے لیتی ہے خدا پرستی کے سوائے سلطان یرستی گھر کر لیتی ہے۔ اداہام ماطلہ
اپنا حصہ حاصل ہے خود اعتمادی کا حاتمہ ہوتا ہے دیا کی ہر شے کو
ماحت روا اور تیکے کو ڈوبتوں کا سہارا سمجھا ملے لگتا ہے۔

مرائے نام مادیات ہوں کی عین یرستیوں سے دوم برا اور خود طاری کر دیا
نقا مولانا شاہ اسماعیل سے شاہ عبدالعسیٰ سے شاہ ولی اللہ محدث دہلوی اور علامہ
صہل حق سے مولانا نفل امام حیر آبادی سے اسی میرا شوبہ دوسری آنکھیں
کھولی تھیں۔ دونوں حسرت شاہ عبدالعزیز کے تربیت یافتہ اور ایک ہی
ماحول میں پرورش پانے والے تھے۔ دونوں کا علمی ماحول سے تعلق تھا۔
پیدہ ہوئے بہت میں خدا علی شیر الملک سے عطار الملک شاہ ایرانی میں بول
کاتب کا کر لیا تھا ہے دونوں نے اتہاد ہیں و طیس تھے۔ ایک بے بیرون
سال اور دوسرے شاہ اسماعیل سے سولہ سال کی عمر میں علوم نقلیہ
عقلیہ میں مہارت تامہ حاصل کر لی تھی (شاہ صاحب علامہ سے ۱۸ سال
مڑے تھے اس لحاظ سے علامہ کی بیادیت اور شاہ صاحب کی مسدشتی
درس و تدریس کا سال تقریباً ایک ہی ہوتا ہے)

مسلمانوں کی گمراہی اور بے راہ روی مولانا اسماعیل سے دیکھی گئی۔
درس و تدریس کے ساتھ وعظ و تبلیغ کا سلسلہ بھی شروع کر دیا۔ عم محترم

کے مسلمان بھی اس سے مستثنیٰ نہیں رہے۔ ان میں بھی ہمسایہ اقوام اور غلامی کی تبرکات کی وجہ سے شرکیہ و بدعیہ مراسم رواج پا گئے۔

محرم کے مانتی جلو سوں کو بیزیدی فوج کی شان و شوکت اور ہرا قوں کے مجسموں کو زیور پہنا کر مورتیوں کی شکل و صورت دیدی گئی۔ بتوں کی طرح انبوروں پر جیس سائی ہونے لگی۔ جامع مسجد کے اندر عرض پر خواجہ بیچنے والوں کا جھگٹا رہنے لگا۔ بیع و شرا کے مسجد میں دروازے کھل گئے بی بی کی صحنک، شیخ سدو کا بکرا اور اسی قسم کے دوسرے خرافات نے مذہبی شکل اختیار کر لی۔ بی بی کی صحنک کے لئے عجیب قیود تھے پیوہ کنواری، اور دوبارہ شادی شدہ عورت اس طعام فاتحہ کو نہیں کھا سکتی تھی۔ اسی طرح مرد بھی ہاتھ نہیں لگا سکتے تھے۔ اس کی مثال ۲۲ رجب کے موجودہ مروجہ کونڈوں سے سمجھ لیجئے۔ کونڈوں کی میٹھی پوریاں، عین احاطہ سے باہر نہیں جاسکتیں، ہاتھ بھی وہیں ایک برتن میں دھونے ضروری ہیں غسل کر کے کھانا فرض میں شامل ہے۔ حقیقت اس کی صرف اتنی ہے کہ امام جعفر صادقؑ کی روح کو اس کا ایصال ثواب کیا جاتا ہے۔ ایصال ثواب کے لئے کھانا تقسیم کرنا زمان و مکان کی قید سے بالاتر ہے۔ یہی قیود بڑھاکر جائزہ کو ناجائز بنا دینے کی کوشش کی گئی ہے یہی حال بی بی کی صحنک اور دوسری خرافات کا ہے۔

تھے دہلی، بنگال، اودھ، آسام پر حملہ بھی کرتے رہتے تھے۔

(۲) فرانسیسی طاقت مداس میں

(۳) نظام حیدر آباد دکن میں

(۴) ٹیپو سلطان میسور میں

۱۷۸۱ء میں جنگ پانی پت کے مرہٹوں کے حوصلے یست کر دیے تھے اور ۱۷۹۹ء میں میر صادق نے جنگ میسور کا یاسہ پلٹ کر تیسرے ہندوستان سلطان ٹیپو کو تہید کر ڈالا تھا۔ انھارویں صدی کے حاتمہ تک صرف ایک طاقت ایسٹ انڈیا کمپنی کا کوس ناما ولا چھوڑی گئی تھی۔ لگا بھا۔ ۱۷۸۱ء و ۱۷۸۲ء میں یہ کیسی مالکل ہی قسمت ہندوستان کی مالک بن گئی۔

یہ قسمی آخری تاحدارانِ معلیہ کی میت پرستی لا متناہی ادد کوران نعمت الہی کی شرمناک داستانِ احصا کا حیارہ ہے۔ صرف مسلمان قوم بلکہ پورے ہندوستان کو ڈیڑھ صدی سے بھگتا پڑ رہا ہے علامہ اقبال مرحوم نے کیا جواب کہا ہے۔

آتمکو تاؤں میں تقدیر اعم کیا ہے

سمتیر و سناں اول طاؤس۔ رباب آخر

میں کہہ یہ رہا تھا کہ علامی نری ماہی ہے۔ اس سے قوموں کی خصوصیات، اس کے خصائل و عادات یا تو ماہ ہو جاتے ہیں یا سمجھ جاتے ہیں ہندوستان

۱۸۰۳ء میں رہی ہی عزت و شان بھی ختم ہو گئی جبکہ لارڈ لیک کے
دہلی پر حملہ کر کے شاہ عالم کو گرفتار کرنے کے بعد ایک شرمناک معاہدہ
کیا جس کی رو سے شاہ دہلی کی حکومت شہر و قلعہ اور اطراف دہلی تا قطب
صاحب میں محدود کر کے مسلمانوں کے حقوق و فارسی زبان، تفسیر
فاضلیان وغیرہما کی حفاظت اپنے ذمہ لی۔ شاہ عالم کے قتل و جلا وطنی
میں اشتعال کا اندیشہ تھا اس لئے معاہدہ ہی کو مناسب سمجھا گیا۔

۱۸۰۶ء میں شاہ عالم کے انتقال اور اکبر شاہ ثانی کی تخت نشینی کے
موقعہ پر شہر و قلعہ پر ہی ناماشی حکومت باقی رکھی گئی یہی حالات تھے جن
سے متاثر ہو کر فائز الدلی الہی کے چشم و چراغ و سرگروہ علماء و صلحاء شاہ
عبدالعزیز محدث دہلوی نے ہندستان کے دارالحرب ہونے کا فتویٰ دیدیا
تھا۔ اسی زمانے میں احمد شاہ ابدالی کے پوتے زماں شاہ نے ہندستان پر
حملہ کیا مگر ایران کی بغاوت کی وجہ سے لدھیانہ ہی سے کابل کو ہٹنا پڑا۔
جاتے جاتے رنجیت سنگھ کو پنجاب کا گورنر بنانا گیا۔ بعد میں اس نے مستقل
حکومت کا اعلان کر کے ملتان، کشمیر اور سرحد کے تمام اضلاع پر قبضہ جمایا۔
اس طرح اٹھارویں صدی عیسوی کے نصف آخر میں چار طاقتیں
نمایاں رہیں۔

(۱) مرہٹے، صوبہ بمبئی، گجرات، صوبجات متوسطہ، اور راجپوتانہ پر قابض

ناگزیر فار کے دلوں کو بھیلی کر ڈالا۔ پھر یوتے محمد شاہ ریگیلے کی اسگٹ لیو
سے سارا دامہ واقف ہے **بِسْمِ اللّٰهِ مَطْلَعِ شُعْءِ** میں
شامت اعمال مایں صوٹ مادہ گرت
مادہ شاہ و زانی کا قتل عام بھی اس کا شاہد ہے۔

اس سب سے مجاہدانہ جذبہ اور حماقتی کا حوصلہ جاتا رہا تھا۔ عین معشر
کی گرم ماراری لے امور سلطنت سے غافل سا دیا بھا طوائف الملوک
کا دورہ دورہ ہو جانا قدرتی امر تھا۔ **اِنَّ اللّٰهَ لَا یُعِیْتُ مَا لِقَوْمٍ حَتّٰی یُعِیْرُوْا مَا**
بِاَنۡفُسِهِمْ کا فرماں صریح ایسا رنگ لایا۔ ایک علامی برہمار و رغبت
اختیار کر لی تھی دوسری اسانی دے کر مکی علامی اس کے پاداش میں نہ حرو
اکراہ سریر مسلط کر دی گئی۔ اس طرح صدیوں کی جمی حمانی سلطنت اور
حاکمانہ عزت و سطوت کا **شُعْءِ** میں حاتمہ ہو گیا۔ حکم انگریزوں نے
پلاسی کا میدان فیاری یا بہادری سے حیت کر بیگانہ میں قدم جمائے۔
اس کے کچھ عرصہ بعد شاہزادہ عالی گوہر عرف شاہ عالم سے صوبہ بہار و
مگال کی دیوانی معاوضہ اکیس لاکھ رو۔ یہ سالانہ حاصل کر لی جس کی
رو سے الہ آباد سے مگال و آسام کے آخری کنارے تک انگریزی
تسلط ماتا قاعدہ تسلیم کر لیا گیا۔ میر جعفر نے بھی اس سلسلے میں ایسا پارٹ
حوب ادا کیا۔

دو جلیل القدر پیغمبروں کی اُمت کی تاریخ ہمارے سامنے ہو قوم موسیٰ اور قوم ابراہیم علیہما وعلی نبینا الصلوٰۃ والسلام کے اعمال و کردار عہدِ نکبت و مذلت میں کتنے بدل چکے تھے۔ ان دونوں برگزیدہ ہستیوں نے اپنی امتوں کے دماغوں میں خدا پرستی کی تعلیم راسخ کر دی تھی بڑی بڑی مصیبتیں اٹھا کر، آلام کا شکار ہو کر فرعون و نمرود جیسے دعویدارانِ آئو اور جابر و ظالم بادشاہوں کا مقابلہ کر کے قوموں کے سامنے زندہ مثال اور نمونہ بنے تھے۔ جو چیز تکلیف و دشواری سے حاصل ہوتی ہو قابلِ وقعت اور مستحقِ عزت ہو کرتی ہے۔ جب عہدِ اقبال ختم ہو کر مبنی اسرائیل اور قوم ابراہیم پر دورِ ادبار مسلط ہوا تو خدا پرستی کی جگہ گوسالہ پرستی اور بت پرستی نے لے لی۔ محاسنِ اخلاق کے بجائے بدکرداری اور سوراخِ اعمالی نے قبضہ جما لیا۔ خدائی خطاب (انی فصلتکم علی العالمین سلب کر کے ضربت علیہم والذلت والمسکنۃ کا لقب پیدا کیا انسان کے لئے سب سے بڑی تباہی غلامی ہو یہ غلامی کسی اُسی جیسے انسان کی ہو یا شہوت رانی و ہوس پرستی کی ! عالمگیر اور نگ زیب نور اللہ مرقدہ کے بعد شاہانِ مغلیہ بھی عیش و ہوس پرستی کے غلام بن چکے تھے۔

اس مجاہد و متقی بادشاہ کے پوتے چاند ار شاہ کا تخت سلطنت پر بیٹھ کر سب سے پہلا کارنامہ یہ تھا کہ اپنی آشنا رنڈی کے بھائی کو دہلی کا گورنر

آراداس کی روش و تاساک متالیں ہیں۔

عمر ہاؤ کعسہ و تنہا می مالذیات

تار سرم عشق یک دامائے راراید برول

آخر الذکر اگرچہ ہمدستان کے محائے مکہ مکرمہ میں حجاز مطالع
۸۸۵ء میں پیدا ہوئے لیکن ہیں تو مہدی تراز اور پھر ہوتے و آگے
کے زمانے میں ہمدستان آگے گئے تھے۔ حوالی بھی یہیں گدڑی اور
اب ٹرہایا بھی یہیں گدڑ رہا ہے، اسی لئے ہمدستانی ہی کہا اور سمجھا
جاسکتا ہے۔

علامہ کا دور اگر شاہ تالی اور بہادر شاہ ظفر کا دور تھا ایٹا اٹریا
کپسی کا ربع قائم ہو چکا تھا۔ ہمدستان میر ولی طاقت کا علامہ چکا تھا
مادشاہ دہلی کی حالت کٹھپلی کی حقیقت رکھتی تھی۔

قوموں کے عروج و زوال کی یہ داستان بھی کتنی الماک ہے کہ زمانہ
افح و ملیدی میں لے تمہار حویاں پیدا ہو جایا کرتی ہیں اور دور زوال
میں حویوں کا پیدا ہونا تو در کسار، جو محاسن مذہبی و قومی و ملکی خصوصیت
کا درجہ رکھتے ہیں وہ یا تو فنا ہو جاتے ہیں یا ان کی کھلی و صورت مسح
ہو جاتی ہے۔ رائیاں جو کہیں کر حیث حانی ہیں اس سے اووالو العزم
یہ عسروں کی امتیں بھی معصوطہ رہ سکی ہیں۔

بحث و مناظرہ

ایرانی مجتہد سے علامہ کے صغریٰ میں مباحثہ کا حال مختصر اگزرچکا ہے۔ قدرت کی طرف سے ذہن رسا اور طبع وقاد لے کر دنیا میں آئے تھے جس نے تیرہ برس کی عمر میں تمام علوم درسیہ اور حفظ قرآن مجید سے فارغ ہو کر مسند درس کو رونق بخشا شروع کر دی ہو اسکی ذہانت اور مافوق الفطرت طباعی کا کیا ٹھکانا ہو سکتا ہے یہ عمر تو بچوں کے کھیلنے کودنے کی ہوتی ہے۔ غلامستان ہند میں اس عمر کے بچے گلی کوچوں میں شور مچاتے گالیاں بکتے اور کچڑ اچھالتے نظر آتے ہیں۔ خصوصاً نوہالا قوم مسلم کی حالت ہر مقام پر دیدنی ہے۔ اس شتم کی تمام یہودیگیوں میں اختراع و ایجاد کے وہ جو ہر دیکھنے میں روزانہ آتے رہتے ہیں کہ تو یہ بھی بھلی!

ان نوہالان عزیز کو کیا معلوم کہ اسی غلام ملک میں دویر اقبال و عروج میں نہیں عہد زوال و پستی میں ایسے بچے بھی پیدا ہو چکے ہیں جو تمام سامان عیش و عشرت اور جاہ و حشم کی موجودگی میں بھی اسلامی شان اور آبائی آن بان کو چار چاند لگاتے رہے اور فلک علم و عمل پر شمس و قمر بن کر چمکائے۔ پچھلی صدی میں علامہ اور موجودہ صدی میں مولانا ابوالکلام

لے سرور سامانی کے ماحود شاہیہ دلع اور امیراہ تاں ماتی تھی۔ خدام
اور ملکہ گھوڑوں کا اختراع رہتا تھا خادم حسن طالب علم سے مارا ص ہو جا
مولانا سے شکایت کر دیتے۔ مولانا مطلوب العصب بھی تھے فوراً
حلقہ درس سے نکال دیتے تھے۔ اور تہرکت درس کی اجازت، معافی تاک
ہ ہوتی تھی عرب و عجم کے قدرداں اور توفیق طلبہ جو ایک سبق کی
آرد وہیں ہفتے اور پہلے گدار دیتے تھے یہ کیسے گوارا کر سکتے تھے کہ
اس نعمت عظمیٰ سے ایک دن بھی محروم رہیں حسب استطاعت
خادم متعلق کو خوش کرتے وہ سفارت کر کے عفو تقصیر کراتا۔ مولانا
سرکات احمد چو کہ امار میں دوسرے طلبہ سے ممتاز تھے اس کو
ان کے لئے یہ مصیبت آئے دل آتی رہتی تھی۔

یہ دو ایک مثالیں یہ سمجھ لے کے لئے پیش کی ہیں کہ اس مانداں
کا طریقہ تعلیم ہی ایسا تھا کہ شاگرد گرویدہ اور اسیر لے دام ہو جاتا
تھا۔ قدردانان علم بہار دلتوں کے ماحود بھی اس آستانہ عالیہ سے
روگردانی کفر علیسی سمجھے تھے اور سچ تو یہ ہے کہ دوسری جگہ یہ
تکیں خاطر اور اطمینان قلب حاصل ہو بھی نہ سکتا تھا۔

مولانا امجد علی اعظمی کی عقیدت کا یہ عالم تھا کہ استاد زادہ مولانا عبدالحق کا ملازم و خادم لا لہو موجب کبھی جو پورہ پہنچ جاتا تھا اور مولانا اس کی آواز سن پاتے تھے تو پیرانہ سالی اور ضعفِ بصارت کے باوجود تعظیم کو کھڑا ہو جاتے۔ کھانا ساتھ کھلاتے اور سفر خرچ وغیرہ دیکر عزت و مسرت کے ساتھ رخصت فرماتے۔

مولانا حکیم برکات احمد بہاری ٹوٹکی طبیب خاص ریاست ٹونک۔ استاد حضرت الاستاذ مولانا اجیری مرحوم کو زمانہ تعلیم و قیام خیرآباد میں اپنے استاد گرامی مولانا محمد عبدالحق کے خدام کو بسا اوقات پورے مہینے کے مصارف کی رقم نذر کر دینا پڑتی تھی۔ اور ٹونک سے دوسری بار روپیہ منگنا پڑتا تھا۔ مولانا حکیم داکم علی صاحب بہاری ریاست کے طبیب خاص تھے اور سو روپیہ ماہانہ مصارف کے لئے بیٹے کو روانہ کرتے تھے اس کے علاوہ اکثر رفیق اُتی رہتی تھیں۔

علامہ خیرآباد کے رؤسا میں سے تھے۔ انقلاب ۱۸۵۷ء کی شورش میں بغاوت کے الزام میں سزائے عمود دریا سے شور کے ساتھ ضبطی جاں داد بھی ہو چکی تھی۔ مولانا عبدالحق چونکہ رئیس بن رئیس بن رئیس تھے اور ناز و نعم کی گود میں پرورش پائی تھی۔ ہاتھی اور پالکی پر بیٹھ کر حصولِ علم کیا تھا۔ شاہزادگانِ دہلی کے ساتھ قلعہ معلیٰ میں کھیلے کود کرتے تھے۔

مولانا بحر العلوم اور تانی کے والد ماجد تھے۔

علامہ کی تصانیف سے عائدانی طریق تعلیم اور طرز تدریس صاف نظر آتا ہے عام طور سے اساتذہ کا یہ طریقہ ہوتا ہے کہ طالب علم سے عبارت پڑھوا کر تحت اللفظ ترجمہ کرا دیا پھر کچھ مطلب توضیح کے لئے بتا دیا گیا۔ حصۃ العلامة معنی محمد لطف اللہ پکھنوی علی گڑھی کے متعلق مستحضر ہے کہ ترجمہ ایسا کرتے تھے کہ مطلب سنی ادا ہونے کے ساتھ ساتھ سارے اعتراضات و شبہات بھی دور ہو جایا کرتے تھے

مولانا عبدالحق ایک بار حدیث آباد میں معنی صاحب کی ملاقات کو پہنچے تو سلسلہ درس جاری تھا۔ معنی صاحب کے اس کمال کو دیکھ کر یہی تعریف کی سلسلہ حیر آباد میں عبارت پڑھوا کر خلاصہ مطلب بیاں کیا جاتا ہے۔ اس کے بعد ترجمہ کرا کے لفظی مساحت کے سماعے تحقیق مسائل پر درودیا جاتا ہے یہ طریقہ زیادہ مانع اور ماعتیٰ لکیں خاطر طلبہ ہے اسی طرز تعلیم اور شفقت کا یہ نتیجہ ہے کہ شاگرد اپنے استاد کا عاتق و سدکار نظر آتا ہے ایک حال مار مرید کو اپنے پیر سے اتنی ہی عقیدت ہو سکتی ہے جتنی سلسلہ حیر آباد کے تلامذہ کو اپنے اساتذہ سے ہوا کرتی ہے۔ علامہ کے شاگرد رشید مولانا ہدایت اللہ حالی جو پوری راستا مولانا سید سلیمان اشرف مرحوم سائق صدر رحمۃ دمیاب مسلم یونیورسٹی علی گڑھ و

تھے ؟ معلوم ہوا کہ آئے تھے وہ صفحہ دیکھ کر بہت خوش ہوئے اور اس صفحہ کو جسنہ رہتے دیا۔ (یہ معلوم نہ ہو سکا کہ وہ کس مقام کی عبارت ہے) اس حاشیہ قاضی سے حضرت الامام مولانا اجیری مرحوم کو عشق تھا سفر و حضر ہر جگہ اپنے ساتھ رکھتے تھے اور وقتاً فوقتاً مطالعہ کرتے رہتے تھے۔

مولانا حکیم احمد علی خیر آبادی فرماتے ہیں کہ ایام طالب علمی میں قاضی مبارک کا جتنا سبق ہم پڑھتے تھے اس کے متعلق پورا حاشیہ دیکھ ڈالتے تھے خواہ کتنا ہی وقت صرف کرنا پڑتا۔ بعض دن آٹھ آٹھ ورق دیکھنا پڑتے تھے۔ اس حاشیہ کی خوبی یہ ہے کہ مسلمانوں نے جب سے فلسفہ یونان کو پایا ہے اس وقت سے لے کر علامہ کے عہد تک متقدمین و متاخرین معاصرین کے درمیان جو مسائل، مناظرہ و مکالمہ و مباحثہ کا اکھاڑا بنے رہے ہیں۔ ان پر مجتہدانہ انداز میں تبصرہ فرمایا گیا ہے جن کے دیکھنے سے معلوم ہوتا ہے کہ علم و تحقیق کا دریا موجیں مار رہا ہے بعض علماء کی رائے ہے کہ یہ حاشیہ، علوم معقولات کا فتاویٰ ہے۔

مولانا عبدالحق فرمایا کرتے تھے کہ میرے والد ماجد (علامہ) اور مولانا عبد العلی بحر العلوم فرنگی علی بن ملا نظام الدین سالوی صاحب رس نظامیہ کے درمیان "عام خاص من وجہ" کی نسبت ہے معقولات میں تو مادہ اجتماع ہے۔ فقہ اور ادب میں مادہ افتراق پایا جاتا ہے۔ اول کے ماہر

اس حلقہ سے امدارہ ہوتا ہے کہ ساری تصانیف میں حاشیہ قاصی پر علامہ کو کتنا فخر تھا اور ساری ادلا دیں مولانا عبدالحق پر کتنا مار تھا، کامل باپ کے کامل بیٹے کا امدار بھی دیکھ لیجئے۔ علامہ کے حاشیہ قاضی کے بعض مسائل کی تشریح کے لئے مولانا عبدالحق سے اصرار کیا گیا مولانا نے ایک معجم حاشیہ اور سرلوکھ ڈالا (جو مدت ہوئی) مولانا حکیم ہرکات احمد صاحب ٹوکی نے چھپوایا تھا، لیکن علامہ کے حاشیہ پر قلم اٹھا ماسور ادنیٰ میں داخل سمجھا اسی طرح نواب صاحب رامپور کے شدید اصرار پر علامہ کے نام مکمل حاشیہ افق الہین کی تکمیل سے گمیر کرتے ہوئے فرمایا۔

یہ ہو سکتا ہے کہ حاشیہ قاصی کی طرح وہ سب حاشیہ افق الہین بھی نکھول لیکن اس میں اصافہ رسم میں ٹاٹ کا پیوند لگانا ہے۔

ویسے تو مولانا عبدالحق کی قابلیت کا امدارہ اس سے لگائیے، مولوی حاجی ظہیر احمد ناروٹی حیر آبادی کا یہاں ہے کہ میں نے مولوی عبدالعزیز اؤ لا لومارم مولانا عبدالحق سے سنا ہے کہ جب علامہ قاصی کا حاشیہ تصنیف فرما رہے تھے تو ایک روز کسی ضرور سے اٹھ کر کاعدات یوں ہی چھوڑ کر چلے گئے۔ مولانا عبدالحق جس کی عمر اس وقت ۴۴ سال تھی۔ سایہ کے کمرے میں داخل ہوئے اور عمارت کے آگے ایک صحنہ اپنے قلم سے تصدیق کر لیں جب علامہ آکر دیکھا تو دریافت کیا کہ کیا اتن ماں کمرے میں آئے

(۲۰) نسبتہ تامہ کے علاوہ تفسیر میں	(۱۱) بارہ مذاہب معلوم کا بیان -
دوسری نسبت کا بیان	(۱۲) بدائتہ و نظریہ کے صفت علم و
(۲۱) تعداد اجزاء تفسیر -	معلوم ہونے کی تحقیق -
(۲۲) بیان مورد قسمہ	(۱۳) تحقیقی موضوع علم
(۲۳) بحث مفصل بابت متعلق تصدیق	(۱۴) معقول ثانی کی لاجواب بحث
(۲۴) بحث وجود ذہنی اور	(۱۵) تحقیق ظرف انصاف -
شہادت کے جوابات -	(۱۶) تحقیق حیثیت موضوع -
(۲۵) جاعل کی طرف احتیاج کی علت	(۱۷) بیان اہمات مطالب
امکان ہے یا حدوث	(۱۸) تحقیق ہل
(۲۶) بحث کلی طبعی -	(۱۹) تحقیق تفسیر (بید معدوم)

جزیرہ اندمان میں بعض اسیر فرنگ علماء نے دریافت کیا کہ ہندستان میں کیا یادگار چھوڑی ہے؟ فرمایا دو یادگاریں چھوڑی گئیں ایک حاشیہ شرح مسلم قاضی مبارک اور دوسری یادگار برغور دار عبدالحق -

لے یہ حاشیہ اب نایاب نہیں تو کیا ضرور ہے جب چھپا تھا تو دو روپیہ قیمت تھی جنگ سے قبل پندرہ بیس روپیہ میں لجا نا بھی قیمت سمجھا جاتا تھا خود میں نے اطلاع ملنے پر ۵۰ روپیہ دہلی سے ہڈیاں پچیس روپیہ میں منگوا لیا تھا۔ ادب انوٹا ہی دشوار ہے -۱۲-

کویات یاتن کر دیا ہے۔ اس بحث کو علامہ نے حسب دِل الفاظ میں شروع کیا ہے۔

”التالک دھومبا دھب الیہ قوم قد ماء الیو بامیین و
 اختار فی رمانتا من اهل الصرخ دھمیر عون ان الارص
 نحرک نالا ستمدا سق حول المکر من العرب الی المشرق
 وهی الحرکة الیومیتة التي لسنها تری الکواکب طالعہ وعائنة
 میطهر من حاسب المشرق من الکواکب ما کان محو ناهتا
 محدثها الی ان قال وهد الہائی ایضا ما ظل لوجوہ“ ام

(ہدیہ سعیدہ)

حاشیہ شرح سلم قاصی سارک کی اہمیت اس کے معرکہ الآراء حجت
 کی بہرست سے کیئے۔

(۶) تحقیق منقسم تصور و تصدیق۔

(۷) یاں حصول الاتیار، ما لفسہا
 و ما سا جا۔

(۸) علم کے تیرہ ماہب کا بیان

(۹) تحقیق منطلق تصدیق

(۱۰) حجت احتمال متلیں

(۱۱) تحقیق لفظ سحاں

(۱۲) علم ماری میں تمام ماہب ترقید

اور احقاق بدہب صوبہ

(۱۳) حل سیط کا احقاق۔

(۱۴) تحقیق معنی حجت و اتفاق۔

(۱۵) حجت مقدرة العلم و مقدرة ملکات

گئی ہے۔ لیکن عنصریات میں شہباز قلم کی بلند پروازی کچھ اور ہی کہہ ہی ہے۔ سعادتمند فرزند کی مناسبت ہی سے ہدیہ سعید یہ نام بھی رکھا گیا ہے نواب محمد سعید خاں والی رامپور کے نام کا لحاظ بھی ضمناً پیش نظر تھا۔ اس کتاب میں زمین کی حرکت پر کافی دلائل قایم کر کے موجودہ سائنس کی تحقیقات کو غلط ثابت کیا ہے۔

اس دور میں زمین کی گردش کا مسئلہ موجودہ تحقیق کی رو سے اتنا عام ہو گیا ہے کہ اس کے خلاف آواز اٹھانا اپنی نادانی کا اقرار کرنا مے بہکول کے ابتدائی طالب علم سے لے کر یونیورسٹی کے گزرجوئیٹ اور یورپ کے بڑے سچڑے سائنسدان تک سب اسی رنگ میں رنگے نظر آئیں گے۔ اہل مغرب جو کچھ کہتے ہیں یہ ان کی تحقیق ہے۔ لیکن ہندستان کو رانہ تقلید ہی میں مبتلا ہے۔ علامہ فضل حق کے کانوں میں یہ صدا پہنچی۔ انگریزی اقتدار ملک میں اپنے قدم جما چکا تھا۔ انگلش علوم و فلسفہ کی داغ بیل پڑ چکی تھی۔ موصوف کے لئے یہ کوئی نئی آواز نہ تھی۔ قدامت فلسفہ میں ایک گروہ اس کا قائل ہو چکا تھا۔ جو اُس دور میں ناقابل التفات سمجھا گیا تھا صدیوں کے بعد پھر یورپ کی سر زمین سے یہ آواز بلند ہوئی۔ چونکہ علامہ کے نزدیک یہ مسلک غلط تھا، مرعوبیت کے تمام قید و بند توڑ کر ہدیہ سعید یہ میں شرح و بسط کے ساتھ حرکت زمین کو باطل کیا ہے اور مخالفین کے دلائل

حاشیہ سلم قاصی مبارک کی حوٹاں بہنے اس سے طلحہ و علماء بخونی واقف ہیں۔
 ہدیہ سعید یہ آٹھک ملاز میں ہدیہ سیول ہدیہ میں داخل نصاب ہدیہ ہمدستان
 میں متعدد انڈیش تالاع ہو چکے ہیں مصر میں بھی چھپ چکی ہدیہ جلف الرشید
 مولانا عبدالحق کو ریرہ ندسی آتے ملتے وقت ہاتھی یا پاکی میں حوس دیئے
 ملتے تھے ہدیہ سعید یہ ابھیں کا مجموعہ ہے علامہ رور ایک سبق تحریر
 فرماتے تھے وہی راستہ میں صاحبزادے کو پڑھادیتے تھے فلکیات تک
 یہی سلسلہ رہا۔ جب معتدہ حصہ ہو گیا تو تلامذہ لے کٹانی فکل دیے پراصرار
 کیا۔ علامہ کے طلحہ کی آندوں کو پامال نہ کرتے ہوئے تصبیعی حیثیت سے
 قلم اٹھایا۔ اہل علم یا لیم الاحسام اور عصریہ اسکے اس ورق کو بخونی محسوس
 کر سکتے ہیں فلکیات تک یہ معلوم ہوتا ہے کہ متدیوں کے لئے کتاب لکھی

لے قاصی مبارک ہی قاصی دائم ادبی گویا ہوی سلطان مولایم ہی ادب کی اولاد سے ہیں۔ اسانی
 تعلیم ہے والد مولانا دائم ادبی اور قاصی شہاب الدین گویا ہوی سے پانی مولوی حکیم عبدالحمید مرحوم
 تربتہا طوطی میں کہتے ہیں "و لقی بالعلم فی عصرہ من القاصی شہاب الدین مکوفا ہوی جیرا دادا ماکر حامی محمد
 صحت اندر صحت سے صدر حاصل کی ماکر تادو پنچکر میرا ہر سید عالم مروی سے مقولہ تکریم
 کی بروا افضل نام جزا دی امد نام میں کہتے ہیں قاصی مبارک دین رساد و صحت عالی ناست دور
 امیر عالم دانی مسودہ اول کے کہ عاریہ مرصواہ نوشت و سلم راسخ کرد اور وہ بیچ طرہ ریسہ
 ماکر دانا دست اور صحت سوج سلم پیروی میرا ستا کردہ علامہ من بعد احمد شاہ ہادساہ دلی
 میں انتقال ہوا "حسین حاشیہ" مادہ تاریخی ہے شاہ گویا نوٹہ کر حامی کے مدرسہ میں دفن کئے گئے۔
 قاصی محمد میرزا قاصی حکیم علی مال و صاحبزادے تھے آخر الدکر اہل علم سے تھے

تضانیف

علامہ نے درس و تدریس تصنیف تالیف کا سلسلہ ہمیشہ جاری رکھا۔ خاص اور اہم مجبوریوں کے سوا کبھی اس سے تساہل نہ برتا۔ علامہ کی تضانیف درجہ ذیل ہیں۔ جن میں مشہور حسب ذیل ہیں۔

(۹) روض الجود فی تحقیق حقیقتہ الوجود۔	(۱۱) اجنس الغالی شرح جوابہ العالی
(۱۰) رسالہ قاطبہ نوریاس	(۲) حاشیہ افق المبین
(۱۱) رسالہ تحقیق حقیقتہ الاجسام	(۳) حاشیہ تلخیص الشفا
(۱۲) رسالہ ثورة الهندیہ	(۴) حاشیہ شرح سلم قاضی مبارک
(۱۳) قصائد فتنۃ الہند	(۵) الہدیۃ السعیدیۃ
(۱۴) مجموعۃ القصائد	(۶) رسالہ تشکیک ماہیات
(۱۵) امتناع النظیر	(۷) رسالہ کلی طبعی
(۱۶) تحقیق الفتویٰ فی ابطال الطغویٰ۔	(۸) رسالہ علم و معلوم

چار پانچ مصنفات کے سوا سب غیر مطبوعہ ہیں۔ ہدیہ سعیدیہ اور

۱۵ یہ حاشیہ علامہ کے ہاتھ لکھا ہوا ۱۹۰۶ء نمبر پر سجان اندر ادنٹیل لائبریری محفوظہ لٹن لائبریری مسلم یونیورسٹی علیگڑھ میں محفوظ ہے۔ ۱۲۔

اور کس علیہ السلام صاحب محرات مطلقہ تک پہنچتا ہے ان میں سے ہر ایک
اپنے وقت کا امام اندیک گاہِ رودگار تھا اور حقیقت یہ ہے کہ جس طرح
ارسطو خاتم حکما و معتمدین یونان تھا۔ اسی طرح علامہ فضل حق خاتم حکما و معتمدین
ہندستان تھے۔ اور جس طرح ارسطو کے بعد سارے حکما و یونان اسی کے
حوتہ میں سے اسی طرح فضل حق کے بعد احمدا کا دروارہ مدہو کہ مقلدین
کا سلسلہ جاری ہوا۔ اور اب تو اس دور کا دارائی علوم قدیمہ اور
ما قدری شاہان و امرار میں معتمد و کما کسی کامل مقلد کا پیدا ہوا ہی تو
ہے۔

(رقبہ حاشیہ صفحہ ۹۴) علامہ اسی مدد ملے تھے علی ساحتہ بھی دونوں میں رہا حضرت شیخ خواجہ
الہ آبادی سے سلسلہ نقشبندیہ میں معیت ہوئے علامہ میں انتقال ہوا سارے میں مدفن ہیں
علامہ الدین کے دادا استاد مولانا دانیال حویلی تھے۔ ان کے استاد علامہ السلام دہلی تھے
موصوفے تحصیل علم کی منزل میں مکالمے کیلئے کے لئے لاہور پہنچے۔ وہاں علامہ السلام
لاہوری کی صحبت میں زندگی گزاری۔ جتنا پڑھا تھا اس سے اس کی تصدیق کی ساجھان مادر
سے مصباح ادا و فکر عطا کیا آخر میں لاہور پہنچے سلسلہ شمس جاری کیا بغیر مصداق پر حاشیہ
کہا

علامہ السلام لاہوری مدنی قنات و علامات تھے فنون ادب و نقاد اصول میں متکا
کمال رکھتے تھے بغیر مصداق پر حاشیہ کہ ۹۰ سال کی عمر میں علامہ میں انتقال ہوا
موصوفہ امیر شاہ عبداللہ لاہوری ۹۹۹ شہادت فرما کر خواجہ حال الدین محمود مولانا کمال الدین
شہزاد لاہور و میر فیاض الدین مصور سرائی کے امور شاگرد تھے۔ علامہ موصوفہ کا ذکر پہلے
گزر چکا ہے ۱۲

ان سے معلم ثانی ابو نصر فارابی المتوفی ۳۴۳ھ مطابق ۹۵۲ء تک معلم ثانی
سے ارسطاطالیس یونانی استاد سکندر ذوالقرنین تک اور ارسطو سے حکیم ثانی
فیثاغورس یونانی شاگرد و صاحب حضرت سلیمان علیہ السلام تک اور ان سے

(بقیہ حاشیہ صفحہ ۹۳)

عالم کامل امام عصر استاذ چہاں ظاہر و خفیہ سیرۃ النماوی شافعی
سال تاریخ و فائز ابوطور قمیہ گفتہ شد ما نظام الدین بن فردوس گفت
نصاب درس نظامیہ کی طرف منسوب ہے۔ فرنگی محل کھنؤ کے خاندان علماء کے آپ ہی حوت اعظم
ما نظام الدین کے والد اور استاد ملا قطب الدین شہید بہاولوی تھے۔ سالی مضامین کھنؤ میں شیخ زادگان کی
قدیم تھی ہے یہ حضرت ابو ایوب انصاری مشہور مہربان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی اولاد سے ہیں۔
اس سب سے عثمانی شیخ زادگان بھی آباد تھے۔ ملا دہانال جو راسی شاگرد ملا عبدالسلام و پوسی اور قاضی
گیا کسی سے تلمذ حاصل ہے۔ آخر الذکر ہی سے بیعت بھی ہوئے تھے۔ یہ شیخ حبیب اللہ آبادی کے
تلمذ و خلیفہ تھے۔ ملا شہید کا دریا نے فیض پور سے دور شور کے ساتھ جاری رہا۔

اکثر علماء ہندستان کا سلسلہ موصوف تک پہنچتا ہے۔ شیخ زادگان عثمانی نے شریعت زمینداری کی
نزاع کی وجہ سے اسد اللہ خاں زادہ ہنسی پور سے سائبانہ کے ملا قطب الدین پر شہنشاہ مارکر شریعت
شہادت نوش کر لیا۔ سلسلہ میں یہ حادثہ ہوا۔ قتل کے بعد مکان میں آگ بھی لگا دی۔ ارناشا البیست
کے ساتھ ملا شہید کی لاجواب تصنیف حاشیہ شرح عقائد دقانی بھی نذر آتش ہو گئی قطب اللہ شہید
مصرع تاریخ ہے۔

ما نظام الدین کے دوسرے استاد و حافظ ملا امان اللہ بن نور اللہ بن حسین بناری ہیں۔ معتدل و متواضع
کے امام اور علم ہنول فقہ میں شہرت تام رکھتے تھے۔ بیٹھا دی، عہدہ بری، تلویح، شرح مواظفہ، شرح
حکمت العین، شرح عقائد دقانی، رشید یہ پر جوشی لکھے۔ حکم الاصل کے نام سے اپنی ہی تصنیف علم ہنول
کی شرح بھی لکھی۔ مسئلہ عروبت و ہری پر ملا محمد چوہدری نے میرا قراداد استرکامادی پر مباحثہ کیا۔ اس پر
حاکم لکھا۔ ملا حبیب اللہ بہاری صاحب سلم و سلم جب کھنؤ میں قاضی تھے۔ (باقی حاشیہ صفحہ ۹۳)

مترشح خرید تک اور اس سے مید شریف الواحس علی علامہ حرمانی المولود
 ۱۲۷۴ھ مطابق ۱۳۳۹ء المتوفی ۱۲۸۶ھ مطابق ۱۳۵۱ء تک پہنچتا ہے علامہ
 حرمانی سے سچ رئیس لوطی اس سبب المتوفی ۱۲۷۴ھ مطابق ۱۳۵۱ء تک

(بقیہ حاشیہ صفحہ ۹۲) دعوات کے وقت ملازمہ واحاب کو ملا کر پتہ مدرسہ ملی طریق چستی اور تھانہ
 منشی پر گواہ پایا۔ سرپرست صاحب

امین و حروف آبادی راہ اندر صاحب محمد اسد

اس کے بعد کہ طبع بڑھ کر ۳۴ سال کی عمر میں راہی ملک تھا ہوئے شاگرد پر بڑی شفقت کرتے تھے
 اسی شفقت سے شاگرد کو مرتبہ کمال تک پہنچا تھا اعطاء درگاہ محرم شیخ سعد الدین حرمانی میں
 مدفن ہیں علامہ سدیو کی کے استاد و مولف کمال الدین نظام الدین سہلوی کے سی اہام سے
 ہیں مجبور میں ۲۵ سال سے قحط سے حاصلہ پر دانا ہے احمدیوں مادگان کے یہاں تادی کی
 اسی جگہ قاص بھی سوئے ان دور و دور سے دیں اقامت گریں ہو گئے سلطان نظام الدین کے مبادل
 تا آخر شاگرد تھے صاحب آثار الکرام کے لئے میں جیات تھے بہت آب و تاب کے ساتھ دیکھا
 و تدیس کا سلسلہ جاری تھا علم کلام میں القردۃ الوثقی اور عامہ سوح فقہ مالہ یہ نظام الدین
 ملا اہل علم نے نظام الدین سے بھی بڑھ گئے

ان دونوں سرگروں کے استاد نظام الدین سہلوی صاحب دیں نظامیہ تھے پچیس کے
 فصاحت میں تفصیل علم کیسے صاحب شیخ ملام نقیہ نگھوی سے نقیہ تفصیل کتب فرمیں
 نگھوی من معین ہو گئے مدین و تصنیف میں شمول ہو کر بڑی شہرت و عزت کے ایک سے
 خارج التفصیل علماء حاضر ہو کر شریک حلقہ دیں ہوتے حضرت محمد شیخ عبدالہادی السوی
 مدت ہوئے۔

حاجہ صدرا اور سوح مسلم الثروت تصنیف کیں صاحب آثار الکرام سے ۱۹ اردی الح
 ۱۳۳۹ھ کو نگھویں ملاقات ہوئی تھی ہر جادی الادی ۱۱۶۶ھ کو سر آخرت اصغر ملا
 مرعوم علی آراو نگھوی نے تاریخ کی (۱۵ ماہ ۱۳۳۹ھ پر)

المتوفى ۱۲۱۸ھ

۴۔ مولانا عبدالواحد کرمانی خیر آبادی

۲۔ ملا محمد اعظم سندیلوی

۵۔ مولانا کمال الدین سہالی

۱۱۶۱ھ
۱۱۶۲ھ

۱۱۔ استاد اکل فی اکل ملا نظام الدین سہالوی قرنگی محلی

۱۱۰۳ھ

۶۔ ملا قطب الدین شہید سہالوی

۱۱۳۳ھ

۷۔ ملا امان اللہ بنارسہی

۷۔ مولانا دانیال جوراسی

۸۔ مولانا عبدالسلام دیوبندی

۱۰۳۷ھ

۹۔ مولانا عبدالسلام لاہوری

۹۹۷ھ

۱۰۔ امیر فتح اللہ شیرازی

مولانا دانیال جوراسی وغیرہم کا سلسلہ علامہ جلال الدین محمد اسعد محقق
دوانی المتوفی ۱۵۰۲ھ رزاق سلطان ابو سعید صاحب شریع ہیا کل حاشیہ

سلسلہ علامہ خیر آبادی کے سلسلہ اساتذہ کے اکبری عہد تک کے حالات مختصر درج کئے جاتے ہیں۔ والہذا
مولانا مصلح امام اور ان کے استاد مولانا عبدالواحد کرمانی خیر آبادی کا ذکر اپنے مقام پر گذر چکا ہے مولانا
کرمانی کے استاد ملا اعظم سندیلوی اپنے عہد کے امام فن تھے بحصول علم کے بعد دہلی پہنچے، محمد شاہ بادشاہ کے
مقرب شاہ باسط کے نزدیک دربار تک رسائی چاہی شاہ باسط نے امتحان اپنے بھتیجے سے مناظرہ کرایا،
کافی بحث و مباحثہ کے بعد مخالف کو زیر کر لیا اور جلسے قیام پر نہ آیا، اگرچہ کیا کہ بھی دسادی حاجت کسی
کے سامنے پیش نہ کریں گے۔ چار روزہ کروطن مالوف سندیلو آئے اور وہیں متوکلا نہ زندگی بسر کی۔
صدر رسالہ تشکیک تعلیمات بر میرزا ہد ملا جلال حاشیہ دائرہ اور لفظ البیضا تصانیف یا دگار ہی ہیں

(مولا علی محمد خاں صاحب)

سلسلہ تلمذ مقولات

- | | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| ۱۲۔ ابو عبد اللہ شجاعی بن مبارک | ۱۔ علامہ فصل حق حیر آبادی |
| الریبی دی النخدادی | ۲۔ حضرت شاہ عبدالقادر محدث |
| ۱۳۔ ابو الوقت عبدالاول بن عینی بن | حضرت شاہ عبدالعزیز محدث |
| شعیب بن اسحق اسحوی الصوفی | ۳۔ حضرت شاہ ولی اسد محدث |
| البردی | ۴۔ ابو الطاهر مدنی |
| ۱۴۔ حال الاسلام ابو الحسن | ۵۔ شیخ ابراہیم کردی |
| عبدالرحمن بن عبدالداؤدی۔ | ۶۔ احمد قشاشی |
| ۱۵۔ ابو محمد عبداللہ بن احمد | ۷۔ التمس محمد بن احمد الرثی |
| بن حمویہ السرحسی | ۸۔ الریں زکریا الانصاری |
| ۱۶۔ ابو عبد اللہ محمد بن یوسف | ۹۔ حافظ ابن حجر العسقلانی |
| مطر العرمی | ۱۰۔ ابراہیم بن احمد التوجی |
| ۱۷۔ ابو عبد اللہ محمد بن اسماعیل | المعروف بالبرہان القشاشی |
| بن ابراہیم الحارمی۔ | ۱۱۔ شیخ احمد بن ابی طالب الجراح |

سلسلہ تلمذ مقولات

- | | |
|----------------------------|---------------|
| ۱۔ علامہ فصل حق حیر آبادی | ۱۳۷۸ھ المتوفی |
| ۲۔ میاں فضل امام حیر آبادی | ۱۳۷۷ھ |

سلسلہ تلمذ

علامہ نے سند حدیث حضرت شاہ عبدالغفار بن شاہ ولی اللہ بن شاہ عبدالرحیم محدث دہلوی سے حاصل کی علامہ شاہ عبدالغفار محدث دہلوی صاحب لمعات و اشعۃ اللمعات کے بعد شاہ عبدالرحیم ہی کے خاندان سے یہ بابرکت علم حدیث ہندسان میں پھیلا۔ ملک میں صدیوں سے معقولانہ دور دورہ تھا۔ شاہان وقت نے علم معقول کی سرپرستی تو کی تھی لیکن علوم نقلیہ کی طرف کوئی توجہ نہ کی یہ شاہ صاحبان کا ہی طفیل ہے کہ آج ملک کا گوشہ گوشہ نور علم سے معمور ہے اور ہر وادی سے قال اللہ قال الرسول کی صدائیں اٹھ رہی ہیں اس دور میں کتب دینیہ کی کیا بی کا یہ عالم تھا کہ حضرت شاہ عبدالعزیز محدث کو تفسیر کبیر یا کسی دوسری کتاب تفسیر وحدیث کے دیکھنے کی ضرورت پیش آتی تھی تو قلعہ معلیٰ میں جانا پڑتا تھا۔ بخاری شریف جوامع الکتاب بعد کتاب اللہ کا درجہ رکھتی ہے اس کے نسخے بھی خال خال ہی پائے جاتے تھے۔

حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب کے سامنے بھی زانوئے تلمذ نہ کیا ہے۔ عسکری اشعار شاہ صاحب ہی کو دکھاتے تھے سلسلہ تلمذ یوں ہے۔

يسأل ميتال فانه انما يصيح عمره في مرات ومسال او توخير
و حال لا يتوسم فيه من العلم علامته قصارى امره
كل ما من عظم قصصا واساطير مختزعة مختزعة مختلفة
في باب الامة وهي اكاديب موضوعه الاحاديث
مروعة قد سمعها صبايون طاعون وتناقلها سراوون عاذون
يرون كدانات ويرونها قرانات وائمة الهدى يتهدون
عليهم ناههم رادقة وسهجات الائمة لاسك صادقة
ومن يقص اكاديب الاسماء وانا طيل الاحاسر لا يستاهل
ان يعد من معاصر العلماء او من قبيل الاحاسر بل هو
ادون حالا واحسن مالا من سمير يوثق في سحر الملهيا
لتويم امير ومن هارهارل مطيق يعترى حرسلا
تلقيق تعليل لقلب علم او لطيبا لظهيريق وحاشا
ان يكون ذلك من العلوم والمعارف وعايتمان يعد
من الملامى والمعارف

من كلامه في مالها من التيام في محض كل من من اللئام وراسه
 ان المولى لم يال جهدا في تحريمها يا تهم واجتهد جدا
 في الاحر شاد والقبيل على غوايا تهم وامعان النظر لتبصير
 عما يا تهم وتصفح كتب علماء تهم لاعلام جهالا تهم ولم يصف
 عن صفاتهم صحائفهم الى ان دل على ضلالا تهم ونكى في
 نخور نحاسيرهم بما طعنوا في تحاسيرهم وابلما السنته
 وقاسيرهم بقلب دقاسيرهم برؤ تقاسيرهم بل باقاسيرهم
 فاشجى اخليا تهم المترفين باشجان من الاشجان والافكار
 ولم يذارس لها تهم الا نكاس سبيلا الى الانكاس ولم يدع
 لقال هجال اقال بل قال كل قال اوغل في العلم من ادغال
 متروى كل مفتوم مفتوا وكل نكرو منهم مستنكرا لا ازال مشتاقا
 الى لقائد داعيا بطول يقائد الاصلاح مفاسد المبتدا عين
 وفوضوح مكائد المختدعين وقطع الدابر المدا برين المتبدلين
 واسرا غافا بالانوف المكابرين المتكبرين واحا ما استكشف
 عند المولى الجليل البليل من حال الزيل النزيل قائما هو حال
 نحال وخال بل شن بال مقطبي بسريال متبلي بويال خير
 ذي خطر وبال لا يستاهل ان يحظر بخاطر بال ولا بان

نوار الاحداث، وما علیہا من دی نفس و نفس الا وهتوه
منار الاحداث:

۵، در یقعدہ ۱۲۶۱ھ کو مولانا حیدر علی بیض آبادی کو موصوف کی کتاب
منتہی الکلام کے موصول ہوئے اور اس کے مطالعہ کرنے کے بعد ایک طویل
خط میں لکھتے ہیں۔ یہ کتاب مولانا نے ایک شیعی متحر عالم سحا علی حاں کے
رسالہ مصنف ۱۲۴۴ھ کے حوا میں ۱۲۵۱ھ میں لکھی ہے۔ رسیوں کو دلائل
قاہرہ اور براہین باہرہ اس میں درج ہیں، مولوی سحا علی حاں سے مولانا
اسٹیل ٹرید کے ماطرے بھی لکھو میں رہے ہیں

کذا لك استبشرات ادمق له المولى على ما رسال كتابه
فلتمت لنامہ، و رقت من الی بہ، میا لها من نعمہ وافیة
سرات مشرت موافاتها و مسہ کافیة، اصطعت طمعت
مکافاتہا فكان طلوعہ علی قل تطلعی الیہ، و طلعی ما یید
و اطلعی علیہ، انهم من تاسیر طلوع الصاح علی عاسق
محمور، و اطلع من تاسیر طلوع الصاح فی عاسق دیجور، و اما
ما حیر المولى الی مرقد من توقاہ الی العبد الذی کانہ
باحسانہ و حسانہ، فکما ما هو صد احیسی الی لقیانہ، و الی
مدا طاعت کتابہ الموسوم بمنتہی الکلام، و اطلعت علی ما قد

من خلف المظلوم بجمعة، وبقی منا کان ادسالی ولا نخی لتبیت
اتیامنا اسباغاً لمنه واتیامنا لا نعامه

سر سید احمد خاں مرحوم نے آثار الصنادید میں علامہ کا ایک خطبہ نقل کیا
ہے۔ یہ خطبہ حضرت الاستاذ مولانا الاجیریؒ کے ہاتھ کا لکھا ہوا۔ رسالہ
تورۃ البندہ کے آخر میں میرے پاس بھی موجود ہے۔ اس کا کچھ اقتباس
پیش ہے۔

”اما بعد فان الدنيا غمر ما لها قمر اور بل قمر ورہا قمر
وظلمها حرور لا یوازى همومها سرورها، ولا یوازن خیرها
شرها، ولا تنکافی معافاتها وآفاتھا، ولا تنادی افرحها و
اتراحها، ولا یمنعها وراحها، ولا یبطل فی سمومها یحیها،
ولا سمومها نسیمها، ولا یمنکها رخاؤها، ولا زرعها رخاؤها
تربا قھا ثمال، ونقصانها کمال عاقبة عافيتها اوصاب،
وحلوئها وسلوئها علا قمر اوصاب، اولها حبور، وآخرها
شیور، وصفائها خبا سر، ولقائها غبور، والعلیها بوس، وقصور
قبور، کل من عمر فیها مہوس، وکل ما عمر فیها مظموس، وکل
من الوری وان شری، فان مصیرہ الی الثری، مبادیہا آمال
ومنا، وحواقبہا آجال، منا، ما فیہا صفو عیش، ولا ویکد رخ

مولانا شیخ احمد الانصاری الیمسی الشروانی صاحب نفقۃ الیمس مشہور ادیب
کو ۱۹۱۸ء وادی الاحری ۱۳۳۶ھ کو ارتقام فرماتے ہیں علامہ کے تشریک کار
سلطنت اودھ اور رفیق خاص و محب محض مولانا محمد فیض اللہ التہید کو اس
کے حاسد بھائیوں نے موقع پا کر تہید کر ڈالا تھا اس حادثہ فاحشہ سے
علامہ صحت متاثر ہوئے حکومت میں دادرسی کے لئے کوتاہاں ہوئے
مولانا شروانی کو اعانت مظلوم کی طرف توجہ دلا رہے ہیں۔

”فقد کان المملوک ملوکاً لہ بلا عرق“ واحالہ بلا احتمال
معصی عرق، وقریباً لہ المصافات، لا مالک فاحات و یسناً
للمحب والوداد، لا مالاً لہ الماء والاحلاد، وحبیباً لہ المصلحۃ
طلح لیل، لا مالاً لہ العمام والاحوال ورفیعاً لہ ین تقارنا
مالوداد، وقریباً لہ ساعدنا لہ الاحقاد، والاحرام حود محمدیۃ
مالقارہ و مہا املف، ومانتاً لہ مہا اختلف۔۔۔۔۔

فرغت الی السبع المولیٰ، فثلث ما ینبکی مطلقاً اولیٰ، فصل قبل
ان الماسمتی الادب، فوق المقاربتی النسب، فان عرق مولانا
لناک متعجب، و سآک متوجم، و حآن مرجم، و لہعآن مستوجم،
من علیا ناسوا المکلوم، و فصل المظلوم، فالما مول من المولیٰ ان
لا یا لوجہ لہ انی ان بھاری ادا م اللہ ایا مہ من ظلم مقمہ دیو سی

ایک دوسرے خلیفہ در ریح الاولؑ کو موالا ثعلبہ بن الدین بن نجسم الدین الکاوری کہتے رہے۔

”و بعد قریب اذن عشقت ثعلب العین، و مراب اثر اثر قبل العین و کم فی الوری، من ہماہ لطیف سری فی الکری، قبل ان یرى و لعل عجز الشونی فلما تملح بسورۃ، قبل لیان و زورۃ، و کم من حبیب یصیب قبل ان یرى، و کم من لہیب یلظی قبل ان یرى، و بعد المتوفین عن الوب، من یقن بالغیب کذاک مولانا ان امالا قد فقد عمت باخلا، و ان کنت لمارح، فقد سمعت خیر، و ان لم اکن لقیمۃ، فقد لقی فی صیتہ، و ساقنی احادیث کمالہ، و ان لم اکتحل بلا لاجمالہ، و عیمتی نوافر عرقد و مناخر عرقد قبل ان شراف منہ بعرفہ و بعوارف اشرف، قبل معارف بشرف، و شغفت بریاء، قبل ان یرى عیاء، و لم یزل مذا خبر بعدا، ظامیا الی الاستملاء بمناء، و ما فتی من انبی بابتاء، یلنس سبیل الی لفائد، لیستغنی بلا لراۃ، و لیستغنی من الراء، و لکن لم یسا عداۃ علی ذلک الدھر و لم یسا عفا الزمن ۵

ماکل ما یتمنی المرء یدارکہ تجری الرياح بما لا تشتهی السفن“

مكتوم وشاء مشاع، وعمر من مصون وعمر من مصلح، السيلدع
المتقى الحميد اللقا، الراتى من درى المجد والعلی مرتقى الساقى فى
حمار حجة الله محمد نقا، أكرم الله متواة، وورلى فى حمار السقا،
وبرد صر محمد ستا، سب رحمة وسقى، ما لله اتى قمار بحف بعد
الدا سره واتى بطرا الكشف عباد رازى واى محمد حوى وهو
طالع فى وسط سماءه واتى محمد سرى وهو طالع فى سوية وبانة
افهكدا ايموت السمان، قمل الاجمان اهكدا ايموى السان
وهو بيان اهكدا انظر فى الموت قمل باوانه اهكدا ايموت
التب فى عموانه اهكدا انتردى السبل متاهكدا تقتلى لحمل
اهكدا يحدات الاحداث فى الحد يداى ويتحداه اهكدا
يتفرق السبل ويتحداه، يا ليل الرومات المردة بوالحيوب
المقدادة، ولدا مورع المحدث، والامعاس المتصعة اعبت
من موت فاح، اوسعت بلابل خارج وبانت المداوم
روح وثوب، كلا ان سكرة الموت سكر ليس له صو، وظلمة القمر
دحية ليس بعدها صحو، وكذا الدسا اولها الفة وآخرها
لهمة، واولها امل، وآخرها احل، واولها امية، وآخرها
مبية، واولها سرور عروى، وآخرها مصي ومرور.

پر وہ خفا میں رہ گئی تھی۔

علامہ اپنے والد ماجد مولانا فضل امام کو اپنے ابن العتمہ مولوی محمد بقا کے انتقال کی خبر سنکر ۳۰ ذیقعدہ ۱۲۳۷ھ کو ایک طویل عرصہ دہلی سے ورجانہ لکھتے ہیں۔ اس خط کا ابتدائی کچھ حصہ نقل کیا جاتا ہے۔

اقبل ارضایہ عز و شمیم نزاہا العتیق بالمسک الفتیق والغبر
السجیق واستلم عتبتہ ہی قبلۃ طلاب التحیق وارباب التدقیق
فیایتہا الرجال حجالا، علی کل صنام بل فج عمیق، من کل بلد سحیق
بین یدی الامام المحب بل المقام البحر، مولانا الشیخ الفخر الہاربی
شد اسرات کلامہ لعقل السحر وقلوب نظامہ بعقود الخیر
لازال بایہ مقصوا وفضلہ محسوا وکرمہ محمودا وظلمہ مدامقدا اللہ
بہم جنتہم الابرار صلعم ووجدنا ذایصف الملوک من خون
دھاک، وشیخ ادھاک، ونصب سعلہ عن عیشہ والہاک، وشیخ مانا
وکرب دانا، وکلمہ غنا، ووجدنا ضنا، وقلوب ایسہ بسکرة
الموت وادھاک، ووجع بلخ برغایتہ غنا غنا، لما بلغد فی اجود
من ناکہ ناع، ودعی لہ بالرحمۃ دلع، وندا بدعزین لزع، وفضل
من وصف بطول باع، وبسط ذراع، واسخی من امد معترف
وسعی الید سلع، وامیق سلع، الی معال ومسلع، ذی عطاء

علم و ادب پر تمس و قمر شکر چمک اُٹھے تھے۔

مجھے کہا صرف یہ تھا کہ اس کو جب کسی فن پر قدرت کاملہ اور مہارت
تامہ حاصل ہو جاتی ہے تو اس کمال کے طور کے لئے وقت و موقع ضرورت
و ہمت اور یکسوئی و مراعت کی ضرورت ہیں ہوتی اہل کمال اکثر دستگیر
پریتاں حال اور ستمزدہ رعد گار رہے ہیں۔ پھر بھی ان کی مولعات و مصعفا
میں کمالات نے قایمات نظر کرتے ہیں۔ اسی کے سماع کے لئے مولانا آزاد
کے ادبی کمالات کا ذکر کیا گیا ان کے ساتھ ہمدستاں کے حدود جدا دلی کی
تاریخ کچھ اس طرح والستہ ہو گئی ہے کہ انھیں اس سے ہٹا کر نہیں دیکھا
ما سکتا۔ اس لئے ۱۹۲۲ء اور جنگ عظیم ۳۵ء کا محقر تذکرہ بھی کرنا پڑا
اب پھر

قد سے گریم و ہم پر سرا ساء روم

۱۸۵۷ء کے ہولناک واقعات کو پیش نظر رکھئے اور پھر سالہ نور الہدیٰ

اور قصائد غنۃ الہدیٰ ملاحظہ فرمائیے یہ دونوں چیمبروں آخر میں جمع ہیں اس
لئے ان کے متعلق کچھ لکھا گیا ہے۔

صحیح اندازہ مختلف اصناف سحر سے ہی ہو سکتا ہے اس لئے عربی
ترک کے چند مہرے پیش کئے جاتے ہیں۔ اہل علم علامہ کو ایک فلسفی اور مجاہد
کی حیثیت سے مانتے رہے ہیں ادنیٰ عظمت فلسفہ و جہاد سے معلوم ہوئے

کی لگن ضرور ہونی چاہئے۔ دوسرے یہ کہ زندگی کے تمام لذائذ و تمتعات
پتہ ہیں۔ حکایت تشنہ و سرب سے زیادہ نہیں۔ ہاں اگر عیش و حیات کی پہا
کوئی حقیقت ہے تو ہر انسان میں ہے کہ وہ دلوں میں افلاص و بھمت
جو لے بھی اس کے میسر آجائیں۔ زندگی کا حاصل اور پیش دینا کا سراپا ہے۔

ہر آل کو خاطر مجموعہ و پارہ ہنیش دارد
سعادۂ ہر دم او گشت دولت ہم قریں دارد^{۱۲}

مولانا آزاد کی عمارت سے صاف ظاہر ہے کہ حجاز و مصر کی مروجہ تعلیم
اور والد ماجد مولانا خیر الدین دہلوی جیسے عالم با علم اور بزرگ روشن ضمیر کی
پرستش و تہنیت کے فیوض سے تیرہ چودہ برس کی عمر ہی میں بہرہ وافر حاصل
ہو چکا تھا۔ اور پھر انہیں ہندوستان پہنچنے پر اٹھارہ انیس برس کی عمر میں غلب

۱۲ کاروان خیال، دو سر خط ۱۲

۱۳ موصوف ۱۸۵۹ء کے ہنگام کے بعد دہلی سے راجپور و مٹی ہوتے ہوئے کہ مظہر کو روانہ ہو گئے علم و فضل اور
مجدد بزرگی کا شہر ہندوستان کی یار دیواری سے نکل کر اکابر اسلام میں پہنچ چکا تھا۔ چنانچہ سلطان عبدالعزیز نے
آپ کو قطعہ خطیہ بلا بھیجا۔ قیام ترکی کے دوران میں سلطان نے مولانا کی کئی کتابیں اپنے خزانے سے قاہرہ میں چھپوا کر
شائع کیں۔ قطعہ خطیہ سے واپسی پر آپ نے کہ مظہر میں سکونت اختیار کر لی اور مفتی مدینہ منورہ شیخ محمد بن
وتری کی بجاغی سے سادی کی۔ قیام مکہ کے دوران میں آپ نے اپنے مریدوں سے گیارہ لاکھ روپیہ
اکٹھا کیے نہر زبیدہ کی مرمت کرائی۔ کہ مظہر ہی میں مولانا ابوالکلام آزاد ۱۳۵۱ھ مطابق
۱۸۸۸ء میں پیدا ہوئے۔ ۱۲۔

میں اب صدیہ رخگ کو لکھتے ہیں۔

آپ نے ایک مات کہا جو اس کے ہے کہ علوم سدا بہار ہے اور اس
مکالمہ ہستی میں ہی ایک امت امتی ہے کیا کہوں اس حملے دل پر
کیا اثر کیا اس کلمہ حق کی تسبیح میرے دل درد مند سے پوچھئے یا کا
سرس کی عمر ہو چکی چند ماہ بعد ماؤں میں پورے ہو جائیں گے گویا انگریز
معاہدہ میں کہہ سکتا ہوں کہ پچاس کے رنگ سائڈ میں یوری طرح اچکا
عام طور پر لوگوں کی ہوس و آہی کا راء میں مائیں میں کے بعد شروع
ہوئے۔

سردیاس کی محنت خاص لے تیرہ چودہ برس کی عمر میں اس
مرحلہ سے گذار دیا تھا۔ اس طرح گویا ایک کم جالیں برس کے اندکار فرما
عیس کی دشگیریوں نے صدیوں کی مسافرتیں طے کرائیں صورت دہی
کا ساید ہی کوئی گوشہ ہو گا جس سے طلبے تعامل اور آہی لے پہلو تھی
کی ہو اور فکر دمل کی ساید ہی کوئی طہی ہستی ہو گی جس کی سیاست میں
قدم لے کوتاہی اور بہت لے کم چوسی ردار بھی ہو لیں اگر آپ پوچھیں کہ
مدہ العمر کی اس جہاں نوردی کے بعد مدگی کی حقیقتوں میں سے کیا ہاتھ
آیا ۹ بولتا تامل کہوں گا کہ دداتوں کے سوا تیسری مات کہیں کھائی نہ دی۔
ایک تو یہ کہ مدگی بغیر مقصد کے سر میں کی جاسکتی اس لئے کسی نہ کسی مقصد

علامہ اور مولانا آزاد میں کئی مناسبتیں ہیں، پہلی مناسبت تو یہی اعجاز نگاری اور فتنہ کے بلاغت ہے۔

دوسری مناسبت جہادِ حریت و آزادی میں جان و مال کی بازی لگا دینا ہے۔ علامہ نے ۱۸۵۷ء میں قلعہ آزادی کی بنیاد میں خشتِ اولِ تقویٰ جہاد پر دستخط کر کے رکھی تھی۔ مولانا آزاد جو علامہ کے شجرِ علم کے خوشہ چیں بھی ہیں۔ ۱۹۱۲ء سے ۱۹۳۶ء تک مسلسل ۲۴ برس جہادِ سیفِ زبان و قلم جاری کھڑے ۱۹۳۹ء سے فرائضِ صدارتِ انڈین نیشنل کانگریس انجام دیتے ہوئے ۱۹۴۶ء میں ہندستان کو آزادی کے دروازے تک پہنچا چکے ہیں۔ اس طرح قلعہ آزادی کی آخری اینٹ لگا کر اگر پورے متوازن پسر تمام کندہ کے مطابق اسٹا کی آغازِ تعمیر کو انجام تک پہنچا دیا ہے۔

تیسری مناسبت یہ ہے جیسا کہ اوپر گزر چکا ہے علامہ نے تیرہ سال کی عمر میں شہنشاہِ علوم حاصل کر کے امامِ معقول و منقول بن کر سلسلہٴ دریں تدریس جاری کر دیا تھا۔ مولانا آزاد بھی اس عمر میں کامرے غیب کی دستگیر یوں سے صدیوں کی مسافیت طے کر چکے تھے۔ اپنے ایک خط مورخہ ۲۹ ستمبر ۱۸۷۷ء

الحمد للہ مولانا ظہیر الحسن انیشمووی تلمیذ شمس العلماء مولانا عبدالحق خیر آبادی خلت علامہ فضل حق کے فلسفہ و منطق میں شاگرد ہیں اور علامہ شبلی نعمانی تلمیذ مولانا فیض الحسن سہارنپوری شاگردِ رشید علامہ سے استفادہ کیا ہے۔ ۱۳۰

نوحہ ماتم ہو یا درودِ مراق کا قصہ الم پڑیا چڑھے کی کہانی ہو یا قلندہ کی شکستہ
و کہہ قر کی داستانِ حسرت و دیرانی، نگہائے جن کا ذکر ریت آرائی ہو یا
ملاں گلش کی کیفیت لہہ سرائی صدا کی و صدا ریت یر دلائل قاطعہ میت
کئے مار ہے ہوں یا بھولوں کی خلقت یر برا ہیں ساطعہ، سہیں اعجاز نگاری
کار فرما نظر آئے گی۔

پھر دیکھئے امدادِ گل استانی گفتار
رکھئے کوئی بیابانِ دہبہ مارے آگے

وہ اہل علم حضرات ہمیں آواز کے یاسی مسلک سے اختلاف رہا ہے
جس میں مقتدرِ فلما و اور محترم پر و دیسراں کا گروہ بھی شامل ہے انہیں بھی
عارِ خاطر پر سر دھتے دیکھا ہے وہ بھی آواز کی علمی قابلیت ادا دی صلا
پر متفقین و مخلصین کی طرح ایمان رکھتے ہیں۔

وَالْفَصْلُ مَاتَهْدَاتِ مَدَالِحِلَاو

وہ وقت بھی آرہا ہے جب دیا غلط بھی کا سکار زیادہ عرصہ تک ہی
رہے گی۔ اور تاریخِ تاسکے گی کہ یوان کا سقراط، شہرِ حراں کا اس تیمیہ
افانستان کا حال الدین، مصر کا محمد عمدہ اور جوہری ططاوی ہدستان میں
بھی الو الکلام آواز کی شکل میں مصلح امت سکر نمودار ہوا تھا

مَاسْنَتِ قَلِّ فِدَعَاتِ مَصْدَقِ وَالْفَصْلُ بَهْصِي وَالْمَحَاسِنُ شَهْدِ

الہندیہ

حسب الرحمن خاں شروانی کو مخاطب کر کے "کس بنو دیاشد و من گفتگو میکنم"

کا سلسلہ شروع کر دیتے ہیں۔ اب "عبار خاطر" کے ان خطوط پر نظر ڈالتے۔

"قلعہ احمد نگر کی تاریخی حیثیت کا بیان ہو یا گھر قناری کی روداد چینی چار نوٹوں

کا پیر سرور تذکرہ ہو یا اس کے ختم ہوجانے کا افسانہ غم، شریک حیات

۱۸۶۶ء سے ۱۹۲۷ء اپنے آبائی قلعہ بھیکن پور میں بوقتہ

پیر سرور تذکرہ ہمدان کے علم ہونے کے بعد
۱۵ موصوف ۲۸ شعبان ۱۲۸۳ء مطابق ۱۲۷۶ء تک اپنے آبائی قلعہ بھیسکن پور میں بوقت
صبح پیدا ہوئے۔ والد ماجد کا اسم گرامی محمد تقی خاں ہے۔ آپ کے عم محترم محمد عبدالشکور خاں عرف
منجھلے خان صاحب شروانی خاندان کے نامور فرد تھے جو دروہا اور ساہیوالہ میں دور و نزدیک مشہور
تھے۔ آپ کے مورث اعلیٰ باز خاں شروانی، سارے خاندان میں آفتاب کی حیثیت رکھتے ہیں بمضافات
علیگڑھ و اویٹ کے دیہات پر قابض تھے۔ جاٹ گرد دی کے زمانہ میں ساری جائیداد چھوڑ کر پور خاندان کچے
لنگا پار جانا پڑا۔ ۱۸۷۵ء کے لگ بھگ شروع علمداری انگریزی میں اپنی علاقہ بائیں اور چوراسی پستقل قابض ہو
شروانی خاندان عصہ دراند سے افغانستان سے اگر ہندستان میں آباد ہے ہولولہ دھمی کے زمانے ۱۸۵۵ء
تاک ۱۸۷۵ء میں عم خاں شروانی بااقتدار تھے سکندر دھمی کے وزیر ہوئے۔ تاریخ فرشتہ وغیرہ میں سرے شروانی
عہدیداروں کا بھی تذکرہ ہے۔ اگر کے عہد میں پیر محمد خاں شروانی چوہدری کے صوبہ دار تھے۔ علیگڑھ کا مشہور معروف
قلعہ جواب شکر محلہ بالائے قلعہ کی شکل میں تبدیل ہو گیا ہے محمد خاں شروانی نے ۱۸۵۵ء میں ابراہیم دھمی کے
زمانے میں بنایا۔ اسی خاندان کے معزز فرد نواب صدیقار جنگ مولانا شروانی ہیں۔ ابتدائی استاد حاجی عبدالرشید
خاں علیگ ہیں مولانا مفتی لطف اللہ علیگڑھی مولانا عبدالغنی خاں فرخ آبادی اور مولانا شیخ حسین عرب
محدث بھوپالی سے تکمیل درسیات کی۔ انگریزی میٹرک تک سینٹ جاس کا محیث اسکول آگرہ میں پڑھی۔
۱۸۸۳ء سے ہندستان کے مشہور علمی ادبی رسالوں میں ٹھوس مضامین لکھنا شروع کئے۔ اپنے علمی ذوق کی بنا پر
ایک نادر الوجود کتابخانہ قائم کیا ہے جو بیرون ہند بھی مشہور ہے۔ ۱۹۰۵ء سے ریاست کا کام بھی لائی ۱۹۱۸ء
مطابق ۱۳۳۷ھ میں حیدر آباد میں صدر الصدور ہوئے۔ ۱۳۳۸ء مطابق ۱۹۲۲ء کو لا
صدر یار جنگ بہادر کا خطاب ملا مولانا آزاد سے دیرینہ تعلقات ہیں۔ نظام الاوقات کے پابند ہیں مطالعہ
کتاب میں وقت صرف فرماتے ہیں نہ صرف فخر خاندان بلکہ فخر قوم و ملک بھی ہیں۔ ۱۲

مہتمم کے بعد پتہ چلا تھا کہ قلعہ احمد نگر اور آغا خان یلیس پورہ میں رہنمایاں بہنیں
مقیمہ و نظر مدہیں اس تمام دربار عیسیٰ سے مطلب آسا تھا کہ یہ سمجھ میں آسکے
کہ ۱۸۵۷ء سے ۱۹۴۲ء کی نوعیت کچھ کم نہ تھی، مہدستان نے دونوں ماریاں
نگلو خلاصی کی کوشش کی دونوں ماریاں کامی رہی۔ البتہ اتنا فرق ضرور ہوا کہ
پہلے لال قلعہ دہلی میں جو مقدمہ ہوا تو بہادر شاہ ظفر آخری تاجدار سلطنت مغلیہ
کو رگوں میں نظر بند کرنے کا فیصلہ کیا گیا اور تادم آخر وہیں مقید رہا پڑا۔
لیکن ۱۹۴۶ء میں اس وقت کے "ناعیوں" محل شاہ نوار، دھولس اور سہگل
کو اسی لال قلعہ سے چھوڑا پڑا اس سے پہلے ۱۹۴۵ء کو "ناعی"
لیڈیاں کا مگر بس کورہا کہ نا ہی پڑا تھا اس ۸۹ سال میں علام مہدوستان نے
اسی ترقی تو کر لی۔ میں اس است

اں "ناعی" لیڈیوں کے متعلق یہ خیال ہو چلا تھا کہ عادت کا مقدمہ
تایم کر کے پھانسی یا کم از کم عمر قید کی سزا ضرور ہوگی جو لیڈی بھی اس حالات
میں کسی طرح مطمئن نہ تھے اہں اسیران مرگاہ میں کانگریس کے صدر اور
آسمان علم و ادب کے مولانا مہد مولانا ابوالکلام آزاد بھی تھے جو سیاست
شریک حیات گرفتار مرض و آزار اس پر مسلسل شب بیداری اور محکم افکار
قلعہ احمد نگر میں دوحی پہروں میں مقید کر دیئے جلتے ہیں ۲۴ گھنٹوں کے
بعد تھوڑا سا سکون ملے یہ نواب صدر یار خانگ بہادر مولانا

مشرجے پر کاش نرائن نے نیپال پہنچ کر ہندوستانی فوج بنانے کی کوشش کی۔ اسی کوشش میں گرفتار بھی ہوئے۔ مشر سو بھاش چندر بوس سابق صدر کانگریس نے ۲۶ جنوری ۱۹۴۱ء کو خفیہ طور پر کلکتہ سے افغانستان ہوتے ہوئے جرمنی اور دہاں سے سنگاپور وغیرہ پہنچ کر لاکھوں کی تعداد میں "آزاد ہند فوج" کے قومی سپاہی بھرتی کئے اور صوبہ آسام کے مقام امپھال پر ۱۹۴۳ء میں حملہ کیا جو رسد نہ پہنچنے اور بارش شروع ہو جانے کی وجہ سے ناکام رہا۔ سنگاپور فتح کر کے قلعہ پر قومی ترنگا جھنڈا لہرایا۔

ملک کے ان حالات میں حکومت کے خلاف آواز اٹھانا تو درکنار آواز نکالنا بھی بڑا سنگین جرم تھا۔ کیا پُر آشوب زمانہ تھا۔

ہاتھ کاٹے گئے آغازِ دُعا سے پہلے ہم سزایاب ہوئے جرم و خطا سے پہلے کچھ ادائیں بن جہنم قتل و عیش و منظور کچھ سزائیں ہیں جو ملتی ہیں خطا سے پہلے

۱۹۴۷ء میں کلکتہ میں پیدا ہوئے۔ کلکتہ میں گریجویٹ ہو کر کیمج میں داخل ہوئے۔ آئی، سی، ایس ہو کر واپس ہوئے۔ ۱۹۳۳ء میں کلکتہ کا رپورٹنگ کے سربوئی ممبر بن گئے۔ کانگریس کمیٹی کے صدر رچو کی مرتبہ قید نظر ہوئے۔ ۳۸ء و ۳۹ء میں دو سال کانگریس کے صدر ہوئے۔ ۳۹ء میں گرفتار ہو گئے۔ ایک سال کے بعد واپس ہوئے۔ ۴۱ء میں اچانک ہندستان سے غالب گنج جرمنی، جاپان، سنگاپور وغیرہ میں دورانِ جنگ میں برطانیہ کے خلاف کام کرنے رہے۔ آزاد ہند فوج بنا کر "نیاجی" کا لقب حاصل کیا۔ اطلاع ملی تھی کہ ۱۸ اگست ۱۹۴۵ء کو لٹو کیو جاتے ہوئے تھائی ہو کے میدان میں ہوائی جہاز کے گرنے سے انتقال کر گئے۔ اب خبر ملی ہے کہ خبر غلط تھی کسی مصلحت سے تہور کر دی گئی تھی، مشر بوس زندہ ہیں اور غریب ظاہر ہو کر ہندستان کی سب سے زیادہ شہرت یافتہ گائیکہ اور گیتکار نے ان کے وارنٹ وغیرہ منسوخ کر دیے ہیں ۱۲۔

ہوتے سارے صوبوں کے قابل ذکر ہزاروں کانگریسی ہرہرگاؤں اور قصبے سے کڑ لئے گئے کانگریسی لیڈران کی اسپتیل سحت وحی نگہانی میں کسی معلوم مقام کی طرف روانہ کر دی گئی۔ ایک عرصہ تک یہ بھی تہہ چل سکا کہ اس حصرات کو کہاں رکھا گیا ہے۔ زدہ بھی ہیں یا کسی سمد میں عسرو کر دیئے گئے۔ جب پبلک میں صبح کو اطلاع بھی۔ تو قیامت چیزنگامہ پیدا ہو گیا۔ مستقل ہجوم نے آگ لگانا، ریل کی پٹریاں اکھاڑنا، نگرانی گوداموں کو لوٹنا اور تباہ کرنا، تار کاٹنا اور طارماں حکومت پر حملہ کرنا شروع کر دیا۔ نہ صرف بیٹی ملک ہندوستان کے شہروں میں بھی یہ تحریک شروع ہو گئی۔ حکومت نے بھی پورے تشدد سے کام لیا۔ ملا امتیاء گولیاں چلائیں۔ ہوائی ہزاروں سے کم برسائے دیہات کی لوٹ مار کی، صرف ستمیہ ہزاروں اسالوں کو لے عزت کیا عورتوں کی عصمت دری کی، علاقوں پر ٹرے ٹرے خرماے کئے گئے حامدا دیں جسط کی گئیں۔

سٹرچے سرکاسٹ برائے اچھت برائے پٹور دھن، مسٹر رام موہر لومبہ اور مسرارونا آصف علی وغیرہم لیڈراں کانگریس سوشلسٹ پارٹی لے توڑ بیوی کی اسکیم کو حرات کے ساتھ حلایا۔ اور آخر الد کر تو گرتا رہی نہ ہو سکیں۔

رشتہ ستانی اور ظلم و جبر کی وہ گرم بازاری ہوئی کہ ہندوستان کی تاریخ اس کی نظیر سے عاجز ہے۔ معمولی سب انسپکٹروں، ادنیٰ درجہ کے سرکاری ملازموں، اور بلیک مارکیٹ کرنے والوں نے پانچ سالہ دور جنگ میں لاکھوں روپیہ کمایا۔ لکھ پتی بن گئے۔ عالیشان محلات بنائے۔ سکنی اور زرعی جائیدادیں خریدیں۔ تجارتیں بڑے پیمانوں پر شروع کر دیں۔ بنکوں میں حسابات کھول لئے۔

کانگریس کے لیڈران ۱۹۴۱ء میں نظر بندی سے رہا کئے گئے۔ حکومت نے سمجھوتہ کی گفتگو شروع کی، سرکرپس لندن سے تبادلہ خیالات کے لئے آئے۔ گفتگو ناکام رہی۔ ۸ اگست ۱۹۴۲ء کو آل انڈیا کانگریس کمیٹی کی کونسل نے بمبئی میں عدم تعاون کی تجویز پاس کی "کوٹ انڈیا" یعنی "ہندوستان چھوڑو" کا نعرہ بلند کیا۔ گاندھی جی کو دایسراے کو خط لکھنے کا اختیار دیا گیا کہ پندرہ یوم میں ہندوستان کو مطمئن کیا جائے ورنہ اپنا راستہ خود بنانا پڑے گا۔ اگلے شب کو لیڈران کانگریس اجلاس ختم کیے اپنی اپنی جائے قیام پر پہنچے۔ ۵ بجے صبح تک بیک وقت سب گرفتار کر لئے گئے۔ بمبئی کو ساری دنیا سے بے تعلق کر دیا گیا۔ ٹیلیفون کے تار کاٹ دیئے گئے تاکہ باہر خبر نہ جاسکے۔ تمام ہندوستان کے تھانوں میں اطلاع پہنچا دی گئی کہ ہر مقام کے سربراہ اور وہ کانگریسیوں کو گرفتار کر لیا جائے۔ شام ہوتے

اس کے عہدیدار ٹرے ٹرے خطاب یافتہ اور سمیتہ سے سرطانیہ کے مقتدر علیہ و
وما دار رہے تھے قومی اور محمد جامعوں کے مقابلہ پر غیر ملکی حکومت سے
ایسا آلہ کار سا کر میدان میں لا اُتار تھا اس جماعتوں کا کام آبادی کی راہ میں
روٹے اٹکانا اور فرقوں کی نایدگی کا دعویٰ اس کر در پورہ حکومت کے
ہاتھ مصبوط کرنا تھا۔

یہ اندرونی طعناں اور ملکی و قومی عناد کی آبادی خواہ جماعتوں کے حق
میں اور مصیبت میں گئی تھی۔

فرعوں دماغ اور صاحبِ حر و استیاد حکومت جماعتوں کے اس
نعرہ آبادی کو کب رسدانت کر سکتی تھی سحر و دھڑلاک اور اجراء اسلام
کے ارکان و ممبران کی گرفتاریاں شروع کر دی گئیں، لمبی لمبی سلسلوں میں دیکھا
گئیں، بعد میں کانگریسی اور جمعیتی لیڈروں امام الہدیہ مولانا ابوالکلام آزاد،
پنڈت خواہر لال بہر، شیخ الاسلام مولانا حسین احمد مدنی، اور مولانا حفص الرحمن
سیوہاروی وغیرہم کو گرفتار کر لیا گیا۔

کانگریس نے نیز اس انفرادی سول نا فرمانی شروع کی دیہات تک کے
عہدیدار بھی گرفتار ہوئے سنے سنے ایکٹ سے لگے اور عیب عیب
آرٹھ بکالے گئے یورٹک جہنم کدہ میں گیا بھاؤ اور ہراس ہر طرف
چھا گیا تھا۔ مطلق العنان حکومت پورے تند و پراگانی تھی۔ جکی جدے

سے اگست ۱۹۴۷ء کا پُر آشوب زمانہ بھی کم خطرناک نہ تھا جرمی نے
 ۳ ستمبر ۱۹۴۹ء کو پولینڈ پر حملہ کر کے اعلان جنگ کر دیا تھا یہ جنگ فیصلہ کن
 جنگ تھی صرف دو ملکوں کی جنگ نہ تھی بلکہ دو اصولوں کی لڑائی تھی۔
 ڈکٹیٹری اور نام نہاد جمہوریت کا تصادم تھا۔ برطانیہ کو سامنے تباہی بربادی
 کا منظر نظر آ رہا تھا۔ ہندوستان صدیوں سے برطانوی شہنشاہیت کا
 غلام تھا۔ ۸۳ سال سے مسلسل جدوجہد آزادی جاری تھی جس کی خشت
 اول علامہ اور دوسرے معاصر علماء عصر کے مبارک ہاتھوں سے ۱۸۵۷ء
 میں رکھی گئی تھی۔ ہندوستان کی تمام آزادی خواہ جماعتوں، انڈین نیشنل کانگرس،
 آل انڈیا فارورڈ بلاک، مجلس احرار اسلام، ہندو اور جمعیتہ العلماء ہندو وغیرہم
 نے ۱۹۴۷ء کی اس جنگ کو سرمایہ داری کی جنگ بتایا۔ باشندگان ہند کو اس کے
 علحدہ رہنے کی اپیل کی، ان کا کہنا تھا کہ ہندوستان کو اس کی مرضی کے خلاف
 آزادی کا وعدہ کیے بغیر جنگ کے شعلوں میں نہیں گھسیٹا جاسکتا۔ دوسری
 طرف ہندوستان کی فرقہ پرست و خود غرض عہدوں اور اقتدار کی بھوکے عین
 بھیس بھیس ایک طرف فرقوں کی واحد نمایندگی کا دعویٰ تھا اور دوسری
 جانب فوجی بل پاس کر رہی تھیں ان کے اعلیٰ عہدیداران بھرتی اور چند
 نیں پورا نغادن کر رہے تھے جیل سے باہر رہ کر بھی رشوت ستانی اور ظلم و
 تعدی کے خلاف آواز اٹھانا گناہ سمجھتے تھے بلکہ خود شریک کار تھے۔

یوں تو آراؤ کی ہر تصنیف و مضمون میں ادنیٰ شاں پورے آٹ تاب کے ساتھ جلوہ گر نظر آتی ہے۔ لیکن مجموعہ خطوط "عمار خاطر" کے دیکھے سوا بارہ ہوتا ہے کہ اس مردِ معابد کو ریا دیاں پر کس قدر قدرت حاصل ہے۔ الفاظ و جملے حاسب ہیں قائم عسارت میں لکھے حرطے حاسبے ہیں۔

حب انسان میں کوئی کمال پیدا ہوا ہے تو اس کا صدور و طور پلا قصد فارادہ بھی ہوتا رہتا ہے۔ آپ نے ہار موسیم اور ستارہ کلمے و لے کو دیکھا ہوگا۔ اس کی نظر کسی طرف ہو، خیالاتِ عرب سرائی کی طرف متوجہ ہوں یا سامعین کی حاضرت آنکھوں پر پٹی مدھی ہو یا کھلی ہوں، انگلیاں ایسا کام برابر اسی شاں سے کرتی نظر آئیں گی کیا محال ہے جو کسی دوسرے سر یا تار پر انگلی عابرے۔

یہی حال ان دونوں سرگروں کی استاورداری کا ہے دونوں کی سرکاری کمال کے اسی مرتبہ اعلیٰ پر پہنچی ہوئی ہے۔ کہ گرد و پیش کے حالات اور خطرناک و سنگین حادثات بھی متاثر نہیں کر سکتے خود علامہ کا رسالہ التورۃ الہدیہ اور قصائد مقتہ الہد اور آواز کا مجموعہ خطوط "عمار خاطر" اس کا آئینہ دار ہے

علامہ کے رسالہ و قصائدِ ابدان میں لکھے اور ارادے یہ خطوط اب صدر یار محکم بہاد کو قلعہ احمد نگر کی محوسی میں تحریر کئے۔ مئی ۱۸۵۷ء

یا ویلہ یا ویلہ یسکوالزمان میلہ ونقول یسکولیلہ یالیل صلک من غلہ
 یصف الغم وشومہا یرعی السما ونجومہا دتربہا ونجومہا من نثرۃ او فقلہ
 ہاوی الانام باسوم طرا وجا برکسہم لطفاً وواضع اصم عنہم غلہ فی الموعد
 خیر الوری ابویہم جمعاً وکشف ضمہم ولجاءہم فی امرہم وشفیعہم فی المشہد
 حامی الحقیقۃ المجد اعلی الخلیقۃ المجد زاکی الخلیقۃ احمد خیر الانام محمد
 ہواول النور السقی یتلوہ کل تعین ثانیہ لیس بمکن عندا الحصف المجدی

یہ تو نظم کے چند نمونے تھے عربی شرنکاری کا حال مولانا ابوالکلام آزاد کی
 اردو انشا پر رازی کی طرح سمجھئے۔

علامہ کے بیسیوں قصائد و خطوط و مضامین نظر سے گزرے، اسی طرح
 آزاد کے مقالات و رشتات بھی دیکھنے میں آئے میری علمی تہی مانگی اور ادبی
 بے بضاعتی آج تک یہ فیصلہ نہ کر سکی کہ کونسا مضمون یا خط فصاحت و بلاغت
 اور روانی و سلاست میں دوسروں پر فوقیت رکھتا ہے۔

شادی و مسرت کا موقع ہو یا حزن و الم کا عیش و عشرت کے سامان جیسا
 جیتا ہوں یا رنج و غم کے، تبریک و تہنیت کا محل ہو یا عبادت و تعزیت کا
 ہر جگہ اشہب قلم یکساں دوڑتا نظر آئے گا۔ گویا نگاہوں کے سامنے وسیع
 میدان ادب ہے۔ رخس خامہ کو جدھر ہمیں لگائی، ہوا ہو گیا۔

سے قل جواب دیکھا تھا جس میں سی کریم صلی اللہ علیہ وسلم کی ریا رت نصیب ہوئی تھی۔ سرکار رسالت نے عرب کے ساتھ گھلے لگا کر سیدھے ہاتھ پرٹھایا تھا۔ دوا شعار اس واقعہ کی طرف بھی اشارہ کر رہے ہیں۔

ایا مالہ صری بعد اسعادة عدا	واعتدلی ادھی المصائب واعتدلی
فتا بعد لیس واعتدلی بعد مرقتی	وواعد لطفاً بعد عادفا وواعدا
فکنا رما نالاً بحاف مرا قسا	مدی الدھر حتی قیل لن یتسدا
فلما افترونا بعد طول احتماها	نلیسا بعد ما لمتہ مدی
فواللہ تمرا للہ لو ان متلہ	یعا دی عتلی کان لعسی لہ فدل
تقلت تنہید احد ربناک ساهل	وقد کنت مسہودا لکمال محسد
تعیست فی الدیہا حمیداً محسد	وفا رہما مسہداً امتسہدا
وفدا یعت لعسی بان ستعورنا	لسہادة ادر رات النبی محمداً
فحیاک اکراماً وصنک رافہ	وآواک فی المادی وارہا کمالاً
علیک سلام اللہ ما لمت خارج	وحتی عریب بد قید مصعدا
سلام علی قسرواک فاد	حوی ملک احسانا وبراو محسد

۴۲ اتنا کے قصیدہ نعیمیہ میں محرم ۱۲۸۱ھ میں لکھتے ہیں۔

واھا لواءہ مکد فی حم لیل سہول قد مات للمارول یلقی القدی من لیل

مولانا فیض اللہ رفیق خاص محب با اعضا ص کے حادثہ شہادت پر ۲۰
جمادی الاخریٰ ۱۳۳۶ھ کو خبر وحشت اثر ملتے ہی شب کو ۵۳ اشعار کا مرثیہ لکھا
بعض اشعار درج ذیل ہیں۔

ایاماً للیلۃ لا تسیر بنجومہ	وما لصباحی لا یہب نسیمہ
کذبت ومن این الصباح لجارح	لنحج دجی لا یستنیر بھیمہ
وما بال ظہر فی لا یلذ نومہ	وقد طال جدّاً اسہدہ ونجومہ
لقد ساقہ ظلہا علیہا خ لہ	یعادیدہ مشئوم الشمال لئیمہ
علی غیر ذتب غیر ان الہد	حیۃ اعتزاز ارحل عند سہیمہ
فطوبی لمن بودی شہیداً فی داخل	الجنان ویلقی فی الجحیم خصیمہ
لہ فی جنان العدا نفعی للذی	یقتلہ سوء العذاب الیمہ
فیما صاحب الفضل الذی یم سقی ثوی	ضربک من غیث یدت دیومہ
علیک سلام اللہ ما قال سآہر	ایاماً للیلۃ لا تسیر بنجومہ

اسی حادثہ شہادت کے متعلق والد ماجد مولانا فضل امام کو ایک نیازتہ
۲۰ جمادی الاولیٰ ۱۳۳۶ھ کو جبکہ مولانا پالی میں قیام فرماتے تھے لکھا۔ اور اسی
کے ساتھ ۲۰ جمادی الاولیٰ کا لکھا ہوا ۱۰ اشعار کا مرثیہ بھی بھیجا جس کے
بعض اشعار درج ہیں۔ مولانا محمد فیض اللہ نے جام شہادت نوش کرنے

ماداً تسأل بارها قاصداً لوطن بارها
 عہا الیہا نارها، یشکوا ساقوتہ،
 دہواہ فی مہماہ، وخواہ فی وہماہ،
 والطہ فی معاہ، والقلعۃ حقاہ،
 ان سام برقا وامصا الملق معاً قاصداً
 فلاح شراہامصاً، ولحدی فی کتہامہ،
 واحا تالق تارق او معہ بل وادق،
 فلاحہ دمع دابق، ودکا لطنی بدواہ،
 یرداد فی ہیماہ، ویحی فی انتہامہ،
 ان اورق فی مابہ، یعنی علی انتہامہ،

رمضان المبارک ۱۳۳۲ھ میں ۱۱۱ اشعار کا قصیدہ نعیم شہار رسالت میں
 پیش کرے کی سعادت حاصل کی ہے اس کے چند متفرق اشعار یہ ہیں

صاحبی ہواۃ دمعہ الحاری
 لما حنا تارق مادی الساتاری
 ویلاہ من مائٹم کلف نکلف ان
 یدای التعلد سہل لکاسلہا
 وکیف یحیی الہوی من کان لوعہ
 تند واد احاسر ذکر الدارہا الحاسر
 کھلا ٹم لامدعما وعیترہ
 حد اعلہ مکتوت بالوم والعار
 ولا محالہ یعی اللاتم الواری
 حلومہ فی الہوی العذرہی اعداری
 دہ المام الی احساں سحاسر
 بلہا لعاہلا لا لعدا لدارہا
 لوکان بقی وھل ناوی سوی الباری
 اللہ دترارمان بالحیب مصی

علامہ عربی اشعار حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز محدث دہلویؒ کو دکھاتے تھے۔ اوائل عمری کا واقعہ ہے۔ عرب کے مشہور اشعر الشعراء امر القیس کے ایک قصیدے کے طرز پر قصیدہ لکھا۔ شاہ صاحب کو جا کر سنایا۔ مولانا شاہ غوث علی قلندر کا بیان ہے کہ شاہ صاحب نے ایک مقام پر اعتراض کیا اس کے جواب میں انھوں نے متقدمین کے میں اشعار پڑھ دیئے۔ مولانا فضل امام بھی اس وقت وہاں موجود تھے۔ وہ فرمانے لگے کہ بس حق ادب! عرض کیا کہ حضرت یہ کوئی علم تفسیر و حدیث تو ہے نہیں، فن شاعری ہے۔ اس میں بے ادبی کی کیا بات ہے۔ شاہ صاحب نے فرمایا۔

”برخوردار تم سچ کہتے ہو مجھ کو سہو ہوا“ ۱۵

عربی قصائد کے چند نمونے پیش کئے جاتے ہیں۔ جمادی الاولیٰ ۱۳۳۲ھ میں بمقام ہانسی ۸۰ اشعار کا نعتیہ قصیدہ لکھا جس کے چند اشعار یہ ہیں۔
یا سائلک عن شانہ، یغنیک عن بتیانہ دم معجری فی شانہ، ہمارا وفی طانانہ

(بقیہ حاشیہ صفحہ ۶۳) جن میں اکثر مکمل اور بعض نامکمل ہیں محب محترم مولوی حکیم نصیر الدین اجیری برادرزادہ علامہ مولانا معین الدین الاجیری مرحوم کے پاس ہے اس کی خصوصیت یہ ہے کہ بعض قصائد و خطوط و علامہ ہی کے دست مبارک کے لکھے ہوئے ہیں کئی جگہ دستخط بھی ثبت ہیں۔ اس سبب کی نقل اور رسالہ ثورة الہندیہ مع قصائد فقہ الہند حضرت الاستاذ علامہ اجیری مرحوم کے ہاتھ کے لکھے ہوئے میری پاس بھی ہیں۔ رسالہ ثورة الہندیہ مع قصائد فقہ الہند کتابخانہ حبیب گنج، کتابخانہ ٹولمک اور کتابخانہ مولوی سید نجم الحسن خیر آبادی میں بھی موجود ہے ۱۲۔ ۱۵ تذکرہ غوثیہ۔

علامہ نے ادب عربی میں وہ کمال پیدا کیا کہ عرب کے معاصرین متعجب
ہے کہیں مسقت لے گئے۔ بطم کی طرح تہذیب بھی تاعری کی ہے رسالہ
تورۃ الہدیہ اور بعض خطبات اس کے شاہد عادل ہیں۔ انقلاب ۱۸۵۷ء
کے جنگاں کے الماک واقعات کے یاں میں بحال اسیری حریرۃ اندھا
مصائب و آلام کے لیے یاہ، محوم میں جو فصاحت و بلاغت اور ددنا گیر
پیایہ یاں اختیار کیا ہے اس سے علامہ کی رسالہ عربی پر جہارت اور
قدرت کا ملہ کا اندازہ ہو سکتا ہے۔

تمتک آست کہ جوید ہوید کہ عطار گوید کے اصول پر حب اہل علم و
ادب اس رسالہ کو جواب تک یردہ حایم تھا ادب اس اصول حیات
کے ساتھ تلخ ہو رہا ہے دیکھیں گے تو مسامحان کو معطر سائے تعبیر
رہ سکیں گے اور سوچیں گے سوا کوئی چارہ کار نہ رہے گا۔

علامہ نے بچا سوں قصیدے کہے ہیں جس میں نعت کا حصہ زیادہ ہے
ہزار ہا اشعار مختلف یا اصول میں (جو دستہ درماہ سے معطوب رہی ہیں) موجود
ہیں۔

۱۸۶۱ء ۱۲۸۱ھ کے دو قصیدے اور قصائد فقہ الہدیہ حان احمد انڈین کلکس لٹن ہا سرری مسلم
یونیورسٹی میں ہیں۔ دریا بیس مولوی شاہ ولامت احمد سرحدی حمادہ سین آستاد علیہ رحمۃ کے کما میں
ادب کلام کا کچھ حصہ میں اہل مسودہ بھی شامل ہے کتا کما معیاہا گوپا موس سے ایک نامکمل رسالہ
میں عربی میں مختلف رنگوں اور دستوں کے نام جو خطوط ادب پندرہ طویل حسیں (راتی موس ۱۸۶۱ء)

کسی نہ کسی امیر کا دیوان خانہ شب کے اجتماع و سمر کا مرکز بن جاتا تھا۔ اور اس حلقے کے لئے ٹھیک ٹھیک ایک علمی ادبی اور تفریحی کلب کا کام دیتا تھا۔ والد مرحوم ان دیوان خانوں کی مجلس کے جو افسانے سنایا کرتے تھے کاش وہ قلمبند کئے جاسکتے ہجھنے والے چراغ کا یہ آخری اُجالا تھا۔ دہلی مرحوم کے ہفت صد زندگی کی انجمن طرازیوں کی یہ آخری ہزم تھی گوشان و شکوہ کے سارے پچھلے نقوش مٹ چکے تھے لیکن مٹے ہوئے رنگ و روغن میں بھی عہد ماضی کے مرقعوں کی بہار دیکھی جاسکتی تھی۔ علامہ نے آنکھ کھولی تو آبائی وطن خیر آباد اور اقامتی وطن دہلی میں علمی و ادبی مجالس شعر و شاعری کی صحبتیں قدم قدم پر نظر آئیں۔ ذہانت و جودیت طبع مبدیہ فیاض کی جانب سے پہلے ہی ودیعت ہو چکی تھی۔ جہاں تیرہ سال کی عمر میں سند تکمیل منقولات و معقولات حاصل کی تھی۔ وہاں فنون ادبیہ میں بھی مہارت تامہ پیدا کر لی تھی۔ بچپن ہی سے شعر کہنا شروع کیا۔ عربی، فارسی دونوں زبانوں میں طبع آزمائی فرمائی۔ فارسی شاعری کے لئے فرقتی تخلص رکھا۔

فرقتی در کعبہ رفتی بارہا نامسلمان نامسلمانی ہنوز

کی یہ مجلس کوئی قصا نہیں کرتا تھا ہر جس کے اکا سر کو وہاں اُل کے
 بہتریں وقتوں میں دیکھا جاسکتا تھا اگر کوئی نو وارد دہلی آما تو
 چاہتا کہ دہلی کے سارے اہل فضل و کمال کو ایک وقت اور ایک
 مجلس دیکھ لے تو وہ سیدھا مہتمی صاحب کے دیوان کا رخ کرتا
 اٹھارویں صدی میں پیرس اور لندن کے علم دوست اہل
 کے سیلوں اور ڈرائنگ رومز کے حالات ہم نہ جانتے ہیں بعینہ
 یہی حال دہلی کے دیوان مالوں کی مجلسوں کا بھی تھا ہر حلقے میں

(تقریباً ۶) مولانا آباد کو ان اشعار سے کافی تعلق ہے بعض احباب کو یہے خطوط میں
 بھی تحریر فرمادیتے ہیں۔

اقول لصاحی والعیس قہوی ما بین المیفتہ فالصما
 میرا ہے ساتھی سو مکاوت ہیں تیری وسیفہ چڑھتی ہیں تم اور مارگاؤں کے دریاں لومہ چھو گیا
 تمتع من نعیم عمر اس تحید فما بعد العتیتہ من علی
 غرض غرض غرض سو کیم لکھی مت یہاں صرف ایک نرسا اس کی عمر کے فائدہ اٹھا کر کو کس کے در کا سا نکس
 الا یا حید ابعثات تحید و ما یثا و صند بعد العطا
 کس قدر خوشگوار ہیں تمہارے محلوں کی مکیں اور مارگل کے در کے ماہوں کی روارگی تھی سرتار
 و اھلک اد محلی الھی محذا و انت علی رما ملک عید و اس
 تمہارے ہر وقت محکم کسی ہیں ان کی آوازوں کے ٹوٹوں و وہاں پھر کوئی رائے کی لڑائی کا کفر و سیرت
 سہو ما یعصین و ما سعنہا ما انصاف لہن و لا سہا
 جیسے گد رہے ہیں اور میں و کرام کی دوسے میں نصرت ابداً و حد شک کا پتہ بھی ہیں چلا
 ما ما لیلہی فحید لیل و اقصر ما یكون من الھما
 ان میلوں کی راتیں ستریں راتیں ہیں اداں کے دن لے حد معصر میں

ان کے علاوہ دوسرے ماہرین فنون میں 'امام الدین خاں خوشنویس' غلام علی خاں مصور، ہمت خاں گوتیا، راگ رس خاں گوتیا، صوفی شاہ محمد رفیع صوفی شاہ فدا حسین، سید عسکری، حکیم غلام نجف خاں، حکیم صادق علی خاں، حکیم نصر اللہ خاں، قابل ذکر ہیں۔ یہ حضرات روزِ مرہ کے آنے جانے والے تھے۔ اندازہ لگائیے کہ اکبر بادشاہ کے شاہی دربار سے یہ دربار کس طرح کم تھے۔ بادشاہ نے لاکھوں روپے صرف کر کے نورتن جمع کئے تھے اور ان شاہانِ علم نے اپنے حسنِ اخلاق سے سینکڑوں باکمال حضرات کو درباری بنالیا تھا۔

امام الہند حضرت مولانا ابوالکلام آزاد نے ان مجالس کا ذکر مولانا مہر سے کیا تھا انھوں نے "غالب" میں اسے نقل کیا ہے۔

”والد مرحوم مولانا خیر الدین دہلوی اشب کی لشتوں میں جب کبھی اس عہد کا ذکر کرتے تو بار بار یہ شعر پڑھتے اور آبدیدہ ہو جاتے۔

نَمَتَّعَ مِنْ شَمِيمِ عَلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
فَمَا بَعْدَ الْعَشِيَّةِ مِنْ عَمَلٍ
فرماتے تھے کہ مفتی صاحب کا دیوان خانہ دہلی کے نام منتخب افراد کا مرکز تھا۔ جاڑا، گرمی، برسات کوئی موسم ہو لیکن شب

اسے یہ شعر قشیری کا جو پانچ اشارہ اسی سلسلے کے ادیبین ناظرین کی عجیبی کیوں ترجمہ کے ساتھ نقل کو جاتے ہیں۔

شاعری و شریکاری

سچن بھی، مکتہ آفرینی، اور شاعری کا حال آپ معلوم کر چکے، اب شاعری کی کیفیت بھی ملاحظہ کرتے چلیے۔

یہ تو گد رہی چکا ہے کہ وطن، مالوف، خیر، آباد، علم و ادب کا مرکز سا ہوا، محاذِ دہلی پہنچے تو وہاں بھی ہر طرف ماکمال، حضرات کا جھگڑا نظر آیا، ماحول دیگر دہلی میں کا اتر پڑا، لاری ہے والدہِ مہر کے انتقال کے بعد جب تک دہلی میں رہے علامہ کے یہاں اہل علم و ادب کی تست و روتا رہتی۔ دہلی میں ملار کی دو جگہ تست تھی ایک علامہ کے یہاں دوسری مفتی صدر الدین خاں آندہ کے دو لکھ پر علامہ کے علمی دہلی میں آٹھویں روز شعرائے دہلی کا بھی اجتماع ہوتا تھا۔

مالک، جہاںی، موس، آندہ، احسان، میر، شاعر، شیعہ، ضمیر، موس، نصیر، وغیرہم۔

علمائے مولوی عبداللہ خاں علوی، مولوی عبدالخالق، مولوی محبوب علی، مولوی نصیر الدین تاضی، مولوی کریم اللہ، مولوی نور الحسن، مولوی کرامت علی، مولوی ملوک علی، مفتی سید رحمت علی خاں، مولوی آغا علی، مولوی محمد خاں، مولوی محمد رشید علی خاں وغیرہم۔

مصلحاتِ غریب جو کہ نہ معروف ہو
نظم کرے کس طرح شاعر ہندی سخن
جو متعارف ہو اشعاروں میں پہلے سے
اسکو بھی سن سکے سچ مچتے ہیں سب طعنے زن

کہنے لگے یہ کلام مہمل و بے مغز ہے
پس شعر بے سواد، جہل، ہوان کا وطن
گرم ہوئے بڑھ گیا سلسلہ قہر و خشم
بسکہ تھو نازک مزاج، ماتھے پہ آئی شکن
کہتے تھے وہ بار بار ہندیوں کو جو محال
رمز و کنایات میں دقت و لطف سخن

ہو کے ادب و خوش پھر یہ قبیحہ کہا
کیچہ لڑ میں چلا قاصدِ مشق کہن
قید میں قحطِ کتاب، حافظہ اور ضعیف
پر مددِ غیب سے خامہ ہوا حرفِ ن
بعض نثر کیب خاص طبع کی ایجاد ہیں
نظم ہوئیں جو تھیں یادِ مصلحات کہن
نصف قبیحہ کیا سامنے ان کے رقم
ختم ہوا جب وہ تھے ہمد گور و کفن
میری خطائیں کریں صفا انصاف عفو
قید میں خود میں ملے پونج پونج میر سخن

غیب سے تاریخِ نو با تھ لگی اے منیر
جز و دلِ جاں ہوئی، شرحِ حدیثِ حسن

۹ < ۱۲ ھ

یہ عالم ہے کہ ڈیڑھ سو اسعار تقریباً ڈیڑھ سال میں پورے کر لئے ہیں
 علامہ کی وفات ۱۲۷۹ھ میں واقع ہوئی ۱۲۷۹ھ میں قصیدے کی تکمیل
 ہو پائی۔ قصیدہ کا پہلا مطلع یہ ہے۔

اشک رلیا ہوئے حرصتِ جوتن ن عرقِ ہمایل میں یوسفِ گل پیڑیں
 قصیدے کے آخری اسعار کے درجہ ساری روئاد میر ہی کی رماں سو
 سنے۔

محرم فصل و کمال عالم عالی مقام	ماقد تاری رماں معنِ تاس معن
مولوی لے لطیف فصل حق اسمِ شریف	دہلی سے تا لکھنؤ مستتر و موئن
قید میں ہیں اور وہ رہتے تھے ایکی جگہ	عن سمد میں نے غرہ و بحر معن
کہے گئے ایک دن کچھ سب اس کا تا	تعارفِ اردو رماں اسیں ہوں یا کہیں
مصطلحاتِ غم اور کیا باتِ دوس	کس لئے کرتے ہیں ریتِ نظم معن
یا متحمل ہیں الجھڑ اردو رماں	یا کوئی لائق ہیں تم میں سو ذریعہ فطن
گوئل میں ہو رہے قصیدوں میں دوس	وقتِ معنوں سے ہے جس لوحِ حس
حسرت سودا بے کس لے قصیدہ کہے	وہ بھی ہراسِ راہِ حق کے قطرہ رن
تاعروں میں جرعِل پھر کسی نے کہا	رعِم میں گواہ ہوں طوطی شکر نکس

میں نے کہا راست ہو آپ جو مرتے ہیں آہیں تو کے کچھ یہ اسیر معن

رو نما ہو گیا، نواب فرخ آباد کے ساتھ شریک انقلاب ہو گئے۔ عبور
دریائے شور کی سڑاٹلی، باندہ، الہ آباد، کلکتہ جیلوں میں رہے ایک جگہ
سے دوسری جگہ ہتکڑی اور بٹری پہنا کر پابیاں لگایا گیا تھا۔ ان پر
صعوبت سفر و کو دیوان میں مخلصت جگہ نظم کیا ہے۔ جب علامہ
اندلمان پہنچ گئے تو یہ بھی شریک مجلس ہونے لگے۔ دہلی کی ہر لطف صحبتوں
کا کچھ کچھ غم غلط ہونے لگا۔

منیر اپنے ایک خط میں جو اندلمان سے محمد وزیر خاں میقم شہر باندہ
کو ۳ مارچ ۱۸۶۷ء کو بھیجا تھا لکھتے ہیں۔

”بیشتر غزلیات و بعض قصائد بایں نظم پوشیدہ از انجملہ
یک قصیدہ در تنبیہ بدر چاچی و خاقانی کہ بہ مبالغہ و اصرار عالم
معقول و ادب علامہ بسیب المشہر فی الہند جناب مولوی فضل حق
خیر آبادی موطن، دہلوی مسکن، ایں جزیرہ مدفن، سختہ ام و نجات
قصیدہ کیفیت اصرار جناب مرحوم بہ نظم آوردہ، باجملہ قصیدہ
ایست کہ از قدرت ایزدی خبر میدہد“

علامہ کے اصرار پر (۱۵۱) اشعار کا حضرت امام حسن مجتبیٰ رضی اللہ عنہ
کی منقبت میں بڑی قابلیت سے ایک قصیدہ لکھا۔ علامہ کی ہیبت کا

لہ کلیات منیر۔

روئے سحے ہست، آئیناں بر خویشی می مالم کہ عم حالگذا
 فراموشی و فراموشی، لب و زمرہ کہ دل و دہر و دل آست
 (یعنی شکایت) فراموشی میگر دو۔

ار خویشی بہ دوق حاتم و سائیم ماماگر سار کہ ماما و سائیم
 دیدیں روز ہوائے آں دہر و سار و کیتے چہ دہر و سار
 میںا لغزنی گفتہ آید چوں کو ستن اندلیتہ محلے رسید کہ
 ز غری رامل مالدوہ مرا حلے ناگرہ آں ایات مار کسے
 عسر ضہ میدارم کہ چوں میں صد و چوں غری صد ہر ار راہ سخن
 پر و دست تو اند کرد، دیا یہ ہر یک نہ ہر یک تو اند بود والسلام

اس خط سے یہ چلتا ہے کہ مرا علامہ کو سخن بھی دیکھتے ہیں
 کیا سمجھتے تھے میری کہ مرا کی شاعری علامہ کی توحہ و انتہات کی کس قدر
 رہنمائی تھی غالب ہی میر کیا موقوف ہے علامہ کی نظر توحہ حس کی
 طرف ہو گئی اُسے یارس سادیا۔

سدا تمیل حیں میر فکروہ آمادی حو مانع و رشک کے مامور شاگرد
 اور ایسویں صدی کے مشہور شاعر ہیں مصطفیٰ بیگ مامی ایک شخص نے
 قتل نواب خاں کے سلسلے میں پھانسی دیا تھا اسی دور میں ۱۸۵۷ء

نے کہا کہ اجماع ثابتہ کے لئے نمود کا لفظ نامناسب ہے۔
اس کی جگہ ثبوت بنا دو۔ چنانچہ طبع ثانی میں بجائے نمود کے
ثبوت بنا دیا ہے۔

اہل علم جانتے ہیں کہ اس اصلاح نے فلسفیانہ اصطلاح کے مطابق
شعر کو کہاں سے کہاں پہنچا دیا۔ مرزا کو ایسے باریک بینوں اور بال
کی کھال نکالنے والوں نے سابقہ تھا۔ یہی وجہ تھی کہ موصوف کو اپنے
لئے نئی راہ نکالنا پڑی اور دشواریوں میں مبتلا ہو کر ”گویم مشکل“ و ”گر نہ
گویم مشکل“ کہنا پڑا۔

مرزا نے ایک خط میں علامہ کو خط نہ بھیجنے کی شکایت لکھی ہے اور
ایک قصیدہ جو حمد میں عربی کے قصیدے پر لکھا ہے خط کے ساتھ
بھیجا ہے اور اس کی داد چاہی ہے۔ مرزا لکھتے ہیں۔

”سبحان اللہ! با آنکہ از فراموش گشتگانم، و دائم کہ دوست
مرا بہ دو جو بلکہ بہ نیم خس برنگیرد، ہر گاہ بسازد ادب آہنگ گلہ
روئے آرم، و سنجم کہ ایں پردہ (یعنی نغمہ) را بہ پردہ (یعنی تکلف)
می تو ائم سرود، از قہرمان اندیشہ دور باش، (یعنی اتساعی)
در میاں نیست۔ ہر آئینہ۔ بدیں شادمانی کہ ہنوزم با دوست

لے یا دگار غالب صفحہ ۷۹۔

مرزا صاحب نے دیواں حوالے کر دیا دولوں صاحبوں نے
دیکھ کر اتھاہ کیا وہ یہی دیواں ہے جو آج میک کی طرح
لوگ آنکھوں سے لگائے پھرتے ہیں۔

مولانا حالی کہتے ہیں،

”مولوی فصل حق کی تحریک سے انھوں نے ایسے اُردو
کلام میں سے جو اس وقت موجود تھا دولت کے قریب کمال
ڈالا اور اس کے بعد اس ردِ حق پر چلنا بالکل جھوٹا دیا“
مرزا نے اسی سے متاثر ہو کر یہ رمانی کہی تھی۔

شکل پر اس کلام میں لے دل سس کے اسے سمجھو راں کامل
آساں کہے کی کرتے ہیں مرآت گویم مشکل و گر گویم مشکل
علامہ کی سخن بھی کا امداد اس واقعہ سے لگایا جاسکتا ہے مولانا
حالی کہتے ہیں۔

”مرزا کے ایک فارسی قصیدے کی تئیب کا شعر ہے۔
ہیمنان در شوقِ حبیبِ ثوڑی دارم ہو جو دے کہ مدار مددِ حاجِ ایماں
مرزا صاحب جو مجھ سے کہتے تھے کہ میں نے ”تولے“ کی حکر
”مودے“ لکھا تھا، مولوی فصل حق کو جب یہ شعر سنا تو انھوں

بھی تھے۔

مفتی صاحب اسی بنا پر سخت ناخوش رہتے تھے۔ اور ایسے اشعار سے طبیعت میں تکدر پیدا ہو جاتا تھا جس کا اظہار شہود و غیبت میں کرتے بھی رہتے تھے۔ مرزا کو آزر دہ کی اس روش کی کوئی پروا نہ ہوتی تھی لیکن علامہ کے شریک مجلس ہونے اور غزلوں کو سننے اور دیکھنے کے بعد جب مرزا کو سمجھانے کی نوبت آئی کہ یہ اشعار عام لوگوں کی سمجھ میں نہ آئیں گے، تو مرزا بہت پریشان ہوئے۔

مولوی محمد حسین آزاد آبِ حیات میں لکھتے ہیں۔

”کہ مولوی فضل حق صاحب، فاضل بے عبدیل تھے۔ ایک زمانے میں دہلی میں سرشتہ دار تھے۔ اس عہد میں مرزا خاں کو تو ال تھے وہ مرزا قتیل کے شاگرد تھے نظم و نثر فارسی اچھی لکھتے تھے۔ غرض کہ یہ دونوں باکمال مرزا صاحب کے دلی دوست تھے۔ ہمیشہ باہم دوستانہ جلسہ اور شعرو سخن کے چرچے رہتے تھے۔ انھوں نے اکثر غزلوں کو سنا اور دیوان کو دیکھا تو مرزا صاحب کو سمجھا یا کہ یہ اشعار عام لوگوں کی سمجھ میں نہ آئیں گے مرزا نے کہا جو کچھ کر چکا اب تدارک کیا ہو سکتا ہے۔ انھوں نے کہا کہ خیر ہوا سو ہوا انتخاب کرو اور مشکل شعر نکال ڈالو۔

کے لئے "العاذلتہ" (طول عرصہ) کا حکم رکھتے تھے جس طرح جسم
اپنے العاذ کے بغیر نہیں سمجھا جاسکتا اسی طرح ان تینوں کو جسم طوم صحت
سے طومہ ہیں کیا جاسکتا تھا، معنی صاحب دونوں سے آٹھ سال بڑے
تھے "چرباع" (تاریخ ولادت ہے) اگر بس ولادت میں دونوں میں سے
کسی کا ساتھ نہ دے سکے تھے تو بس وفات میں ایک کا ساتھ تو نہ چھوڑا
"چرباع دو چہاں لود" (تاریخ وفات سے مراد غالب کا بھی سال حلیت
یہی ہے) اور یہ بھی کیسا یر لطف اتفاق ہے کہ معنی صاحب علامہ
سے آٹھ سال بڑے تھے اور آٹھ سال بعد ہی دیلے سے رحلت ہوئے علامہ
کی وفات خبرہ اذماں میں ۱۰۰۰ سال میں ہوئی ہے مراد غالب سے ولادت
میں ایک درجہ کا ساتھ دیا اور وفات میں دوسرے کا۔

مرزا کی شعر گوئی کا طرز سب سے مددگار تھا طبیعت مشکل پسند واقع
ہوئی تھی علماء و فضلا کی صحبت لے قابلیت میں اور چار چاند لگا دیئے
تھے ردیاء کی صحبتوں میں مشکل و ادق الفاظ استعمال ہوتے رہتے تھے
حملوں کی نئی نئی ترکیبیں اور سببیں پیدا ہونی رہتی تھیں۔ مرزا صاحب شعر
کہے بیٹھے تو انھیں محال کا حال دامگیر رہنا وہ یہ سمجھتے تھے کہ میرے
استعار کے محاط یہی بالکمال حصرات ہیں تمہیں کی توقع بھی انھیں نہ
موتی تھی اس لئے مرزا ان ترکیبوں اور مشکل و دقیق الفاظ کے لئے معمول

آگیا ہے۔ ومن سناء خلیطاح! خیر آباد سے دہلی پہنچے تو وہاں بھی یہی رنگ دیکھا۔ نارا سلطنت دہلی ہمیشہ کی طرح اس وقت بھی کالمین فن کا مرکز تھی۔ ولیعہد سلطنت صاحب عالم ابو ظفر بہادر شاہ کی شعر و سخن کی بچھی نے زمین دہلی کو اور بھی رشکِ آسماں بنا دیا تھا۔

علامہ ریزڈنٹ کے محکمہ کے سرشتہ دار ہو چکے تھے۔ ولیعہد سید مستانہ مراسم تھے۔ قلعہ میں آمد و رفت رہتی تھی۔ بڑے بڑے کہنہ مشق شاعر، میولوی امام بخش صبانی، علامہ عبداللہ خاں علوی، حکیم مومن خاں مومن، مفتی صدر الدین خاں آزرہ مرزا اسد اللہ خاں غالب، نواب ضیاء الدین خاں بیڑ، شاہ نصیر الدین نصیر، شیخ محمد ابراہیم ذوق، حکیم آغا خاں عیش، حافظ عبدالرحمن خاں احسان، میر حسن نسکین، اور خدا جانے کتنے سخنورانِ باکمال کا جگمگا تھا۔ جب یہ لوگ ایک جگہ جمع ہوتے ہوں گے تو آسمان کو بھی زمین پر رشک آتا ہوگا۔

مرزا غالب سے علامہ کے پُر خلوص اور گہرے تعلقات تھے۔ اسکی وجہ شاید یہ بھی تھی کہ دونوں بالکل ہمسن تھے۔ دونوں ۱۲۱۲ھ مطابق ۱۷۹۹ء میں پیدا ہوئے تھے۔ مفتی صدر الدین خاں آزرہ "ثالث ثلاثہ" تھے۔ گویا صلیبیوں کی اصطلاح میں "اقانیم ثلاثہ" بنے ہوئے تھے۔ یہ تینوں ایک جسم

ماضی دودا کہ دل ہم چھپکے کاکل ساقند چل گشتاں جس بُرد و سِل ساقند
 چون حدِ صورتِ راجہ چیاں شد و چہا عارِ ماں مائیں نیم سارِ تماں ساقند
 گدلی بیتواں جست ارباں شمع قصہ سورتِ ارب معنواں
 مرادِ مستم کہ سگے رده ہست سر اربالہ کوہ راہِ طیبیل در آورم
 ماضی اٹھا مالوت یار کس جی تو ہوا کس کہ خطا کو کا حداد گویا رقی جہاں
 ظلم شتم مژہ حاں من ایک حبِ بخت نہ برم غیرِ دلِ شنگری میداد
 یہی وہ شعرو سس کے چریحے تھے جس لے علامہ کو سس بھی دیکھتے سہی
 میں ماہرِ بادیا تھا علامہ کی صاحبزادی بی بی سعید النساء لوالدہ حضرت
 مصطفیٰ جیر آبادی (بھی بڑی شاعرہ تھیں حرماںِ مخلص فرماتی تھیں یہ مشہور
 درباںِ ردِ شعرِ موصودہ ہی کا ہے۔

عارِ یار کا کیا تم کو پتا تلاؤل صیامتاق ہو نزدیک بھی ہو دور بھی
 جیر آباد کی یہی وہ ملی وادیِ صاف تھی جس لے اس آخری دور میں بھی ریاض
 مصطفیٰ، دسیم، کوثر، نسل، پیر احمد، اختر، صے صاحب دیواں، مالک، شعرا
 پیدا کئے جنھوں لے لکھنوی اسکول کی مثال کو یار چاند لگائے لساں اللک
 ریاض کی دماغ کے بعد میں لے ریاض اور جیر آباد کے عواں سے ایک
 موطا مصوں لکھا تھا عاوا لکھنوی و حوالی ۱۹۳۵ء میں دو قسطوں میں
 نتائج ہو چکا ہے جس میں دوسرے نامور شعراے جیر آباد کا ذکر بھی صفا

سخنِ فہمی

عام علماء کی طرح علامہ شعرو سغن کے فن سے بے خبر نہ تھے شعر گوئی کے مانند سخنِ فہمی میں بھی کمال حاصل ہوتا۔

وطنِ مالوت خیر آباد پہاں علماء و صلحا کا منبع و مسکن چلا آ رہا تھا وہیں لکھنؤ کے قرب اور اپنی زمینِ مردم خیز کی وجہ سے معدنِ شعور بھی بنا ہوا تھا۔ علامہ کے دور میں حاجی مولوی ترازب علی نامی، فنی قدرت حسین، قدرت، مولوی مظفر حسین، شوخی، متولی فنی، محمد جعفر زہری، فنی بہار علی، خاوری، فنی موہن لال گرامی، مولوی الہی بخش نازق، مولوی فضل عظیم، عظیم وغیرہم گلستانِ شاعری کے مختلف رنگ و بو رکھنے والے شگفتہ پھول تھے۔ نمونے کے طور پر ایک ایک دو دو شعر پیش کئے جاتے ہیں قدرت بیان اور سلاستِ زبان کا اندازہ خود ہو جائے گا۔

نامی	سحرانِ خبیش	نمشاد بگلشنِ جن	یادِ ام آبد روشِ قامتِ لجوئے کے
قدرت	بیاض صبحِ نیرانی	دورِ غرضِ روشن	سوادِ شامِ غلامانی
شوخی	دی نالہ ام کہ دم کش آہنگِ صوبود	شامِ فراقِ خندہ صبحِ نشور بود	
زہری	اے بنامِ تو سخنِ تازہ چو گل	وے بجمہ تو زبا نہا بلبس	
	دلِ ربائی تو مایا کہ کشد	دلِ سوئے کا کل و پچ بنبل	

لے اجارت مامہ میتیں کر دیا علامہ نے جواب دہی کرتے ہوئے فرمایا میں نے
تو کھٹا تھا "روکو" مت ملے دو"

علامہ نے ایسی ریر کی ودانائی سے عریوں کا کام بھی نکال دیا اور
الزام بھی اپنے اوپر نہ آئے دیا۔

اس حملہ میں لطفہ یہ ہے کہ "روکو" کو مالعد سے غلغولہ کر کے پڑھا
جائے تو ماعت کا پہلو نکلتا ہے اور اس کے ساتھ "مت" ملا کر پڑھا
جائے تو اجارت ہو جاتی ہے۔

روکو، مت ملے دو — روکو مت، ملے دو

لئے "حضور تحصیل" مقرر ہوئی تھی۔

زمانہ ملازمت میں تمام امور دیانتداری اور زیر کی سب سے انجام دیئے
حکام و رعایا دونوں خوش رہے۔ قاضی ایسا حسین سینا پوری راوی ہیں کہ
زمانہ سرشتہ دار کی دہلی میں ایک قطعہ زمین کے لئے ہندو اور مسلمان
دونوں خواہشمند تھے۔ برادران وطن نے ایک لاکھ روپیہ کی پیشکش بھی
کی۔ چونکہ استحقاق مسلمانوں کا ثابت ہوا اس لئے علامہ نے وہ قطعہ
زمین مسلمانوں ہی کے حوالے کر دی۔

یہی انصاف پروری و ہر دلعزیزی تھی جس کی وجہ سے بلند اقبال
عبدالحق کی پیدائش پر رعایا نے اور بالخصوص برادران وطن نے تحفے
تخالف کے علاوہ لاکھوں روپیے نذر کئے۔

یہی قاضی صاحب راوی ہیں کہ دہلی کے کسی پبل پر کسی وجہ سے آمد و
رفت ممنوع قرار دیدی گئی تھی۔ علامہ کے پاس کچھ لوگ آئے اور
ہرات نکال لیجانے کی بصد منت و اسراج اجازت چاہی۔ علامہ
نے ایک دستخطی پرچہ لکھ دیا کہ "روکو مت جانے دو" محافطین نے پرچہ
دیکھ کر نکل جانے دیا۔ حکومت کی طرف سے جواب طلب ہوا محافطین

۱۔ تاریخ اودھ جلد چارم صفحہ ۷۲۔ نجم الغنی خاں رامپوری۔
۲۔ حسرة العلماء ربوفاة شمس العلماء راز مولانا حکیم برکات احمد ٹوکی۔

مسک کر دیئے گئے۔ لو اب کلب علیجاں لے بھی آپ سے پڑھا۔

دورانِ قیام رامپور میں اپنے مخلص دوست مرزا اسد اللہ خاں
فالت کی تعریف و توصیف اکثر لو اب سے فرماتے رہے۔ تا آنکہ تو اس
مرزا کے کلام کے متاق ہو گئے اور کچھ دن بعد تعلقات نے استواری
اختیار کر لی اس طرح مرزا کی قدیم دوستی کا حق بھی ادا کر دیا گیا۔

آٹھ برس رامپور رہنے کے بعد لکھنؤ چلے گئے وہاں صدر الصدور
سائے گئے ۲۶ صفر ۱۲۶۳ھ مطابق ۱۳ مارچ ۱۸۴۷ء کو واحد علی شاہ

احتر آپس والدہ محمد علی شاہ کے انتقال کے بعد سربراہ آراء سلطنت اور
ہوئے ابتداً عمر ہی سے عیت و عسرت کے جو گرتے حکمراں ہوئے پر

بھی عادت لے ساتھ یہ چھوڑا۔ نظام سلطنت میں استری پیدا ہوئی،
لارڈ ہارڈنگ گورنر جنرل لے دوسرے ہی سال ۱۸۴۷ء میں لکھنؤ پہنچ کر

جہالت کی اس کا اترہ ہوا کہ ایک کچہری تصور تحصیل کے نام سے مقرر
ہوئی اس کے مہتمم علامہ فضل حق حیر آبادی ہی قرار پائے، مستعیناں پشا

نوح سرکار کیسی، سکھ ملک اودھ کی ریمیداری کا مقدمہ ممکنہ حالت تا ہی
میں بیٹل ہوا کرتا تھا۔ مگر علت ماطع عمال سے یا سرکستی تعلقہ دار سے

وہ لوگ ایسے حق کو نہ پہنچ کر ہیبتہ داد پیدا کرتے رہتے تھے مائیک دادری کے

دہرین غنقا در سر و ناگاہ شامگاہے کہ پخشبنہ بست و پخیم
 ریح الاول بود بہ نشین تنہائی من گذر افتادے۔ آں در
 گر فتن آتش گرداگرد والا کاشانہ و سو خن خانہ درخت
 ہمسایگان از ہر کرانہ و نہر سیدن آیبے ہلا زماں دراں
 میانہ از کجا شنودے و اگر نہ شنودے ہر آئینہ ہم حق
 دوستانہ پرستش کہ شیوہ غم خواری و اندوہ ربانی ہست
 ناگزاردہ ماندے و ہم ایزدی نیایش کہ لازمہ حق شناسی
 و پیاس گذاری است بتقدیم نہر سیدے ہاں اے وفا
 دشمن! بیگانگان رچوں میرالال اکامیاب پیام و نامہ
 و آشنایان جگر تشنہ رشحہ خامہ !!

دائے برمن کہ رقیب از تو بہ من بنماید
 نامہ واد شدہ مہربہ عنوان زوہ

ایک عرصہ تک جھجھ رہے پھر مہاراجہ الوری نے بلا لیا، کچھ دن بعد
 سہارنپور قیام رہا۔ دو سال تک کسی بڑے عہدے پر فائز رہے۔
 نواب ٹوناک کے پاس بھی رہے۔ نواب یوسف علی خاں نے رامپور
 بلا لیا۔ خود تلمذ اختیار کیا اور محکمہ نظامت اور مراقبہ عدالتین میں

صاحب عالم مرزا ابو ظفر بہادر مولانا را تا پدر رو کد سوئے
 خود طلبید و دو تنالہ مطوس حاص مدوق وے بہادر و آب در
 دیدہ گرداندر و فرمود؛

کہ ہر گاہ ستامی گوئید کہ من رحمت می شوم مرا حرایں
 کہ سپد یرم رگہ برست اما اسرد و اما داند کہ لفظ و دلع
 ار دل بر ماں نمی رسد الا بعد خرقہ ثقیل۔

تا ایما حسن و لیجد بہادر است غالب مستہام ار ستامی خواہد
 کہ واقعہ تو دلع مولوی فصل حق و اندوہ ناکی و لیجد بہادر
 و مدد آمدن و ہلایے اہل تہر ہمارے روتس و سیاں دلاؤ پر
 و آئینہ سکدر نقالب طبع در آید و مراد میں تعقد مست سریر
 انکارید والسلام

اس خط سے مراد غالب کا علامہ سے لے یا یاں خلوص اور غم بھر
 ظاہر ہوتا ہے۔ اعلیٰ و محنت کا تہ ایک طول خط کے ابتدائی حلوں
 سے بھی جلتا ہے۔ علامہ کے مکان کے قریب آگ لگنے کی خبر مرا کو
 مدریعہ لالہ ہیرالال معلوم ہوئی اس پر اس طرح لکھتے ہیں۔
 'قلہ و کہہ اگر یہ اس نو دے کہ لالہ ہیرالال را ہواے

سائل بظہور آید، نگہ بندہ اگر دیدہ حق میں دارد بنگر و کہ واجب
تعالیٰ شانه اجزائے ممکنہ را کہ در کتب عدم متواری بوده اند بمحض
عنایت پیرایہ وجود بخشیدہ و براں معدومات منت نہاد
حقا کہ اگر تاملے بسزا کردہ شود رقم گشتن قطعہ تاریخ و آئینہ
سکندر ازیں عالم خبر مبدیہ و چون نا خواستہ این چنین نوازش
بمیاں آمد۔ ہر آئینہ روانی خوش را چگونہ چشم نتوان داشت
لاجرم در گذارش مدعا فصلے بہ میاں نہادہ آرزو را سر انجام
گفتگو دادہ می شود

ہفتہ مبارکہ کہ در شناسی حکام رنگ آں ریخت کہ فاضل
بے نظیر و المعنی یگانہ مولوی فضل حق از سرشتہ داری عدالت
دہلی استعفا کردہ خود را از رنگ و عار دار باندہ حقا کہ اگر پایہ علم و
فضل و دانش و کنش مولوی فضل حق آں مایہ بکا بند کہ از صد
یک و اماند و بانہاں پایہ را بسرشتہ داری عدالت دیوانی
سنجند، ہنوز این عہدہ دوں مرتبہ و سے خواہر بود با بحملہ بعد ازین
استعفا، لو اب فیض محمد خاں (رئیس حجاز) پانصد روپیہ ماہانہ
برائے مصارف خدام مخدومی معین کرد و نزد خود خواند،
روزیکہ مولوی فضل حق ازیں دیار می رفت، ولیعہد خسر و دہلی

آکھ سے دیکھے حالتے علامہ نے استعفا دیا نواب قیص محمد ماں والی
 جھڑنے پانصد روپیہ ماہوار مصارف کے ہیں کئے اور قدر دانی کے ساتھ
 اپنے پاس بلایا دہلی سے روانگی کے وقت ولیعہد سلطنت صاحب
 عالم مرزا ابوظہر بہادر نے ایسا ملبوس دو سالہ علامہ کو اڑھا دیا اور وقت
 رحلت آمدیدہ ہو کر کہا۔

”جو مکہ آئے جانے کو تیار ہیں میرے لئے بحر اس کے
 کوئی چارہ کار نہیں کہ میں بھی اس کو مسطور کر لوں مگر خدا عظیم
 ہے کہ لفظ دفاع رہاں یہ لانا دشوار ہے“

مرزا غالب نے اپنے ایک خط میں اس الماک درد سراق کا
 حال لکھا ہے مولوی سررح الدین کو مرزا نے کسی واقعہ کا قطعہ تاریخ
 لکھ کر بھیجا انھوں نے مرزا کی خواہش کے بغیر وہ قطعہ بہت سی مدح و
 ستائش کے ساتھ احار آئینہ سکدر میں چھپوا دیا جب وہ یہ خط نظر
 سے گزرا تو اس کا شکریہ ادا کرتے ہوئے ایک حر کی اساعت کی
 طرف توجہ دلائی ہے۔

”گماے مانا مور ساقی و بیج ماہمہ میدا تن عایہ ست
 سرگ در جتے ست سرگ‘ فاصتہ کہ آں سرگ عایت
 لے ابرام داعی رفتے مایہ و آں سرگ مرحمت لے استیفا“

تو خاندانہ کے تمام مشائخ نے قبول کرنے سے انکار کر دیا۔

انگریزوں کو اس بات کی بڑی خواہش و جستجو رہتی تھی کہ مسلمانوں کے خاندانی اور ذمی و جاہت اشخاص افتاء و صدارت کے مناصب قبول کر لیں تاکہ شمالی مہد میں انگریزی حکومت عوام میں مقبول ہو سکے۔ مہدوستانیوں کے لئے بڑا عہدہ صدر الصدور عدالت کا تھا۔ اس لئے اکابر و افاضل کو یہی پیش کیا جاسکتا تھا۔ دہلی چونکہ قدیم دارالسلطنت اور اسلامی تہذیب کا مرکز تھی اس لئے یہاں کی صدارت کے لئے خصوصیت سے اہتمام کیا جاتا تھا۔ چنانچہ علامہ کے والد ماجد مولانا فضل امام صدر الصدور کیے گئے۔ ان کے بعد ان کے شاگرد رشید مفتی صدر الدین خاں آزرہ اس عہدے پر فائز کیے گئے۔ ان کے متعلق رینرڈ نٹ نے اکبر شاہ ثانی بادشاہ سے بھی مشورہ کر لیا تھا۔ اسی طرح سرشتہ داری پر علامہ کا تقرر ہوا۔ آخر میں صدر الصدور کر دیئے گئے تھے۔

کچھ عرصہ کے بعد رینرڈ نٹشی کمشنری میں اپنے آپ کو تبدیل کر لیا۔ یہاں بھی رنگ بے رنگ تھا۔ یہ نازک مزاج واقع ہوئے تھے، حکام تھے تنگ مزاج حفظ مراتب کہاں، ارباب علم اور بے علم سب ایک

ملازمت

والد صاحب کے انتقال کے وقت ملازمہ کی عمر اٹھائیس سال تھی، حادثاتی ذمہ داریوں کا مار پڑا اگر ستاہ ثانی کا ماہ تھا دلی میں ریپرڈسٹ رہا کرتا تھا اس کے محکمہ کے سرشتہ دار ہو گئے۔

دہلی میں حب انگریزی حکومت قائم ہوئی تو علماء و لقات کا عام مسلک یہ رہا کہ انگریزی ملازمت سے احتساب کیا جائے لیکن پھر آہستہ آہستہ روم ٹپتے گئے چایچہ دہلی کے کئی حادثاتی آدمیوں نے ملازمت اختیار کر لی تھی۔

حضر تہا عبدالعزیز کا مولوی عبدالحمی ایسے خویش کو ملازمت میرٹھ کی اجارت دیدیا اس دروازے کی آخری مدت کا ٹوٹا تھا۔ اللہ خانقاہ والوں کا مسلک عدم (انقلاب ۱۸۵۷ء) تک یہی رہا کہ وہ انگریزی حکومت کے نوکروں سے کسی طرح کا مدار نہ یا تھے بھی قبول نہ کرتے تھے اور کہتے تھے کہ اس کا وسیلہ معیشت متسم ہے۔

سر سید احمد خاں مرحوم بھی خانقاہ کے مریدوں میں سے تھے اور شاہ غلام علی سے بڑی عیدت رکھتے تھے انھوں نے حب انگریزی نوکری کر لی اور اس کے بعد ملے گئے میر حب معمول بدر لے گئے

مولانا کے اس واقعہ سے طلبہ پر شفقت اور اولاد کی ہدایت تربیت کا جذبہ معلوم ہوتا ہے۔ جن طلبہ کے متعلق حدیث میں یہ آنا ہو کہ فرشتے ان کے قدموں کے نیچے پر بچھاتے ہیں اس دور کا سرمایہ دارانہ نفس کیسی نظر حقارت سے دیکھتا ہے یہ کوئی پوشیدہ چیز نہیں۔ کاش وہ سمجھے کہ علوم دینیہ کی بقا اور قال اللہ قال الرسول کا غلغلہ انہیں کے دم سے بلند ہے۔ اگر یہ پوریہ نشین اور غریب و مساکین کی جماعت نہ ہوتی تو ہندستان سے مذہبی علوم کا جازہ ہی نکل چکا ہوتا۔

مولوی رحمن علی خاں اپنا مشاہدہ لکھتے ہیں کہ میں نے ۱۲۶۲ھ میں رپوری ایک صدی پہلے کی بات ہے اس وقت علامہ کی عمر باؤن سال کی تھی، بمقام لکھنؤ مولانا کو دیکھا کہ حقہ نوشی کی حالت میں منطرج بھی کھیلتے جاتے تھے اور ایک طالب علم کو افق البین کا درس اس خوبی سے دیتے تھے کہ مضامین کتاب طالب علم کے ذہن نشین ہوتے جاتے تھے یہ

۱۸۰۹ء سے لیکر ۱۸۵۸ء تک مسلسل پچاس برس تدریس کا سلسلہ جاری رہا۔ فرائض ملازمت، امور سلطنت اور تصنیف و تالیف کا مشغل بھی اس میں کبھی خارج نہ ہوا۔

۱۵ تذکرہ علمائے ہند۔

لے 'صحت راس آئے تو کیونکر آئے' تھوڑا سبق پڑھایا تھا کہ مگر گئے۔
 اس کی کتاب بھیک دی 'نرا کھلا کہہ کر نکال دیا وہ روتا ہوا مولانا
 کے پاس بیٹھا اور سارا حال بیان کیا فرمایا کہ ملاؤ اس صیت کو آئے
 اور دست بستہ کھڑے ہو گئے مولانا نے ایک تعیڑ ایسے رو سے دیا
 کہ ان کی دستا و فیصلت دور عایدی پھر فرمائے گئے کہ تو تمام عمر اسم اللہ
 کے گم میں رہا تار و نعم میں بیرونی پانی جس کے سامنے کتاب رکھی
 اس نے خاطر داری سے پڑھایا طلبہ کی قدر و سرب تو کیا حالے اگر
 مسافر کرتا 'بھیک مانگتا' اور طالب علم 'تو حقیقت معلوم ہوتی۔
 طالب علم کی قدر ہم سے پوچھ حردار تم جاو گے اگر آئیدہ ہمارے
 طالب علموں سے کچھ کہا۔

دہائی شب ار مراں میں پڑیں

کہ یکدم خواب دہشیم نکت است

یہ چپ کھڑے روتے رہے کچھ دم نہ مارا، حیرتہ منع منع ہوا۔
 لیکن پھر کسی طالب علم سے کچھ نہ کہا۔

شاہ غوث علی صاحب ایک بار رامپور میں علامہ سے ملے اور
 یہ واقعہ یاد دلایا تو علامہ نے اس سے دشتم اور صرب مولم کی تائید کی۔

۱۵۰ مکرہ عویہ ۱۲۳۱ھ میں شاہ پانی پتی ۵۲ مکرہ عویہ

درس و تدریس

ہندو بیرون ہند سے جو طلبہ مولانا فضل امام سے پڑھنے آتے۔
مولانا کے ارشاد کے مطابق علامہ بھی انہیں پڑھاتے۔

تیرہ برس کی عمر اور مسند تدریس پر رونق افروزی، عجیب سا واقعہ
معلوم ہوتا ہے۔ حلقہ درس میں معتمد صاحب ریش و بروٹ نلامذہ،
اور قدما کی کتابیں زیر درس،

ایں سعادت بزرگوار و نیست

تانا بخشد خدا سے بخشنده

ایک طرف یہ بزرگی اور دوسری جانب یہ اقتضای طفلی کہ ایسے ہی
موقعہ پر ایک چڑیا اڑتی ہوئی در سگاہ میں آگئی جب زوہر آئی تو زقند
لگا کر اسے پکڑ ہی تو لیا۔ تمام شریک درس طلبہ بے ساختہ ہنس پڑے۔
ابتداء تدریس کا زمانہ تھا کہ ایک طالب سے جو مولانا فضل امام
سے پڑھنے آیا تھا موصوف نے فرمایا کہ میاں تم بھی فضل حق ہی سو
سبق پڑھ لیا کرو۔ وہ آیا۔ غریب آدمی، بد صورت، عمر زیادہ، علم کم،
ذہن کند یہ نازک طبع، ناز پروردہ، جمال صورت و معنی سو آراستہ
چودہ برس کا سن، نئی فضیلت، ذہن میں جودت، بھلا سیل ملے تو کیسے

گفتگو کر لے آئے تھے ہم حوداں سے سٹ لیتے۔

حصہ استاد علامۃ الہد مولانا معین الدین الاحمیریؒ، ناپور کے
ایک اعلیٰ عہدیدار (جن کا نام حافظہ میں نہیں رہا) کے متعلق یہ روایت
سیاں کرتے تھے کہ ان کا قول تھا کہ

”میں اس وصف سے مسلمان ہوں کہ ہر شیء عند القادر

حیالی اور علامہ فصل حق جبر آبادی مسلمان ہیں“

عور سمجھے کہ اول الذکر کے کمالات روحانیت اور تانی الذکر کی
دہاست و فطانت کا سکھ لوگوں کے دلوں پر کیسا عمار ہوا تھا۔ اس عہدیدار
کے کہنے کا مقصد یہ تھا کہ فصل حق جیسا وہیں و فطیس اسان جس مدرس
کو حق سمجھے وہ یقیناً حق ہی ہوگا۔

عرض کیا شرح اشارات شفا اور افق مبین وغیرہ دیکھتا ہوں۔
مجتہد صاحب کو بڑی حیرت ہوئی، افق مبین کی کسی عبارت کا
مطلب پوچھ لیا۔ علامہ نے ایسی مدلل تقریر کی کہ متعدد اعتراضات
صاحب افق مبین پر کر گئے۔ معزز مہمان نے اعتراضات کی جوابدہی
کی کوشش کی تو ان کو جان چھڑانا اور بھی دو بھر ہو گئی۔ جب خوب
عاجز کر لیا تو اپنے شہادت کے ایسے انداز میں جوابات دیئے کہ تمام
ہمراہی علماء بھی انگشت بدنداں ہو گئے۔

آخر میں آپ نے یہ بھی اظہار کر دیا کہ حضرت شاہ صاحب کا ادنیٰ
شاگرد اور کفش بردار ہوں، اور اظہارِ معذرت کرتے ہوئے رخصت
ہوئے۔

علماءِ ایران نے اندازہ کر لیا کہ اس خانقاہ کے بچوں کے علم و فضل
کا جب یہ عالم ہے تو خود شیخ خانقاہ کا کیا حال ہوگا۔
صبح کو جب خیریت طلبی مہمانان کے لئے شاہ صاحب نے آدمی
بھیجا تو پتہ چلا کہ آخر شب میں دہلی ہی سے روانہ ہو چکے ہیں۔

شاہ صاحب کو بڑی حیرت ہوئی سببِ ناخوشی مہمانان معلوم
کرنے کی کوشش فرمائی تو فضل حق کی کرشمہ سازیوں کا راز کھلا بلا کہ
بہت ڈانٹا کہ مہمانوں کے ساتھ ایسا سلوک نہیں کیا جاتا۔ وہ ہم سے

فطانت و ذہانت

۱۲۶۹ھ مطابق ۱۸۸۷ء میں تیرہ سال کی عمر میں تمام مرقومہ علوم عقلیہ و نقلیہ و آلیہ کی تکمیل کی۔ چار ماہ اور کچھ روز میں قرآن مجید حفظ کیا۔
تواتر سے یہ روایت یہی ہے کہ صاحب ستاہ عبدالعزیز محدث دہلوی نے صاحب رؤسیدہ میں تحفہ اشاعتی عقائد امدار میں تحریر فرمائی تو تیغیال ہند کی طرح اہل تیغ ایماں میں بھی یہاں پیدا ہوا ایماں سے میرا قودا صاحب افق میں کے حاد اں کا متحر عالم و محتد اوٹوں پر کتب و قیاس مار کر کے ستاہ صاحب سے ساطرہ کے لئے دہلی پہنچا حلقہ میں داخل ہوئے پر ستاہ صاحب نے رائے میر بانی ادا فرماتے ہوئے مناسب جگہ قیام کے لئے تحریر فرما کر رحلت سفر کھلوا یا۔

تمام کو فصل حق حاضر ہوئے تو ستاہ صاحب کو مصروف مہراں نواری دیکھ کر کیفیت معلوم کی بھوڑی دیر حاضر خدمت رہ کر بعدِ عرب محتد صاحب کی خدمت میں پہنچے مریح یُرسی کے بعد کچھ علمی گفتگو کا سلسلہ شروع کر دیا۔ محتد صاحب نے یوچھا
”ماں صاحبزادے کیا پڑھے ہو“

اس مباحثہ سے شاہ صاحب کا مقصد صرف تنبیہ تھا کہ اساتذہ کی جانب سے سرکاری حصولِ علم سے مانع ہوتی ہے۔ استاد اور شاگرد کے درمیان عقیدت ہی کا رابطہ ہوتا ہے جو افہام و استفہام میں معین و مددگار بنتا ہے۔ ادھر یہی وجہ ہے کہ اس دور میں کامل کے بجائے ناقص اور لائق کے بدلے نالائق افراد کی بہتات ہے۔

کے اندر سجھا دو اور جب فصل حق اور صدرا لکھیں آئیں تو اس کو وہیں
صحن میں بٹھا دینا۔ اس کے آنے پر تشریف لائے اور فرمایا کہ میاں
آج سبق پڑھ لے کو می نہیں جانتا اللہ یہ می چاہتا ہے کہ کچھ معقولوں
کی حرافات میں گنگو ہو

یہ دونوں اس میدان کے مرد تھے ہی فوراً لوٹے، جیسی حصر کی
حوتی ستاہ صاحبے کہا کہ کئی مسئلہ تو قوی پہلو تم اختیار کرو اور
مکر درمئے دو چار یہ حصول الاستیاء مانعہا و ناسا حھا یر گنگو
شروع ہوئی۔

ستاہ صاحبے دلائل سے "ناسا حھا" کے قول کو ثبات کر
دکھایا۔ مالا آخر دونوں کو اعتراف کرنا پڑا کہ شکست تو کھا گئے، لیکن
یہ شکست رومایت سے کھائی ہے علمیت سے نہیں، لاجواب تو ہو گئے
لیکن بات وہی ٹھیک ہے جو ہم کہے ہیں۔ (یہ بڑا معرکہ الارار مسئلہ
ہے علامہ نے حاشیہ قاصی مارک میں اس پر مفصل و مدلل قلم
فرمائی فرمائی ہے)

ستاہ صاحبے فرمایا کہ تم یہ نہ سمجھو کہ ہم کو معقول نہیں آتی،
ہم نے اس کو ناقص اور واہیات سمجھ کر چھوڑ دیا ہے مگر اس نے ہمیں
اس تک نہ چھوڑا وہ اس تک ہماری دم لوسی کئے جاتی ہے۔

لطف اللہ علیکدھی اس کے راوی ہیں کہ ایک روز علامہ اور مفتی صدیق الدین خاں یہ باتیں کرتے آرہے تھے کہ اس خاندان کے لوگ علوم دینیہ حدیث فقہ تفسیر وغیرہا خوب جانتے ہیں مگر معقولات نہیں جانتے۔ یہ دونوں ابھی شاہ صاحب تک پہنچے بھی نہ تھے کہ شاہ صاحب نے اپنے خادم کو حکم دیا کہ ایک بوریا مسجد سے باہر صحن میں ڈال دو اور ایک مسجد

ضلع علیگڑھ کے قصبہ پکھنہ میں ۱۲۴۷ھ میں پیدا ہوئے ”چراغ“ مادہ تاریخ پیدائش ہے۔ علیگڑھ کے مشہور ولی باخدا حضرت شمس العارفین شاہ جمال کی اولاد سے ہیں۔ ممدوح کا نسب حضرت ابو عبیدہ بن الجراح سے ملتا ہے۔ ابن بطوطہ نے اپنے سفرنامہ میں حضرت شمس العارفین کا ذکر کیا ہے۔ ابتدائی استاد سید رقی علی میاں بنی موہن لال مولوی محمد عظیم اللہ اور مولوی حفیظ اللہ رہے درسیات مولانا غایت احمد کاکوروی مفتی و منصف کول سے پڑھے شہر کے قبل استاد کے محکمہ بریلی کے سر مشہ دار ہوئے۔ غدر کے بعد مفتی غایت احمد انڈمان۔ بھیج دیئے گئے۔ یہ علیگڑھ آگئے ابتدا میں کالیتوں کے قائم کردہ مکتب میں دس روپیہ ماہانہ پر زندگی بسر کی۔ اس کے بعد استاد نے انڈمان سے واپسی پر مدرسہ فیض عام کانپور میں مدرسہ دوم کر دیا کچھ دن بعد مدرسہ اول ہو گئے۔ سات برس کانپور رہنے کے بعد مدرسہ جامع مسجد علیگڑھ میں مدرسہ اول ہو کر پچاس روپیہ مشاہرہ ہوا ۱۲۸۵ھ سے ۱۳۱۶ھ تک مسلسل درس دیا ۱۳۱۶ھ میں تقلید و عدم تقلید کے فیسے میں دہریا گیا۔ اس سے اللہ نے نجات دی ۱۳۱۶ھ میں ستاسو روپیہ ماہانہ پر صدارت المدرسین پر حیدرآباد میں تقرر ہوا۔ بعد میں ایک ہزار تنخواہ پر مفتی عدالت ہو گئے ۱۳۳۳ھ مطابق ۱۹۱۶ء عرفہ کے دن نوے برس کی عمر میں علیگڑھ میں وفات ہوئی۔ شاہ جمال میں مدفون ہوئے استاذ العلماء مادہ تاریخ ہے (استاذ العلماء) مصنفہ نواب صدر یار جنگ بہادر

مفسرین، محدثین، فقہاء، فلاسفہ، اولیاء اور شعراء حسن طبع پر نگاہ ڈالنے
رکدام ماسوائے گل کہ جس میں حوت بہت خوب
رمان بہرے ساتھ آجاتا تھا۔

والد ماجد مولانا فضل امام صدر الصدور نے مکاں کے علاوہ ہاتھی
اور یا لکی پر بھی دربار آتے ملتے وقت ساتھ بٹھا کر درس دینا شروع
کیا علوم آلیہ میں صحرسی ہی میں ایسا بیابان گاہ، رورگار سا دیا، مقولاً
کی تحصیل کے لئے دربار حضرت شاہ عبدالقادر محدث اور حضرت شاہ
عبدالعزیز محدث دہلوی میں بھی جایا۔

علامہ فضل حق دہاں بھی ہاتھی ہی پر ملتے تھے مفتی عبداللہ
ماں آردہ بھی ساتھ ہوتے تھے رئیس زادہ ہونے کی وجہ سے کبھی
مدینہ کا کتاب ساتھ لے کر پہنچتا تو شاہ صاحب کتب سے مطلع ہو کر اس
رورس سے بڑھاتے اس سے یہ نتیجہ نکلتا ہے کہ تعلیم کے ساتھ اس
دربار میں تربیت کا بھی پورا لحاظ رہتا تھا۔ علم کی عطیہ سکھائی جاتی
تھی اسناد کی وقعت کے طریقے نئے ملتے تھے۔ مولوی اکرام اللہ
روایت مفتی العام اللہ گوپا موی بدر رگوار جو، مولانا احمد علی
حرآبادی، روایت مولانا احمد علی شاگرد مولانا عبدالحق حرآبادی
اور مولانا عبداللہ علی، روایت استاد العلماء مولانا

بھی تھے، تصوف و معرفت میں ان کا ڈوبا ہوا کلام اب بھی اودھ کے ذالوں کو یاد ہے جو اعراس کے مواقع پر زینتِ محافل بتا رہے۔ اس وقت بھی حضرت شاد مقبول میاں صاحب قنبر کی بدلت خیر آباد مرجع خلق بنا ہوا ہے۔

علماء میں پچھلے دور میں سب سے بڑی شہسخت مولانا حاجی صفت اللہ محدث خیر آبادی شاگرد ملا قطب الدین شمس آبادی کی گزری ہے۔ آپ کے صاحبزادے مولانا احمد اللہ ان کے شاگرد ملا عبدالجواد کرمانی خیر آبادی صاحب فضل و کمال اور دور و نزدیک مشہور تھے۔ علامہ خیر آبادی سے دہلی پہنچے تو ایک سے بڑے کر ایک با کمال نظر آیا۔

(بقیہ کا شبہ صفحہ ۲۷) ۴۳ سال کی عمر میں ۱۹ ذیقعدہ ۱۲۶۶ھ کو وصال ہوا۔ حافظ محمد اسلم رحمۃ اللہ علیہ آب کے بیٹے اور شاگرد و مرید تھے۔ اپنے عہد کے با کمال بزرگ تھے۔ ۲۰ ذیقعدہ ۱۳۲۰ھ کو وصال ہوا۔ پیر و مرشد کے برابر علیحدہ مزار میں مدفون ہیں۔ ۱۲

۱۵ موصوف خوش تقریر فاضل تھے، آپ کا ہر شاگرد درجہ کمال پر پہنچا ہوا تھا۔ تقریباً ایسی فرمائے کر عامی اور بازاری انسان بھی اچھی طرح سمجھ لیتا تھا۔ مولانا محمد اعظم سندیلوی سے تلمذ حاصل تھا۔ استاد شاگرد پر بے انتہا شفقت کرتے تھے بعض کتابیں ملا واج الدین بن مولوی قطب الدین گویا موی سے پڑھیں صدر اسکے کچھ اسباق، مولوی غلام طیب کی معیت میں مولانا احمد اللہ خیر آبادی ابن حاجی صفت اللہ محدث سے بھی پڑھے۔ ۱۲۱۵ھ میں رحلت ہوئی۔ ایک عزیز نے تاریخ وفات کہی۔

روز جمعہ کو بود چارم عید از جاں سوئے جنت الماوی
رفت آمد توید از رنواں رحنی اللہ عکب زود سبا (آمد نامہ)

آج بھی ریارت گاہِ علائق ہیں مولوی شاہ محمد صالح عرف تلمایاں
 بیچ موسیٰ، اور شاہ غلام یحییٰ نگارہویں اور مارہویں صدی کے ماکمال
 سرگ اور حید عالم گدرے ہیں آخری دور میں حضرت مشتوق علی
 شاہ، حافظ محمد علی شاہ اور حافظ محمد اسلم رحمہم اللہ آپسے ایسے وقت
 کے صاحب کتب و کرامات سرگ ہوئے ہیں یہ سرنگاں کرام شاعر

(نقیۃ حاشیہ صفحہ ۲۶) مدثر یاد کرتے اور شب میں ہنسنے ایک ہزار بار دہراتے قرآن کا
 بھی اسی طریقہ پر حفظ کیا ہے یہی سے آثار رسد بیانی سے جو علم سے تفسیر کو پہنچے تو
 مولانا غلام کھوسو سے کتب علوم کے سرآمد علما حضرت حضرت شاہ مائتودین مرید
 کے مرید ہوئے ۴۰ صوفیائے کرام کو شاہ مائتودین عالم عارفانی کو رواہ ہوئے تو مرید خاص کو کھوسو
 اقامت کھوسو کے بعد خیر آباد حائے کی مسامت ہوئی آپسے خیر آباد پہنچ کر وہیں سکونت
 اختیار کر لی ایک عالم بیضیاب ہوا کرتے حلق و کرامات کا خلد ہوتا رہا جس قدر
 مدائے آئے ماضی و وارد و صادر پر صرف فرمادیتے گیہوں کی روٹیاں تھیں کو تقسیم
 ہوتیں، شعلہ کو آنا فوسے ملا کر یہیں آباد کیا محبت وصال پہنچے تو عامہ کس بھی
 گھر میں نہ مل سکا سالہا مستند میں دلدادہ کو روٹیاں غنمی اور لپے بیچ طریقت کی طرح
 آخر تک صورتیں ویر شاہی شہرہ بہے تقاضا کا سلسلہ بھی جاری رکھا شروع و ردوی
 حاشی کا قیہ مصلح و غیر پاکیں جمع السلوک رسالہ کبھی کی سرچ کھی اور اس میں
 طعونات و ملامت ساہ مائتودین کا فی ردح کر دیئے ہیں۔ (آثار الکرام)

۱۵ موصوفہ ۱۱۹ میں قصہ کھیری زادہ میں پہلا ہوئے دہلی اور احمد میں
 یاسات تاق کیں تو سہ ماہ حضرت شاہ سلیمان صاحب کے مرید و مطلع ہوئے مولانا
 عبدالوہابی عرف ہرکس سرور حاجی صفتا افتخار حیدر آبادی کے شاگرد تھے۔ مدثر مولانا
 شاہ عبدالقادر محدث دہلوی سے پڑھی۔ قلام کے استاد کھائی اور ہم عصر تھے مدثری مائتودین

تعلیم و تربیت

علامہ نے آنکھ کھولی تو گرد و پیش، علم و فضل اور امارت و ریاست کو جلوہ گر دیکھا۔ خاندانی حالات سے پتہ چل گیا ہو گا کہ نسلًا بعد نسل ابا عن جد علم و امارت، دونوں ساتھ ساتھ وراثت بنے رہے۔ یہی وجہ تھی کہ علامہ کے اخلاف ۱۸۵۷ء کے ہنگامہ کے بعد مادی تربیت سے محروم ہو کر بھی مستغنی اور کوہ وقار رہے۔ خلف الصدق شمس العلماء مولانا محمد عبدالحق خیر آبادی کی نازک مزاجی، سیرِ چشمی اور اولوالعزمی کے واقعات اب بھی چشم دید بیان کرنے والے ملتے ہیں۔

ہندستان کے مشہور مردم خیز قصبات میں خیر آباد و ضلع بیتا پور (اوڈھ) کا نام بھی صفِ اول میں صدیوں سے رہا ہے۔ شاہی زمانے میں کمشنری کا پایہ تخت بھی رہ چکا ہے۔ محلہ میاں سرائے میں اب تک گردھری کے آثار پائے جاتے ہیں۔ محلہ توپخانہ اور فراشتخانہ بھی اب تک موجود ہے۔ اولیاء کرام، علماء عظام، بڑے بڑے نامور گدزے ہیں۔ مخدوم شیخ سعد الدینؒ، مخدوم نظام الدینؒ، الشہدۃ کے مزارات

۱۷ شیخ سعد کے والد ماجد مولوی بدھن قصبہ اناؤ کے قاضی تھے۔ فرزند کو عالمِ طعلی میں ہی چھوڑ کر سفرِ آخرت اختیار کر گئے۔ مکتب میں پینچنے کے بعد اپنا سبق (باقی حاشیہ صفحہ ۲۷ پر)

مطابق ۱۸۲۴ء کو مولانا نے سفر آخرت اختیار کیا مراعالیہ
 حسب دیل تاریخ وفات لکھی

اے دریا نقد و ارباب نصل کرد سوئے حیات المادی حرام
 چوں اراوت اپنے کس ترف حست سال و تہ آں عالی مقام
 چہرہ ہستی حراست یدم حست تاسائے تحسہ گرد و تمام

گفتم اندر سایہ لطف نبی
 باد آراستہ فصل امام

اعاظم نگاہ دوم شیخ سعد الدین حیر آبادی میں ایسے دادا استاد مولانا
 محمد اعظم سدیلوی اور استاد ملا عبدالواحد کرمانی حیر آبادی کے قریب مدوں
 ہوئے استموں قریب شکست میں مکمل سے کچھ دن بعد انارکسی ماتی رہا
 اس وقت بھی اس کے جلسے ولے حال حال ہیں کائنات کوئی قدر داس علم
 سرگ اس کے نام کے پتھر لگا کر اس فصلا کے تار قور کو ٹسے سے بچا لیتے

(القیہ حاشیہ صفحہ ۲۴) حامد و صطہ ہوئی۔ بعد میں کچھ حامد وادو میں بی و دگوسہ میں سو گئے توی
 پر و تھلوں کے سلسلے میں شہادت نامہ کمالے تالیر کیکر جاں چھڑائی ۳۴ ہجری مع الاول ۱۲۵۹
 مطابق ۱۸۶۶ء بروز جمعہ وفات پائی چرلے دوحال لود مادہ نامہ ہے مراعالیہ
 ہی حوتی صاحب کے جلس و تم نشیں تھے اسی سال راہی ملک عدم ہوئے سرسدا احمد خان
 نے آثار العبادید میں والہارہ انداز میں ذکر کیا ہے

۵ سدھن غالب

مولانا نے دہلی میں خواب دیکھا کہ رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم مکان میں فروکش ہوئے ہیں اور فلاں کمرے میں اقامت گزریں ہیں تعبیر دریافت کرنے کے لئے علامہ کو حضرت شاہ عبدالعزیز رحمۃ اللہ علیہ کی خدمت میں بھیجا۔ شاہ صاحب نے فرمایا کہ جا کر فوراً سامان کمرے سے نکال لو اور اس کو بالکل خالی کر دو۔ چنانچہ ایسا ہی کیا گیا۔ خالی ہوتے ہی وہ کمرہ فوراً گر گیا۔

یہ چیز سمجھ میں نہ آئی شاہ صاحب سے دریافت کیا گیا کہ یہ تعبیر کیونکر ہوئی۔ فرمایا کہ اس وقت بے اختیار یہ آیت ذہن میں آگئی تھی

ان الملوک اذا دخلوا قریبنا فسلوہا۔

نہاروں تلامذہ میں سب سے زیادہ نمایاں علامہ فضل حق اور مفتی صدر الدین خاں از روہ صدر الصدور دہلی ہوئے۔ ۵ فروری ۱۲۳۵ھ

۱۔ مفتی صاحب دہلی میں ۱۲۰۲ھ مطابق ۱۷۸۹ء میں پیدا ہوئے۔ ناسخ ولادت پُراغ ہے باپ دادا کشمیری تھے۔ شاہ عبدالعزیز، شاہ عبدالقادر اور مولانا فضل امام خیر آبادی کے شاگرد رشید علامہ فضل حق کے ہم درس اور عمر میں علامہ سے آٹھ سال بڑے تھے۔ عربی، فارسی اور اردو تینوں زبانوں میں شعر کہتے تھے۔ شاہ نصیر اور میر ممنون دہلوی سے تلمذ تھا۔ نواب مسعود علی خاں والئی رامپور نواب صدیق حسن خاں قنوجی بھوپالی اور سر سید احمد خاں مخصوص تلامذہ سے ہیں۔ مہتمی المقال فی شرح حدیث لا تشد الرحال، در المنقووی حکم امرأة المفقود اور اجوبہ کثیرہ مستفتیان یادگار ہیں۔ ۱۸۵۵ء کے ہنگامہ میں بغاوت سے الزام میں دھر لئے گئے۔

حیر آبادی سے معیت تھے آپ کے ایک صاحبزادے عالم جوانی میں فوت ہو گئے۔ مقتضایہ عمری احکام شریعہ کے یا سدہ تھے اس لئے مولوی اشرف صاحب کو ستویں رہتی تھی پیر مرشد کی خدمت میں قلبی لے چھی طاہر کی پیرے دعا کی شب میں سرکارِ دو عالم صلی اللہ علیہ وسلم کی زیارت ہوئی کہ سرورِ رسالتؐ کیلئے بلع میں (جہاں مرحوم کی قبر تھی) التشریف لائے اور سیل کے درخت کے نیچے وضو فرمایا بعد نمازِ محراب پیر و مرید دونوں ایک دوسرے کو مبارکباد دیے رواہ ہوئے راستہ میں دونوں ملاقی ہوئے تو ایک دوسرے کو تسارت کا حال بتایا وہیں سے دونوں اپنے مانع میں پہنچے تو دیکھا کہ مقامِ محمود ویر وضو کا اتر یعنی بانی کی تری موجود تھی ایک عرصہ تک لوگ اس جگہ کی زیارت کرتے رہے۔ مولانا نقی علی خاں بھی مع صاحبزادہ مولانا احمد صاحبان ۱۳۱۵ھ میں اس مقام کی زیارت کے لئے بریلی سے حیر آباد پہنچے اور مولانا حسن بخش کے جہاں ہوئے اسوس۔ اب وہ درخت باقی ہے۔ اس جگہ کا بیتہ چل سکتا ہے۔ مفتی محمد احسن حیر آبادی حواں معرر جہانوں کی زیارت میں شریک رہے تھے حلیہ کے یاس اس سیل کے درخت کی جگہ بتاتے ہیں۔ طاہر ہے کہ ایسے تعین مایہ فصل امام کی تربیت میں کیا کسر اٹھا رکھی ہوگی۔

”اکمل افراد نوع انسی، ہبیط انوار فیوض قدسی، سراب حشریہ
عین الیقین، موئس اساس ملت و دین، ناحی آثار چل ہادم
بنائے اعتساف، محی مراسم علم بانی مبانی انصاف، فتوہ
علمائے فحول، حاوی معقول و منقول سند اکابر روزگار مرجع
اعالی و ادانی ہر دیار، مزاجدان شخص کمال، جامع صفات
جلال و جمال، مورد فیض ازل وابد، مطرح انظار سعادت منظر
مصدق مفهوم تمام اجزاء واسطۃ العقد سلسلہ حکمت اشراقی،
و مشائی، زبدہ کرام، اسوۂ عظام، مقتدائے انام، مولانا محمد
مولوی فضل امام، اذخلہ اللہ المقام فی جنۃ النعیم بلفظہ العیم“
مولانا روحانیت میں بھی بلند مرتبہ رکھتے۔ آپ کے والد شیخ محمد ارشد
فرشتہ سیرت انسان تھے۔ مولانا احمد اللہ بن حاجی صفت اللہ محمد ش

۱۔ موصوف علم ظاہری و باطنی و دونوں میں باکمال تھے۔ اپنے والد ماجد اور ملا کمال الدین سہاوی
کے شاگرد تھے۔ والد سے ہی بیعت تھے، صاحب کرامات اور عالم علم کشف قبور تھے۔ ایک بابائی
بخار پھیلا۔ بہت لوگ ہلاک ہوئے۔ قاضی غلام امام بھی اسی میں مبتلا ہوئے۔ ان کے والد قاضی
حفظ الملک اپنے اکلوتے بیٹے کی وجہ سے سخت پریشان تھے۔ کپڑے پھاڑ کر ننگے ہوئے جا رہے تھے
کہ فرشتہ رحمت بنکر مولانا احمد اللہ اچانک عبادت کو پہنچ گئے۔ یہ حال دیکھ کر رقت طاری ہو گئی۔ اس
بخار کو اپنی طرف منتقل کر لیا اور قاضی صاحب کو تسلی دی کہ آپ پریشان نہوں یہ بلا میں نے اپنے
سر لے لی۔ مولانا کو گھر پہنچتے پہنچتے بخار نے آدیا اور شدت بڑھتی گئی تیسرے چوتھے روز شب جو میں

۴ رحلت فرمائی۔ والد ماجد کے پاس مدفون ہوئے رحمۃ اللہ علیہ۔ (آمد نامہ)

کہ استاد عالم جاودانی کو رحمت ہو گئے میں نے بھی تعلیم کو حیران نہ کیا
کہ یہ ایسا تعین و قابل استاد ملے گا۔ پڑھوں گا۔

ایک مارچ یہی شاہ صاحب علامہ فصل حق کو ملے اور موصوف
نے تعلیم کے نام مکمل رہ جانے پر اطار افسوس کیا تو کہے گئے۔
تاکہ پورے عالم ہو جائے تو کیا ہوتا زیادہ سے زیادہ آپ
میں ہوتے؟

علی قاضی کا ادارہ تو اسی سے کیا جاسکتا ہے کہ ایک صاحب ساہ عبدالعزیز
اور شاہ عبدالقادر کا ڈھنگ مقولات میں رہا تھا اور دوسری طرف
اسی دہلی میں مولانا فضل امام کے مقولات کا سکہ چل رہا تھا طلحا
دونوں دریائوں سے سیراب ہو رہے تھے۔ معنی صدر الدین حنا
آرہ دہ، علامہ فصل حق وغیرہ بھی دوسرے طلحا کی طرح حدیث
ایک جگہ پڑھتے تھے اور منطق و فلسفہ دوسری جگہ۔ جو علامہ کی ذات
گرامی مولانا کی مسلم الشوٹ قاضی کی ساہ عادل ہے۔

سر سدا احمد خاں نے آثار الصاویہ میں مولانا کا ذکر جس عقیدہ میں
سے کیا ہے وہ دیکھئے سے تعلق رکھتا ہے، استاد اراں صفا و القاب
سے کی ہے۔

غیر مطبوعہ ہیں، سب سے زیادہ مشہور تصنیف منطق میں مرقاۃ ہے جو تمام مدارس عربیہ میں داخل نصاب ہے۔ میرزا ہد رسالہ، میرزا ہد بلا جلا اور افق البین پر حواشی لکھے۔ تلخیص الشفاء، نخبۃ السرا، اور آسدا نامہ تصنیف کیا۔

فرائض ملازمت کے ساتھ مشغلہ تدریس و تصنیف ہمیشہ جاری رکھا۔ مادہ افہام و تفہیم مدانے ایسا بخشا تھا کہ ایک بار شریک درس ہونیکے بعد طالب علم دوسری طرف کا رخ بھی نہ کرتا تھا۔ شاہ غوث علی صاحب جو موصوف کے شاگرد اور صوفی منش بزرگ گذرے ہیں جنہوں نے تمام عمر سیاحت میں بسر کی، ان کا بیان "تذکرۃ غوثیہ" میں نظر سے گذرا۔ فرماتے ہیں شاہ عبدالعزیز صاحب، شاہ عبدالقادر صاحب، اور مولانا فضل امام کی شاگردی کا مجھے فخر حاصل ہے، آخر الذکر استاد کی جو شفقت میرے حال پر تھی وہ بیان سے باہر ہے۔ مولانا کے ساتھ دہلی سے پٹنہ تعلیم کی غرض سے میں بھی چلا گیا۔ میری عمر اٹھارہ سال کی تھی کہ

حاشیہ میرزا ہد رسالہ امانت علی خوجی کے ہاتھ کا ۱۲۳۳ھ کا لکھا ہوا بخط نخبۃ ما بقرا اور تلخیص الشفاء خود مصنف کے دست مبارک کا بیضہ لٹن لائبریری مسلم یونیورسٹی علیگڑھ کے نوادر قلمی میں محفوظ ہے۔ نخبۃ السرا کتب خانہ صاحبزادہ عبید اللہ خاں رئیس ٹونک میں، حاشیہ افق البین کتب خانہ مولوی انتظام اللہ شہابی اکبر آبادی میں اور آمد نامہ کتب خانہ سید ولایت احمد سجادہ نشین آستانہ قلندریہ لاہور میں موجود ہیں ۱۲۔

مولانا شاہ صلاح الدین صغوی گویا موی (تلمیذِ رشید مولانا محمد اعظم
سدیلوی و مرید و حلیفہ مولانا شاہ دررت الدنصعی یوری) کے مرید تھے۔
مولانا نے میسوں معید و معرکہ الازارکتا میں لکھیں، جس مصفحات کا
مام اور پتہ معلوم ہو سکا وہ درج کی جاتی ہیں دو ایک کے سوا سب

(تقیہ حاتیہ صفحہ ۱۸) دوسری روح مولوی نور محمد ہر لیدی کے حامیوں سے تھیں ان کے نطن سے
حضرت بی بی اُمیہ حسن احمد، خانقاہ کھنڈا، حدیثہ المیہ سید محمد حسن بن امامت اللہ علیا یوری
سرکاران المیہ مولوی ار ساد حسن حیرآبادی وکیل لومک اور اتحاد اطرہ حکم نوطی سدیلوی و
دو شہرین مولانا عبدالحق حیرآبادی پداہو میں تیسری دھڑہر مجھ کے صاحبزادے حامی لطف احمد
تھے علی دھڑہر کثوم السامطی حامی سید محمد حسن رئیس حیرآباد کو سب ہو میں ملحق صاحب مولوی
لے دوسری شادی دھڑہر یعقوب علی سدیلوی سے کی جس سے دو صاحبزادے مولوی سید محمد حسن
اور سید صبار حسن اور دو صاحبزادیاں ہوئیں مولوی سید محمد حسن حیرآبادی صاحب
نوحوان پاک سیرت پاکار ہیں راقم السطور کے ساتھ حیرآباد و اجمیر میں عیارہ سال تک
شریک رہے ہیں علامہ الہد مولانا محسن الدین اعمری مرحوم سے آخر وقت تک استفادہ
کیا ہے اہے مکاں سے متصل تھا علیٰ محرم اللہ دیار محمد اللہ علیہ کی نگاہ میں صبح کو درس درج
پاک اعداں کے بعد خلف حوزہ کی کلاس لڑھا کر احقر عظیم حاصل کرتے تھے۔ اس وقت حیرآبادی
حضرات میں مولوی حافظ حکیم احمد علی کے بعد دوسرے عالم میں اور مسئلہ درس و تدریس اور
وقف دار ساد کا سلسلہ صرف انیس سے جاری ہے مولانا فضل امام کے پروردگار ساد مولانا محمد
صفت اللہ صاحب محدث حیرآبادی کی اولاد و حامد سے میں علامہ کی اس سوانح یافتہ میں
موصوف سے ٹری مدد ملی ہے۔ مولانا فضل امام کی تیسری روح سے دو صاحبزادے مولوی
اعلم حسن اور مولوی مطہر حسن شوی ہوئے بادل الذکر کو بی بی طیبہ دھڑہر مولوی قادریں شوی میں
سیر العلماء صفحہ ۲۷ حکیم بہار الدین صدیقی گویا موی

”شاگرد رشید مولوی سید عبدالواجد خیر آبادی بمنصب صدر
الصدوری شاہجہاں آباد از سرکار انگریزی عزت و ایتماز داشت
بر میرزا ہد رسالہ دمیرزا ہد ملا جلال حاشی ایشہ“ در علوم عقلیہ گوئے
سبقت ربودہ، آمدنامہ کہ در اں قواعد فارسی بیان کردہ و نیز
ترجمہ علمائے جوار لکھنؤ تخریر فرمودہ بس مفید متدیان است“

(رفیقہ صفحہ گذشتہ) اور جنرل ایگٹر لونی کے میرمنشی تھے۔ مولوی محمد صالح کی صاحبزادی
بی بی نعمت اور صاحبزادے مولوی الہی بخش نازق خیر آبادی تھے۔
مولانا فضل امام نے تین شادیاں کیں۔ پہلی بی بی صدر پوری تھیں۔ ان سے علامہ فضل
مولانا فضل عظیم اور مولوی فضل رحمن پیدا ہوئے۔ مولانا فضل عظیم کی ایک صاحبزادی بی بی
اتل تھیں جن کے صاحبزادے سید نیاز علی تھے راز خاندان مخدوم اللہ دیا رحمۃ اللہ علیہ
سید نیاز علی کی شادی نور الحسن خاں ابن مولوی قادر بخش کی دختر سے ہوئی۔ مولوی فضل رحمن
نے دو شادیاں کیں پہلی بی بی سے دو صاحبزادیاں ہوئیں بی بی مریم زوجہ نور الحسن خاں
بی بی ہاجرہ زوجہ شمس العلماء مولانا محمد عبدالحق خیر آبادی، بی بی ہاجرہ سے بی بی عائشہ پیدا
ہوئیں جو صوفی محمد حسین بہل برادر مضر خیر آبادی کی زوجہ تھیں۔ مولوی فضل رحمن کی دوسری
زوجہ سے جو دہلی کی تھیں دو صاحبزادے مولوی فضل حکیم اور مولوی فضل عظیم پیدا ہوئے
اول الذکر کے صاحبزادے خان بہادر فضل متین شش برج ریاست پٹنہ تھے۔ آخر الذکر کی
دو صاحبزادیاں تھیں ایک کا عقد سید اعجاز الحسن رئیس خیر آباد سے ہوا جن کے صاحبزادی خانہقاہ
سید احمر از الحسن خاں چیرمن میونسپل بورڈ خیر آباد ہیں (موصوفت تقریباً تیس سال سے مسلسل
چیرمن ہو رہے ہیں جو ایک ریکارڈ ہے) دوسری صاحبزادی دہلی میں منسوب تھیں۔ انہیں
صدر پور کی بی بی صاحبہ سے تین صاحبزادیاں بھی ہوئیں۔ نوزائے اہلیہ غلام مخدوم سندیلوی،
مہر اہلیہ کے از خاندان نوابان پانچاؤں ظہور الحسن اہلیہ قاضی غلام نسیم بن غلام محمد (رفیقہ برصغیر)

والدہ ماجدہ مولانا فضل امام حیر آبادی تھے۔

موصوف ٹرے پبلشرز و دیس تھے۔ مولانا سید عبدالواحد کریانہ حیر آبادی کے ارشد تلامذہ سے تھے۔ علوم تعلیم و عقلیہ انھیں سے حاصل کئے۔ اس کے بعد صدر الصدوری کے عہدہ جلیلہ پر دہلی حاکم دائرہ مؤثر تذکرہ علماء ہند میں ہے۔

پھر مولانا محمد اسد نے دو شادیاں کیں۔ روح اولیٰ حامداں مقبلاں لکھنؤ سے تھیں ان سے احمد حسین میاں عرف پھیرا میاں صاحب اسدے اور رحمہ النساء صاحبہ امدی موہن صاحبہ حسین میاں کے صاحبہ اسدے مولوی فضل احمد کے صاحبہ اسدے تھے منشی کرم احمد آپ احمد علی شاہ فراروانے اسدے اسدے مدرسہ علم نواب شرف الدولہ بہادر کے میر تھیں تھے منشی حسن احمد، آپ مولوی غلامت احمد وکیل دہلی کے والد تھے منشی حسن احمد آپ نواب شیر احمد مرحوم داماد بہار مس نواب عظیم شاہ نظام الملک بہادر سوم پرنس آف اڑکھٹ (مداس) کے والد تھے جس کے طبیب الصدوق مولوی طہیر احمد فاروقی رئیس و مولوی مدد عزمیہ یار یہ حیر آبادی نواب محسین علیہ راقم السطویہ کے قدیمی کرم فرما اہل علم کردار سرگرم ہیں۔ اس حاملہ شجرہ اور دوسرے معلوہات میں موصوف تے لڑا ہوا تھا شاید ہے

دو صاحبزادیاں تھیں ایک فلامہ کی سرکب حیات اور مولانا محمد عبدالحی کی والدہ ماجدہ تھیں اور دوسری خان بہادر نواب مسطری علی داماد بہار مس پرنس آف اڑکھٹ کی والدہ تھیں اور دوسری روح سید محمد شکر اللہ کی دختر تھیں جو دہلیاں قلب وقت محروم اللہ دیہ حیر آبادی سے تھے۔ ان سے حسب دل اولاد ہوئی

مولانا فضل امام مولوی محمد صالح، بی بی عائشہ، ان بی بی صاحبہ کی صاحبزادی علیہ حضرت حج و مت معوق علی شاہ حیر آبادی کی روح تھیں اور صاحبہ اسدے منشی مرکت علی خان، مولانا قائد عشق مراد مولانا بی بی محسن حیر آبادی کے حشر (بقیہ مجموعہ آمدہ)

برکافہ شرح مبوط و برتخریر اقلیدس حاشیہ و تعلیقات منفرد
 بر ہدایہ نوشتہ بودچوں در عہد بہادر شاہ اول تمام اسباب
 آبائی قصبہ ہر گام بتاریخ رفت
 و دیگر مردم اشترار کتب آتش دادند ہمہ کتب خانہ
 سوخت و ہر باد شد
 در ہر گام وفات یافت ہما نجام دہن شد

ملا عبد الواحد کے صاحبزادے اور علامہ کے پردادا حافظ محمد صالح تھی۔
 عہد محمد شاہ بادشاہ میں منصب پرفائز تھے۔ جاگیر شاہی بھی ملی
 ہوئی تھی۔ قاضی مبارک گوپا موی شایع سلم کے معاصر و دوست اور
 مؤلف تذکرۃ الاولیاء تھے۔

حافظ محمد صالح کے دو صاحبزادے شیخ جعفر ہر گامی اور شیخ محمد ارشد
 ہر گامی خیر آبادی اور دو صاحبزادیاں متولد ہوئیں۔ ایک صاحبزادی ملا
 معز الدین گوپا موی اور دوسری شیخ خیر الدین فاروقی بن شیخ خیر الدین
 العمری گوپا موی (از اتر بائے نواب والا جاہ محمد علی اکوٹوب
 ہوئیں۔

علامہ کے دادا شیخ محمد ارشد نے ہر گام کو خیر باد کہہ کر خیر آباد ر ضلع
 سیتا پور اودھ آباد کیا۔ موصوف کی زوجہ ثانیہ سے علامہ کے

مؤلف راجہ فتاویٰ عالمگیری کو مایہی گئی تھیں۔

دوسری صاحبزادی حامداں صدیقیان قصہ لاہر پور (صلح بیتا پور) میں مسوب ہوئیں اس حامدان کے ایک بزرگ روم سے وارد ہند ہو کر اقامت گریں اودھ ہوئے جس صدیقی صاحب کو یہ صاحبزادی مسوب ہوئیں جس کا پیغام آیا تو قاصی صاحب نے اسے سب دریافت کیا۔

آں بزرگ گفت کہ من صحیح النسب صدیقی ہستم رہبر اندھا
من اتر ہی کہد، اگر تما خواہد تخریہ مایہ قاصی گفت کہ میں
دہ مار گیراں می ماتدایں را اعتبار نیست۔

۔ روم رفتہ نسب مامہ خود بخط کوئی مواہیر سلطان و قاصی
و معنی دیگر اکابران روم آورد، آں قاصی مسطور و حتر خود را
نماں بزرگ کتھا کرد حالانکہ در مدائن بزرگ نسب نامہ
مذکور موجود است۔

ملا عبد الواحد بن قاصی عبد الواحد بن قاصی صدیق الدین ہرگامی کے متعلق
مولانا فضل امام حیر آبادی آمد نامہ میں تحریر فرماتے ہیں۔
’ملا عبد الواحد ہرگامی صدیقی اعلیٰ تحریر اور اق فاصلے بود متحر

عالمگیری کے مؤلفین میں سے ہیں۔ ہدایہ و مطول و ملا جلال پر حاشئے لکھے۔ ان کی شخصیت کا اندازہ اس سے ہو سکتا ہے کہ ملا قطب الدین شہید سہالوی (والد استاد کل ملا نظام الدین سہالوی لکھنوی فرنگی محلی) ان سے ملاقات کے لئے ہر گام پہنچے تھے۔ ملا محب اللہ بہاری صاحب سلم آپ کے درس میں شریک ہونا چاہتے تھے۔ آپ کے پاس وقت نہ تھا اس لئے سہالی جا کر ملا قطب الدین شہید کے شاگرد ہو گئے۔

دوسرے صاحبزادے ملا عبد الماجد کے خلف الصدق ملا عبد الواحد فاضل جلیل تھے۔ کافہ کی مبسوط شرح اور حاشیہ اقلیدس لکھا۔ ملا سید عبد الواحد گرمانی خیر آبادی (استاذ مولانا فضل امام خیر آبادی) نے کتاب خانہ ملا قطب الدین بن قاضی شہاب الدین گوپاموی المتوفی ۱۱۷۱ھ میں یہ حاشیہ اقلیدس دیکھ کر فرمایا۔

”کہ من حاشئے ملا کہ بر تحریر اقلیدس نوشتہ دیدہ ام بغایت

خوب نوشتہ“

دختر قاضی صدر الدین سے نسل مفتیان گوپامو ہے۔ اسی خاندان کے ایک علمی فرد مفتی انعام اللہ خاں بہادر گوپاموی مفتی محکمہ قضاۃ دہلی و ممبئی علامہ تھے۔ یہ خاتون مفتی عبید اللہ شہابی برادر کلاں ملا وجیہ الدین گوپاموی

۱۵ آبدامہ مولانا فضل امام خیر آبادی۔ ۱۶ تذکرۃ الانساب۔

برگ تھے اس وقت ہندستان قدر دانی علماء و متاہیر میں خاص تہت
 رکھتا تھا تمام اہل کمال اور کھج رہے تھے یہ دونوں بھائی ایران
 سے وارد ہندستان ہوئے قس الدین نے مسید افتاد رہتک سنبھالی
 حضرت شاہ ولی اللہ شاہ عبدالرحیم محدث دہلوی، انھیں کی اولاد
 سے تھے۔ بہار الدین قسۃ الاسلام مدایوں کے معنی ہوئے۔ ان کی اولاد
 میں شیخ ارسانی مدایونی مامور برگ اور اعلیٰ درجہ کے معنی ہوئے ہیں۔
 شیخ عماد الدین س شیخ ارسانی تحصیل علم کی خاطر قاصی ہرگام (صلح سیتا پور
 اودھ) کی خدمت ماسرکت میں پہنچے۔ قاصی صاحب نے تحقیق سترادت
 و حساب کے بعد یاد ادا و مالیات قاصی صاحب کے انتقال کے بعد
 قاصی ہرگام بن گئے۔ وہیں شیخ اسماعیل پیدا ہوئے جو اپنے مانا اور والد
 کے بعد قاصی سے شیخ سیدی کا کوری کی دھڑ سے متادی ہوئی جس سے
 قاصی صدر الدین پیدا ہوئے جس کا شمار متاہیر و قس میں تھا۔

قاصی صاحب کے دو صاحبزادے اور دو صاحبزادیاں ہوئیں ایک
 صاحبزادے ملا ابوالواظ اور ایک دیب عالمگیر کے اتالیق رہا اور فتاویٰ

۱۔ حیات شاہ ولی اللہ علیہ قاصی ہرگام دھڑ خود قاصی عماد الدین معروف عماد کھدا کر وید
 بعد قاصی ہرگام قاصی عماد بہ مسد تعلیٰ ہرگام مامور مسد ہاں حادثات یا مت و مدون گرد
 مدکرۃ الاساتذہ مولوی مصطفیٰ علی خان گوباموی۔
 ۲۔ تمسب التواریخ علیہ سیر العلماء

خیر آبادی علماء عصر میں ممتاز اور علوم عقلیہ کے اعلیٰ درجہ پر سرفراز تھے۔
 دار السلطنت دہلی میں صدر الصدور کے عہدہ جلیلہ پر فائز اور دینی و
 دنیوی نعمتوں سے مالا مال تھے مولانا کے والد مولانا محمد ارشد ہر گام
 سے خیر آباد آکر سکونت پذیر ہوئے۔
 شجرہ نسب یہ ہے:-

فضل^۱ حق بن مولانا فضل^۲ امام بن شیخ محمد ارشد بن حافظ محمد صالح
 بن ملا عبد اللہ واجد بن عبد اللہ جید بن قاضی صدر الدین بن قاضی اسماعیل گہری
 بن قاضی عابد بہاؤی بن شیخ ارژانی البدایونی بن شیخ منصور بن شیخ خلیل الملک^{۱۲}
 بن شیخ سالار شام بن شیخ وجیہ الملک بن شیخ بہار الدین بن شیر الملک شاہ
 ایرانی بن شاہ عطاء الملک بن ملک بادشاہ بن حاکم بن عادل بن ترو
 بن جبرئیل بن احمد تادار بن محمد شہریار بن محمد عثمان بن دامان بن ہمایوں^{۲۶}
 بن قریش بن سلیمان بن عفان بن عبد اللہ بن محمد بن عبد اللہ بن
 امیر المؤمنین خلیفۃ المسلمین حضرت عمر الفاروق رضی اللہ عنہ۔

اس طرح ۳۳ واسطوں سے خلیفہ ثانی تک نسب گرامی پہنچتا ہے

علامہ کے مورث اعلیٰ شیر الملک بن شاہ عطاء الملک ایرانی کے مورثان
 ایک قطعہ ملک ایران پر قابض و حکمران تھے۔ زوال ریاست پر دولت
 علم کمائی، شیر الملک کے دو صاحبزادے بہار الدین اور شمس الدین دی علم

مآثر اکرام میں ہے۔

”یاد سادہ ارفوت میر بسیار مساف شد و بر رہاں گدایانکہ
میر وکیل و طیب و منعم مالود، اندارہ سوگواری کہ تواند
تاحت، اگر دست در گاہ افتادے، دہنگی حراش و دربار
خواستے، دین سودا و فراواں سود کردے، و آن گرامی بس
ادباں حسد دے“

بعضی گویند۔ تہمتا وہاں رادرو فالت سیر پر تم شد
سکندر اشک حسرت رحمت کا قلاطون عالم شد

یہی وہ قدردانی اور عزت افزائی تھی جس کی وجہ سے سارے عالم
سے متاہر وقت کچھے چلے آ رہے تھے علوم کی مارت ہو رہی تھی۔
علامہ فضل حق حرا آبادی کے مورثاں اعلیٰ خمس الدین اور بہار الدین
دونوں بھائیوں نے بھی ہندوستان کو رونق بختر عہدے سمجھائے۔

ولادت و نسب

علامہ فضل حق حیر آمادی رحمۃ اللہ علیہ مطابق ۱۰۷۰ھ میں اپنے آباء
وطن حیر الملاد حیر آماد میں پیدا ہوئے، آپ کے والد ماجد مولانا فضل امام

دہلوی کو قاضی عضد الدین صاحب موافق کی خدمت میں شیراز بھیج کر درخواست کی کہ ہر قیمت پر ہندستان نشریت لاکر متن موافق کو میرے نام پر معنون کر دیجئے۔ سلطان ابوالاسحاق والی شیراز کو پتہ چلا تو دوڑا ہوا علامہ قاضی کی خدمت میں پہنچ کر عرض پر دائر ہوا کہ ہر خدمت کے لئے حاضر ہوں، تخت سلطنت کی خواہش ہو تو دستبردار ہونے کو تیار ہوں۔ خدا کے لئے شیراز کو یتیم نہ بنائیے۔ قاضی صاحب نے سلطان کی تواضع و قدر دانی سے متاثر ہو کر ارادہ بدل دیا اور سلطان ہی کے نام پر کتاب معنون کر کے ہمیشہ کے لئے زندہ جاوید بنا دیا۔

دوسرا واقعہ علامہ امیر فتح اللہ شیرازی سے متعلق ہے۔ عادل شاہ بیجاپوری نے ہزاروں خواہشوں کے ساتھ دکن بلا کر اپنا وکیل مطلق بنایا۔ ۹۹۹ھ میں اکبر بادشاہ نے صدر کل بنا کر ۹۹۹ھ میں امین الملک اور عضد الدولہ کے خطاب سے نوازا۔ ہندستان کے مشاہیر علماء ان کے حلقہ درس میں شریک رہے۔ محقق دوآنی، صدر شیرازی، میر غیاث اللہ منصور اور میرزا جان کی تصانیف ہندستان لاکر داخل نصاب کیں۔ انہیں کے زمانے سے علوم عقلیہ کو شاندار فروغ حاصل ہوا۔ ۹۹۹ھ میں ان کے انتقال پر اکبر بادشاہ کے الفاظ نظر انداز نہیں کئے جاسکتے۔

۱۔ تاثر اکرام دفتر اول صفحہ ۱۸۵۔

کمال کا۔ ملک مسکن بن گیا تھا۔

حضرت امیر خسروؒ کے بعد دیگرے سات مادتاہوں کے دہار میں اعرار حاصل کیا۔ مختلف انقلابات دیکھے لیکن ہندستان کو مسعودہ موڑا۔ شعرا میں۔ بطیری، یثا پوری، ملک فہمی، عربی تیراری، طہوری، عربی، متہدی، عالی تیراری، حکیم ہمدانی، حق کشمیری۔

اطببا میں حکیم میا، حکیم علی، حکیم الملک گیلانی، حکیم عس الملک تیراری، حکیم ابوالفتح گیلانی، حکیم ہمام گیلانی، مسیح الملک تیراری کتاب میں۔ شمس الدین قلم، رتہیں قلم، مفت قلم۔

علماء میں۔ شیخ حسین موصلی، مولانا فتح اللہ تیراری المتوفی ۱۰۹۹ھ۔

مولانا میرزا سمرقندی، میر اسلم ہروی المتوفی ۱۱۶۷ھ، میرزا بہرہ

ہروی، المتوفی ۱۱۸۸ھ، مولانا میر کلاں معلم جاگیر المتوفی ۱۱۸۸ھ

مولانا صدر جہاں، مولانا عاری حان مدنی، وغیرہم۔

اس کے علاوہ دوسرے مولوں کے ماہر یہاں لے تا ہی درباروں کو

رواق ہمتی تھی۔ ہندستان درحقیقت حسرتاں بن گیا تھا۔ علوم و

معارف کے دریا بہہ رہے تھے، روحانیت کے چتے اٹل رہے تھے۔

مسلمان مادتاہوں کی قدردانی کے صرف دو واقعے تہادوت

کے لئے کافی ہیں سلطان محمد بن تغلق شاہ نے مولانا معین الدین عمرانی

اڑائیں۔ اور اعتراضات و شبہات کا بے پناہ ذخیرہ کتابوں میں چھوڑا۔
 پانچویں صدی ہجری اور اس کے بعد امام ابو حامد محمد الغزالی المتوفی
 ۵۰۵ھ علامہ ابن رشد المتوفی ۵۲۰ھ امام فخر الدین رازی المتوفی ۶۰۶ھ
 ابن تیمیہ البحرانی المتوفی ۷۲۸ھ نجم الدین نجوائی، ابن سہلان، افضل الدین
 خوئنجی وغیرہم نے ان فنون میں نئی نئی باریکیاں پیدا کیں۔ اجتہادات
 کئے۔ آخر الذکر کی کتابیں دو سو سال تک داخل نصاب رہیں۔ علامہ
 ابن خلدون نے

”وعلى كتبه معتمد المشاس قتل هذا العهد“

اس کی کتابوں کو اس عہد کے علماء مشرق کا اعتماد حاصل ہو۔

لکھ کر سند اہمیت عطا کر دی ہے۔

شیخ الاشراق شہاب الدین سہروردی نے مشائیہ (متبعین ارسطاطالیس)
 کے معتقدات پر ضرب کاری لگا کر نئے باب کا اضافہ کیا۔

نصیر الدین محقق طوسی، قطب الدین رازی، صدر الدین شیرازی،
 ملا جلال محقق دوانی، ملا محمود جوہوری صاحب شمس بازغہ و فرائد وغیرہم
 نے اس فن کو چار چاند لگائے۔ یوں تو شاہان اسلام کی قدر افزائیوں
 نے اطراف و اکناف عالم کے مشاہیر و فضلاء کو ہندستان کی طرف
 متوجہ کر دیا تھا۔ لیکن سلاطین مغلیہ کے عہد میں عرب و عجم کے اہل فضل و

حالاً قص منہا ناقص الی الان | ناقصین و ناقصتین وہ اس تک ناقص ہیں۔
 مامول الرشید کے عہد میں اسحاق الکدیری اودناتس قرہ و غیر ہما
 کو عربی ترجمہ کا حکم دیا اس طرح شروع تیسری صدی ہجری میں مسلمانوں
 نے "کلمۃ الحکمۃ صائدۃ المؤمنین ابن و حداھا فہو احی بہا" پر عمل پیرا
 ہو کر اسی وراثت سمجھتے ہوئے آب و تناس کے ساتھ ان علوم کو چمکایا
 چوتھی صدی ہجری میں شاہ منصور س لوح سامانی کی مدد و استیہ حکیم
 ابو نصر فارابی نے ان کی تصحیح و تدہیب کر کے معلم تانی کا لقب پایا اور
 فلسفہ ارسطو میں مہارت پیدا کر کے تقریباً دو درجہ تصاصف کیں جو
 سلطان مسعود کے زمانے تک اصفہان کے کتب خانہ صواا الحکمۃ کی لیت
 سی رہیں سلطان مسعود نے شیخ الرئیس ابو علی س سید المتوفی ۳۲۰ھ
 کو ایسا وزیر بنا کر تصاصیف فارابی سے اقتباس کر کے کتابیں لکھوائیں
 اتفاق سے کتب خانہ مدائن آتش ہو گیا تو اس سینا محاط علوم س گیا اس
 جو کچھ ہے اسی کی محنت کا ثمر ہے۔

ابو محمد بن احمد اندلسی وزیر عبدالرحمن مستظہر راشد محمد کریم راری
 صاحب صد تصاصیف المتوفی ۳۲۰ھ (عہد منصور س اسماعیل سامانی)
 نے بھی چوتھی صدی ہجری میں اس یودے کو پتہ واں چڑھا لے میں کسر
 آثار کمی آخر الد کر لے فلسفہ ارسطو کی دھیماں صاصے آسمانی میں

شمس علم الدوائریں، بطلموس اور دیوجانس کبھی علم المناظر والنجوم
اپنی نظر آپ سے لے کر اب اس اپنے فن میں یگانہ روزگار تھا۔ آج بھی ان
سب کے نام زبان زد خواص اہل علم ہیں۔

مسلمان بادشاہوں میں سب سے پہلے عباسیہ خاندان کے خلیفہ ثانی
جعفر المنصور عبداللہ بن محمد بن علی بن عبداللہ بن العباس نے علم فقہ
ساتھ علم فلسفہ و منطق و ہیئت کو بھی حاصل کیا۔ اس کے کاتب عبداللہ
بن المقفع الخطیب الفارسی مترجم کلیل و دمنہ نے ارسطو کی تین کتابوں
طبیعیات، ہارمنیا اور میناس اور ان کو طبیکا کا عربی میں ترجمہ کر کے منطقی
لے لقب سے شہرت حاصل کی ہے۔

ارسطو سے لے کر خلافت عباسیہ تک گیارہ صدیاں گزر چکی تھیں،
وہم فلسفہ کی کوئی ترقی نہ ہو سکی گویا بازار سرد پڑ چکا تھا۔ ساتواں خلیفہ
اسی مامون الرشید جب ۱۹۵ھ میں تخت خلافت پر بیٹھا تو اپنا ذوق
بنا پران فنون کی طرف متوجہ ہوا۔ قیصر روم کو لکھا وہاں سے ارسطو
کتابوں کا ڈھیر آگیا۔ وزیر جمال الدین قفطی اخبار احکام میں لکھتے ہیں۔

لیما سبوت الکتاب الی المامون	ترجمہ:- ارسطو کی کتابیں روم کے کتابخانہ سے
و بعضہا تاما و بعضہا ناقصا	جو مامون کے پاس پہنچیں۔ ان میں بعض مکمل اور بعض

(۳) سقراط - میتا عورس کا شاگرد ہے۔ توں کی پرستش سے مخلوق کو روکے اور دلائل کے ساتھ حائق واحد کی طرف توجہ دلانے پر مادتاہ وقت لے مید کر کے زہر دلا دیا۔

(۴) افلاطون - یہ بھی میتا عورس کا شاگرد اور حامدان اہل علم سے ہے سقراط کی موجودگی میں گسام رہا اس کے بعد چکا اور چوچکا (۵) ارسطاطالیس - ثقیو ماحوش کا بیٹا ہے اور صاحب اسطق کے لقب سے مشہور ہے حاتم حکما ریونان کہا جاتا ہے بعد کے سارے فلاسفہ اسی کے رہیں منت اور حوسہ میں ہیں۔

ان یانچ کے بعد دوسرے درجہ میرتا لیس الملطی صاحب میتا عورس، ڈیمقراطس، اور اکتا عورس ہیں۔ ارسطو کی کتابوں کے تنازع ہوئے کی حقیقت سے علمی مشہور ہیں۔ یہ سب مقلد تھے محنت نہ تھے۔

تاؤرسطس، اسطفس، لیس بیچن لطریق اسکندریہ، اٹھیوس، سلیقیوس، شاؤں، فروڈیوس، نامسطیوس، افرودیسی، اسکندراں میں آجرا لکریوں حترار اوپے درجہ کے مالک ہیں۔

یونانی میں مخصوص فنوں کے کامل بھی ٹرے ٹرے مامور گذرے ہیں۔ لقرط و مالیوس علم طبیعیات و طب میں، اقلیدس علم مہدسہ میں،

معین الدین چشتی سحری اجیری المتوفی ۶۳۳ھ شیخ ابو زکریا ابو محمد بہاؤ الدین
بندادی ملتان المتوفی ۶۶۱ھ وغیرہم اپنے علوم و معارف سے اہل ہند کو
مستفیض فرماتے رہے۔

مذہبی علوم اسلام کی طرح صیقل شدہ فنون یونانی بھی مسلمانوں ہی
کے ذریعہ پہنچے۔ اور اس سے انکار نہیں کیا جاسکتا کہ منطق و فلسفہ کو اس بلند
مقام تک مسلمان علماء ہی نے پہنچایا۔

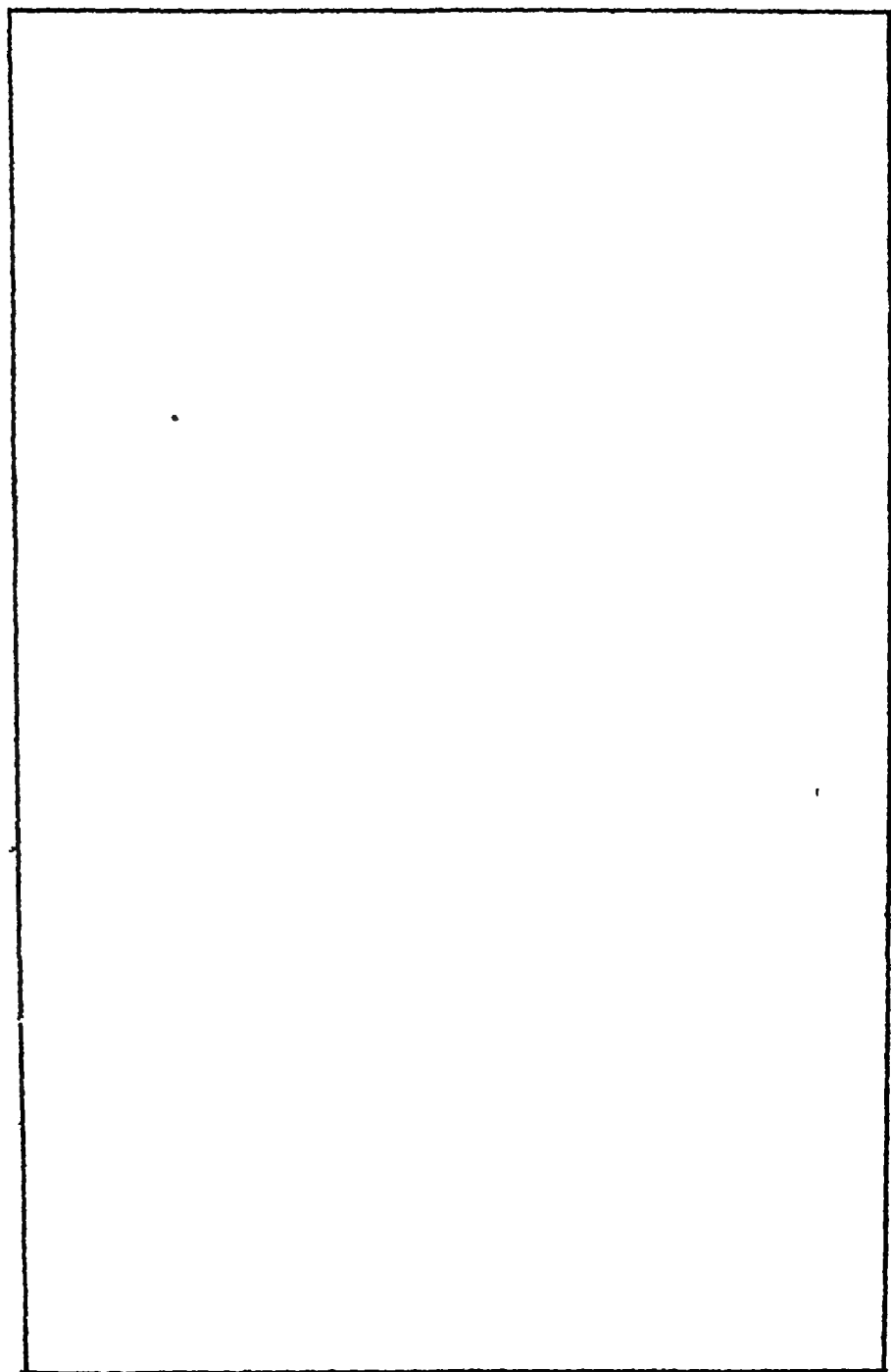
یوں تو منطق ایک فطری علم ہے۔ کسی مقصد پر دلیل و برہان پیش کرنا
قیاس کر کے نتیجہ نکالنا، افکار و ذہنیہ کو خطا سے بچانا، اسی کا نام منطق ہے
اور معمولی سمجھ کا آدمی بھی اسی کی کوشش کرتا ہے۔

اس علم کا باضابطہ اظہار سب سے پہلے حضرت ادریس علیہ السلام سے
ہوا۔ مخالفین کو عاجز و ساکت کرنے کے لئے بطور معجزہ اس کا استعمال کیا
گیا۔ پھر ان علوم کو یونانیوں نے اپنایا۔ یونان میں بڑے بڑے رہنے کے یہ
پانچ مشہور فلسفی گذرے ہیں۔

- (۱) بندقلیس۔ ۳۵۰ قبل مسیح زمانہ داؤد علیہ السلام میں گذرا۔ حضرت
لقمان سے علم حکمت حاصل کرنے کے بعد یونان واپس آگیا۔
- (۲) فیثاغورس۔ اصحاب سلیمان علیہ السلام کا شاگرد ہے۔

حَامِدٌ اَوْ مُصَلِّیٌّ اَوْ مُسَلِّمٌ

ہندوستانِ حمتِ شانِ جاں ایسی مدحِ جری 'صفت و حرمت' اور
عام پیداوار کی وجہ سے ہمیشہ سے ایک خاص شہر کا مالک رہا ہے۔
وہیں اہلِ نسل و کمال کا گہوارہ بھی سار رہا ہے ملازم و حکماء ہند کی مدت
میں استفادہ کے لئے دوسرے ملکوں سے محقق آتے رہے ہیں سکندر
ذوالقویں کے حملہ ہندوستان اور رائے فور مادشاہ ہند پر فتح پانے کے
بعد ہندوستانیوں نے سکندر کے معرکہ کردہ حاکم کو قتل کر کے رائے
وہ شلیم کو ایسا مارتا تھا اس مادشاہ نے اس احساں کا بدلہ عیا
پر ظلم و ستم سے دیا۔ کسی کی اسی حال نہ بھی کہ مادشاہ کو نصیحت کر کے
یا کوئی صحیح متوجہ دے سکے۔ میڈت حکیم میدیا طبعی نے اپنے شاگردوں
کو جمع کر کے اس اہم مسئلہ پر رائے طلب کی مآثر تحویر کے ماتحت ایک
کتاب لکھی گئی جس میں مالوروں کی رہاں سے عدل و انصاف کے تقے
تحریر کئے گئے اور اس جیلہ سے ظلم ہے مار لکھے کی کوشش کی گئی، اس
کتاب کی نقل کے لئے نوشیرواں عادل شاہ فارس نے اپنے مستیر خاص
حکیم سرور کو ہندوستان بھیجا اور اس کی نقل کر کے فارس میں رجوع کرایا۔



اس لئے ال کی مصعات اور حالات سے خاص علاقہ رکھتے تھے۔
 مولانا کے فرید مولانا عبد الحق مرحوم نے یہ رسالہ خود اپنے قلم سے
 نقل کر کے والد مرحوم کو مکہ معظمہ بھیجا تھا جانیجہ وہ میرے کتب خانہ میں
 موجود ہے۔

مولوی عبدالساہ صاحب شروانی نے جب مجھ سے اس رسالہ کی
 تصحیح و اشاعت کے ارادہ کا ذکر کیا تو مجھے ہایت حوسی ہوئی۔
 اب ال کی کوشش سے نہ صرف اصل رسالہ پہلی مرتبہ شائع ہو رہا
 ہے بلکہ اس کا اردو ترجمہ بھی ہیتا ہو گیا ہے
 ترجمہ میں نے مختلف مقامات سے دیکھا سلیس اور شگفتہ عبارات
 میں کیا گیا ہے اور اصل کی لعلی رعایت کے ساتھ اسلوب سیاں کی شگفتگی
 اور روانی بھی ملحوظ رکھی گئی ہے۔
 امید ہے کہ عربیہ موصوف کی یہ سعی مشکور ہوگی اور رسالہ عام طور پر
 مقبول ہوگا۔

الوالکلام

دہلی۔ ۲۱ اگست ۱۹۳۶ء

از امام الہند مولانا ابوالکلام محمد الدین احمد آزاد مدظلہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مولانا فضل حق رحمۃ اللہ علیہ کا یہ رسالہ اہل علم میں منذ ازل تھا لیکن آج تک اس کی طباعت کا سرو سامان نہ ہو سکا۔ ”غدر“ کے بارے کی بر بادوں کے بعد لوگوں کی ہمتیں اس درجہ پست ہو گئی تھیں کہ اس مضمون کی تحریرات کی اشاعت کا کسی کو وہم و گمان بھی نہیں ہو سکتا تھا۔ خود مولانا کے خاندان نے اس کی اشاعت، مصلحت کے خلاف سمجھی۔ اور جن لوگوں کے پاس اس کی نقلیں تھیں، وہ بھی اس کی نمائش، احتیاط کے خلاف سمجھتے تھے۔

آج ہم اس رسالہ کا مطالعہ کرتے ہیں تو اس میں کوئی بات ایسی نہیں پاتے جسے سیاسی حیثیت سے خطرناک تصور کیا جائے لیکن اس زلزلے کا حال دوسرا تھا۔

”غدر“ کے حادثے کا تذکرہ اور پھر ایسے شخص کی زبانی جسے بحیرم بغاوت مدۃ العمر قید کی سزا دی گئی تھی، زیادہ سے زیادہ خطرناک بات یقین کی جاتی تھی۔

والد مرحوم نے معذرت کی تکمیل، مولانا مرحوم کی خدمت میں کی تھی۔

شرف جهانبانی بجلوس حضرت صاحبقران ثانی آسمانی گرامی شد.
بادشاه پرورده نواز اورا پیادگی پنج هزاری ذات و سوار که از مراتب
علیّه این دولت علیا است و صوبه داری پنجاب که وطن گاه و زام
بوم اوست رسانیده کامباب صورت و معنی گردانیدند *

حکیم صدرا

خلف حکیم فخرالدین محمد شیرازی است - که شاه
طهماسب والی ایران ادرا بحکیم مبرز محمد موسوم گردانیده
بود - و در همگنان بهمان نام اشتهار یافته - نسب مشار الیه بحارث
بن کلدی که از حذاق اطباء عرب بود منتهی میگردد - حارث
مذکور دولت حضور مرور کائنات مکرر در یافته بود - و بدعای
اجابت انتمای آنحضرت طبیبان دانا و پزشکان شناسا از قبیلّه او
بهم رسیدند - و تا امروز فن طبابت دران دودمان باقی است -
چون زنبیل بیگ عم او در آغاز فرمان فرمائی حضرت عرش آشیانی
از ولایت آمده بیدگی درگاه خواقین پناه منظور نظر عاطفت
گشته بود - حکیم صدرا نیز بعضی از مصنفات این فن خوانده در
سنه هزار و یازده بهندوستان آمده و برهنمونگی سعادت ابدی
و قلاووزی بخت بیدار در سلک بندهای حضرت عرش آشیانی
انسلاک یافته کامیاب مقاصد گردید - پهن ازان که شرف
بندگی حضرت جنت مکانی دریافت - و استعداد و استحقاق او
بظهور انجامید - اورا مشمول عواطف گردانیده بمسیح الزمان نامور
ساختند - و درین عهد میمنت مهد که روز بازار مستعدان روزگار
ودانشوران هردیار است پایّه اعتبار او رو بافرایش نهاد - و بمنصب

است - بر تفسیر بیصافی حاشیه نگاشته بذام نامی حضرت
شاهنشاهی - جلد حلال امداله و اند طلال افضاله مطرر گون آیدده است *

شیخ محمد

* نذیر حکیم شمس الدین گیلانی است - که از پیشگاه عبادت
حضرت عرش آشیانی بکتاب حکیم الملك مداهی بود - در مکه
مکرمه که مولد و مدشاء است دانش اندوخته دهندستان آمد -
و برده و بی طالع خود را بدرگاه آسمان جاه که مامن دانشوران
و ممداء خردمندان است رسانید - و چون پرهیزگاری و شایسته
کرداری او با دیگر فضایل بعرض معتمد رسید در خور استعدادت
و طبعه مقرر نموده میر عبدل دار الحکومه گردانید *

طبقة اطبا

حکیم علیم الدین - ملقب بوزیر خار - پس از تحصیل علمیت
لحنی از کتب طب فرد حکیم داوی خوانده شروع کوکب بخت
پیش از ارباب ارانی حضرت شاهنشاهی داخل بدهای درگاه
عرش اشتغال گردید - و از مساعدت طالع و مرادقت دولت کمتر
رقی مزاج و حاج شهشاه ملک بارگاه و پادشاهزادهای والا جاه
بیک دربانده حوهر دانائی و شناسائی خود بر روی روز انداخت -
و بدین وسیله سعادت محرمیت استعفاء یافت - و از کار دانی و
معامله مهمی و خلوص اخلاص و روح ارادت و وفور دیانت بمناسبت
و خدمات عالیه و بزرگشته چندی بدیوایی بیوئات و برخی بمیر
سامانی و پاره بدیوایی بلند پایگی داشت - و بعد از آنکه توابع

معقولات را پیش فهرست جلال ملکات - جریدة جزایل کمالات -
یادگار حکمای یونانی - انموذج دانشوران باستانی - میر فتح الله
شیرازی استفاده نموده بود - از بیداری بخت و سازگاری روزگار
پیش از جلوس اشرف سعادت بندگی درگاه افاضل پناه دریافته
بآموزگاری مهین گوهر بحر خلافت مفتخر گشت و مدتی بدین
خدمت جلیل القدر شرف اندوز بود - بعد ازان که چراغ باصره
اش کم نور گردید - پادشاه دانا نواز از مراحم ملکی و عواطف
پادشاهی محلی چند برسم میور غال بدو عنایت فرموده دستوری
دادند که بوطن خویش شتافته درس علوم دینیہ فراپیش نهد *

میر محمد هاشم

معروف بحکیم هاشم خلف میر محمد قاسم گیلانی است -
مدت دو اوده سال در حریم شریفین بوده منقولات را از شیخ
محمد عربی محدث و شیخ عبد الرحیم حسانی و ملا علی نبیرة
ملا عصام الدین مشهور - و معقولات را از میر نصیر الدین حسین
پسر زاده میر غیاث الدین منصور و میرزا ابراهیم همدانی
فرا گرفته بهندوستان آمد - و طب و ریاضی نزد سرآمد اطبا حکیم
علی گیلانی ورزیده چندی در احمدآباد گجرات بتدریس مشغول
بود - چون دانائی او در فنون فضایل خصوصاً طب بعرض اقدس
رسید - حکم شد که در همان بلده بخدمت صدارت و طبابت به
پردازد - پس از انقضای مدتی ملزم عبودیت سدة سندیہ گشته
بامر خاقانی شرف تعلیم اختر برج سعادت پادشاهزاده محمد اورنگ
زیب بهادر دریافت - و اکنون در ملازمت آن والا گوهر کامیاب

قاضی محمد سعید کره‌رودی

که احوال او نگارش یافت - از تلامذۀ تذکرۀ علماء پدشن
میر محمد ناقر مشهور به امام بود - و از وی حکمت آگهی تمام
داشت - چون بر پیشگاه خلایق طاهر شد که در خدمتگذاری
حدکار و رامت کردار است - چندی در دارعلی داع و تسمیه
و لختی خدمت عرض مکرر و مدتی دیوانی بیوتات نوازش یافته
به پایۀ هراتی رسید - و در سال هشتم خلوص مقدس بهان
را درود کرد •

ملا میرک شایخ هروی

در عنوان شعور از هرات به هندوستان آمده بیشتر متداول
بود ملا عدد الاسلام لاهوری اکتساب نمود و در ایام درائی دربارت
حرمین محترمین موعی گذشته پیش انار محمدن آسان
و بعضی مواظف کتب احادیث بسند رسانید - و از انجا برگشته
در زمرة دندانک این آستان عرش مکل در آمد - بحسب دولت
تعلیم مهند کوکب افتال پادشاهزاده کامگار محمد دارا شکوه تارک
اعتبار بر افراسخت - و الحال بحسب معلمی ثمره شجره سلطنت
پادشاهزاده مراد بخش سر امرار است •

ملا عدد اللطیف سلطانپوری

نگرد آوری علوم و حل معضلات و تحقیق دقائق و تشخیص
حقایق آن چنانچه باید پرداخته بود - و حدت بهم و حدودت تقریر
و قوت حافظۀ او زیب امرای مصایبش گشته - بیشتر کتب
مندانۀ این دیار برد مرآمد محارر زمان ملا جمال لاهوری خوانده -

بود - و جمعی کثیر از افاده او بپایه فضیلت رسیدند - و در نخستین سال جلوس اقدس داعی حق را لبیک اجابت گفت - هرچه خوانده بود سره کرد و آنچه مانده بود کسب نمود - چندی بدانش آموزی متلمذه گذرانیده از اسعاد بخت بیدار خود را بآستان خواقین مکان رسانید - و در سلک ملازمان درگاه خلائق پناه درآمده لختی بخدمت عسکر فیروزی قیام می نمود - اکنون از فزونی سال که باعث اختلال حواس و انحلال اعضاست حسب الحکم دست ازان باز داشته در اردوی گدیان پوی بدرس مژدالات و دعای دولت ابدی سمات اشتغال دارد *

قاضی محمد زاهد کابل

بدریعه فضیلت و ورع در ایام سلطنت حضرت جنت مکانی منصب قضای کابل یافته بود - در عهد خلافت حضرت صاحبقران ثانی نیز چندی بهمان منصب قیام نمود - سال سیوم جلوس ازین جهان رخت هستی بر بست *

قاضی محمد اسلم

در صغر سن از هرات که مسقط الراس اوست به بخارا شتافته برخی از علوم دینی کسب نمود - و در آغاز جوانی از بخارا به هندوستان بهشت نشان آمده مشمول مراسم حضرت جنت مکانی شد - پس از آنکه وفور دینداری و پرهیزگاری او بر ملا افتاد - خدمت والا رتبت قضای عسکر بدو تفویض یافت - و درین عهد سعادت مهد از سال جلوس مبارک تا امروز خدمت مذکور بدستور سابق بامنصب امامت نماز پادشاه دین پناه بدو مفوض است *

پرداخت - او در فنون دانش یکصد و کسری از تصانیف مخدوم
و مطبوعه دارد - با آنکه عقود زندگیش بتسعین پیوسته است
سلامت قوی یتنوع طاعات و ریاضات و تعلیم و تالیف و تصحیف
یسار ایام شباب می پرتازد - از اعقاب او هفت تن تحصیل علم
میسند نموده یافته مشغول اند - یکی از نیاکانش در مرکب نظم
نصاب حضرت صاحبقران جهان متان از توران بهندوختان آمده بود
و آنحضرت هنگام مرگ او را با لختی از امرا در دارالملک دهلی
گذاشته بودند - او دران دیار متاعل گشته اقامت گزیده - و از او
یازدارالملک وطن اجداد شیخ است - و مولد او نیز همان شهر
کرامت بهرامت •

ملا یوسف لاهوری

او عالم عامل بود - کسب کمالات از ملا جمال لاهوری نموده
در منقولات مهارت تمام داشت - علم تفسیر نیکو دانستی
و آنرا به نیکو ترین طرز بیان کردی - از علوم مبعوله نیز
فصیحی اندوخته بود - قریب پنجاه سال بانادۀ پرداخت -
بسیاری ازو بهره مند گشتند - و بکمال رسیدند - هشتاد مرحله
از زواید نور دیده انتقال نمود •

ملا عبد السلام دیوبی

او عالم عریض در زادیوم خود ورزیده چون بدار الحلافت
رفت از او در علوم مبعوله و منقول ملا عبد السلام لاهوری
از او در علوم مبعوله و منقول و اصول فقه را نیکو دانستی
او در علوم مبعوله و منقول و اصول فقه را نیکو دانستی

علوم نزد ملا کمال کشمیری که در خیالکوت مسکن داشت و بانوار ریاضت باطنی روشن تلمذ نموده است - در ایام سعادت فرجام حضرت جنت مکانی بضروریات معیشت در ساخته بجزلت گزین بود - درین دولت خدا داد که بازار دانش رواج دیگر گرفته است - و کار دانشوران رونق از سر - اسباب رفاهیت حال و فراغت بال فراهم دارد - چند ده در بیست برسم سیور غال بدو مرخصت شده - و هرگاه بدرگاه عرش اشتباه آمده کامیاب حضور میگردد - از دریا بار اذصال شهنشاه بیهمال مبالغ گرامند نقد نیز می یابد - و بی تفرقه خاطر بوظایف دعای کمروائی اوایای این سلطنت جاوید طراز - و افاضه طلبه علم می پردازد - و در فنون علوم بنام بادشاه دانش نواز تصانیف رایقه دارد *

شیخ عبد الحق دهلوی

مجمع فضایل صوری و معنویست - در سر آغاز آگهی باموختن و حفظ کلام الهی اشتغال نمود - و چون سنین عمرش به شریین رسید از پایه تحصیل بدرجه تدریس برآمد و چندی هنگامه افاده گرم داشته پدای طالب بادیه پیمای سفر حجاز گردید - و زیارت حرمین معظمین در بافته در حوضه درس بسیزی از اکابر علمای حدیث خصوصا نسخه اسلاف محدثین نخبه اخلاف متورعین - شیخ عبد البوهاب متقی که قاطن ام القری بود - و لواصع انوار ولایت و سواطع آثار هدایت از ناصیه اطوارش هویدا - کتب معتبره احادیث بسند رسانید - و مدتی دران امکنه شریفه بسر برده بوطن مالوف مراجعت نمود - و بافاضه علوم دینیه

نصف و چهارم رجب - الی نهم سرمر آرائی از تعدد آزادت بخان که
آخر خطاب اعظم حتی سرمراری یافت چون او صوبه داری دکن
مرایند شد پناه حلدل وزارت کل ممالک متبرعه رسید - و مرایی
مناصب عالیه بورونده منصب مدخل هفت هزار دات و چار
هزار سوار مرتعی گردید •

ملا محمد حامد

مولدش دهشال است در ابتدای جوانی بحسنه دکانل
رسیده بود ملا صادق حلوائی قلعه نمود - و بعد ازاں تدویران رینه
مدن صحبت حلال معاهد و معقول - کشاف عوامن معقول -
ملا مدررا خان شیرازی در ریاست - و مدون حکمت را از ملا محمد
موسع کوسه که ارشد تلامذ آں سر آمد اساتذہ رمان بود کتب نموده
ندار السلطانه لاهور وارد کردند - و تعهد و اصول را پیش ملاحمال
لاهوری که در عمریت یگانہ روزگار بود خوانده حادی علوم عقلیه و
دقلیه گشت - در عهد سلطنت حضرت حجت مکانی منصب عدالت
ارذوی گنهای مورد اعتماد داشت - و در زمان خلافت حضرت
حامدانی بعد تا سال هشتم بهمان منصب معتمد بود - اکنون در
دارالسلطه باوصاف علوم اشتغال دارد - و مدقق و سدور عالی که از
پیشگاه عدالت بادشاه اندر دست بحر نوال برای ارمه ریاست جمعیت
و ریاضت تمام میکند •

ملا عدد الحکیم

مولد و معشاء او قصه سالکوت است - شریف و مزار کمالات
پنمود - و در مصمار مصادل از هم مصران قصب السبق زبده - اکثر

الا درین اوان محمود و زمان مسعود که هنگام ورود بركات الهی
 و ظهور سعادت نامتناهی است در همگی اطراف و اکناف سواد
 اعظم هندوستان بهشت نشان هنگامه ایند پرستی بوجود با سود
 این گروه حق پزوه رونق دارد *

طَبَقَةُ فَضْلَا

افضل خان - نامش ملا شکر الله است - و زاک بومش شیراز -
 همگی مراتب دانش و کمال نزد میر ابراهیم همدانی و میر
 تقی الدین محمد نسابة شیرازی اندوخته بهندوستان بهشت نشان
 آمده در سلک بندگان حضرت جنت مکانی مفلسک گشت -
 هنگامی که اعلیٰ حضرت در ایام بادشاهزادگی از خدمت آنحضرت
 مهم رانا امر سنگه دستوری یافده باودیپور توجه فرمودند او در
 زمره منصبدارانی که در رکاب دولت خدیو جهان معین گشته بودند
 رخصت یافت - و به خجستگی طالع و یازمی بخت منظور نظر
 عنایت شد - و در او دیپور بر وفق ملتئم گیتی خداوند بخد مت
 دیوانی خاقان جهان سر برافراخت - و بمیامن تربیت بادشاه دانا
 پرور دانش نواز آداب بندگی ملوک و مبراسم نظام سهام کسب کرد -
 و چون قبله انبال بعد از انجام مهم رانا امر سنگه احراز شرف
 ملازمت حضرت جنت مکانی نمودند - بالتماس این جهان افضال
 بخطاب افضل خانی نامور گشت - و پس ازان که اورنگ خلافت
 بجلوس مقدس آرایش پذیرفت - و دیرین آرزوی روزگار برقرار
 روانی برآمد - از جوهر شنباهمی و قدر دانی حضرت خاقانی در

مغال و نبات و نمک از خاک و ماهی از صیغ چوبین زیاده بران
است که بقالب تحریر در آید - اعلیٰ حضرت میفرمودند که پیش
ازین گاهی شیخ را در حضور اقدس تواجب دست میداد - و مرتبه
اثر داشت که اگر فتنه می بودیم بی اختیار بر می خاستیم -
روزی در محفل خلد آئین که نغمه سرایان جادو پرداز بساز و آواز
پرداخته بودند - شیخ بوجد در آمد - و در اثنای آن آب طلبیده
قدری خود خورد - و باقی بمردم داد - هر کدام گذارش نمود که شهد
داب است - و مرتبه حضرت شاعنشاهی از راجه بکرماجیت که بنده
معتبر این درگاه بود نقل فرمودند - که او بعرض رسانید - که روزی
شیخ بمن گفت که نماز معکوس میگذارم به بین اما مترس - و
شروع دران نمود - دیدم که سیاهی محاسن او بسپیدی مبدل گشت
- و باز مشاهده کردم که سوس از تن جدا است - پس از لمس
بحالت سابق باز آمد - اگرچه چندین حکایات شگرف و روایات شگفت
از اهل اعتقاد و خداوندان و داد که مدارشان بر گرمی کار و رواج
بازار شیخ است کمتر پذیرفته می آید - اما از بدگان دین که
غرض آلود نباشند بار می توان کرد - نونتی احوال او در مجلس
مردم تزیین مذکور می شد - قره باصره خلافت بادشاهزاده محمد
دارا شکوه و قاضی محمد احم بعرض اقدس رسانیدند - که در دارالخلافت
اکبر آباد دیدیم که مرتبه کوزه و بار دیگر در محال را کبوتر ساخت -
و نیز معروض داشتند که اکثری برگ کاه بدست ما داده و آن
کرم شده پیر از در آمده است •

احوال برخی از مشایخ دزین سپاس نامه ثبت شد -

گسیخته - اکنون بشغلی که ازان ره نورانی بیدای یقین فرا گرفته
مشغول است - و پای آمد شد او کوتاه - چشم گریان و دل بریان
دارد - سیمای حالش بر سوز و گداز دلالت میکنند .

شیخ ناظر

اسمش ناصر محمد است - و الحال بشیخ ناظر که پدرش
بدان نامور گردانیده در همگنان معروف - او مرید سلاله خاندان
نبوت نقاوه دودمان ولایت . سید احمد بن سید رفیع الدین بن
سید جعفر شیرازیست - که از اصحاب و جد و حال و ارباب
دانش و کمال بود - و در گجرات اقامت داشت - مولد و منشاء
او طایفه طایفه است - در آغاز سلوک لختی بسیاحت گذرانیده از
ایام دولت انتظام پادشاهزادگی حضرت خلافت پناهی ملازم رکاب
اقدس بوده بشمول عواطف بیکران پادشاه درویش نواز عزامتدار
دارد - در صیغ و شتا جبهه پندیده آگین با نیم آستین پیشمین
که آن نیز پندیده آموذ باشد شباروز می پوشد - و همواره اسلحه
با خود داشته شبها بیرون خوابگاه مقدس بعبادت ایزدی میگذرانند
و از پیشگاه الوهیت بخدمت این مفتاح ارزاق خلائق و مغلق
شاید بوائق خود را مامور می نماید - با رجوع یومیه و تعدد اسب
وفیل که از مرکز بدو عنایت شده اکثر اوقات بصحرای شتافته حزمه
گاه و هیمه برداشته می آرد - و انرا فروخته قوت خود میگرداند -
و بسا باشد که بجای طعام بعلف بگذرانند - تفصیل امور عجیبه و
شیون غریبه که ازو بظهور میرسد و در حضور اقدس نیز مکرر بروی
کار آمده مانند ساختن مبرواید از قطره آب و اشرفی و روپیه از

برهانه دهند و متان بهشت نشان آمده در غرر امانه بپایه شهادت
رسید - پدرس صدر الدین محمد در سر آغاز جوانی همراه موکب
معالي حضرت حجت آشدانی به تته رفته بمقتضای آنشکور در
اسما اقامت گرد - و او دران سرزمین متولد گردید - و ازین رو
بمندی اشتهار یافت - در صغر سن او والدش ازس جهان رحب
هستی تر بست - و او همت بر کسب علوم گماشت - بعد از آنکه
مملکت سند داخل ممالک محرومه شد نوکری عند الرحیم جان
حان اختیار نموده از سند بهند آمد - و بسی سالگی دل از تعاق
بر گرفته در بهابور منروی گشت - پس از چندی چون نعم
زیار حرمین شریعین مهر گرین گشته ده ندر سورت رسید
صدمت بیص مدقمت باهم مذاحم شریعت کاشف امرار حقیقت
شیخ محمد فضل الله طبیب الله ثراه دریافته ازیشان خرقه بگرفت -
و بطواف مکابین مکرمین شتامت - بعد از مراجعت ناز بهابور
آمده متوطن گردید - از اسما که بختش بیدار بود و دولت مددگار
هنگام بختین یورش حضرت صاحبقران ثانی بصوب دکن بعد از
حلوس بر اورنگ بهاسانی بدرگاه گیتی پناه آمده شرف ملازمت
اندرخت - و مدتی ملتزم ركب دیروزی بصاب بود - اکنون از پیشگاه
حضور مرخص گشته در بهابور پیرستش ایردی و دعای درام
دولت گردن صولت کامیاب است *

شرح انوال المعالي

مولد و منشاء از قصه بهیره است از برگزین داراللطیفه لاهور -
در خدمت میاں میر ترک و تحریر اختیار نموده و از اعل و عبال

گزار خواجه و فرزندان و متعلقان او مرحمت شده - و در روزهای
روزن مبارک و دیگر ایام متبرکه نیز بانعامات زر سرخ و سفید
کامیاب میگردد *

ملا شاه بدخشی

از بدخشان بلاهور آمده بارادت صاحب دریای احرار الهی -
سائخ بیدای حقایق نامتناهی - میان میر استمعاد یانت -
و ببرکات صحبت نور آگیزش منازل و مقامات علیّه صوفیه
پیموده - او نیز بسان چیر خود بقید ازدواج در نیامده - و بزاویه
وحدت در ساخته - راه آمد و شد مسدود دارد - چندی پیش از
انتقال آن رهنمای سرگشتگان وادی طلب زمستان بلاهور و تابستان
بکشمیر میگذراند - پس ازان بموجب اشاره پیر در نزهت آباد
کشمیر رحل اقامت انداخت - و ازان باز در انجا بایزد پرستی
مشغول است *

ملا خواجه

موطنش بهار است - در ربیعان شباب بدار السلطنت
الاهور آمده بعد از تحصیل علوم رسمیه دست افتاب باسوه اولیای
زمان میان میر داد - و بر ریاضت و مجاهدات پرداخته نفس خود
کم را بنا کاهی رام گردانید - در لباس و طعام به خشن و ناگوار خرسند
است - و از وفور و آسستگی پیرامون تاهل بل هیچ سببی از اسباب
تعلق نگشته - آنچه از خوارق عادات و بوارق تصرفاتش جمعی را که
بحلیّه راستی آراسته اند حکایت مینمایند اگر بر نویسد نامه
بتطویل می انجامد - در دار السلطنه بادر اک مجلس فیض آمده

باشد - تاریخ ولادتش (وارث رسول) یافته اند - بیشتر مکان هندوستان باین مله نسبت اعتقاد دارند - الحق این طبقه سمیه منع اولیا و منشای عرفا است - از جمله یکی - ید حلال ملقب بمخدوم جهانیان است - که مضجع متدرک او در بلده اوچه واقع شده - و دیگر سید نرمان الدین معروف بقطب عالم که بیدر مخدوم جهانیان است - و نخستین کسی که ازین بیدله لکچرات آید او در قریه بتوه سه گروهی احمد آباد مدون است - دیگر سید محمد مشتهر بشاه عالم که برون شهر احمد آباد در رسول آباد آسوده است - و مناقب این سه برگزیده ایندی از شهرت باشتهار و از ظهور نظهار احتیاج ندارد •

خواجه حاوند محمود

بیدر مقتدای عرمان کبار خواجه علاءالدین عطار است - و از دانی اسرار انفس و آفاق •

خواجه اسحق ده بیدی محار

خواجه در ازان سلطنت حضرت عرس آشیانی از توران بکابل و از اینجا به هندوستان بهشت نشان آمده و شرف ملازمت آنحضرت دریافته - و ازان ناز در کشمیر اقامت گزیده است - خانقاهی عالی در اینجا بنا نموده با گروهی از ارادت کیشان بعبادت اشتغال دارد - پس از اورنگ آرائی بادشاه حق آگاه حضرت صاحب قران ثانی مکرر بدرگاه گیتی پناه رسیده - و از چشمه حار مراحم خانقانی ریاض آمالش سرسبز و شاداب گردیده موضعی بطاعت میور عال در کشمیر جنت نظیر بجهت اوقات

هزار و چل و چارم هجری از محنت کدۀ دنیا بدار السور آخرت
 انتقال نمود - قبر گرامیش در موضع غیاث پور است - نزدیک
 بعالم گنج دار السلطنۀ لاهور - مکرر بر زبان حقیقت تبیان حضرت
 خاقانی گذشته که از صرطان هندوستان بهشت نشان در کس را
 مرتقی بدرجۀ کمال یافته شد - میان میرو شیخ محمد فضل الله
 که در برهانپور رحل اقامت انداخته برهنمونئ سالکان جادۀ حق
 طلبی اشتغال داشت - اعلیٰ حضرت در ایام میمنت انتظام بادشاه
 زادگی بمنزل شیخ تشریف فرموده ایشان را دریافته بودند *

سید جلال

گرامی خلف سید محمد مذکور است مجاورۀ دامشاه و
 صاحبیت روح افزا باحسن خلق و لطف خلق فراهم دارد -
 و علوم ادبیه را نیکو ورزیده - و در مصطلحات طایفه سنیۀ صوفیه
 و احوال مشایخ بالیه نیک مستحضر است - و بخدا پرستی
 و پرهیزگاری متصف - از جودت قریحت و نظم طبیعت گاهی
 مضامین رنگین و معانی دل نشین را بلباس شعر می آراند - و
 و از آنرو که نزاکت سعادت نهادش بامام المتقین قدوة الاولیا امام رضا
 می پیوند خود را برضائی متخاص گردانیده است - در زندگی
 پدر و بعد از آن نیز مکرر بآستان بوس رسیده از دریا بار عواطف
 خاقانی کام اندوز گردیده - اکثری بر زبان وحی بیان بادشاه حق
 آگاه رفته که سید مذکور از روی نجابت ذات و شرافت صفات و دیگر
 خصایل پیه و شمایل رضیه شایسته صحبت فیض منقبت مامت
 و سزارانکه همواره بومیلۀ دوام ملازمت سراسر سعادت کامیاب

عصر - موطن گرامی او مذهب و ادب از قواعد صوفیه ملتان - در سلوک
 راه حق طریقه ایدیه قادریه داشت - در اعمال شتاب نداشت و در اسطوره
 آمده با بعض قوس مشاهده مرا پیش گرفت و در رب چهل سال
 در کج ناکمی و زاری گدازی شروع رنایت و پرتو معرفت شدیم
 و مرا از این طریق دشوار بود را طی نموده چنان بسر برد که درین
 مدت مدید و عهد بعد هیچ یکی در چگونگی حالاتش آگاه
 نگردید - هر روز ایام اطوار حقه و آثار حقه او در ملا آمدن - و
 گروهی از طلاب حق در گزیده صاحب مقامات مدینه و در حاکم
 رعیه گردیدند - و چون از زحارف دینه دینونه دل برگرفته بود -
 در حدادان ثروت نظر تربیت بینداحتی - و از مخالفت و
 مخالفت این طایفه دور بودی - و تا از خواهش حطام ناپایدار
 این شاه بی مدار متنفر ندیدی "لقی نمودی" در خون درین
 زندگی پیرامون تاهل و تعلق نگشت - و از مریضی استعنا در خواهش
 در خون بسته داشت - و نامیوش و احتیاط همگان کمتری برداشت
 پادشاه اسلام شهید شاه الفام که از ایرد پروهی و دیدن والا در نبات
 حق شناسان حقیقت آئین مراوان توجه دارند - در مرتبه یکی
 پیش از سفر کشمیر مردوس بطیر - دیگر بعد از مراجعت که در سینه
 همت واقع شده کلبه شیخ را تقدوم بیض لروم معور ساخته اند -
 و تعصیل آن رقم پذیر حاتم و رایع نگار گشته - دیده جهان بدیش
 از امتداد زندگانی که سبب فتور قوی و قصور ارکان امت نباشد
 بود - چون گویم که از مشاهده اشباح و هیاکل محسوران پیشگاه
 ... ۱۰۱ شاه از معرفت گریزی نار پوشیده - در سال

- حسن ولد محمد خاں بیدازی پانصدی صد سوار *
- حکیم ابو العتج پانصدی صد سوار - مال ششم در گذشت *
- مقیم خویشتن آصف خان جعفر بیگ پانصدی صد سوار *
- هردی براین پانصدی صد سوار *
- دوستکام ولد معتمد خان پانصدی هشتاد سوار *
- شیخ معین الدین راحگری پانصدی هشتاد سوار *
- رای سپهچند پانصدی هشتاد سوار *
- خداوند دکنی پانصدی هشتاد سوار *
- منگورام دکنی پانصدی هشتاد سوار *
- مشکین ولد تاتار خان جعفری پانصدی هشتاد سوار *
- محمود بیگ ولد بایرید بیگ پانصدی سصد سوار *
- حکیم عبد الوهاب ولد حکیم علی پانصدی پنجاه سوار *
- میر عبد الوهاب معموری پانصدی ذات *

نگارش احوال مشایخ و غیرهم و آن مبنی است بر طبقات چهارگانه طبقه مشایخ

شروع در آن از سادات ضحیح النسب که مودت این طبقه علیه
اجر تبلیغ مومن است - و محبت این طایفه سنیه از لوازم
ایمان - نموده میشود *

سید محمد رضوی

میرزا بشارا است - و مولد سامیش احمد آباد کجرات -

سید نور العیدان پانصدی صد سوار *

سید محمد پانصدی صد سوار *

بدیع الزمان ولد آقا ملا پانصدی صد سوار *

محمد رشید خان دورانی پانصدی صد سوار *

روز بهان خواجه سرا پانصدی صد سوار *

صالح بیگ جلابر پانصدی صد سوار *

ظریف پانصدی صد سوار *

خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان پانصدی صد سوار *

سید عبد القادر مانپوری پانصدی صد سوار *

یعقوب بیگ ولد شاه بیگخان کابلی پانصدی صد سوار *

میر قاسم سمزانی پانصدی صد سوار *

علی اصغر ولد آصف خان جعفر بیگ پانصدی صد سوار - در قلعه
دهامونی موخت *

دلدار بیگ قدیمی پانصدی صد سوار *

کریم پانصدی صد سوار - سال ششم در گذشت *

خواجه هاشم ولد شیر خواجه پانصدی صد سوار *

محسن ولد مختار بیگ پانصدی صد سوار - سال ششم در گذشت *

مابر ولد باقر خان پانصدی صد سوار - سال سیوم در گذشت *

خدمت رای پانصدی صد سوار *

طالب بیگ پانصدی صد سوار - سال سیوم در گذشت *

عبد الرسول بریج پانصدی صد سوار - سال هشتم در گذشت *

رکن الدواہ ولد میر حسام الدین آنجو پانصدی صد سوار *

- درداس جهالا پانصدی دو صد سوار - سال سیوم درگذشت *
- درداس جهالا پانصدی دو صد سوار - سال سیوم در جنگ
- خانجهان مدبر بدلیری جان در باخت *
- مرتضی قلی ولد خان اعظم کوگلتاش پانصدی دو صد سوار *
- گرشاسپ ولد مهابت خان خانان پانصدی دو صد سوار *
- میرزا شیخ ولد سعید خان پانصدی دو صد سوار *
- سعد الله خان دیگر پسر سعید خان پانصدی دو صد سوار *
- شکر الله ولد خان زمان بهادر پانصدی دو صد سوار *
- سید عبدالرسول ولد سید عبدالله خان بهادر فیروز جنگ پانصدی
- دو صد سوار *
- جعفر ولد الله ویردیکان پانصدی دو صد سوار *
- میر خلیل ولد اعظم خان پانصدی دو صد سوار *
- شیخ قطب ولد شجاعت خان فتحپوری پانصدی دو صد سوار *
- میر اعظم کاشغری پانصدی دو صد سوار *
- سید راجی ولد سید مبارک مانکیپوری پانصدی دو صد سوار *
- خواجه زین العابدین خویش عبدالله خان بهادر فیروز جنگ
- پانصدی دو صد سوار *
- شهاب خان ولد ملک عالی پانصدی دو صد سوار *
- آی محمد تاشکندی پانصدی دو صد سوار *
- عنایت الله تنوی پانصدی دو صد سوار *
- حسینی پانصدی دو صد سوار *
- ابوالبقا ولد قاضی خان پانصدی دو صد سوار *

بهمنیار ولد یمن الدوله پانصدی دو صد سوار *

جمال بنگشی پانصدی دو صد سوار *

میر مقتدای غزنوی پانصدی دو صد سوار *

نعیم بیگ ولد اخلاص خان پانصدی دو صد سوار *

نجف علی ولد قزلباش خان پانصدی دو صد سوار *

یسار ولد خان پانصدی دو صد سوار *

یعقوب بیگ منقط پانصدی دو صد سوار *

عبد العزیز عرب پانصدی دو صد سوار *

میر عنایت پانصدی دو صد سوار *

خدایار ولد بلنگش پانصدی دو صد سوار - سال دهم درگذشت *

حیدر بیگ بدخشی پانصدی دو صد سوار - سال چهارم

در گذشت *

مکندر بیگ ولد حسن علیخان پانصدی دویست سوار - سال پنجم

در گذشت *

محمد زمان داساد احمد انصاری پانصدی دو صد سوار *

میان دان پسر جلاله پانصدی دو صد سوار - سال چهارم پیری گشت *

بینی داس ولد راجه نرسنگه پسر بندیل پانصدی دو صد سوار *

نرهر داس برادر بینی داس پانصدی دو صد سوار - سال هفتم بساط

حیات در نور دیده *

مدن سنگه پسر دویزه پانصدی دو صد سوار

گروهرداس برادر راجه پتله داس پانصدی دو صد سوار *

رکھناتپه زمیندار سو سنگه پانصدی دو صد سوار *

مرکند جادون پانصدی سه صد سوار *

جمال پانصدی سه صد سوار - سال چهارم در گذشت *

محمود واک یابو میکلی پانصدی سه صد سوار *

راجه اودیسنکه ولد راجه مان سنگه زمیندار جمون پانصدی

سه صد سوار - سال دهم در گذشت *

عبد الله نجم ثانی پانصدی دو صد و هشتاد سوار *

ابوالبقا واک شریف خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

پشوتن نبیره شیخ ابو الفضل پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

سید حسن واک سید دلیر خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

خلیل الله واک دلیر خان پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

راوت دیالاس جهالا پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

فتح الله واک مهر علی برلاس پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

میر ابایل برادر شجاعت خان عرب پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

مان سنگه واک راجه بکرماجیت پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

دلمز بیگ پانصدی دو صد و پنجاه سوار *

سید مبارک پانصدی دو صد و پنجاه سوار - سال ششم در گذشت *

مادو سنگه سیدسودیه پانصدی دو صد و پنجاه سوار - سال

هشتم در گذشت *

سید راجی واک سید عبد البهادی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -

سال چهارم در گذشت *

اسحاق بیگ برادر یادگار حسین خان پانصدی دو صد و چهل سوار *

سید چادون ایرجی پانصدی دو صد و چهل سوار *

- مظفر ولد مبارک خان مرواسی پانصدی چار صد و پنجاه سوار •
- سید بقدر ولد سید احمد بخاری پانصدی چار صد سوار •
- محمد شریف ولد افضل تولکچی پانصدی چار صد سوار •
- بهادر گندو پانصدی چار صد سوار •
- نرسنگ داس ولد راحه دوارکا داس پانصدی چار صد سوار •
- چندر بهان نروکه پانصدی چار صد سوار •
- متھرا داس کچھواده پانصدی چار صد سوار •
- ریسنگه ولد راز چاندا پانصدی چار صد سوار - سال نهم در گذشت •
- شیروی خواجه سرا پانصدی چار صد سوار •
- ناهر - ولنگهی پانصدی چار صد سوار •
- محمد زمان ولد ناه علی ارلات پانصدی سه صد و پنجاه سوار •
- امام قلی پانصدی سه صد سوار •
- چاپی روسی پانصدی سه صد سوار •
- بیدر بهان زمیندار چندر کوبه نگاه پانصدی سه صد سوار •
- راحه جگمن جادون پانصدی سه صد سوار •
- سید اختیار الدین پانصدی سه صد سوار •
- حبیب کراسی پانصدی سه صد سوار •
- چندر بهان زمیندار کانگره پانصدی سه صد سوار •
- خوشحال پسر خوانده میرزا رستم صفوی پانصدی سه صد سوار •
- یوسف نیازی پانصدی سه صد سوار •
- جبار قلی ککهر پانصدی سه صد سوار •
- ... پانصدی سه صد سوار - سال نهم در گذشت •

بهرامان درویش سرخ ششصدی دو صد سوار *

محمد سعید پسر خوانده مبرتضی خان بخاری ششصدی دو صد سوار *

مید صادق ششصدی دو صد سوار *

محمد یوسف ششصدی دو صد سوار *

نذر بیگ تیمان ششصدی دو صد سوار - سال دوم در گذشت *

بهرام ولد صادق خان ششصدی صد و پنجاه سوار *

جلال الدین محمود نواسه مخدوم الملک ششصدی صد و پنجاه سوار *

مسعود شش صدی صد و پنجاه سوار - در سال چهارم روزگارش
بسر آمد *

زلفی بیگ ششصدی صد و پنجاه سوار سال سیوم در گذشت *

مکنداس راتهور ششصدی صد و پنجاه سوار - او نیز سال سیوم
در گذشت *

میر باقر ششصدی یکصد و بیست و پنج سوار - سال پنجم
میری گشت *

میرام خان حبشی ششصدی صد و بیست سوار *

زین الدین علی برادر اسلام خان ششصدی صد سوار *

محمد قاسم برادر خواجه ابو الحسن ششصدی صد سوار *

بلند ولد بهروز کلال ششصدی صد سوار - سال دهم در گذشت *

قاسمی محمد اسلام ششصدی شصت سوار *

محمد حسین جابری ششصدی ذات - سال ششم در گذشت *

پانصدی

محمد شاه یکم پانصدی پانصد سوار *

